www.chebayadkard.com

حیدرخان عمواوغلی

اسماعیل رائین

www.chebayadkard.com

www.chebayadkard.com

www.chebayadkard.com

حیدر خان عمو اوغلی

نوشته :
اسماعیل رائین

www.chebayadkard.com

چاپ دوم

شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۲۷۱ — مورخ ۵۲/۸/۲۹ — چاپ حیدری

● شماره ثبت کتابخانه ملی : ۸۸۳ — ۵۲/۶/۷

● از : انتشارات موسسه تحقیق رائین

● این کتاب درچاپخانهٔ مازگرافیك در دوهزارنسخه‌بهزینه نگارنده به‌چاپ رسیده است

● گراور : گراور سازی مهرایران

● نشانی : تهران ـصندوق پستی ۱۶۱۳ ـ۱۱

www.chebayadkard.com

برای پروین شریك خوب زندگیم،
که‌در همه تلخی‌ها و شیرینی‌ها
صمیمی‌ترین همرزم و همکار ودر کار
نوشتن همواره بهترین مشوق من‌بوده
است.

اسماعیل رائین

www.chebayadkard.com

حیدرخان عمواوغلی درلباس افسری ژاندارمری

www.chebayadkard.com

یادداشت

دوست دانشمندی دارم که در لندن بسر می‌برد ، وی جراح چیره دست و سیاستمدار ورزیده‌ایست وهمواره از گردش سیاست در ایران و دیگر کشورهای جهان آگاهی فراوان دارد . روزی در لندن کتاب چاپ نشده‌ام «حزب کمونیست در ایران» را باو نشان دادم و باهم درباره آن دیرگاهی گفتگو کردیم واو بمن دلگرمی فراوان داد که کتابم را چاپ کنم . چون دید که اکنون آماده چنان کاری نیستم یا یافشاری هرچه بیشتر ازمن خواست که دوبخش ازکتاب را هرچه زودتر چاپ کنم ، این دوبخش که آن دوست بزرگوار برگزیده درباره زندگی و کارهای « حیدر خان عمو اوغلی » و « آوادیس سلطان‌زاده میکائیلیان » بود .

حیدرخان عمواوغلی را خوانندگان گرامی بزودی خواهند شناخت ونیازی به‌شناساندن اودراین جا نیست .

سلطان‌زاده ازیاران بسیار نزدیک «لنین» پیشوای شوروی بود که بدست استالین کشته شد . ازاوشش جلدکتاب ــ بزبان روسی ــ چاپ شده‌دردست است ودیگر نوشته‌هایش که میان سال‌های ۳۲ ــ ۱۹۰۵ فراهم آورده‌بودهمگی‌دردست‌سازمانهای‌حزبی ودولتی‌شوروی است وازهمین‌روتاکون کسی نتوانسته است گذشته‌های تاریک‌زندگی وتلاش‌های اوراروشن کند و برای همین بودکه آن دوست‌دانشمند من پیشنهادکردبخش«حیدرخان‌عمواوغلی»رابپیش‌بیندازم وجداگانه بچاپ برسانم تابس ازفراهم آمدن یادداشتهایم درباره سلطان زاده آنهارا نیز جداگانه چاپ کنم .

اینك یادداشتهای گردآوری شده‌درباره حیدرخان عمواوغلی رادردسترس‌خوانندگان‌پژوهنده‌می‌گذارم مگر گام کوچکی در راه‌شناساندن سردار پرآوازه کشورمان برداشته‌باشم وامیدوارم این کار ناچیزم در چشم‌مردم خردمندوخرده‌بین «چیز»ی بشمارآید .

درپایان سپاس‌های فراوان خودم را بپای همه کسانیکه درکار فراهم آمدن این کتاب ازگردآوری یاد داشها تاروبراه کردن نوشته‌ها و سرانجام از چاپ در آوردن بمن یاری کردند می‌ریزم

www.chebayadkard.com

بویژه از پایمردی وبزرگواری آقای دکتر عبدالحسین نوائی که بسیاری‌ازدست‌نوشته‌ها ونامه‌ها و یادداشت‌های خودشان‌رادردسترسم نهادند ، از خانم فرنگیس‌جنگلی دخترمیرزااسماعیل جنگلی(خواهر زاده میرزاکوچک‌خان) که‌همه یاد داشت‌ها وتاریخچه خطی‌جنگل وبسیاری‌نوشته‌های پدرشان‌رابمن واگذار کرده‌اند (وامیدوارم‌روزی بتوانم از آن یادداشتها کتاب جداگانه‌ای فراهم آورم) بمن‌واگذار کرده‌اند ، ازآقای شاپور میهن همسر بانو فرنگیس جنگلی که‌مرا به گنجینه نوشته‌های گرانبهای همسرشان رهنمون شدند ، از دکتر میکائیل زندخاورشناس روسی و آقای علی‌اکبر باغبان‌کاندیدای دکترای تاریخ در دانشگاه شهر دوشنبه تاجیکستان‌وهم‌چنین‌یکی‌از ایرانیان‌بزرگ‌منش که‌در اروپای شرقی بسر می‌برد ونخواست نامش آشکارشود وچندنوشته پرارزش‌دردسترسم نهاد که‌خود باعث فراهم آوردن‌کتابی جداگانه‌است ودراین‌کتاب‌برداشت‌کمی ازآ نها کرده‌ام از آقایان‌علی امیرخیزی، عبدالحسین آگاهی (پوزش‌خواهی از اینکه خودسرانه پاره‌ای از یاد داشتهای آنهارادراین کتاب‌آورده‌ام) وازدوست خوبم آقای‌علی‌اصغرافراسیابی که‌همیشه یار و مددکارم بوده و هست . و بازهم ازآقای غفورارشتی که دردوران هفتمین حمله قلبی وبستری‌بودن در بیمارستان کاربسامان رسانیدن کتاب را عهده‌دار شدند.ضمنا از برادران رضا ومهدی هاشمی مدیر چاپخانه مازگرافیک که در چاپ کتاب مرا یاری دادند سپاسگزاری‌می‌کنم.

این‌یادداشت را باسپاس‌دوباره از دوست‌دانشمندم دکتر «ث» که راه‌گردآوری وچاپ‌این کتاب رابمن‌پیشنهاد نهادند ودر آغازنوشته ازایشان یادکردم بپایان می‌رسانم .

تهران تیر ماه ۱۳۵۲ — اسماعیل رائین

www.chebayadkard.com

آنچه در این کتاب می‌خوانید

بخش نخست ـ طرحی مبهم از چهره‌ای تابناک: ۱ ـ ۱۹
ثبت تاریخ در حین جریان ـ زادگاه و دوران کودکی حیدر ـ حق تملک بر تاریخ ـ یك منبع معتبر .

بخش دوم ـ آغاز فعالیت در ایران : ۲۰ ـ ۳۷
نخستین کوششهای باوای مشهد ـ ورودبه تهران و فرمان مشروطیت .

بخش سوم ـ کمیته‌های ترور وتخریب : ۳۸ ـ ۵٤
بمب سازوبمب انداز ـ شرکت در کمیته‌ها ـ نخستین انفجار .

بخش چهارم ـ ترور اتابك (امین‌السلطان) : ۵۵ ـ ۷٤
کشتاردرخوی‌وانتقام درتهران ـ نظرهای گوناگون .

بخش پنجم ـ سوء قصد به محمد علیشاه : ۷۵ ـ ۹٦
قمار بزرگ ـ انعکاس و نتایج سوءقصد .

بخش ششم ـ بسیج نیروها : ۹۷ ـ ۱۱٦
استبداد صغیر ـ گیلان ، دومین کانون

بخش هفتم ـ سیدخان در آذربایجان : ۱۱۷ ـ ۱۳۸
یك شاهکار دیگر (قتل‌شجاع نظام) ـ تصرف مرند وجنگ‌های خوی ـ حیله جنگی ، اسب انفجاری .

بخش هشتم ـ رویدادهای تهران : ۱۳۹ ـ ۱٦۱
شکست استبداد ـ سوسیال دمکرات ها و انقلابیون ایران ـ اعلامیه حزب اجتماعیون ایران کمیته تبریز ـ تشکیل‌حزب‌دمکرات .

بخش نهم ـ دوحادثه غم‌انگیز : ۱٦۳ ـ ۱۹۹
قتل سید عبدالله بهبهانی ـ پارك اتابك.وبرخورد آزادگان ـ دودستگی و پراکندگی آزادیخواهان ـ نامه‌ی به خط‌حیدر عمو اغلی ـ مهاجرت‌ازایران.

بخش دهم ـ انقلاب گیلان : ۲۰۰ ـ ۲۲۲
کوچك‌خان جنگلی ـ اختلافات آغازمیشود ـ جنگلی ها و انقلابیون .

بخش یازدهم ـ سفر مرگ: ۲۲۳ ـ ۲۳۹
حیدرخان درکنار لنین ـ تلاش برای‌ایجاد توافق ـ یك سند استثنائی گسترش دامنه اختلافات .

www.chebayadkard.com

بخش دوازدهم ــ سیاست شوروی، انقلابیون جنگلیها ۲۶۰ــ۲۴۱
توطئه دو جانبه ــ نامه‌رو تنتین به‌میرزا کوچکخان ــ پاسخ میرزا و سیاست جنگل .
بخش سیزدهم ــ ملاسرا ، میعادگاه خونین: ۲۷۸ــ۲۶۱
یاران پیمان شکن ــ اجتماع، بخون کشیده شد ــ نماینده جنگل و سردار سپه .
بخش چهاردهم ــ حیدرعمواغلی ، چرا و چگونه کشته شد ..؟ ۳۱۰ ــ ۲۷۹
یك روایت موثق ــ علت دستور دفاع ــ داوریهای متفاوت ــ اعتراف
به صورتی دیگر ــ پایان کار و اشغال گیلان.
بخش پانزدهم ــ سیما، روحیه و خصوصیات حیدرخان : ۳۲۷ ــ ۳۱۱
درباره او چه گفته‌اند ــ دوازده اظهار نظر :
بخش شانزدهم ــ کنگره ملل شرق : ۳۴۹ــ۳۲۹
چپ گرائی حیدرخان ــ لنین و مشرق زمین ــ نطق مهم حیدر عمواوغلی
کمونیستهای ایران و ترکیه ــ هیئت نمایندگی ایران .
بخش هفدهم ــ حیدرخان و کمونیسم بین‌المللی: ۳۶۸ ــ ۳۵۱
یادآوری و تائید دبیراول حزب کمونیست ایران ــ بین‌الملل کمونیستها
نطق حیدر عمو اوغلی .
بخش ضمیمه : ۳۸۶ــ۳۶۹
یك یاد آوری مجدد ــ تر های حیدرعمواوغلی .

www.chebayadkard.com

بخش نخست

طرحی مبهم از چهره‌ای تابناک

www.chebayadkard.com

www.chebayadkard.com

ثبت تاریخ در حین جریان ...

«ویلیام شایرر» نویسنده، روزنامه‌نگار و محقق و مورخ شهیر امریکا، درمقدمه کتاب‌بزرگ وکم‌نظیرخود«ظهوروسقوط رایش‌سوم» درباره‌تاریخ‌نویسی وثبت رویدادهای جهانی، عقیده تازه‌ای ابراز می‌دارد، که می‌تواند برای همه پژوهشگران جالب وآموزنده باشد.

«شایرر» میگوید: هنگام نگارش این کتاب (ظهور وسقوط‌رایش سوم) با آنکه من از اولین روزهای پیدایش هیتلر بعنوان یك‌خبرنگار و روزنامه نویس، در جریان تحولات زندگی او وحوادث اروپا بودم و نیز چندین تن اسناد محرمانه جنگ جهانی دوم و «ورماخت» ـ ارتش آلمان هیتلری ـ را،برای مدتی کوتاه در اختیار داشتم، جمعی‌از دوستان وهمکاران پژوهشگرم را عقیده براین بود که هنوز زمان برای داوری درباره جنگ جهانی دوم‌ونگارش تاریخ «رایش سوم»بسیارزود است. زیرا باید لااقل یك قرن از زمان وقوع حادثه‌ای بگذرد، تا بتوان درکمال بیطرفی، درباره آن‌رویداد به‌بحث وبررسی‌پرداخت.یعنی‌زمانی که موج تعصبات معمول زمان، حب وبغض‌ها، مخالفت‌ها وموافقت‌های بی‌دلیل فروکش کرده باشد، ودیگر دوستی‌های‌بی‌جهت‌وکینه‌توزی‌های بی‌سبب نتواند در قضاوت مورخ اثر بگذارد.

«شایرر» درعین حال که این عقیده را تا حدودی درست میداند، آنرا باوضع زمان وعصر جدیدقابل تطبیق نمی‌داند. چراکه معتقد است دراین دوران، دورانی که حوادث بسرعت برق وباد اتفاق می‌افتند و یك

www.chebayadkard.com

واقعه امروز ممکن است رویداد روز پیشین را بکلی کهنه وفراموش‌شده جلوه دهد ، یا فردا حادثه تازه‌ای ، بروقایع امروز گرد فراموشی بپاشد، هر لحظه کوتاهی وغفلت در ثبت رویدادها ـ آنهم‌درحین‌جریان‌حادثه‌ـ ممکن است بقیمت از دست رفتن همه اسناد ومدارك مربوط به‌آن حادثه وایجاد ضابطه‌های نادرست برای آیندگان گردد ... وبا چنین اعتقادی است‌که دست بنگارش کتاب «ظهور وسقوط رایش سوم»می‌زند. درمورد انقلاب مشروطیت ایران ورهبران این انقلاب ـ چنانکه در مقدمه کتاب «پیرم خان‌سردار» نیز یادآور شدیم ـ متأسفانه چنین فرصتی از دست رفته است . وباسپری شدن هرروز ، هرماه ، هرسال، فرصت‌داوری قاطع وقضاوت روشنگرانه دربارهٔ این بزرگترین حادثه تاریخ معاصر ایـران بیش‌از پیش از دست می‌رود. برای شناخت بیشتر وبهتر انقلاب‌مشروطیت، باید نخست رهبران وگردانندگان را شناخت وبه‌خصوصیات ، اندیشه‌هاو ایده‌آل‌های آنان وقوف یافت . اما اگر این شناسائی درباره سران‌شناخته شده‌تر انقلاب مشروطیت ، چون شادروانان بهبهانـی وطباطبائی ویـا سردارانی چون ستارخان ، باقرخان، ملك‌المتکلمین‌ودیگران میسرباشد، دربارهٔ سایرین با مشکلات ودشواریهای فراوانی روبروست ، مخصوصاً درباره‌آن‌دسته از رهبران وافرادی که بعلت شرکت در سازمان‌های‌مخفی و کمیته‌های زیرزمینی ، خود نیز در اختفای رازهای زندگی ومبارزات خویش می‌کوشیدند.

برجسته‌ترین نمونه این افراد ، قهرمان داستان ما «حیدرخان عمو اغلی» است، که نه‌تنها بخاطر تشکیل کمیته‌های تروروتخریب، ترتیب دادن سوء قصدها واقدامات خطرناك دیگر ، می‌کوشد تا هیچ ردپائی ، درهیچ حادثه‌ای از خود بجای نه‌نهد ، بلکه عمداً برزندگی گذشته‌خویش نیز پرده‌ای از ابهام وفراموشی می‌کشد ، تا مبادا آشنائی باگذشته‌هاوطرز تفکراو ، دشمنان ومخالفانش را رهنمون شود ویا وسیله‌ای برای‌شناسائی او وافشای برنامه‌های آینده‌اش ، در اختیار آنها قرار دهد . بهمین جهت از آغاز زندگی حیدرعمواغلی ، دوران‌کودکی ونوجوانی‌او ـ مخصوصا

www.chebayadkard.com

قبل از مراجعت بایران ـ کمتر اطلاعی در دست است .

زادگاه و دوران کودکی حیدر...

شادروان کسروی که در تاریخ مشروطه تا آنجا که امکان بررسی وتحقیق وجود داشته به‌ترسیم سیمای رهبران انقلاب پرداخته ، در معرفی حیدر عمواغلی ودوران آغاز زندگی او مطلب شایان توجهی ندارد . تنها هنگام شرح ماجرای ترور اتابك ومعرفی «عباس‌آقا» ضارب ، اوست که اندکی بزندگی گذشته «حیدر عمواغلی» اشاره می‌کند. وی پس از بحث دراین باره که «عباس‌آقا» پس از کشتن اتابك چگونه مردواینکه آیا وی خود خودکشی کرده‌و یابدست یکی دیگرازهمدستان، یابهتر بگوئیم فرمانده‌و مشوق خویش «حیدرعمواغلی» کشته شده است ، بااین چندسطربه‌معرفی قهرمان کتاب مابسنده می‌کند :

«... در این‌هنگام در تهران یك مرد آزادیخواهی‌می‌زیست که‌خود جوان ولی بسیار دلیر و کاردان می‌بود ، وسپس یکی از پیشوایان بنام شورش ایران گردید. این جوان، چون‌در کارخانه‌برق‌حاجی‌امین‌الضرب کار می‌کرد ومهندس آنجا می‌بود ، حیدرخان برقی شناخته می‌شد. ولی چون در سالهای دیرتر «حیدر عمو اغلی» شناخته شد ، ما نیز از همین‌جا او را به‌همین نام خواهیم خواند. این حیدر عمو اغلی از مردم سلماس بوده ، ولی در قفقاز بزرگ شده ودر تفلیس‌درس‌مهندسی‌برق‌می‌خوانده. در باره‌آمدن او بایران چنین می‌گویند که چون یك‌دوسال پیش از مشروطه رضایوف ، که یکی از بازرگانان تبریز می‌بود چنین می‌خواهد که ببارگاه مشهد چراغ برق بکشاند ، وبرای اینکار بیك مهندس‌مسلمانی نیاز می‌بوده ، حیدر عمو اغلی را که سالش بیش از بیست نبوده از تفلیس بمشهد می‌آورد ، وسپس عمو اغلی از آنجا بتهران آمده در کارخانه‌برق آنجا بکار می‌پردازد ، و چون شورش مشروطه پدید می‌آید یکی از هواداران آن می‌گردد .

در سال دوم مشروطه که در تهران انجمن‌هائی‌برپا می‌گردید، یك انجمن نیز آذربایجانیان بنام انجمن آذربایجان بنیاد نهادند که می‌باید

www.chebayadkard.com

گفت نیرومندترین وبکارترین انجمن‌ها می‌بود. حیدر عمو اغلی یکی از کوشندگان در آن انجمن می‌بود وچنین پیداست که با «کمیته‌اجتماعیون عامیون» ایرانیان قفقاز بهم بستگی می‌داشت ....»[1]

کسروی آنگاه بشرح سوء قصد علیه اتابك ونقش حیدرعمو اغلی دراین ماجرا می‌پردازد که درجای خود خواهد آمد. اما آنچه هست، کسروی بیشتر از این دربارهٔ آغاز زندگی حیدر عمو اغلی اطلاعی‌بدست نمی‌دهد.

شادروان محمد قزوینی نیز که طی سلسله «یادداشتهای تاریخی» خود وزیر عنوان «وفیات‌المعاصرین» سعی فراوان در شناساندن سیمای رهبران انقلاب مشروطه دارد، آگاهیش دربارهٔ حیدرعمو اغلی از چند سطر تجاوز نمی‌کند وتازه این مطالب نیز مربوط بزندگی ومبارزات او پس از ورود بایران است، نه قبل ازآن:

«... حیدرخان مشهور به‌چراغ برقی یابمبیست ــ یعنی بمب‌ساز ــ که اسم اصلی‌اش «تاری‌ویردیوف» بوده است، یکی از روساء و از ارکان عمدهٔ مجاهدین خارجی یعنی غیر ایرانی بوده، مثل قفقازیان و گرجیان وارامنه وغیرهم که در اوایل تأسیس مشروطه‌ایران‌داوطلبانه‌باین‌مملکت آمده بودند و با «مستبدین» باصطلاح آن روز مبارزتها نمودند و جمع کثیری از این جماعت بدست ایشان در ایران کشته شدند.

حیدرخان را مظفرالدین شاه ومیرزاعلی اصغرخان صدراعظم در مراجعت شاه از سفر اول خود بفرنگستان ــ در سال ۱۳۱۸ قمری ــ بعنوان مهندس چراغ برق دربا کو استخدام کردند وبرای دایر کردن کارخانهٔ چراغ‌برق مشهد مقدس فرستادند واو پس از یکسال ونیم بطهران آمد و در کارخانهٔ چراغ برق مرحوم حاج‌حسین‌آقا امین‌الضرب مستخدم شد ودر تمام اوقات بکار بیدار کردن مردم برای شورش برضد سلطنت استبدادی وتوطئه در قتل سران استبداد مشغول بوده. چنانکه بمب‌هائی که در خانهٔ میرزا احمدخان علاءالدوله ودرخیابان پست‌خانه در سرراه

---

۱ ــ تاریخ مشروطه ایران ــ کسروی ــ ص ۴۴۸ ــ ۴۴۹

www.chebayadkard.com

محمدعلیشاه ترکید ، همه بدستیاری او بوده ودر توطئه قتل اتابك نیز دخالت داشت.

پس‌ازاستقرار مشروطیت‌درایران حیدرخان‌مدت‌های‌مدیددرپاریس و سپس در اوایل جنگ بین‌المللی سابق دوسه سالی در برلین بسر می‌برد ومن در هردو شهر مزبور بسیار مکرر او را دیده بودم. مردی بود بسیار شجاع ، فوق‌العاده با تهور وپردل وبی‌ترس وبی‌باك وجانش را بتعبیر معروف همیشه در کف دست داشت واز مواجه با خطر وخوض‌درمهالك، بلکه از مرگ رویا روی بهیچوجه روی نمی‌تافت ومخاطرات عظیمه راگوئی از جان ودل طلب می‌کرد ...»[1]

باآنکه شادروان کسروی وپاره‌ای منابع دیگر حیدر عمو اغلی‌را متولدسلماس می‌دانند ، محمدقزوینی از او ویارانش باعنوان «مجاهدین خارجی» یعنی غیر ایرانی یاد می‌کند وروایات دیگر او را متولد الکساندرپول (لنیناکان) می‌دانند . بعنوان مثال پس از انتشار یادداشتها وخلاصه زندگی حیدر عمواغلی در مجله یادگار ، یکی از نزدیکان و آشنایان خانواده او شرحی برای این نشریه فرستاده وطی آن ضمن رد پاره‌ای از مطالب مجلهٔ مزبور ، حیدر عمو اغلی را یك ایرانی اصیل و غیرتمند واز ایل افشار ارومیه معرفی کرده است ، که پس از یازده‌سالگی بروسیه برده شده . نویسنده این یادداشت ،سلماسی بودن حیدر عمو اغلی را نیز مورد تکذیب قرار داده است . وما در قسمتی از این نوشته چنین می‌خوانیم :

«... در صفحهٔ ٦٢ از مجله مرقوم رفته : «حیدرخان‌ازمردم‌قفقازیه بوده» هم‌چنین در صفحهٔ ۳۹ در یادداشتهای وفیات‌معاصرین‌آقای‌قزوینی مرقوم فرموده‌اند که حیدرخان عمو اغلی از روساء واز ارکان عمدهٔ مجاهدین خارجی یعنی غیر ایرانی بوده در صورتیکه جای شك‌وشبهه‌ای نمی‌باشد که این مجاهد دلاور مشروطه‌یك تن ایرانی‌غیرتمندووطن‌پرست می‌باشد. کسروی در تاریخ مشروطیت ایران (جلد ۲ ــ صفحهٔ۲۲٤) ویرا

۱ــ مجله یادگار ــ سال سوم ــ شماره ٥ــ یادداشتهای سیاسی محمد قزوینی.

www.chebayadkard.com

از مردم سلماس دانسته ، در صورتیکه حیدرخان بطور قطع اصلا از ایل افشار ارومیه بوده است . ابوی نگارنده سالیان مدیدی در روسیه تزاری بامور تجارت اشتغال داشته واز این لحاظ در مدت اقامت حیدرخان در روسیه باوی مراوده ورفت وآمد داشته وپدر وجدش را نیز بخوبی شناخته است. هم‌اکنون نیز اشخاص مسنی که حیدرخان رامی‌شناختند براین قول که وی از افشار ارومی‌است شاهد صادق می‌باشند.

پدرحیدرخان مشهدی میرزا علی‌اکبر نام‌داشته ومردم او راعمو خطاب می کردند و بهمین جهت حیدرخان را هم عموا‌غلی (پسر عمو) گفته‌اند. جد حیدرخان یعنی پدر مشهدی علی‌اکبر به‌حاجی‌ملاعلی‌تاری ویردیوف موسوم بوده واز اینجا شهرت ونام فامیلی این خانواده وحیدر خان‌تاری ویردیوف گردیده است.

پدر حیدرخان در شهرهای قارص وآلکساندرپول (شهر اخیردر زمانیکه در تصرف عثمانیان بود گومری نام داشت وبعدها هنگام تسلط روسها آلکساندرپول نامیده شده واکنون لنیناقان‌نام دارد) تجارت‌پارچه وقناویز وفرش را پیشهٔ خود ساخته بود.

حیدرخان در حدود یازده سالگی از ایران بروسیه آورده شده ودر شهر تفلیس مرکز گرجستان در مدرسهٔ صنعت وبرق‌تحصیل کرده‌وچنانکه احوال آنرا مرقوم فرموده‌اید ، بایران بازگشته است . حتی‌بطوریکه‌والد نگارنده روایت میکند روزی حیدرخان بواسطه اینکه از مدرسه برق‌بنام «بابوف» اذیت وآزار دیده بود، قصد ترور مدیر را کرده ودر منزل‌خود برای اجرای این منظور جلسه‌ای از همکلاسانش ترتیب داده بود. مدیر ازاین امر مطلع شده ویرا از مدرسه اخراج کرده تابالاخره قضیه‌باوساطت ابوی اینجانب ویکی از نزدیکان مدیر مدرسه خاتمه یافت . از همین جا بخوبی پیداست که از همان اوان جوانی شور انقلاب وترور در نهاد حیدرخان نهاده شده بود . حیدرخان بامرحوم سعید سلماسی‌ارتباط کامل داشت وبدفعات در مبارزه ونبرد های خونین با مستبدین آذربایجانی شرکت‌کرده و با ماکوئیان بجنگ پرداخته است ونگارنده شمه‌ای از آن

www.chebayadkard.com

احوال‌رادر ترجمه سعیدسلماسی یکی از فداکاران‌بزرگ راه‌مشروطیت آورده است ...»[1]

نویسنده سپس توضیح می‌دهد: «خاتمتاً اضافه می‌کنیم که اینجانب اصلا سلماسی است ، وبا تحقیقاتی که از مردم این منطقه نمودم ، معلوم گردیده که حیدرخان سلماسی نبوده است - بنابراین‌نوشته‌مرحوم کسروی رادراین باب معتبر نمی‌دانیم ...»[2]

امابااین همه ، آنان که حیدر عمو اغلی را «سلماسی» می‌دانند ، همچنان براعتقاد خود راسخند . شاهد مثال اشاره‌ای است که دکتر سلام‌الله جاوید به او وسایر سلماسی‌هائی کرده است که در راه استقرار مشروطیت در ایران فداکاری کرده‌اند . وی دربارهٔ شهر سلماس‌وشخص حیدرعمواغلی چنین می‌نویسد :

«... یکی از شهرها که نسبت بخود در راه آزادی مبارزه کرده و فعالیت کافی از خود نشان‌داده است وفداکاران لایق بوجود آورده ،شهر سلماس بود.علاوه از حیدرخان‌عمواغلی سلماسی‌الاصل ، که از قهرمانان عموم ایران است، فداکاران دیگر از قبیل سعید سلماسی ، حاج پیش‌نماز سلماسی ، از آزادیخواهان معروف، میرزا محمود غنی‌زاده، میرزااسدالله احمدزاده ، دهقان شیرین‌زاده ، بمیدان آمدند که فعالیت آنان‌کم وبیش درتاریخ مشروطیت ایران ضبط است...»[3]

البته ، اینکه حیدر عمو اغلی در سلماس بدنیا آمده باشد، یا در الکساندروپول (لنینا کان) ویا در آغوش ایل افشارارومیه‌وهرنقطه‌دیگر، درماهیت امر تغییری نمی‌دهد . نکته مهم از نظر ما وتاریخ ایران ، نقشی است که حیدرعمواغلی در انقلاب مشروطیت، استقرار آزادی و رهائی ایرانیان از خود کامگی داشته است . کار بزرگی که سرانجام جان خود رانیز برسر آن نهاد . لذا دربارهٔ محل تولد ودوران کودکی حیدر عمو اغلی بهمین مطالب بسنده می‌کنیم ، با این امید که انتشار همین مختصر،

---

۱ ــ مجله یادگار ــ سال سوم ــ شماره۸ــص ۶۰

۲ ــ مجله یادگار ــ سال سوم ــ شماره۸ــص ۶۱

۳ ــ فداکاران فراموش شده آزادی ــ چاپ فردوسی ــ مرداد۱۳۴۸ــ جلدچهارم ــ ص ۲۰

www.chebayadkard.com

پژوهشگران وصاحب‌نظران دیگر را برانگیزد ، تا اگر منابع ومأخذ معتبرتری در این زمینه در اختیار دارند، با انتشار آنها بروشن شدن‌نکات مبهم این بخش از تاریخ ایران کمك کنند .

حق تملك برتاریخ .. ! لازم بیاد آوری است ، که معمولا دربارهٔ زندگی مردان بزرگ مشرق زمین چنین ابهاماتی بچشم می‌خورد. تعصبات خاصی که در این منطقه از عالم درباره مسائل سیاسی، اجتماعی ، مذهبی ومسلکی وجود دارد ، باعث شده است که‌همواره‌مسائل ازیك دیدگاه خاص مورد ارزیابی وقضاوت قرار گیرد . ودر اینجا اشاره بیك نکته لازم بنظر میرسد :

کمونیستهای ایران ، پس از واقعه شهریور ۱۳۲۰ که با نام حزب توده فعالیت علنی خود راآغاز کردند، همواره‌می کوشیدندتاهمه‌رهبران انقلاب مشروطه را وابسته بخود واز آن خویش بدانند . در این میان‌حتی رهبران مذهبی انقلاب مشروطه نیز که نه فقط بامارکسیسم و انقلاب کمونیستی بیگانه بودند ، بلکه بخاطر تضاد مارکسیسم با مذهب، اصولا با چنین جریانی مخالفت می‌ورزیدند ، وشرکت آنان درمبارزات انقلابی مشروطیت ایرانی صرفاً ناشی از میهن‌پرستی آنان وحمایتشان از اصول آئین مقدس اسلام بود ، از این «حق تملك وتصاحب» حزب توده درامان نماندند .

گردانندگان‌حزب توده ، با تبلیغات وسیع‌ودامنه‌دار خویش و با توجه باین که مخالف ومعارضی جدی در برابرشان نبود ، توانستند این «حق» را تا حدودی به همگان بقبولانند و نتیجه مستقیمی که از این وضع خاص ناشی شد ،یا بهتر بگوئیم لطمه‌ای بزرگ که از این طریق‌بر تاریخ ایران وتحولات آن دریك دوران نسبتاً طولانی وارد آمد ، این بود که اغلب اسناد ، مدارك ومآخذی که در این زمینه‌ها وجود داشت، در اختیار کمیته مرکزی ، سازمانهای تبلیغاتی یا آرشیو حزب توده قرار گرفت وآنان نیز در اکثر موارد ، با تحریف این اسناد دست به انتشار و بهره‌برداری از آنها زدند ویا اینکه آنها را برای استفاده های خاص‌به

www.chebayadkard.com

خارج از کشور فرستادند.

بعنوان مثال، حیدر عمو اغلی اگر چه یك انقلابی افراطی بود، ولی ریشه‌های مذهبی اقدامات ومبارزات او را نمی‌توان نادیده انگاشت. در تائید این نظر توجه خوانندهٔ صاحب نظر را بمطالب زیرجلب‌می کنیم:

«... تاریخ نهضتی که بنام مشروطه بتوسط جمعی وطن‌پرست باصفا که از غیرت اسلامی ونفرت از ظلم وتعدی حکومت وعمال آن‌ومداخلات اجانب سری پرشور وخاطری‌پرجوش داشتند چون شرح فداکاری‌ها وجان بازی‌های یك عده مردم صدیق واز خود گذشته ودلسوز بحال‌ملك وملت است، از طرفی از شیرین‌ترین وپرعبرت‌ترین قسمتهای تاریخ مملکت ما بشمار می‌رود واز طرفی دیگر یك نظر باوضاع واحوالی که حالیه پس از، گذشتن چهل سال از تاریخ مشروطه شدن ایران در این کشور مشاهده می‌شود و ملاحظه اینکه براثر عدم رشد وبی‌خبری‌ملت چگونه آن همه صفا وفداکاری قائدین اول این نهضت را نقش برآب کرد ویك مشت شیاد ومدعی را که در تهیهٔ اسباب بیداری‌وآزادی مردم هیچ گونه نقش‌مفیدی‌نداشته بچه وضع بعالی‌ترین مقامات مالی ودنیائی رسانده است، آه حسرت از نهاد ما برمی‌آورد. بلکه گاهی مشاهدهٔ این اوضاع ناگوار وفاسد امروز انسان را درباب اینکه علمداران نهضت مشروطهٔ ایران با وجود اینکه در صفا وحسن نیت وفداکاری وجانبازی ایشان شکی نمی‌رود کاری خوب‌کرده یا ندانسته راهی بغلط می‌پیموده‌اند بشبهه وتردید می‌اندازد.

از آنجا که تجدید ذکر این جماعت که غالباً مردمی پاك نهاد و در راه خدمت به آزادی ایران صدیق بوده وانصافاً در مرحله بیداری مردم وفروریختن کاخ ظلم وستم از هیچ موجود ومجهوری دریغ نکرده‌اند، هم‌برای عبرت جوانان معاصر وبرانگیختن حس‌شور وشوق ایشان در تعقیب سیرهٔ مرضیه آن فداکاران لازم است وهم خدمتی است‌بروشن‌شدن تاریخ اوایل مشروطیت .ما ازاین ببعد سعی می کنیم که از روی اسنادو مدارك قابل اعتماد ترجمهٔ احوال یك عدهٔ از قائدین صدر مشروطه‌وشرح

www.chebayadkard.com

عملیات ایشان را در مجلهٔ یادگار بنویسیم واز خوانندگان گرامی خود نیز خواهش می کنیم که اگر می‌توانند بمادراین راه کمکی کنند مضایقه نفرمایند ، بشرط آنکه نوشته‌ها واطلاعات ایشان حتی‌المقدور بی‌طرفانه وخالی از اغراض خصوصی باشد .

این بحث را در این شماره از احوال حیدرخان عمو اغلی شروع می‌نمائیم ... »[1]

منظور ازنقل این‌مقدمه اشاره‌بدین واقعیت بودکه‌انگیزهٔ رهبران‌و کوشندگان انقلاب مشروطیت ، قبل از هر چیز «وطن‌پرستی ، آزادگی، غیرت اسلامی ونفرت از ظلم وتعدی حکومت وعمال آن» بود. طبعاً در این میان گروه‌هائی با اعتقادات مختلف به‌این نهضت جلب شدند . ولی حزب توده همهٔ آنان‌را دربست «ازآن» خویش می‌داند.

از این یادآوری منظوری داشتیم که در پایان کار خواهد آمد . بهمین جهت در اینجا دنباله مطلب را دربارهٔ زندگی حیدر عمواغلی از همین مأخذ[2] ادامه می‌دهیم :

« ... از ابتدای احوال حیدرخان که اسم اصلی او«تاری‌ویردیوف» واز مردم قفقازیه واز اتباع دولت روسیه تزاری بوده تا حدود هزار و سیصد و بیست قمری که‌بایران آمده، اطلاع صحیحی نداریم . همین قدر می‌دانیم که او در قفقازیه تحصیلاتی کرده ومهندس الکتریك بوده ودر یکی از کارخانجات باکو کار میکرده وغیرت اسلامی ونفرتی که طبعاً از ظلم وتعدی ورفتار ناهنجار عمال تزاری نسبت به مسلمین‌قفقازیه‌داشته،

---

۱ ــ ورقی‌ازتاریخ‌مشروطه ایران ــ حیدرخان عمو اغلی ــ مجله‌یادگار ــ سال سوم ــ شماره ۵ ــ ص ۶۱ ــ ۶۲

۲ ــ اصل یادداشتهائی که از این پس‌وازروی نوشته های مجله یادگار نقل می‌شود ، ظاهرا به خط خود حیدر عمو اغلی ویالااقل‌به‌تقریر او وتحریر دیگری(مرحوم‌منشی‌زاده) بوده است . آقای عبدالحسین نوائی ــ نقل کننده یادداشت ها ــ درمقدمه‌مطلبی که‌تحت‌عنوان « غلطهای مشهور » و درباره قتل اتابك، در شماره چهارم از سال‌سوم‌مجله یادگارنوشته است می‌گوید :

« ... حیدر خان‌چراغ برقی معروف‌بحیدرخان عمو اغلی که در شماره آینده باحوال او اشاره خواهد شد ، درسرگذشتی که از خودنوشته و قسمتی از آن به‌خطیاتقریر خود اوتوسط نگارنده است ، تفصیل توطئه در قتل اتابك‌وترتیب اجرای آن را چنین می‌نویسد...»

www.chebayadkard.com

اورابر آن داشته بوده است که بایك عده از مسلمین غیرتمند دیگر در کار تشکیل حزبی سیاسی همدست شود وبهمراهی ایشان بامستبدین داخلی و خارجی مبارزه کند.

مسلمین قفقازیه در سال ۱۹۰۰ میلادی (۱۳۱۷ قمری) تحت‌اداره وسرپرستی «نریمان نریمان‌بك‌اوف» از اهالی تفلیس که سمت معلمی داشت و بعدها دکتر شد انجمنی بنام «کمیته اجتماعیون عامیون» تشکیل دادند واین کمیته در سایر شهرهای قفقازیه شعبی داشت، از آن جمله شعبهٔ باکو بود که حیدرخان جزء اعضای آن‌بشمارمی‌رفت. بعدها عده‌ای از آزادیخواهان ایران مخصوصاً آذربایجان، بااین کمیتهٔ اجتماعیون عامیون قفقازیه ارتباط سری حاصل کردند ودر تبریز شعبه‌ای از آن بدستیاری این‌جماعت تأسیس گردید...[۱]

در دنباله همین مطالب خواهیم دید که چگونه اصولا «مسلمان» بودن حیدر عمواغلی ونیاز دستگاه حکومتی ایران بیك «مهندس مسلمان» یکی از انگیزه‌های اساسی ورود او بایران وفعالیتهای بعدی وی در این سرزمین بوده است. اما اینك بمطلب مورد بحث وآنچه که‌در مقدمه مطرح بود، می‌پردازیم: سران فراری حزب توده پس از متلاشی شدن تشکیلات این حزب در ایران واقامت در خارج ازکشور، تا آنجا که توانستند، اسناد ومدارکی راکه در اختیارشان بود، بخارج ازکشور بردند ودر آنجا یابه‌آرشیو احزاب کمونیست کشورهای دیگر سپردندو یا اینکه خود، آنها را در اختیار گرفتند[۲].

---

۱ ـ مجله یادگار ـ سال سوم ـ شماره ۵ ص ۶۲.

۲ ـ رهبران حزب‌توده در خارج ازکشورنشریات مختلفی منتشرمی‌کنندو، که‌برجسته‌ترین آنها مجله «دنیا» است که باعنوان «نشریه تئوریك حزب توده ایران ـ بنیان گذار دکتر تقی ایرانی» منتشر می‌شود. در شماره سوم‌سال‌یازدهم این مجله طی مقاله‌ای پیرامون زندگی «کریم نیك‌بین (زرتشت) یکی از رهبران حزب کمونیست ایران» به‌قلم‌زین‌العابدین‌نادری مطالب زیر را می‌خوانیم:

«در نوشتن شرح زیرین از خاطرات‌بانوهمسر رفیق فقید نیك‌بین استفاده شده است. همسر رفیق فقید کریم نیك‌بین درسال جاری ۷۰ سالگی عمر و چهل وهفت سالگی عضویت در حزب کمونیست را ازسرمی‌گذراند و یکی‌اززنان معدودیست که سال ۱۹۲۳ به جنبش کمونیستی ایران پیوسته و تا سال ۱۹۳۰ بطورآشکار و مخفی در حزب‌کمونیست‌ایران‌فعالیت

(بقیه پاورقی در صفحه بعد)

www.chebayadkard.com

از جمله اسناد ومدارکی که همراه با بسیاری مطالب و چیزهای دیگر، توسط رهبران حزب توده از کشور خارج‌شد، طبعاً اسناد ومنابع مربوط به زندگی ومبارزات رهبران انقلاب‌مشروطه ، از جمله‌حیدرخان عمواغلی است .

اینان‌هرگاه‌که فرصتی‌برای استفاده‌ازاین منابع بدست‌آورند، طبعاً نخست وهمهٔ این مطالب ، یا قسمتی ازآن‌ها را به‌نفع خود تحریف وکم و زیاد کرده ، وآنگاه دست‌بانتشار آنها می‌زنند .

بدیهی است که اینگونه مطالب را باید باتوجه بیك جانبه بودن آنهاباصطلاح «باقید احتیاط» تلقی کرد . ولی چون در پاره‌ای موارد، جزاین منابع ومآخذ، سند دیگری در دست نیست، ناچار به استفاده‌ازآنها هستیم . مخصوصاً با توجه باینکه اولا اسناد مورد بحث ، اغلب‌منحصربفرد بوده واز این جهت حائز اهمیت ویژه‌ای است وثانیاً تاریخ دقیق بسیاری از رویدادها که‌درمنابع دیگر اثری از آن نمی‌بینیم ، دراین مآخذ آمده است . واین امر بیش از بیش براهمیت آن‌ها می‌افزاید .

(دنباله پاورقی)

داشته است . همسر نیك‌بین شش سند اصلی دردست داشته است که مهم‌ترین‌آن‌عبارت است از رونوشت مستخرجه از صورت جلسه کمیسیون‌بازرسی مرکزی حزب کمونیست (بلشویك) اتحاد شوروی ، مبنی‌برگذشت نیك‌بین‌از تصفیه حزبی‌درسال ۱۹۳۰ (باعده‌ای‌ازسران‌حزب کمونیست ایران در این تصفیه‌بدستوراستالین‌سپریا » به قتل رسیدند) و بقیه اسناد مربوط به برائت او ازاتهامات‌واردهپس‌از دستگیری‌وی در سال ۱۹۳۸ است .

غیر از این‌اسنادرسطور آینده همچنین‌ازخاطرات رفیق نیك بین و یك سلسله اسناد موجود در آرشیو شعبه آذربایجانی انستیتوی مارکسیسم ـ لنینیسم و نیز آثاری که‌درباره حزب کمونیست‌وجنبش‌کارگری ایران نشریافته، استفاده شده است . شایان ذکر است که اسناد مورد استفاده ماازآرشیو رابانوهمسررفیق‌فقید نیك‌بین به این آرشیو سپرده است و ما از آنها بنام « سندهای سپرده شده » در حواشی‌این مقاله یاد می‌کنیم . دانستنی است که تنهادر حواشی و پاورقی های همین یك مقاله، به بیش‌از سی سندشماره گذاری اشاره شده‌که به‌آرشیو احزاب کمونیست کشورهای‌مختلف سپرده‌شده‌است .

مثلا « ۱ ـ سند شماره ۱۷ ـ سپرده شده‌به‌آرشیو انستیتوی‌مارکسیسم ـ لنینیسم‌آذربایجان شوروی » یا : « ۶ سندشماره ۲۲ و ۲۶ و ۲۷ و ۳۰ و ۳۲ ـ سپرده‌شده‌به‌آرشیو » .

تنها با اشاره به همین‌یك‌مورد می‌توان‌دریافت که تعداد اسناد و مدارك ایرانی سپرده‌شده به اینگونه آرشیو ها تا چه‌حد زیاد است.واینهاتازه جدا از اسناد و مدارکی‌است که‌طبعاًآرشیو خود حزب در اختیار دارد .

www.chebayadkard.com

یك ، بعنوان مثال یك مطلب استثنائی كه با منبع معتبر ... استناد به تاریخ دقیق ، تولد ، دوران كودكی ، تعیین زادگاه ، خصوصیات

خانوادگی ، ومخصوصاً تأكید برایرانی بودن حیدرعمواغلی،یعنی‌تولدش درارومیه (رضائیه كنونی) ومهاجرت خانواده‌اش به روسیه در دست‌است، مطلبی است در مجله دنیا به‌قلم «علی‌امیر خیزی» زیر این عنوان«حیدر عمواغلی- سخنرانی در جلسهٔ یادبود سالروزنودسالگی حیدرعمواغلی»[1] كه قسمتی از آن در زیر می‌آید ودر فصل آینده نیز از بقیه مطالب آن استفاده خواهد شد: «... در نهضت آزادی ایران شخصیتهائی‌ظهور كرده وسرداده وجان باخته‌اند كه ستارگان درخشان جامعه بوده‌اند. یكی از برجستگان آنها ، مجاهد بی‌باك ورهبر شایسته‌ی حزب كمونیست ایران شهید پرافتخار حیدرخان عمو اغلی است . از آغازانقلاب‌مشروطه‌ایران، از جنگهای تبریز وخوی ومرند وتهران ، از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه تا انقلاب كبیر اكتبر ، از مبارزات علیه سفیدها وانگلیسها در تركستان ، تا قیام میرزا كوچك خان در گیلان ، هرجاكه كار نهضت دچار سختی بود حیدرخان باسیمای جدی وخونسرد در همان‌جا ظاهر می‌شد.

حیدر در دسامبر سال ۱۸۸۰ (۲۹ آذرماه ۱۲۵۹ شمسی) متولد شد. شش ساله بود كه باتفاق والدین وخانوادهٔ خود از ارومیه (رضائیه كنونی) بروسیه (به‌الكساندروپول - یا لنیناكان حالیه) مهاجرت كرد. پدرش علی‌اكبر افشار ، پزشك داروگر ، نسبت بزمان خود شخصی روشنفكر و با سواد بود. بجز زبانهای فارسی وعربی وتركی بازبان لاتین وفرانسه‌هم آشنا بود . وی نتوانست با ستمها وزورگوئی‌های دولتیان وفئودال‌ها بسازد، دست‌اهل و عیالش را گرفت و راه مهاجرت پیمود تا اولاد خود را از محیط زوروستم دور كند وبا قافله تمدن همقدم وهمراه سازد . حیدرخان درالكساندروپول دبستان‌روسی راتمام كرد. در ایروان هم

---

۱ - با توجه به تاریخ تولد حیدر عمواغلی این سخنرانی باید درآذرماه ۱۳۴۹ ایراد شده باشد . در متن مقاله در بارهٔ محل انعقاد كنفرانس یاتشكیل جلسه سخنرانی‌اشاره‌ای‌نشده است .

www.chebayadkard.com

دبیرستان را بامدال طلا بپایان رسانید ودر عین حال بابرخی آثار انقلابی آشنا شد .اودریادداشتهای خود می‌نویسد در سال ۱۸۹۶ به‌محفل آمایاك آوانسیان بازرس دبیرستان وارد شد ، در آنجا سرمایه اثر مارکس مورد مطالعه قرار می گرفت . بدین‌ترتیب حیدرخان در دوران تحصیل از مارکسیسم اطلاعاتی بدست آورد ودر ۱۸ سالگی وارد حزب سوسیال دمکرات شد. سپس در گرجستان بدانشگاه برق انستیتوی پلی‌تکنیك‌وارد شد. در این جا او در محیط مارکسیست های آگاه قرار گرفت . بحثهای زمان فراغت از درس کافی نبود . در ایام تعطیلات تابستان ، بنابقول مادرش (زهرا خانم) عده‌ای از رفقای مارکسیست خود را به‌الکساندرو پول دعوت می کرد. در سالهای ۱۹۹۸ ـ ۱۹۰۰ مباحثات مارکسیستی میان حیدر خان وآولئه نوکیدزه ، یوسف جوگاشویلی (ستالین) میخاتسکایا ، فیلیپ مخارادزه ودیگران روزها گاه تابعد از نیمه شب ادامه می‌یافت .

بعدهادرسال۱۹۰۳ نریمان نریمانوف، شالوااپلیاوا ،سرگواورژنکیدزه در الکساندرپول بمنزل حیدرخان رفت وآمد می کردند . اینجا دیگر محل ملاقات انقلابیون شده بود و از همین مبداء انقلابیون‌بخارجه‌اعزام می‌شدند . خود حیدر خان نیز با استفاده از زمان تعطیل به فرانسه وآلمان وایتالیا مسافرتهائی کرده بود .

حیدرخان بعداز ایام تحصیل با دیپلم مهندس برق بباکو آمد و اینجا در بحبوحهٔ کارهای انقلابی قرار گرفت وضمناً کار مهندسی هم می‌کرد. وی باتفاق کراسین که از انقلابیون معروف است ایستگاه برقی برپا کرد ، سپس در فابریك متقال بافی ، ماشینیست برق بود ، وبالاخره بسمت سرمکانیك در صنایع نفتی تقی‌اف کار می کرد . نام عمواغلی را هم کارگران نفتی باو دادند و اوهم بامیل پذیرفت واین نام مستعار بعداً معروفتر از نام اصلی او شد . در این موقع بنابپیشنهاد وابستکار استپان شائومیان ، نریمان نریمانوف، م. عزیز بیگ‌اف،آ. جاپاریدزه ،قرار شددر باکومیان کارگران‌موسمی ایرانی که عدهٔ آنان بیش ازده هزار نفر بود

www.chebayadkard.com

ودر زمستانها برای کار کردن در چاههای نفت و غیره بباکو می‌آمدند، حزب اجتماعیون برهبری نریمانف تشکیل شود. حیدر بسمت عضو کمیته مرکزی این تشکیلات برگزیده شد وکار عمده‌ی تشکیلات را او بعهده گرفت و باانقلابیون ایرانی مقیم‌ایران‌نیز ارتباط یافت.»[1]

با توجه باینکه مجله دنیا تأکید کرده است که علی امیرخیزی‌برای ایراد این سخنرانی از منابع بسیار موثق واحیاناً منحصر بفرداستفاده کرده است، باید بناچار مطالبی را که آمده قسمتی از واقعیات موجود دربارهٔ دورانهای نخستین زندگی حیدر عمواغلی دانست. دنیا در پایان‌این‌مقاله ودرپاورقی آن مینویسد:

«... رفیق کهنسال ما علی‌امیر خیزی مولف این مقاله آنرا بویژه براساس‌مدارك مفصلی که رفیق‌مصطفی تاریوردیف برادر حیدرعمواغلی دراختیار ایشان گذاشته تدارك دیده است. رفیق امیر خیزی خود در دوران انقلاب گیلان باحیدر عمواغلی آشنائی نزدیك داشته است، ودر کنفرانس باکو که عده‌ای از زعمای انقلابی ایران وترك وقفقاز در آن شرکت داشته‌اند، شرکت داشته ودر همین کنفرانس است که با حیدر ملاقات کرده است. رفیق امیر خیزی بضمیمهٔ مقاله خود (که‌متن‌سخنرانی وی درجلسه یادبود نودمین سال‌تولد حیدرعمواغلی است) یك سلسله اسناد نیز ارسال داشته است که مجلهٔ دنیا بموقع از آن استفاده خواهد کرد»[2].

آغاز زندگی حیدرعمواغلی ــ هرچه بودــ بنای‌مبارزات وتحولات بعدی زندگی او را پی‌ریزی کرد. مانیز چون بمنابع‌ومآخذی بیشتر از آنچه در بالا آمد، دسترسی نداریم با نقل یك شرح تکمیلی که دو سال پس از انتشار خلاصه زندگی و یادداشتهای حیدر عمواغلی ــ در مجله یادگار ــ درباره حیدر عمواغلی وبرادرانش در همان مجله آمده است، به‌این مبحث پایان می‌دهیم وبشرح زندگی انقلابی حیدر عمواغلی و

---

۱ ــ مجله دنیا سال ۱۱ ــ شماره ٤٥ ــ سخنرانی علی امیرخیزی‌درباره‌ی حیدرعمواغلی بمناسبت نودمین سال تولد او ــ ص ۸۹ــ۹۰

۲ــ مجله دنیا ــ سال ۱۱ ــ شماره ٤ ــ ص ۹٦

www.chebayadkard.com

مبارزات و فعالیتهای او در ایران می‌پردازیم.

«... مرحوم حیدر عمواغلی از اهالی شهر ارمنی نشین الکساندر پول بودو این شهر که سابقاً نزد ترک‌های عثمانی بنام گمری خوانده می‌شد، اکنون بنام‌بانی ومؤسس انقلاب روسیه لنیناکان نامیده میشود .در این شهرتقریباً در حدود ۲۰۰ خانوارمسلمان سکنی داشتند . از ایشان بوده خانواده تاری وردیف که ریاست آن آنزمان باحاجی ملاعلی مردی ۹۰ ساله وبسیار محترم بود. وی سه برادرداشت‌مشهدی‌علی‌اکبرومشهدی علی‌اشرف ویك برادر دیگر ، حیدرخان پسر مشهدی علی‌اکبر بود و یك برادر نیز داشت .

برادروی که بنام عباس آقا معروف بود واکنون بنام افشار دربرلین زندگانی می کند، قبل ازمشروطیت در تبریز شب‌نامه بین مردم منتشر می‌کرد. امااین برادر چندان به‌مشروطیت صمیمیتی نداشت و با اینکه در انقلاب مشروطیت شرکت کرد، مورد اطمینان آزادیخواهان نبود. بطوری که در موقع حرکت قوای ملیون از رشت بطرف‌تهران‌غفلتاً درقزوین پیدا شد وشروع بایراد نطق نمود. خود او دریادداشتی که بخط خود نوشته واکنون در اختیار نگارنده است چنین می‌نویسد : «... روز دیگر فتح قزوین وارد قزوین شدم . احوالات خود قزوین واهالی آنجا را دیدم که تعریف ندارد واز آنجائیکه مجاهدین غیور هرچه از دست ایشان می‌آمد، هرظلم که درزمان‌استبداد هم‌ممکن نبود باهالی قزوین کرده بودند و می کردند، بالای منبر رفته یك نطق مفصلی کردم،دومطلب بودکه یکی باهالی آنجا امید ووعده‌ها می‌دادند که هرچه از شماها از قبیل اسب ، قاطر ، تفنگ واشیاء فلان که مجاهدین برده‌اند بالمضاعف پس خواهند گرفت . دوم‌هم می‌خواستم مجاهدین وروساءایشان را حالی نمایم که اینقدر ظلم در حق یك مشت جماعت بی‌چاره وناچارصحیح‌نیست وعاقبتش‌بدخواهد شد. چون‌حرف‌های من بتمام روساءمجاهدین برمی ـ خورد، به‌آن‌سبب‌روزدیگرمکتوبهای‌متعددتهدیدآمیزبرای من‌رسید...»[1]

۱ـ این یادداشت ها را آقای مهندس‌احمد منشی‌زاده در اختیار « مجله یادگار» گذاشته‌اند .

www.chebayadkard.com

بااین همه‌اظهار آزادی‌خواهی، چنانکه گفتیم‌رؤسای مشروطیت‌نسبت باوخوش بین نبودند. حتی آقای تقی‌زاده بمجرد اطلاع از وجود عباس آقا در قزوین، از تبریز به‌آزادی‌خواهان صریحاً تلگراف کرد که از او برحذر باشند. اما برعکس این برادر، حیدرعمواغلی گوئی از روز اول خلقت با افکار حریت طلبی و آزادی‌خواهی بارآمده بود، تا آنجاک یکبار برای کشتن مدیر مدرسه‌ای که در آن درس می‌خواندورفتارش مستبدانه بود توطئه کرد.

بهر حال حیدر عمواغلی که نام خانوادگی اوتاری وردیوف بودو تبعیت دولت روس را داشت تحصیلات خود را در شهرهای قفقازیه باتمام رساند ودرعین فراگرفتن اصول سوسیالیسم نسبت باسلام علاقه وافری داشت. شرح زندگانی او ازاین تاریخ یعنی اتمام تحصیلات واستخدام در کارخانه برق بقلم خود او آمده وهمچنانکه درآنجا مذکور است درکلیه شورش‌های انقلابی زمان مشروطیت دست داشت ونسبت بکشتن مخالفین آزادی کوچکترین خوفی یاتردیدی بخود راه نمی‌داده، وتکیه کلامش این بوده که «اینان را باید دفع کرد» وچنانکه خواهیم دید قتل اتابك نتیجه توطئه و تهیه مقدماتی بود که وی چیده بود...»[1].

این‌ها مجموعه مطالبی است که دربارهٔ خانواده، زادگاه ودوران کودکی حیدر عمواغلی وعزیمت او بایران‌بدست ما رسیده‌است. گواینکه ممکن‌است پاره‌ای تناقضات در این‌زمینه وجود داشته باشد، اما همانطور که اشاره کردیم، مسئله مهم از نظر ما، شناخت شخصیت وروحیات حیدر عمواغلی وارزیابی مبارزات وفعالیتهای اودرجریان انقلاب مشروطیت ایران است، که در بخش‌های آینده به‌آن خواهیم پرداخت. لذا باتجدید این‌آرزو که‌مطالب این بخش انگیزه‌ای‌برای‌صاحب‌نظران‌وپژوهشگران دیگر، وانتشار اسناد ومدارك معتبری که هر گونه ابهام و تاریکی را از میان بردارد باشد، باین‌بخش پایان می‌دهیم وبزندگی انقلابی حیدرخان عمواغلی‌می‌پردازیم.

۱ــ عبدالحسین نوائی ــ ورقی از تاریخ مشروطه ــ مجله یادگار سال پنجم‌شماره‌اول ودوم ــ صفحه ٤٥ ــ ٤٦

www.chebayadkard.com

www.chebayadkard.com

بخش دوم

آغاز فعالیت در ایران

www.chebayadkard.com

www.chebayadkard.com

نخستین کوششها بلوای مشهد ...

اگر دوران آغاز زندگی حیدرعمواغلی‌چون‌بسیاری از رهبران و کوشندگان انقلاب مشروطیت ایران ـ چنانکه آمد ـ در پرده‌ای از ابهام‌وفراموشی‌پوشیده شده است ، زندگی او در دوران‌های بعد وپس ازورود بایران ازروشنائی بیشتری برخوردار است. مخصوصاً که دراین مورد قسمتی از خاطرات خود حیدر عمواغلی ـقهرمان داستان ـ را در دست داریم.

مجله دنیا که در بخش‌پیش بـه‌مطالب آن اشاره شد، پس از شرح فعالیت‌های حیدرعمواغلی درباکو وتشکیل حزب اجتماعیون کـه‌وی بعضویت کمیته مرکزی آن انتخاب شد، اضافه می‌کند:

«... همکاری بادهقانان وکارگران ایرانی وآشنائی باوضع آنان حیدرخان را واداشت براینکه از راه تشکیل حزب اجتماعیون درایران، بوطن وبهموطنان خود خدمت نماید. لذا کار مهندسی برق در مشهد را پذیرفت وبه مشهد رفت. ولی تبلیغات ۱۱ ماهه‌ی وی دراین شهر که‌مرکز روحانیان ایران‌وفاقدکارخانه وکارگر بود به‌نتیجه‌ای نرسید. فقط یك نفر مشهدی را بنام ابراهیم کوزه‌گر باخود همفکر کرد. حیدرخان در موقع اقامت در مشهد اهالی را علیه نیرالدوله مستبد که حاکم مشهد بود، حتی‌آدم هم شقه می‌کرد، شورانید. حاکم بناچار عوض شد، ولی بقـول حیدرخان اجحافات کماکان ادامه داشت. حیدرخان درسال۱۹۰٤بتهران عزیمت نمود و آنجا در کارخانه برق حاج‌امین‌الضرب استخدام‌شد.بزودی حاج‌امین‌الضرب کارهای سنگفرش کردن میدان‌های شهر وراهها را به

www.chebayadkard.com

اوسپرد . از قراری که خود حیدرخان می‌نویسد همه این کارها به‌او فرصت وامکان داد که هرروز از صبح تاشام باتوده مردم تماس داشته باشدووضع سخت کشور ومردم را به‌آنان توضیح دهد وراه چاره را بنماید.

حیدرخان جسته‌جسته باانقلابیون و آزادی‌خواهان نیز آشنا شد...[1]

یك منبع دست چپی دیگر ، مطالبی درباره آغاز زندگی حیدر عمو اغلی آورده است . که‌اگر چه چندان اختلافی با گفته‌های امیر خیزی ندارد، برای اینکه هیچ سخنی را در این زمینه ناگفته نگذاشته باشیم، به نقل آن می‌پردازیم :

«... حیدرعمواغلی درسلماس آذربایجان‌دیده‌بدنیا گشوده‌ودرقفقاز پرورش یافت . دانشکده مهندسی تفلیس را در رشته برق تمام کردوهنوز ارتجاع سیاه ناصرالدینشاه برایران حکومت می کرد ، که بوطن باز گشت ودر کارخانه برق مشهد مشغول کارشد . ارزش نظری وعملی تحصیلات وکار او باعث شد، که پس از یك سال وی را به‌تصدی کارخانه برق‌امین‌الضرب تهران گماشتند . ازهمان‌اوان بسائقه افکار نو آزادی‌خواهانه‌ای که در قفقاز کسب کرده بود، بخیال تشکیل جمعیت سیاسی افتاد. ولی در اثر آماده نبودن محیط ، چندان موفقیتی نیافت.

مجاهد بزرگ ما از کوشش بازنایستاد ، ومایوس‌نشد.دراکثرجنبش های آنروزی عملا شرکت جست در جرگه طرفداران تشکیل عدالتخانه که نخستین پایه گذاران مشروطه بودند، باحرارت‌تمام‌فعالیت کرد.انجمن آذربایجان را در تهران بنیاد نهاد و هنگامی که نطفه‌های تجدید دوران استبداد و برقراری یك اختناق شدید درمغز محمد علیشاه جان می گرفت خود را به صفوف اول مبارزین علیه ستمگری‌وبیدادرسانید وبا ابتکار و کوشش بی‌مانندی شایستگی خویش را اثبات کرد...»[2]

نکته‌ای که لازم است درهمین جابدان اشاره کنیم نقش دوگانه حیدرعمواغلی در رویدادهای آن‌زمان ایران وفراسوی مرزهای ایران است. وی درعین حال که بخش عظیمی از تلاش‌های خود را صرف‌تشکیل

---

۱ ــ مجله دنیا ــ سال ۱۱ ــ شماره ٤ــص ۹۰ .

۲ ــ روزنامه شجاعت (بسوی آینده) ــ شماره ۹ ــ ۱٤ مرداد ۱۳۳۲.

www.chebayadkard.com

حزب ومبارزات انقلابی درایران ساخته بود، از فعالیت‌های انقلابی سوسیال دمکرات‌ها درباکو ودیگر مناطق شمالی ایران نیز غافل نبود. اوهم‌چنین باکمونیست‌های انقلابی‌معروف وافراطی، ازجمله‌باشخص‌لنین تماس داشت وحتی می‌کوشید تا بصورت رابطی بین همه این گروهها ـ بقول‌خود ـ به انقلاب جهانی و تسریع آن کمك کند.

انقلاب روسیه در سال ۱۹۰۵ فرصتی بود برای حیدر عمواغلی تا خود را در صحنه انقلاب جهانی وبین‌الملل کمونیسم نشان دهد:

«... در ۱۹۰۵ حیدرخان بباکو آمده ، در مبارزه‌ی انقلابی شرکت فعال جسته و بعد از شکست انقلاب برای ملاقات باولادیمیرایلیچ لنین‌به ژنو عزیمت نمود. پس از ملاقات ودریافت دستور بایران بازگشت.

انقلاب ۱۹۰۵ روسیه اگر چه شکست خورد ، ولی نتایج مثبت‌هم‌باقی گذاشت . چشم وگوش مردمی را که تا آن‌وقت فکر نمی‌کردند علیه تزار هم می‌شود قیام کرد، بازنمود واین نتایج از سرحدهای روسیه‌فراتر رفت وبه‌ایران هم رسید. برادر نگارنده شادروان اسمعیل امیر خیزی که یکی از شرکت کنندگان جنبش مشروطیت در آذربایجان است می‌گفت: «آنها که می‌گویند مشروطه‌را انگلیس‌ها در ایران مطرح کردند، دروغ محض است. فکر مشروطه از قفقاز ، از روسیه بایران سرایت کرد». نه تنها فکر سرایت کرد که هرگز حدوسدی نمی‌شناسد واز سدهای آهنین نیز می‌گذرد، بلکه عده‌ای از انقلابیون روسیه وقفقاز نیز بعداز شکست انقلاب ۱۹۰۵ که مقارن باقیام مشروطه طلبان ایران بود، بایران آمدند وباجان و دل به انقلاب ایران کمك کردند . حیدرخان باتفاق‌سرگو اورژنیکیدزه‌باانقلابیون ومجاهدین‌ایرانی‌همکاری‌میکردنداین‌مسلمانان و گرجیان وارمنیان قفقاز از جان ودل به آزادی ایران کمك کردند وبطور شایسته مورد احترام مردم ومجاهدین بودند . روزی ستارخان دیرتر از موقع از میدان جنگ برگشت . همه نگران بودند ، علت را پرسیدند ، او جنازه یك مجاهد گرجی را نشان داد وگفت : اینها که جان خود را برای آزادی ایران فدا میکنند ، من نمیتوانستم برگردم

www.chebayadkard.com

وجنازه‌ی وی بدست دشمن بیفتد...»[1]

درمطالب مجله دنیا وبطور کلی آثار و نوشته‌های مربوط به گروه‌های‌مختلف سیاسی- بخصوص کمونیست‌ها - حوادث،سرگذشت‌ها وماجراهای تاریخی ، عموماً باتعصبات فکری وسیاسی درآمیخته است. البته این دیگر بعهده خواننده صاحب‌نظر است که واقعیات تاریخی رااز میان مطالب تبلیغاتی برگزیند وآنگاه به‌داوری به‌نشیند. اما خوشبختانه- چنانکه گفتیم - در مورد فعالیت‌های حیدرعمواغلی در ایران وماجرا، نخستین روزهای ورود او، اسناد ومدارك دیگر از جمله خاطرات خود او، اینك پیش‌روی ماست.

مجله یادگار، ، پس از شرحی که درباره انگیزه میهن پرستانه و مذهبی انقلابیون ایران نگاشته بود ودر بخش گذشته آمد، اضافه‌می‌کند:

«... مرحوم میرزا ابراهیم خان منشی زاده که یکی دیگر از جمله همین آزادی‌خواهان صدیق وپر حرارت واز فداکاران وجانبازان صدر مشروطه است، وقتی در صدد بوده است که تاریخ‌تفصیلی نهضت‌مشروطیت و ترجمه احوال مشروطه خواهان بزرگ را گرد آورد و برای این کار اسناد ومدارك ویادداشتهای نفیسی گردآورده بوده است که قسمت مهمی ازآنهابدبختانه ازمیان رفته،فقط‌پاره‌ای اوراق‌متفرق‌آن باقی است ، که به‌محبت‌آقای‌مهندس‌احمدمنشی‌زاده‌فرزند آن‌مرحوم‌تحت‌اختیارنگارنده گذاشته شده‌است . ازجمله این اوراق شرحی است که درطی‌آن حیدرخان عمواغلی تفصیل احوال خود را از بدو ورودبایران تاموقع قتل‌اتابك (از حدود سال ۱۳۲۰ قمری تا ۲۲ رجب ۱۳۲۵) برای مرحوم منشی‌زاده تقریر کرده و آنرا آن مرحوم بخط خود نوشته است .

چون این شرح شیرین و جذاب حاوی بسی مطالب تاریخی ودقایق راجع بمشروطیت ایران است ، ما ابتدا آنرا بعین عبارت با پاره‌ای توضیحات نقل می‌کنیم ، بعد بتکمیل احوال مرحوم‌حیدرخان‌می‌پردازیم، اینست عین تقریر آن مرحوم :

---

۱ - مجله دنیا - سال ۱۱ - شماره ٤-ص ۹۰ .

www.chebayadkard.com

«درباکو ، با چند نفر ایرانی مربوط بودم. مظفرالدین شاه در سفر اول بفرنگ با میرزا علی اصغرخان اتابك مقتول ، یـك نفر مهـندس مسلمان لازمشان شده بود که در مشهد مقدس کارخانه چراغ برق[1] را دایر کند. چون در آن زمان بین مسلمان‌ها مهندس چراغ برق بسیار کم بود، لهذا مسلمان‌های باکو[2] مرا معرفی نمـوده ماشین Otto Deuz[3] ولوازم چهارصد چراغ راخریداری نموده بسمت خراسان حرکت کردم (اگر چه خرید اشیاء بتوسط حکیم الملك بود، ولی من که بواسطه‌اتابك معرفی شده بودم این سمت را قبول کردم).

پس از دایر کردن کارخانه مزبور درمشهد که حکومت شاهزاده نیرالدوله[4] در آنجـا بود و بعضی وحشیگری‌های خلاف وجدان انسانی مشاهده می‌نمودم ، از آنجائی که از سن دوازده سالگی در روسیه داخل در امور سیاسی بوده و هیچ زمان تحمـل بعضی مضرات اقتصـادی را نمی‌توانستم بیاورم چطور می‌شد که‌درایران متحمل پاره‌ای وحشی‌گری ها شده وساکت باشم ...؟»[5]

حیدر عمواغلی انگیزه اصلی خود را برای گرایش به فعالیت‌های انقلابی وضددولتی شدت عمل دستگاه حکومت و عمال آن نسبت بمردم می‌داند. اما در عین حال ریشه‌های اعتقادات پیشین خویش را نیز انکار نمی‌کند.

این قسمت از خاطرات حیدر عمواغلی بخاطر اشاره‌اش‌بخصوصیات اخلاقی عوامل دستگاه حکومتی و مغایرت آن با طرز تفکر نیمه‌اروپائی وی شایان توجه است :

---

۱ ــ این‌همان کارخانه‌ایست که بمباشرت‌حاجی محمد باقر رضا یوف میلانی به دستور مظفرالدین شاه از روسیه خریده و برای‌روشن‌کردن آستانه و بالا خیابان به مشهد آورده‌شده و در ۱۳۲۰ شروع بکار کرده‌است.

۲ ــ توقف مظفرالدین شاه در باکو درسفر اول‌به‌فرنگستان‌حین‌مراجعت از۲۳جمادی‌الثانیه ۱۳۱۸ تا ۱۵ آن ماه طول کشید.

۳ ــ این کلمه در متن فقط به خط روسی‌نوشته شده .

٤ــ ابتدای حکومت حاجی سلطان حسین‌میرزا نیرالدوله برعراسان بیستم شوال۱۳۱۸ قمری است . بعد از فوت محمد تقی میرزارکن‌الدولة .

۵ ــ مجله یادگار ــ سال پنجم ــ شماره‌سوم ــ ص ٦١

www.chebayadkard.com

«.. چیزی که اثر فوق‌العاده در قلب من نموده وبتعجب‌من‌می‌افزود آن‌بود که میدیدم حاکم در حین حرکت وعبور از کوچه وبازار عده کثیری از فراشها وآدمهای مفتخوار تقریباً بعدهٔ چهارصد نفرجلووعقب خود انداخته وکسانی راکه نشسته بودند، بزور آنها را بلندکرده و حکم بتعظیم کردن می‌نمودند . چون این قسم ترتیبات را مطلقاً ندیده بودم و ضمناً متولی باشی ضریح مطهر نیز ازاین حرکات معمول میداشت، چون کار من راجع بتولیت بود ، لهذا روزی متولی باشی مرا بخانه خود خواسته شروع ببعضی تحقیقات نمود .

بتوسط یك‌نفر از نوکرهایش که مدتی بامن بود وارد اطاقی شدم، جمعی نشسته وخود متولی باشی دربالا دریك طرف بخاری وحاجی‌وزیر نیز در طرف دیگر بخاری جلوس کرده ویك صندلی درنزدیك آنهابود. من مخصوصاً روی آن صندلی نشستم ، ولی سایرین تماماً دو زانو روی زمین جلوس کرده بودند .

متولی باشی از من سئوال کرد : آیا شما می‌دانید که ادب چیست؟.. جواب دادم : بلی ، می‌دانم ادب چیست . اگر مایل باشید حاضرم که برای شما تشریح کنم .

پرسید : بسیار خوب بگوئید ببینم ادب چیست ؟.. جواب‌دادم:ادب عبارت از آنست‌که انسان حرکتی را ناشی نشود که مردم او را دیوانه خطاب کنند، آن هم‌جزء اخلاق‌محسوب‌می‌شود . چنان که‌دروغ نگفتن و دزدی‌نکردن ومردم را فریب ندادن تماماً در جزء ادب محسوب است. هرکس که‌دارای این‌شرایط‌چهارگانه‌باشداورا آدم‌مؤدب‌می‌شود گفت.

گفت: صحیح، ولی‌رسوم‌بزرگ وکوچکی دربین شماهست یانه ؟.. شماها ببزرگان احترام باید بکنید یانه ؟... گفتم : بلی ، احترام بزرگان‌را مامحفوظ می‌داریم ، امانه آن بزرگانی که شماخیال می‌کنید. ما بزرگ کسی را می‌گوئیم که دارای علم باشد. چون زبان فارسی را خوب نمی‌دانستم ، لذا تمام صحبتهای ما بتوسط مترجم ردوبدل می‌شد. از این گونه‌صحبتهای من بسیار متغیر شد و تغیر او از آنجا معلوم شد که صحبت

www.chebayadkard.com

مادرعوض اینکه در خصوص کارها تحقیق وتکمیل شود ، بواسطه همان حرکت من که بدون اجازه روی صندلی نشستم بدل بیك غرض وهوای نفسانی شد واین را کسرشان خود شمرد . من برخاستم وخداحافظی کرده بیرون آمدم ، ولی او از فرط اوقات تلخی جواب خداخافظی مـرا نیز نداد . این جواب ندادن اواسباب دلخوشی من شد وحتم کردم که دیگر با اوملاقات نمی کنم . درآن زمان متولی باشی سهام‌الملك بود که بجـای نصیرالملك شیرازی برقرار شده بود.

چون چراغ برق یك چیز تازه درایران بود ، لهذا اهل خراسان اغلب بتماشای کارخانه آمده، من بهمین ملاحظه تقریباً باتمام‌اهل‌خراسان ازوضیع وشریف آشنا شدم.

ازاین تحقیری که من نسبت بمتولی باشی کردم ، فقط یك مقصود عمده در مد نظر وخیال داشتم وآن‌عبارت بود از اینکه باهالی خراسان که عاری از تمدن وفهم پاره‌ای مسائل بودند، حالی کرده، بفهمانم کـه متولی باشی نیز یکی از جنس بشر است واز آسمان نازل نشده . با اوهم ممکن است همان رفتاررامجری داشت که‌باسایر طبقات مردم مـجری می‌دارند. وچون او دارای پول وتمول است یا بـواسطهٔ دادن رشوه و بترتیبات دیگر صاحب این مقام گشته ، ممکن است که مطلقاً لیاقت‌آنرا نداشته باشد .

روزی در اول شب کسی به‌عجله وارد کارخانه شده گفت که جناب آقای متولی باشی برای تماشای کارخانه می‌آید، خوب است که چراغ جلوبفرستید . من‌هیچ‌اعتنائی‌بحرف او نکرده ، حتی دادم‌دروازه کارخانه را نیز بستند . پس از آنکه آمد وبقدر نیم ساعت در پشت در منتظر شد، بواسطه یکی از اجزاء ورودش را قبول کرده اجازه بازکردن در رادادم.

وقتی که وارد کارخانه شد ابداً اعتنائی باو نکردم . پس از قدری گردش مراجعت نمود . مقصود اصلی من‌از این تحقیرات همانا بصرافت انداختن وحالی کردن بمردم بود که تکلیف ووظیفهٔ شخصیت بشریت‌را درك نمایند .

www.chebayadkard.com

در بدو ورود من بشهر خراسان منظره هولناکی مشاهده نمودم، که از آن منظره اهالی خراسان حاکم جدید را تحسین و تمجید کرده می گفتند که این حاکم خوب حاکم سفاکی بوده وخواهد توانست حکومت کند. ولی طبع من و قلب من از این منظره بسیار منزجر ومتنفر بود و آن حرکت را بر خلاف وجدان وانسانیت یعنی وحشیگری صرف تصور می نمودم وآن عبارت بود از اینکه شخصی را شقه کرده یك نصفهٔ بدن را بیك طرف دروازه و نصفه دیگر را بیك طرف دیگر آویخته بودندومن این منظره وحشیگری را نمی‌توانستم از مد نظر خود محو سازم.

پس از مدت قلیلی اتفاق دیگری که از این سفاك بعرصه شهود رسید آن بود که با عموم ملاکین متفق شده گندم را انبار واحتکار کرده برقیمت آن افزودند، بقسمی که نان را مردم بسختی تحصیل کرده بقیمت گزاف می‌خریدند. از این احتکار برقیمت نان خیلی افزوده شدکه فقرا وضعفا از خریدن آن عاجز بودند ...»[1]

حیدر عمواغلی آنگاه توضیح می‌دهد که چگونه بابهره برداری از همین اتفاقات وعدم رضایت عمومی، مردم رابرانگیخته وبلوای معروف شهر مشهد را باعث شده است:

«...نظر باینکه من با اغلبی ازاهالی آشنا شده بودم، همین گرانی نان را دست‌آویز نموده اهالی را برعلیه حاکم ظالم تحریك و تحریض نموده، آنها را بهیجان آوردم، که برعزل حکومت اجماع وقیام نمایند. رفته رفته هیجان غریبی در مردم ظاهر شده دفعتاً ازدحام کرده، عزل حاکم را خواستار شدند. در ضمن هیجان عمومی خراسان، چندین خانه‌هم تاراج شدکه یکی از آنها خانه نایب‌التولیه بود، که بیست خم شراب از منزلش بیرون آوردند.

نایب‌التولیه شخصی بود از سرکشیك‌های حرم مطهر حضرت رضا که سالی چهل هزار تومان از دهات موقوفه حضرتی عایدی داشت و این شخص یکی از پنج نفر سرکشیك‌ها بود که در نوبت خود می‌آمد وچراغ های حرم مطهر را روشن می کرد. نقیب‌السادات از ملاکین عمدهٔ خراسان

---

۱ ــ مجله یادگار ــ سال سوم ــ شماره پنجم ــ ص ۶۳ ــ ۶۴

www.chebayadkard.com

محسوب می‌شد، که باحاکم همدست شده بود وباین ملاحظه مردم بخانه دویست ساله او ریخته تاراج کردند. دو خم از آن شراب را در دم بست دروازه صحن گذارده بعابرین می گفتند که‌این‌شرابهاازخانه‌نقیب‌السادات سرکشیك حرم مطهر بیرون آمده است، که ظاهراً خود را تقدیس می‌نماید. در این قضیه پسر کوچك نقیب نیز مقتول شد واو را در کشیك خانه دفن کردند. ولی‌خودش‌در حرم حضرت رضا متحصن شد. اما من برضداین ترتیبات بوده مطلقاً راضی ومایل نبودم که بقدر ذره‌ای اسباب غارت وتاراج پیش بیاید ...»[1] بلوای مشهد اولین حادثه مهمی است که حیدرعمواغلی در آن دخالت دارد ویا چنانکه خود نوشته، حتی این بلوا ساخته وپرداخته دست خود او بوده واصولا بتحریك وی انجام شده است.

البته‌دراین‌باره عقایددیگری‌نیزابراز شده‌است وآن‌اینکه‌مخالفت‌های داخلی بین اعضاء وعناصر حکومت ایالتی وکوشش‌برای‌برانداختن نیرالدوله باعث شد تا مخالفین او از طریق احتکار آرد وگندم، گرانی نان وشوراندن مردم، به مقصود خود نایل آیند.

بهر حال این شورش دو هفته بطول انجامید، شورشی که بصورت یك بلوا وآشوب کور وبی‌هدف درآمده بود. خانه‌ها ودکاکین یکی پس از دیگری غارت می‌شد و گروه کثیری از مردم برای نجات جان خوداز این آشوب به‌حرم مطهر حضرت رضا(ع) پناه برده ودر آنجا متحصن شده بودند.

«... بلوای بی‌جهت اغلب اهالی‌مشهد برضد ایالت‌کبری نیرالدوله بدستورالعمل چند نفر اعیان که عداوت سابقه باشاهزاده معظم‌الیه‌داشتند وبگرانی نان اقدام نموده بتحریك اهالی پرداختند وچندین زن را بفساد واداشتند، در ماه صفر وآن اغتشاش مایه خسارت زیاد بملت ودولت و ایالت شد ... بازار آشفته بود و هنگامه غریبی روی داد، تا باشاره‌مفسدین اول بخانه ومنازل یوسفخان بیگلربیگی، بعد بخانه جناب نقیب‌الاشراف

---

۱ ــ مجله یادگار ــ سال سوم ــ شماره‌پنجم ــ ص ٦٦ ــ ٦٧

www.chebayadkard.com

نایب‌التولیه سر کشیك ریخته ، اسباب واموال دفینه آن سیدجلیل‌رابتاراج بردند و گندم وجو وآلات حدیدیه وخشبیه ومسینه وغیره که از چندین سال ذخیره داشت همه بیغما رفت و مردمان بیرحم درختان گل و گلدان های مرتب را برهم شکسته ، بدتر ازاین بخرابی ابنیه وعمارات او جدو جهد داشتند .

درآنوقت والی والا تبار معظم که طرف شدن با ملت را بی‌ثمردانسته بود ، تلگرافی از فرمانفرمائی استعفاء داده ، پس از چندروزروانه‌طهران شد ... »[1] .

بهرحال ، حیدر عمواغلی که این آشوب را نتیجه مستقیم تحریکات وتبلیغات شخص خودش می‌داند، ومی‌کوشد تا «بدستور روسیه» باسود جستن از اوضاع آشفته ، یك تشکیلات حزبی در خراسان بوجود آورد، اعتراف می‌کند که در این منظور توفیقی بدست نمی‌آورد. زیرا مـردم هنوز آمادگی لازم برای پذیرش افکار آزادی‌خواهانه را ندارند :

«... چون شخص من از ترتیبات حکومتی ایران بطوری‌که باید مطلع نبوده ونمی‌دانستم که عموم حکومت‌های ایران بهمین تـرتیـب منوال سلـوك می‌نمایند ،لهذادر خیال خود تصورمی کردم که‌پس ازعزل این حاکم سفاك ظالم ، حاکم دیگری که می‌آید از اعمال حکومت سابق متنبه شده، اقدام بکارهای بدو مردم آزاری وبیقانونی نکرده ، با خلـق خدا بعدالت رفتار خواهد کرد. اما متاسفانه نتیجه بعکس شده ، حـاکم دیگری که وارد شد همان کارها را دنبال کرده ، مطلقاً متنبه نگردید. آن‌وقت من ملتفت شدم که عموم حکومت‌های ایران قانون‌نداشته‌وهریك ازآنها بقوه دفاعیه واستبداد شخصی سلوك کرده، هرچه بخواهند وخیال کنند، در حق‌اهالی ورعایا باکمال‌سهولت وآسانی می‌توانند بموقع‌اجرا بگذارند. بدون اینکه ترس از مجازات قانونی داشته باشند.

این هیجان تقریباً سیزده‌روز طول کشید. ازدحام مردم بقدری‌زیاد شد که در صحن حرکت کردن ممکن نبود . نیرالدوله از حکومت معزول

۱ــ کتاب «عین‌الوقایع» ــ محمد یوسف هروی ــ حادثات سال ۱۳۲۱ قمری .

www.chebayadkard.com

ورکن‌الدوله منصوب گردیده بطرف خراسان حرکت کرد...»[1].

«مقصود از این رکن‌الدوله، شاهزاده علی‌نقی‌میرزا، پسر محمدتقی میرزا رکن‌الدوله است که در سال ۱۳۱۸ فوت کرده بود. ورود علی‌نقی میرزا رکن‌الدوله به‌مشهد بعداز عزل نیرالدوله، روز یکشنبه غره جمادی‌الاولی ازسال ۱۳۲۱ قمری صورت گرفت.»[2]

ورود به تهران و فرمان مشروطیت

بلوای مشهد همزمان با روزهائی بود که در تهران پس از اعتراض مردم علیه دادن امتیازات مختلف به بیگانگان، برکناری اتابك و وزارت عین‌الدوله، کوششهای مقدماتی انقلاب مشروطه بتدریج شکل میگرفت و مخصوصاً ماجرای دستگیری طلبه‌ها وحمایت روحانیون وبازاریان ودخالت شادروان آیت‌الله بهبهانی برای آزادی طلبه های دستگیر شده موجی از آگاهی وحرکت را در مردم بوجود می‌آورد.

خبر جنبش ها واقدامات کوشندگان تهران وتبریز وسایر نقاط فعال، طبعاً در سراسر مملکت انعکاس می‌یافت وتوجه علاقمندان را بجانب خود معطوف می‌داشت.

حیدر عمواغلی نیز که بناباعتراف خودش در تشکیل حزب‌سیاسی در مشهد باناکامی روبرو شده بود، تصمیم به‌ترك خراسان گرفت تا در تهران‌فعالیت‌های خود را دنبال کند:

«... پس از ورود رکن‌الدوله تغییرات وتبدیلات تازه‌ای دراهالی بروز نکرد وهنوز اسمی از مشروطه در میان نبود. گاهی که من بعضی صحبتها در این باب باآنها می‌داشتم، آنرا حمل‌بریك چیز فوق‌العاده کرده مطلقاً ملتفت نمی‌شدند که نتیجه آن چه خواهد شد. حتی می گفتند که شخص نمی‌تواند با پادشاه صحبت کند وزبان آدم در هنگام ملاقات با سلطان می گیرد. زیرا ممکن است که فوراً حکم کند سرآدم را ببرند.

در تمام مدت یازده ماه که من در خراسان اقامت داشتم، هر چه سعی وتلاش کردم که بلکه بتوانم یك فرقه سیاسی بدستور روسیه تشکیل

---

۱ ــ مجله یادگار ــ ص ٦٧ ۲ ــ همان ماخذ

www.chebayadkard.com

بدهم ممکن نشد ، چون کله‌های مردم بقدری نارس بود که سعی من در این ایام بی‌نتیجه ماند ومطلقاً معنی کلمات مرا درك نمی‌کردند. دراین مدت فقط یك‌نفر مشهدی ابراهیم نام میلانی راکه کارخانه گیلز سازی آورده مشغول ساختن گیلز سیگار بود، باخودهم‌عقیده‌یافتم که‌می‌توانستم بااو صحبت فرقه‌ای بمیان آورم.

چون دیدم کوشش من در خراسان بی‌فایده مانده ، لذا در ۱۷ رجب ۱۳۲۱ بسمت طهران عازم شدم .پس از دو روز بنیشابور رسیدم . حاکم معزول شده شاهزاده نیرالدوله راکه اطراف نیشابور املاك شخصی اوبود وخود نیشابور هم تیول وی ، وحکومتش نیز با خود او بود دیدم که پس از مراجعت از خراسان‌یکنفر را در آنجا بدار زده بود...»[۱].

مراجع ومآخذ وابسته به‌گروههای کمونیستی ،البته با استناد بـه خاطرات خود او وپاره‌ای اسناد دیگر ، این تلاش حیدرعمواغلی‌را برای ایجاد اولین نطفه‌های‌انقلابی و تشکیل حزب در مشهد مورد تأیید قرار می‌دهند.

مثلا عبدالحسین آگاهی می‌نویسد :

«... یکی از کسانی‌که در ایجاد سوسیال ودموکراسی در ایران‌نقش فعالی داشته است ، حیدر عمواغلی است که بعدها ازبانیان حزب کمونیست ایران گردید ... قبل از انقلاب در یازده ماهی که در خراسان‌می‌زیسته، سعی وتلاش زیادی برای تشکیل یك حزب سیاسی بکار برده است. او هم‌فکرانی نیز نظیر مشهدی ابراهیم میلانی کارگر گیلز ساز پیدامی‌کند. اما در اوایل کار توفیق زیادی در تشکیل یك حزب‌سیاسی‌حاصل‌نمی‌کند. حیدرخان بعداً باتهران رابطه پیدا می‌کند و بالاخره به تهـران می‌آید، او به تشکیل یك «حوزه خصوصی» مرکب از هفت نفر موفق می‌شود، که بتدریج بصورت «حوزه‌عمومی» توسعه می‌یابد و ...»[۲].

ولی فراموش نکنیم که شادروان کسروی تاکید می‌کند که حیدر عمواغلی هنگام ورود بمشهد بیست سال بیشتر نداشته ، اما «... سپس‌عمو

---

۱ ــ مجله یادگار ــ ص ۶۸

۲ ــ مجله دنیا ــ سال سوم ــ شماره ۲ــص ۱۶

www.chebayadkard.com

اغلی از آنجا بتهران آمده در کارخانه برق اینجا بکار می‌پردازد وچون شورش مشروطه پدید میآید ، یکی از هواداران آن می گردد».

وبدینترتیب گرایش حیدر عمواغلی را بامور انـقلابی ، پس از پیدایش جنبش مشروطه و آغاز تماس او با کوشندگان تهران می‌داند.

حیدر عمو اغلی خود درباره ورودش بتهران وشروع فعالیتش در پایتخت چنین نوشته است :

«... پس از آنکه وارد طهران شدم ، بعد از چند ماه در ماشینخانه مستخدم شده بدین ملاحظه با جمیع صنعتکاران طهران آشنا شدم . چون مقصود عمده من آشنا شدن بامردم وشناختن آنها بود ، لهـذا از اداره ماشین‌خانه استعفا کرده در تجارتخانه روسی حمل ونقل ایران مستخدم شدم وبدین‌جهت بااغلبی از تجار وغیره آشنا گردیدم . پس ازیك سال اشتغال در آن اداره ، استعفا نموده در اداره چراغ برق حاج‌حسین آقـا امین‌الضرب مستخدم شدم که کارهای الکتریسته عموماً تحت اختیار من وسرکشی بامور آن بعهده من محول بود .

دراین سه‌اداره که مستخدم شده بودم ، با خیلی اشخاص آشنائـی پیدا کرده بعضی از آنها را لایق دیده،پاره‌ای‌مذاکرات‌درمیان‌می‌آوردم. فقط چیزی که بآنها می گفتم این‌بود که دولت باید قانونی را دارا باشد که آن قانون را منتخبین ملت‌بمشورت برای مملکت داریِ وضع کـرده باشند ، که سلطان ووزراء وحکام دارای اختیارات واقتدارات محدود باشند ، که هر چه دلخواه آنهاست نتوانند مجری دارند.

در این موقع راهی با بعضی علما پیدا کرده بودم . اهالی طهران بواسطه عکس انداختن مسیو نوز رئیس گمرکات در لباس آخـوندی ، بهانه‌ای بدست آورده تبعید او را می‌خواستند. کم کم ماده غلیظتر شده مردم می گفتند که ما عدالت وعدالتخانه می‌خواهیم...»[1]

در این زمان که نهضت آزادی می‌رفت تا باوج خود برسدوبصدور فرمان‌مشروطیت‌منجر شود، ماجرای مسیو نوز که حیدرعمواغلی نیزبدان اشاره کرده است ، حرکت مردم را تسریع بیشتری بخشید.

---

۱ ــ مجله یادگار ــ ص ۶۹ .

www.chebayadkard.com

این ماجرا که در تاریخ مشروطه وسایر کتب تاریخی به تفصیل آمده است ، یکی از انگیزه‌های اصلی هیجان مردم تهران بود. ولی چون خارج ازبحث ماست ، مختصراً اشاره می کنیم که : مسیونوز بلژیکی با پنج تن از همشهریان خود در اواخر سال ۱۳۲۰ بخدمت دولت ایران درآمد و بریاست گمرك منصوب شد. سال بعد وزیر پست وتلگراف ، خزانه‌دارکل، رئیس اداره تذکره وعضو شورای دولتی شد. در همین ایام بود که‌مردم تهران عکسی از او در لباس آخوندی بدست آوردند. این عکس که‌نوعی اهانت بروحانیت تلقی شده بود ، خشم مردم را برانگیخت تا آنجا که‌طی قیامی همگانی عزل اورا خواستار شدند.

اینك دیگر حیدر عمواغلی باجنبش وحرکت مردم درآمیخته‌است وباتوجه به سوابق ذهنی وروحیه انقلابی در صف مقدم مبارزات مردم قرار می گیرد :

«... پس از تفصیلات مسجد جمعه ورفتن بحضرت معصومه قم ، اول کسانی که بسفارت انگلیس متحصن شدند طلاب مدرسه سپهسالار بودند، که هریك را پنج هزار دینار پول داده بسفارت فرستادم. چون مشغول سیم کشی چراغ برق بمسجد سپهسالار بودند ومن هم برای سرکشی‌بآنجا می‌رفتم ، لهذا باطلاب صحبت کرده موفق شدم.

پس از آنکه اجتماع زیادی در سفارت انگلیس از هر طبقه مردم جمع شدند ، مظفرالدین‌شاه ناچار شد که خواهش ملت را اجابت کند. ازطرف ملت چند فقره پیشنهاد شده بود که یکی‌ازآنها دست‌خط‌مشروطیت ایران وافتتاح مجلس شورای ملی بود. یك فقره مراجعت علما از قم ، فقره‌دیگر عزل عین‌الدوله صدر اعظم بود. پس از مراجعت علما از قم مظفرالدین‌شاه دستخطی درباب مشروطیت داد که بعضی نواقص داشت. اشخاصی که با ما هم‌عقیده بودند از خارج شدن مردم از سفارتخانه مانع شده آن فرمان را قبول نکردند، تااینکه شاه مطابق‌میل وپیشنهاد ملت ـ یعنی مجتمعین سفارت ـ فرمان مشروطیت راامضاء نمود.

از آنجائی که متحصنین سفارت مطلقاً اطلاعی از وضع‌مشروطیت

www.chebayadkard.com

نداشته و ترتیب آنرا مسبوق نبودند، فلهذا هیئتی از عالمان مملکت همیشه دستورالعملهای باطنی خودشان را بآنها تلقین می‌نمودند، که من هم جز آن هیئت مشغول کار بودم. می‌توانم بگویم که اغلب دستورها ازخانواده مرحوم صنیع‌الدوله بیرون می‌آمد...»[1]

۱ ــ مجله یادگار ــ ص ۶۹ ــ ۷۰

www.chebayadkard.com

www.chebayadkard.com

بخش سوم

کمیته‌های ترور و تخریب

www.chebayadkard.com

www.chebayadkard.com

بمب ساز و بمب انداز

در میان رهبران ونامداران نهضت مشروطیت‌ایران دوتن از پاره‌ای خصوصیات بسیار شبیه یکدیگرند. این دو نفر که هر دو از لحاظ‌قدرت‌رهبری، کاربری، قاطعیت و اعتقاد بشدت عمل ،در تاریخ مشروطیت شهرت یافته‌اند ، عبارتند ازسردار بپرم خان‌و حیدرخان عمواغلی . این دونفر که‌هر دو از مهاجرین ماوراء قفقازند ، در ویژگی دیگری نیز با یکدیگر شریك و سهیمند وآن تخصصشان در ساختن بمب ونارنجك واعتقادشان به‌ترور و تخریب وازبین بردن مخالفان ازاین طریق است.

درشرح زندگی بپرم خان می‌خوانیم که چگونه وی پس ازورود به گیلان وایجاد کورهٔ آجرپزی، درآنجا ته تهیه‌بمب‌ونارنجك می‌پردازد وسرانجام نیز با همین سلاحها موفق به‌فتح ارك دولتی و حرکت نیروهای آزادی‌خواه به‌جانب پایتخت می‌شود.[1]

حیدر عمواغلی نیز بمحض استقرار آزادی و پیروزی مشروطه خواهان ، در حالی که می‌دید دشمنان وعوامل استبداد، از هرسودرکمین نشسته‌اند وهر روز توطئه تازه‌ای علیه آزادی تدارك می‌بینند ، قبل ازهر چیز به‌تشکیل کمیته‌های مخفی وتهیه بمب ونارنجك دست می‌زندوایجاد ترور ووحشت در میان دشمنان آزادی را آغاز می‌کند.

نکته جالب دیگر از نظر تشابه بپرم‌خان‌وحیدرعمواغلی ، عنوانی است که مردم زمان و تاریخ مشروطه باین دوسردار داده است . وچنانکه می‌دانیم سردار بپرم‌خان‌را «بپرم‌بمب‌انداز» وحیدرعمواغلی‌را «حیدرخان بمبیست» یا «حیدرخان بمب‌ساز» می‌نامیدند وبدون شك منظور «مشهدی

---

۱ ـ رجوع شود به کتاب سرداربپرم‌خان ـ اثر نگارنده .

www.chebayadkard.com

علی‌فراهانی ملایری » یا بروایتی «ادیب‌الممالك فراهانی، سراینده این بیت :

« چشم مست تو مگر یپرم بمب انداز است
یا ز ترکان صحیح‌النسب قفقاز است »

در مقدمه کتاب سردار یپرم خان نیز آمده است (پس‌از تاکید روی نام یپرم) از«ترکان صحیح‌النسب قفقاز» جز حیدرعمواغلی و یاران کمیته‌چی او، کسی دیگری نمی‌توانسته است باشد. یعنی افراد منحصر بفردی که در زمان خود ، برای تشبیه با «آشوبگر»ی چشمان یار شهره و نمونه بوده‌اند .

وسرانجام بعنوان یك وجه تشابه دیگر از این دوسردار ، باید از نظرات یکسانشان درباره رویدادهای مختلف یادکرد. چنانکه وقتی در دوران استبداد صغیر آزادی‌سرکوب شده‌بود وتنها بانك‌رسای‌ستارخان از سراسر ایران بگوش می‌رسید، که دیگر آزادگان را بیاری می‌طلبید، صدای یپرم خان‌سردار، نخستین بانگی‌بود، که این‌دعوت را لبیك گفت. چنانکه در صفحات بعد خواهیم دید ، دراین مورد نیز ، حیدر عمواغلی برخلاف سران دیگر جنبش در تهران ، که تقریباً پراکنده وبی‌اثر شده بودند ، عقیده داشت که باید بهرقیمتی‌شده ستارخان رایاری داد.

شادروان کسروی نیز ، هنگامی که می‌خواهد از کاردانی، شهامت وقدرت رهبری یپرم‌خان سردار سخن بگوید ، او راتنها با دو نفر هم طراز می‌بیند : ستارخان سردار ملی وحیدرخان عمواغلی وجالب اینکه حیدرخان را در تیزبینی ودور اندیشی می‌ستاید ، که یکی از ویژگیهای فرماندهان ورهبران نامدار تاریخ است :

«... دلیرانی ، یا بهتر گویم ، گردانی ، که در شورش‌آزادی‌خواهی پدید آمدند وبنام گردیدند ، از ستارخان وباقرخان و حیدر عمواغلی‌و معزالسلطان وخود یفرمخان ودیگران ، اگر بخواهیم به سنجشی میان آنان پردازیم وبرای هریکی جایگاهی نشان دهیم ، باید ستارخان را یکم واین مرد را دوم شمرده و سپس‌دیگران را بیاوریم . این مرد در دلیری

www.chebayadkard.com

وجنگ آزمودگی به‌ستارخان نزدیك ودربازچشمی وبلنداندیشی‌با حیدر خان هم پایه می‌بود ...»[1]

شرکت در کمیته ها..

اگر چه در تهران وبسیاری ایالات دیگر کمیته‌های متعددی برای‌دفاع از آزادی، انتخاب‌نمایندگان و بطور کلی استقرار کامل مشروطیت تشکیل‌شده‌بود، ولی در این میان تعداد کمیته های فعال بسیار اندك بود. حوادث بعدی نشان دادکه تنها انجمن‌های سری و کمیته‌های مخفی توانستند کاری از پیش ببرند وبا اقدامات خود رزمندگان انقلاب را یاری کنند.

حیدرعمواغلی درخاطرات‌خویش به‌تشکیل‌این حوزه‌ها وانجمن‌ها اشاراتی دارد که در جای خود خواهد آمد. اما در آن‌زمان، تاهنگامی که نخستین انفجار ها وترورها اتفاق نیافتاده بود، هنوز مردم براهمیت کاراین کمیته‌ها واقف نبودند. اقداماتی که به‌ترور اتابك وسوء قصد به‌محمدعلی شاه انجامید وتازه دراین هنگام بود که مطالب بسیار واغلب اغراق آمیزی درباره کمیته‌های سری برسرزبان‌ها افتاد.

از آنجا که فعالیت‌های حیدر عمواغلی در تهران قبل از هر چیزبه این‌کمیته‌ها مربوط می‌شود، لازم است‌که در این باره توضیحات بیشتری داده شود.

خوشبختانه دراین‌باره سند منحصر بفرد ومنتشر نشده‌ای در اختیار ماست. این سند بیست ودو صفحه‌ای تقریرات مرحوم آقا شیخ محسن نجم‌آبادی درباره حیدرعمواغلی وتشکیل کمیته‌های سری است، که در زمان حیاتش توسط خود او تقریر وباخط آقای عبدالحسین نوائی‌تحریر شده است.

اگر چه صفحات ۷ و ۸ و ۹ این یادداشت‌ها افتاده است، ولی همین صفحات‌موجود نیز نظرما راتامین‌می‌کند وروشنگر حقایق‌بسیاری است.

اشاره باین نکته نیز لازم به‌نظر می‌رسد که چون دنباله یادداشت‌های مرحوم نجم‌آبادی در اواسط صفحه شش، به‌صورت جمله‌ای ناقص،ناتمام

---

۱ ـ تاریخ مشروطه ایران ـ جلددوم‌ـتاریخ ۱۸ ساله آذربایجان ـ ص ۵۲۲

www.chebayadkard.com

مانده ، ولی از اول صفحه‌ده دنباله مطلب باجمله‌ای کامل شروع‌شده کـه سرآغاز مطلب است، بااحتمال قریب به‌یقین می‌توان گفت کـه اصولا صفحات ۷و۸و۹ یادداشت‌ها تقریر ویا لااقل تحریر نشده ، منتها سه‌صفحه سفید بین صفحات ٦ و۱۰ گذاشته شده است، تااحتمالا در فرصتی دیگـر نگاشته شود .

تقریرات آقاشیخ محسن نجم‌آبادی دربارهٔ تشکیل کمیته‌های سری مخصوصاً «کمیته بین‌الطلوعین» که سحر گاهان تشکیل می‌شده و بهمین جهت نیز چنین نامی بدان داده‌اند ، فعالیت‌های کمیته وبعداًپیوستن‌حیدر عمواغلی باین کمیته بقلم آقای نوائی چنین آغاز می‌شود:

«دوران کودکی من مصادف بود باآخرین سال‌های حیات مرحوم شیخ هادی نجم‌آبادی جد بزرگوارم . اخلاق ورفتاروی‌راهمه‌می‌دانستند و می‌شناختند . افکار آزادی وی باوضع روز تطبیق نمی‌کرد،بهمین‌جهت وی‌همیشه از حکومت مطلقه اظهار نفرت می‌کردودر خیال‌حکومتی‌بطرز جمهوریتی بود. این افکار در ماهم اثر کرد و برروی همین سنخیت بـا آزادی‌خواهان وروشن فکران‌وکسانی که‌ازوضع روز ناراضی بودندآشنا شدم. دامنه آزادی‌خواهی بتدریج توسعه می‌یافت، تابه‌فکرایجادحکومت ملی افتادیم .برای تامین این منظور و پیدا کردن مردم شروع بشب‌نامه‌ـ نویسی کردم واز طرف دیگر باهزاران مشکلات موجود مبارزه کرده کتب توقیف شدهٔ ملکم و روزنامه‌معروف‌اوراپراکنده‌می‌کردیم‌وهمچنین کتب میرزا آقاخان را.

بالاخره مشروطیت ایران بترتیبی که در کتب نوشته شده استقرار یافت ومردم در انجمن های‌متعددومختلف‌درطهران اسم‌نوشتند و برای تحکیم آزادی و حفظ مشروطیت یاک‌دل‌شدند. یکی‌ازآن‌انجمن‌هاانجمن بین‌الطلوعین بودکه سحر گاهان تشکیل می‌شد ووقتی ختم‌می‌شدکه‌هنوز مردم ازخانه بیرون نیامده بودند. اعضای این انجمن عبارت بـودند از : محمود پهلوی (محمود محمود) ، احمد استوار ، علـی‌قـلی‌خـان ف (علاءالسلطان) ،میرزا حسین خان ارجمند ، خان‌شوکت . ولی این نفـر اخیر در اواخر شرکت نکرد وحتی ماهانه انجمن را هم‌نداد. این انجمن

www.chebayadkard.com

ایجاد قرائتخانه‌ای کرد و کتاب ومجله‌ای از هرطرف فراهم آورد وبه منظور بیدار کردن مردم در دسترس همه قرار داد. ماهانه انجمن‌برای‌هر فرد ۵ تومان برای اثاثه ویك یادوتومان برای مخارج بـود. یکـی از دوستان نزدیك من میرزا جهانگیرخان شهید بود. یك‌روز بمن گفت که جوان ترك تبریزی آمده وبسیار آزاده فکرومطلع‌است،بایداو راترویج کنیم. من در لحظه اول تردید کردم ، ومیرزا جهانگیرخان گفت: شما کتاب «تحقیق در احوال ایران کنونی» را بخوانید ، تا بدرجه مطالعه وی پی‌ببرید . این کتاب را تقی‌زاده در هنگام اقامت دربـیروت ۱۳۲۲ نوشته بود وابتدا در روزنامه حکمت در مصر ، سپس بصورت کتاب در تبریز منتشر شد. پس از این اظهارات میل شدید بدیدن سیدومعرفی وی درمن ایجاد شد. در صورتی که هیچگونه توقعی در بین نبود وصرفاًبرای همکاری باوی‌درراه مشروطیت بود، ورنه من‌خود از راه گاوداری‌امرار معاش می‌نمودم واگر شوق‌به‌آزادی نبود ، هیچگونه احتیاجی به‌فعالیت‌های غیر از کارخود نداشتم . پس از شروع انجمن‌ها بکار ، یك روزآقا شیخ‌مهدی نجم‌آبادی عموی من گفت: شما امروز در انجمنی که در خانه ما منعقد می‌شود حاضر باشید . من دعوت عمو را پذیرفته بـدانجا رفتم. اشخاصی‌که در آنجا بودند ، عبارت بودند از ، شیخ محمد بروجردی ، حاج میرزا یحیی دولت آبادی ، ظهیرالسـلطان پسر ظهیرالدوله ، میرزا محمود خان پرورش وآن سیدآذربایجانی که بنام تقی‌زاده شهرت‌فراوان یافته بود . در این مجلس من باتقی‌زاده آشنا شدم .

در این جلسه صحبت از آمدن اتابك بود به ایران . حاج‌میرزایحیی بعنوان مخالف صحبت کرد و ظهیرالسلطان که از عمال اتابك بود بعنوان موافقت . اصرار دروجوب آمدن اتابك بود. تقی‌زاده چون وضع مجلس راچنین دید ومنظور را حس کرد، چون مخالف جدی امین‌السلطان‌بود، کمی وقت را بهانه کرد از جلسه خارج شد ومجلس سری بهم خورد. من نیز دیگر در آن جلسه شرکت نکرده طفره رفتم . شیخ محمدوپـرورش پرسیدند چرا نیامدید ..؟ گفتم : من آمدن اتابك را مضر می‌دانم. بالاخره

www.chebayadkard.com

مقدماتی جور شد واتابك بتهران آمد ودر صحنه سیاست ، مردفاسد با هوش توانست وکلا را با خود هم آواز کند. وهفتاد هزار تومان نیز بین بعضی از وکلا تقسیم کرد، تا با او در هنگام طرح قرض مجددی از روس هم کاری وموافقت نماید .

این جریانات از نظر آزادی‌خواهان دور نبود وبهمین جهت از او می‌ترسیدند که مبادا بااین دسیسه‌ها وتحریکات اساس مشروطه رابرافکند وباین وضع جدید مخالفت ورزد . بهمین جهت در جلسه سری دیگری که در منزل مرحوم پرورش تشکیل شد ، اعضای آن انجمن گفتند : باید از اتابك پرسید که آیا با مشروطه موافق هستید یاخیر ... ؟ وبرای‌این‌منظور دونفر یعنی من (نجم‌آبادی) وشیخ محمد بروجردی انتخاب شدند و هر دونیز معمم بودیم . من (نجم آبادی) گفتم: قرآنی را که همیشه همراه دارم به‌اتابك می‌دهم که پشت آن بنویسد ، تا دیگر نتواند مخالفت کند و اگر مخالفت کردبرپیمان شکنی وسوء نیت او دلیل بارز باشد. این بحث و پرسش از شخصی مثل اتابك بسیار کودکانه بنظر می‌آید، ولی در آن روزگار ، ما بکلی بی‌تجربه بودیم و جزایمان بآزادی چیزی نمی‌دانستیم.

دو نفر بتوسط ظهیرالسلطان ، بناشد بحضور اتابك برسیم. اول شب رفتیم درکوچه میرشکار ، محل بانك ملی فعلی که خانهٔ شهری اتابك‌بود. اتابك در آن‌خانه نبود، بلکه به‌پارك خود رفته بود وسپرده بود که اگر آمدند بمن تلفن کنید. بوی تلفن کردند، وعده کردکه خواهم‌آمد.خیلی ازشب گذشته بودکه اتابك بخانه بازگشت وپس از سلام وتعارف گفت: آقایان که مرا می‌شناسند و حاجت به‌معرفی نیست خوب است آقایان‌هم خود را معرفی کنند. من گفتم : ماازطرف انجمن ماموریم که از شما سئوالی بکنیم که آیا با اساس مشروطیت همراه هستی یانه ؟ واگرهمراهی دارید پشت این قرآن بنویسید.

اتابك در جواب گفت: من با مشروطه همراهم وقانونی هم برای اصلاح مملکت نوشته بودم که شاه (مظفرالدین‌شاه) دلتنگ شده مرا تبعید کرد راجع به‌نوشتن پشت قرآن چون می‌ترسم که مبادا محمدعلی

www.chebayadkard.com

شاه شما رافرستاده باشد، از چنین اقدامی خودداری می کنم. من برخاسته دست شیخ محمد را گرفته راه افتادم وبه‌اتابك گفتم : «مرحمت زیاد» اتابك صدا کرد : ظهیرالسلطان ... دوید من وشیخ محمد رابر گردانده گفت : (آخر اتابك است که صدا می کند.) مارا بر گرداند. اتابك: گفت: شام باهم بخوریم . من ازترس مسموم شدن ، از خوردن شام ابا کردم. اتابك که چنین دید دست در کیسه کرد. من گفتم: چه می‌خواهیدبکنید..؟ گفت : حال که‌شام نمی‌خورید ، من می‌خواهم نیازی به‌آقایان بکنم .. من گفتم: ما از آنان که شما تصور می کنید نیستیم . شما خیال‌می کنیدهمه پولکی هستند؟

فعالیت ما هر روز ادامه داشت . یك روز در یکی از انجمن‌ها که مرحوم میرزا جهانگیر خان ومرحوم میرزا داودخان علی‌آبادی انجمن داشتند ، و غرضشان ایجاد تشکیلاتی بود برای قبضه کردن فعالیت تمام انجمن‌ها . میرزا جهانگیرخان بمن گفت : با شما کاری دارم. گفتم:چیست؟ گفت : یك‌قفقازی در طهران هست که می‌خواهم شما راباو آشنا کنم ، فردا صبح بیائید تا نزد او رویم. صبح حسب‌الوعده رفتم وجهانگیرخان مرامعرفی کرد. طرف‌جوانی بودبلندبالا ولاغراندام ، بنام «حیدرخان». پس‌از معرفی،جهانگیرخان‌به وی گفت: هر کاری‌دارید می‌توانید بایشان رجوع کنید .

قبل ازاین وقایع درچند شب پیش خواب دیده بودم که درباغی در هاونی چیزی می کوبد . کسی باو گفت که می‌خواهند بمب درست کنند. این خواب بزودی تعبیر شد و حیدرخان که درصدد تهیه بمب بود از من طلب‌همکاری نمود .

کم کم حیدرخان نسبت بمن مطمئن‌ترمی‌شد حتی وقتی پرسید که ببین کامران میرزا چه‌وقت ازخانه بیرون می‌آید، تا اورا درکوچه‌پست کوچه باخنجر بکشیم. امامن چون این کار را زیاد منطقی نمی‌دیدم ، او رامنصرف کردم. ارتباط من کماکان باانجمن بین‌الطلوعین برقرار بود. انجمن بین‌الطلوعین ، اعضای آن اسدالله‌خان ابوالفتح‌زاده ، داودخان

www.chebayadkard.com

علی‌آبادی ، سیدمحمد کمره‌ئی ، سیدعبدالرحیم خلخالی ،سید جلیل اردبیلی ، میرزا سلیمان خان میکده ، حاج‌میرزا ابراهیم تبریزی، حکیم‌الملك ، شیخ‌غلامحسین (برادران آقای محمد مهدی منصور) مشکوة‌الممالك ، حسین آقای پرویز ، میرزا محمد نجات ، تقی‌زاده ، میرزاقاسم خان صور ، رکن‌الملك برادر حکیم‌الملك ومن بودند.

حیدرخان از همه بیشتر فعالیت می کرد. وی‌ازباکوعده‌ای‌تروریست خواست که بطهران آمدند ، ولی احتیاطاً کسی را با کسی آشنا نمی‌کرد وآنان را متفرق و ناشناس نگه‌می‌داشت و آنان را بشکل سید ومـلادر آورده ، عمامه وقبا وعبا به‌آنان می‌پوشانید . من بسیار مورد اطمینان‌وی بودم وهرروز ناهار باوی می‌خوردم وپس از صرف ناهار که همراهان‌او یا برای استراحت ، یا برای کار متفرق می‌شدند ، در اطاق خصوصی بـا من‌صحبت می کرد. یك روز از من پرسید به‌نظر شما از اتابك وعلاءالدوله وکامران میرزا کدام یك واجب القتل تراست ...؟ بدیهی است اتابـك فعالیتش بیشتر بضرر مردم بود تا آن‌دونفر دیگر . زیراوی سخت مشغول فعالیت بود وافراد مختلف را چه در درون مجلس ، چه از خارج باخود همراه نموده ، یالااقل از مخالفین خود جدا می کرد . مثلا یك روز میرزا ابراهیم خان منشی سفارت فرانسه را ملیون وادار کردند که نطق کنند. وی بالای ستونی رفته ، راجع به‌حقوق ملت صحبت کرد واز جمله گفت که پادشاه انگلیس مشروطه خواه نیست، این ملت انگلیس است که‌طالب مشروطه است. فردای آن روز اتابك پستی باماهی سیصدتومان‌برای‌میرزا ابراهیم خان ترتیب داد و خطیب مشروطیت هم دیگر نطقی ننمود ...»

تقریرات مرحوم آقاشیخ محسن نجم‌آبادی در اینجابپایان‌نمی‌رسد، بلکه می‌پردازد به‌ماجرای کشته شدن اتابك ، که درجای خود خـواهد آمد. وچون قبل ازاین حادثه ، حوادث دیگری از طرف کمیته‌های‌سری ومخصوصاً بدست شخص حیدر عمواغلی اتفاق افتاده که انعکاسی وسیع داشت ، بشرح آن حوادث می‌پردازیم :

www.chebayadkard.com

نخستین انفجار

حیدر عمواغلی باآشنائی که باامور مکانیکی و الکتریسیته‌داشت‌خیلی زود باکار بمب‌سازی نیزآشنا شد وبه‌تشکیل کمیته‌های تروردهشت‌پرداخت.چون شایداز پیش می‌دانست که حتی پس از صدور فرمان مشروطیت نیزخطر استبداد از میان نرفته است واگر این‌بار عوامل استبداد تسلط یابند،به مراتب خطرناکتر ، خون‌خوارترو کینه‌توزتر خواهند بود وبهمین جهت باید باشدت عمل وخشونت باآنان روبرو شد :

«... حیدرخان بمب ساختن را بلد بود، برفقایش هم‌یادداده بود. در چندین‌جا ،در مواقع حساس ازاین هنر بمب سازی استفاده شد ، که تعیین‌کننده سرنوشت جنگ بود ...»[1].

اهمیت کار حیدر عمواغلی بیشتراز آن جهت بود، که اعمال وی کاملا تازگی داشت وبهمین جهت عکس‌العمل های بسیار تند وموثری ایجاد می‌کرد:

«... تاآن تاریخ استعمال مواد منفجره دستی مانند بمب ونارنجك درایران مرسوم نبود. حیدرخان با معلومات کافی که در این زمینه داشت فکر ساختن بمب‌های دستی واستفاده از آنها ، برای ازمیان برداشتن‌سران ارتجاع ، با بمب در دستگاه آنان افتاد.

نخستین‌بمبی که او ساخت در منزل علاءالدوله معروف به وزیر مخصوص محمدعلیشاه منفجر شد ودر دل مستبدین دلهره‌ای ایجاد کرد. سپس بدستور وتحت‌نظارت او نقشه قتل اتابك صدراعظم مرتجع وقت بوسیله مبارز شهید ، عباس آقا تبریزی بمرحله اجرا درآمد ...»[2]

بااین مقدمات ، باردیگر بخاطرات خود حیدرعمواغلی‌بازمی‌گردیم، تاچگونگی فعالیت های او را پس‌از صدور فرمان مشروطیت و شرح تشکیل کمیته‌ها وبقول او «حوزه»ها را از زبان خودش بشنویم:

«... زمان انتخاب وکلا رسید. جهد کاملی داشتیم که اشخاص‌عالم

---

۱ ــ مجله دنیا ــ سخنرانی علی امیرخیزی‌در جلسه یادبود نودمین سال تولد حیدر عمو اغلی_مجله دنیا_سال۱۱_شماره ٤_ص۹۱

۲ ــ روزنامه شجاعت (بسوی آینده) ــ شماره ۹ ــ ۱٤ مرداد ۱۳۳۲

www.chebayadkard.com

برای وکالت انتخاب شوند. یك حوزه غیرمنظمی که از خوبان اهل‌بازار تشکیل داده شده بود که مواقع لازمه بالضروره‌جمع‌شده‌وشورمی‌نمودند. سعی کردیم که‌آنها راتحت یك اصولی آورده منظم نمائیم وبایـن نقشه موفق شده دو قسم حوزه تشکیل شد. یکی حوزه خصوصی که عبارت از هفت نفر بود، دیگری حوزه عمومی که اشخاص زیاد از خوبان‌اهل‌بازار درآنجا عضویت داشتند.

وکلا انتخاب شدند. رفته رفته انجمن‌ها تشکیل شدند، کـه تمـام ترتیبات سابقه ما بهم خورده وهرکس در انجمنی عضویت پیدا کـرده حوزه عمومی‌ما از هم پاشید. پس از آن می‌ماندم وهمان هفت نفرحوزه خصوصی که بافرقه اجتماعیون عامیون کارگری روسیه نیز رابطه‌داشتیم.

پس از آنکه بفرقه اجتماعیون عامیون روسیه اطلاع داده شد کـه درتهران فرقه اجتماعیون عـامیون تشکیل داده شده وهـست، از آنجـا بشخص من نوشتند که لازمه دستورالعمـل بشعبه مسـلمان‌ها و ایرانی‌ها در قفقاز داده شده است و شما شعبهٔ آنرا در طهران افتتاح کرده، معاً بـا آنها کار کنید.

چند نفر از وکلا که بافرقه اجتماعیون عامیون مسلمان‌های قفقازیه رابطه داشتند باهم ارتباطی پیدا کرده معاً کار می‌کردیم، تا اینکه دریك جلسه‌پس از شور زیاد قرار برآن شد که برای ترسانیدن مستبدین (که‌در آن زمان باسم انجمن خدمت حوزه‌ای تشکیل داده وبا محمدعلی میرزا ارتباط باطنی داشته وبرای تخریب اساس مشروطیت کار می‌کردند) یك بمبی بخانهٔ وزیر مخصوص انداخته شود.

چند نفر از قدائی های باکو که در طهران بودند مأمور این خدمت شدند. اما از عهده اجرای آن برنیامده، بمب رادردرخانه‌وزیرمخصوص گذاشته فرار کرده بودند. چون مستبدین از مشاهده آن متنبه نشده باز مشغول فساد و شرارت بودند، لذا رای داده شد که شب‌بمبی‌بخانه‌علاء ـ الدوله انداخته شود که صدای آن بگوش اهالی برسد.

مقصود از این مسئله فقط ترسانیدن مستبدین بود وبس، باین جهت

www.chebayadkard.com

شب ۱۵ جمادی الاولی ۱۳۲۵ من تنها در پی این ماموریت برخاسته تقریباً هفت ساعت از شب گذشته بمب بزرگی را که همراه داشتم در درخانهٔ علاءالدوله ترکانیده ، بطرف باغ وحش حرکت کردم . شب بسیار تاریك بود ، دو نفر سرباز از جلو پست‌خانه بدنبال من آمدند . دو نفر دیگر از بالا یعنی از روبروی من. من از پیاده روخیابان می‌رفتم که این چهارنفر بهم ملحق شده بدنبال من افتادند. نقشه من بر آن بود که از کوچه میرزا علی اکبرخان ناظم‌الاطباء خود را بدیوار عقبی یا شمالی حیاط کارخانه چراغ برق برسانم . چون تیر قطور وبلندی در حیاط کارخانه نصب بود کهسیم‌های چراغ برق در بالای آن وصل بود ومن قبل از وقت طناب محکمی بآن بسته وسرطناب رااز بالای دیوار شمالی حیاط کارخانه رد کرده بطرف کوچه انداخته بودم ، که هنگام مراجعت ازکار آن طناب‌را گرفته ببالای دیواری که تقریباً چهار ذرع ارتفاع داشت رسانیده واز طرف دیگر همان تیر را گرفته داخل حیاط بشوم .

وقتی که نزدیك کوچه میرزاعلی اکبر خان رسیدم ، محض اینکه تعاقب کنندگان عقب مرارها کرده برگردند، برگشته چند تیر هفت‌تیر برای آنها خالی کردم. آنها فرار کرده، من جلو رفتم . سرخیابان‌لختیها که‌رسیدم پلیس پیرمردی سرش را از رختخواب بیرون آورده ، گفت: کی‌هستی؟ چه خبر است؟... من فقط در جوابش گفتم : خفه‌شو، بگیر بخواب. پلیس گفت : چشم اطاعت دارم ... وفوری سر رازیر لحاف پاره خود کرد وخوابید .

سر کوچه میرزا علی‌اکبر خان رسیده ، بآن کوچه پیچیدم . سگ زیادی بدور من جمع شده از حرکت مرا مانع آمده بی‌اندازه پارس می‌کردند ومن بهر شکلی بود آنها را دور کرده جلو می‌رفتم . در این بین چند نفر قزاق از عقب من آمده نسبت بمن بنای شلیك وتیر اندازی را گذاشتند . چون شب بسیار تاریك بود لهذا نمی‌توانستند مرا ببینند فقط بهوای پارس سگها تیر خالی می‌کردند.

چون در پشت حیاط کارخانه تقریباً وصل بآن خانهٔ یکی ازصاحب

www.chebayadkard.com

منصبان قزاق‌خانه موسوم بمحمد باقرخان میرپنج که حالیه امیر تومان است واقع شده لذا قزاقها از آنجا بیرون آمده مرا دنبال کرده‌بودند.

بخانه میرزاعلی اکبرخان نرسیده کوچه تنگی است که بدست چپ یابطرف مشرق می‌رود، که من میبایست ازآن کوچه عبور کرده خود را بطنابی که سابقاً ذکر آن شد برسانم. از شدت پارس سگها وازدیاد آنها چند قدمی از آن کوچه‌تخطی کرده جلو رفتم، بعد مجدداً برگشته‌داخل کوچه شدم وضمناً گلوله تفنگ قزاقها هم مثل‌باران شدید از بالای سرو اطراف من می گذشت. بهر ترتیبی بود خودم را بطناب مذکور در فوق رسانیده طناب را گرفته بالا جستم. دراین حین سگی از عقب پای مرا گرفت که من بیك لگد محکمی آنرا ازخود دور کردم که تکه دهنه‌شلوار من‌از عقب سربدهان او ماند، ولی آسیبی بپا وارد نشد.

باکمال چستی وچالاکی بالای‌دیوار رسیده فوری‌بواسطه‌تیرسابق‌الذکر ازطرف دیگر سرازیر شده داخل حیاط کارخانه‌شدم. همه‌درخواب بودند، سایر اطاقها بسته ومقفل بود، فقط جائی که من می‌توانستم تاصبح درآنجا بوده وکسی از حال من واقف نشود آهنگر خانه‌بود، که زمین آن بسیار مرطوبی وهیچوقت آفتاب را بخود ندیده بود. من وارد آهنگر-خانه شده جائی را بی‌رطوبت نیافتم که بتوانم قدری در آنجا بنشینم، لهذا تا صبح سرپا ایستاده واز رطوبت زمین آنجا درد روماتیزم بپاهای من عارض شد.

اتفاق‌مختصری که‌درآنجا درخیال من‌پیش‌آمد، این‌بود که‌صدای پائی در شیروانی سقف آهنگرخانه بگوشم رسید خیال کردم که تعاقب کنندگان از ترتیبات من درست ملتفت شده اینست که ببام آهنگرخانه آمده‌اند. لهذا هفت‌تیر خود را بدست گرفتم بیرون آمدم که مدافعه کنم وضمناً صدای پا دربالای آهنهای شیروانی تند وسریعتر بگوش می‌رسید، ولی پس از آنکه بیرون آمدم هرچه تفحص کردم سایه بزرگی که قابل اعتنا باشد ندیدم. بعد ملتفت شدم که صدای پا از گربه‌ای بوده است که دربالا جست وخیز کرده می‌پریده ومی‌دویده است. اطمینان حاصل کرده

www.chebayadkard.com

مجدداً داخل آهنگرخانه شدم .

نزدیك طلوع آفتاب شد دربان را صدا کردم. گفتم که در را باز کن! دربان از بودن من در آنجا که تمام درها بسته ومقفل بودند زیاده از حد در تعجب وتوحش شده ، پرسید که : در مقفل‌بود ، شما از کجا وکی وارد اینجا شده‌اید ..؟ من جواب دادم : چون کارلازم فوری در اینجا داشتم آمدم، هرچه در راکوبیدم توبیدار نشدی. ناچار شدم که بزحمت زیاد از این دیوار بالا بیایم .حالا زودباش در را بازکن که می‌خواهم بروم. دربان‌در را باز کرد ومن از آنجا خارج شده مستقیماً بمنزل مدیرالصنایع آمدم که بخوابم . همین‌که برای خواب حاضر شدم دفعتاً در را با کمال عجله کوبیدند. بازبخیال خود تصور کردم که از کار من اطلاعی کامل حاصل کرده در پی من‌آمده‌اند . هفت تیر را برداشته حاضر مدافعه شدم. زیرا بنانبود که کسی بآنجا بیاید. بعد معلوم شدکه‌کوبندهٔدردونفریهودی بودند که‌می‌خواستند اشیاء کهنه وقدیم خریداری نمایند. در را محکم بسته روی تخت دراز کشیده بخواب رفتم .

چون در یوم ۱۵ جمادی‌الاولی ۱۳۲۵ در مدرسه صدر ، اجتماعی از طلاب واهالی بود که می‌بایست من‌هم بآنجا بروم، لهذا بعداز ظهربآن طرف حرکت کرده وارد مدرسه شدم. حاجی خان‌خیاط هم در آنجا بود وبمحض دیدن من بدون ملاحظه در حضور جمعی بطور شوخی گفت:باز این چه بساطی است که فراهم آورده ، دیشب در خانه‌علاءالدوله بمب انداخته‌اید ..؟ من از این حرف او خنده‌ای کرده دست وی را گرفته‌فشار دادم که ساکت بشود .

طرف عصر که اجتماع متفرق شد، با حاجی خان بطرف خیابان لاله زار آمدیم که ببینیم واقعه دیشب چه تأثیراتی در افکار مردم داده است . بلی این مسئله تاثیرات فوق‌العاده در مردم داده است . حتی اروپائی‌های مقیم طهران نیز عقیده پیدا کرده ومی‌گفتند که ایران دیگر ایران‌سابق نیست. دیگر ملت بحقوق خود واقف شده حق گرفته شدهٔاز دولت‌رابخوبی نگاهداری خواهند کرد »[1].

---

۱ ــ مجله یادگار ــ ص ۷۱ ــ ۷۴

www.chebayadkard.com

بدین‌ترتیب یك جریان جدید در حركت انقلابی جامعه ایران‌بوجود آمد. و انفجار آن بمب، عكس‌العمل آمیخته بابهت و حیرت‌ودرپاره‌ای موارد باتحسین وخوشایند مردم‌روبرو شد.

چنانكه در صفحات پیشین ومخصوصاً در یادداشتهای خود حیدر عمواغلی دیدیم، وی ضمن شرح چگونگی پرتاب بمب بخانه علاءالدوله، لزوم اعمال خشونت بار را تاكید می‌كند.

در صفحات بعدی حین یادداشت‌ها كه متأسفانه ناگهانی وقبل از حادثه سوء قصد باتابك قطع شده، به‌تدارك مقدمات سوء قصد ورهبری آن از جانب خود اعتراف می‌كند.

با همه اینها مجله دنیا كه مدعی است باسناد ومدارك موثقی‌دسترسی داشته، از قول خود حیدر عمواغلی می‌نویسد:

«... من‌مخالف با عمل ترور بودم، ولی ...»[1].

كه چون مربوط به‌توطئه سوء قصد علیه محمدعلی شاه است، در بخش‌های بعدی دربارهٔ آن‌سخن خواهیم گفت.

---

۱ ــ علی امیر خیزی ــ مجله‌دنیا ــ سال ۱۱ ــ شماره ٤

www.chebayadkard.com

بخش چهارم

ترور اتابك [امین السطلان]

www.chebayadkard.com

www.chebayadkard.com

بی‌شك ، ترور اتابك‌ازپرسروصداترین رویـداد ـ های نخستین دوران مشروطیت بود.

میرزا علی‌اصغر خان اتابك ، که محمد علی‌شاه اورابرای برانداختن اساس مشروطه ازاروپا خواسته وبمصدرات عظمی رسانده بود،می کوشد تاباحیله‌ونیرنگ‌وروش‌های خاص‌خودمشروطه را براندازد.اوازیکسوبابراه‌انداختن‌ماجرای«مشروطه»و«مشروعه» ـیعنی بوجودآوردن اختلاف‌بین «آزادی»و «مذهب»وحمایت ازشیخ فضل‌اله نوری‌ودارودستهٔاو ـمخالفت‌باخواست‌های‌بست‌نشینان‌درپایتخت (حضرت عبدالعظیم) و دشمنی وکینه توزی باآزادی‌خواهان ایالات ـمخصوصا آذربایجان ـ علناً با مشروطه ومشروطه خواهان دشمنی می کرد وازسوی دیگر ، از طرق سیاسی ودسایس وتوطئه‌های پنهانی می کوشید بین خود مشروطه خواهان ودر میان نمایندگان مجلس اختلاف بیاندازد واز این راه نیز سودجوئی کند.

اندیشه برکناری وقتل اتابك نخست از آذربایجان ریشه گـرفت. بدین‌معنی که وقتی مجاهدان خوی پس از خون‌ریزی‌های اقبال‌السلطنه وکردان ، در خوی واطراف آن ، به‌تلگراف خانه ریخته ومتن تلگراف اتابك رابه‌اقبال السلطنه بدست آوردند ودانستند که این خونریزی‌ها نه فقط با تحریکات ، بلکه با دستور خود اتابك بوده است ، جنبش بزرگی را علیه او آغاز کردند.

سرانجام ، پس از اینکه درخواستها واستمدادهایشان بجائی نرسید،

www.chebayadkard.com

لایحه‌های متعددی نوشته بچاپ رسانیدند ودر آنها از اتابك (یاچنانکه درلایحه نامیده شده از امین‌السلطان) بعنوان «خائن‌السلطان» نام‌بردند.

مجاهدان‌خوی‌ضمن‌استمداد ازانجمن‌تبریز از آنان‌خواستند:«ملت را به‌هیجان آورده ، بایك انقلاب وجود نحس‌امین‌السلطان را از این خاك دورکنند» ودر پایان لایحه تاکید کردند «... اگر چنانکه این‌دفعه هم از همت عالی وهیجان کافی تبریز امین‌السلطان را از وظیفه خود معزول نکردند، آن وقت در دفع نحس وجود اوبنا گزاری‌خواهدشد..»[1]

بنابنوشته شادروان کسروی این عکس‌العمل شدید ، زائیده افکار میرزا جعفر زنجانی وهمراهان او بود که از قفقاز آمده و کمیته خوی‌را تشکیل داده بودند .

بدینسان کمیته خوی ، برای اولین‌بار ـ پس‌از اینکه‌بارهابرکناری اتابك‌راخواستار شده‌بودندـ به‌موضوع«دفع‌نحس‌وجود»اواشاره‌می‌کند.

اما روز یکشنبه نهم شهریور که انجمن ایالتی آذربایجان بهمین منظور تشکیل جلسه داده بود، ونمایندگان گرم گفتگو بودند...

«... در این گرما گرم‌ناگهان فراش تلگراف‌خانه باطاق درآمده ، نامه‌ای که (گویا) رئیس تلگراف بمیرزا آقا اسپهانی نوشته بود ، بدست او داد . نوشته نامه این بود :

«فدایت‌شوم. امشب[2] کاریك‌طرفی شد یارو (اتابك) ازحیات‌عاری شده بعزل ابدی نایل گردید». دانسته شد اتابك مرده یاکشته شده وازاین آگاهی همگی یکه خوردند ودیگر جایی‌برای گفتگو باز نماند . سپس تلگرافهای دیگر رسیده دانسته شد ، آنچه که خوییان می‌خواستند، عباس آقانام صراف‌تبریزی ، از یکراه بسیار بهتری انجام‌داده است.»[3]

بهر حال هرچه بود ، طرح نقشه ترور اتابك توسط حیدر عمواغلی واجرای آن بدست یکی از اعضای کمیته سری ، رعب وهراس فراوانی در میان عوامل استبداد ایجاد کرد ونام حیدر عمواغلی وکمیته‌های‌سری

---

۱ ـ تاریخ مشروطه ـ کسروی ـ ص۴۴۲ ـ ۴۴۳

۲ ـ درآذربایجان شب گذشته را «امشب»خوانند . (کسروی) .

۳ ـ تاریخ مشروطه ـ کسروی ـص۴۴۳ ـ ۴۴۴

www.chebayadkard.com

را بیش از پیش برسرزبانها انداخت، تا آنجا که مطالب اغراق آمیز و افسانه واری در این باره انتشاریافت.

ماجرای کشته شدن اتابك چنین است که: روز یکشنبه‌هشتم‌شهریور ۱۲۸۶ (۲۱رجب ۱۳۲۵ . ق) اتابك درمجلس حضور می‌یابد، تادربارهٔ اقدامات خود به‌نمایندگان توضیح دهد.

اوپس از مبالغی دروغ و نیرنگ مبنی براینکه «...برای این حاضر در مجلس شدیم که خاطر آقایان وکلا را از مراتب‌مستحضر داریم و دستخطی هم صادر شد تاکید در اجرای قوانین مشروطیت‌واتمام قانون اساسی‌وسایر قوانین که انشاءالله آقایان وکلا اقدامات مجدانه نمایند وتاکید می‌کنیم که‌قانون اساسی را زودتر تمام‌کنند»[1] جلسه‌راپایان‌داده، تادوساعت از شب رفته در عمارت بالائی بهارستان بانمایندگان‌بصرف‌چای وکشیدن چیق وقلیان می‌پردازد...

«... اتابك با شیرین زبانی ونیرنگسازی نمایندگان رافریفته بادل شاد وروی گشاده می‌گفت ومی‌شنید ومی‌خندید وهیچ نمی‌دانست که آخرین ساعت زندگی را بسرمی‌برد وزمانش تاهنگامی است که درآنجا نشسته است.

چون چایی وقلیان بپایان‌رسید، اتابك‌باآقای بهبهانی بپائین‌آمدند ودست بدست هم داده وگفتگو کنان راه افتاده تا بیرون در بهارستان رسیدند. ودر آنجا گدائی از آقای بهبهانی پول‌خواست‌واوباین‌پرداخت، دوسه گامی جدا افتاد. ولی اتابك که هم‌چنان گام برمی‌داشت و چشم بسوی درشگه خود می‌داشت که نزدیك بیاید، ناگهان جوانی از جلودر-آمده باشلول که در دستش می‌بود، سه‌تیرپیاپی باو نواخت که هر سه کارگر افتاد. تیری نیز بپای سیدی از تماشاچیان خورده او را زخمی ساخت.

اتابك بزمین افتاد وجوان زننده چون خواست بگریزد، سربازی‌از نگهبانان در مجلس او را دنبال کرد. جوان، زخمی نیز باوزده، ولی از

---

۱ ــ تاریخ مشروطه ــ ص ٤٤٥ .

www.chebayadkard.com

سراسیمگی یا چون‌میدان را بخود تنگ می‌دید ، تیری هم‌بروی خودتهی کرد که بمغزش رسید ودر زمان افتاد وجان داد.

اتابك اندك جانی‌داشت ، چون او را در درشگه گزارده خواستند بخانه‌اش برند، تایك‌ربع دیگر او نیز درگذشت.

اتابك را بخانه‌اش رسانیدند که بشویند ودر سفیده بپیچند و برای زیرخاك رفتن بقم فرستند .ولی جوان کشنده همچنان بروی زمین ماند وکسی او را نمی‌شناخت تاپولیس رخت‌هایش را کند و بجستجو پرداخت واز جیبش کارتی درآمد که در آن چنین می‌نوشت :

«عباس آقا صراف آذربایجانی ـ عضو انجمن نمره ٤١ ـ فدائی ملت» .

سپس شناخته گردید که جوانی بیست ودوساله از مردم تبریز و پدرش حاجی محمد وخود عباس‌آقا نام می‌داشته ودر تهران بصرافی می‌پرداخته ودر بازار بسیاری او را می‌شناخته‌اند . کشته او را بحیاط بهارستان آورده بروی خاك‌انداختند ، که‌یك روز یابیشتر در آنجا ماند وچون چنانکه خواهیم‌نوشت، درآغاز کار مجلس‌وبسیاری‌ازمردم‌تهران کار او را بنیك نمی‌داشتند وکسانی را که آشنا یا دوست او می‌شناختند اداره شهربانی دنبال می‌کرد، جنازه جوان جانفشان بروی خاك می‌ماند وکسی نزدیك نمی‌توانست بیاید ، تا شهربانی پس از انجام جستجوهایش با خواری بسیار او را اززمین‌برداشته بگورستان فرستاد ...

می‌بایست دانست که دربارهٔ کشتن اتابك سخنان بیهوده‌ای بسیار گفته‌اند . هنوز هستند کسانی که می‌گویند اتابك را یحیی میرزا زد و برای اینکه دیگری را بد نام گرداند ، یك تیری نیز به‌عباس‌آقازده او را برانداخت . یا می‌گویند عباس آقا را پس از کشتن اتابك حیدر عمواغلی زد ، که زنده نماند و راز کار بیرون نیفتد . و یا می‌گویند دستور کشتن اتابك را محمد علی‌میرزا داد، چون این در نهان خواهان مشروطه می‌بود ولی اینها پندارهایی‌است که از روی دلخواه و برای خود نمایی بافته‌اند . در این باره آگاهی درستی در دست نیست و آنچه

www.chebayadkard.com

ما از جستجو بدست آورده‌ایم اینست که در پایین می‌نویسیم :

اتابك چنانکه از رفتارش پیدا شد، پا فشاری به برانداختن مشروطه می‌نمود و راستی آنست که بیشتر نمایندگان را تباه گردانیده، نیروی مجلس را از دستش گرفته بود. این به بسیاری از آزادی‌خواهان سخت می‌افتاد و این بود آرزوی کشتن او را مـی‌کشیدنـد ...»[1] شاد روان کسروی که مطالب بالا از تاریخ مشروطه او نقل شد، پس از این شرح با جملات زیر :

« ... در این‌هنگام در تهران یك مرد آزادی‌خواه می‌زیست کـه خود جوان، ولی بسیار دلیر و کاردان می‌بود، و ...» به معرفی «حیدر عمو اغلی» می‌پردازد، که چون در بخش نخست و در شرح حال قهرمان داستان ما آمده است، از تکرار آن چشم می‌پوشیم و ماجرای ترور اتابك را دنبال می‌کنیم :

«... هر چه هست این حیدرعمواغلی کشتن اتابك را بگـردن می‌گیرد وچنین می‌گویند که تقی‌زاده هم آگاهی می‌داشته و برای این کار عباس آقا را که جوان خون گرم غیرتمندی می‌بود، بر می‌گزیند و دستور کار را می‌دهد و آنروز که عباس آقا تیرانداخت حیدر عمواغلی خود در جلو بهارستان می‌بوده و می‌گویندبرای کمك به عباس‌آقا ریگ به‌چشم سربازان می‌پاشید. ولی دانسته نیست تا چه اندازه راست است. آن «انجمن‌نمره ٤١» کـه‌در کارت جیب عباس آقا یاد شده جـز یـك نام نبوده. ما با همه جستجو از چنان انجمنی آگاهی نیافته‌ایم. این نام مایه ترس هزاران کسان گردید و صدها کسان دعوی بهم‌بستگی با آن انجمن نمودند، با این حال بنیادی نداشت.

یك‌چیزی که می‌باید در پایان گفتار بیفزاییم این‌است که‌انگلیسیان چون اتابك را افزار دست سیاست روس می‌شناختند،ازو آزرده می‌بودند و باشد که کشته شدن او را آرزو می‌نمودند و به دستیاری آقای تقی‌زاده از پیش آگاهی می‌داشتند. هرچه هست پس از کشته شدن او که در

---

١ ـ تاریخ مشروطه ـ کسروی ـ ص٤٤٧ ـ ٤٤٤٨

www.chebayadkard.com

روزنامه‌های اروپا گفتار های فراوانی نوشتند،در روزنامه های انگلیس بیشتر از دیگر روزنامه‌ها نوشته‌شد و یك چیز شگفت‌تر جمله هـایـی است که حبل‌المتین کلکته از روزنامه «ویلز»ترجمه کرده است . و ما اینك آنها را می‌آوریم :

« انجمن سری مجاهدین قفقازوآذربایجان خیلی‌قوت گرفته، عده رسمی اعضای آن به هشتاد و شش هزار و یکصد و پنجاه رسیده و عده سری آنها به‌شش‌هزار و سیصد . برحسب قرعه از انجمن سری سیصد و هفت نفر انتخاب شده‌اند که نگران حرکات یکصد و سی و دو تن از مستبدین باشند و هریك راحکمی سربه‌مهر در دست است که‌به موقع خود باز نموده مطـابق دستورالعمل او رفتار نمایند . تصویر تمام قد عبـاس آقا را بزرگ نموده در یکی‌اززوایای انجمن سری گذارده وچهارچوبه دو تصویر را که به نمره یکی زیادتر و دیگری پائین‌تر از عباس‌آقا می‌باشد خالی گذارده‌اند . »

نمی‌دانیم روزنامه نویس‌انگلیسی این گزافه‌ها را از کجا آورده است ؟

درجایی‌که به‌گفته خوداواین انجمن نهانی میبوده این‌همه‌آگاهی‌ها را با نام و نشان و رقم‌های ریز از کجا پیدا کرده ؟ .. اگر بگوییم ساختگی است و تنها برای خوشایند خوانندگان نوشته شده ، آن‌هم ازیك روزنامه اروپایی دور است . می‌باید گفت یك رازی دراین‌جاهست .

این را هم بنویسیم که چون حیدرعمواغلی بهم‌بستگی‌با کمیته‌قفقاز می‌داشت ، دور نیست که این دستور را از آنجا گرفته باشد . و آنچه این را استوار می‌گرداند جمله‌های لایحه مجاهدان خوی میباشد که در پیش آوردیم و در آن چنین می‌نویسد :

«اگر چنانکه این دفعه هم از همت‌عالی و هیجان کافی تبریز امین‌السلطان را از وظیفه خود معزول نکردند ، آنوقت در دفع نحس وجود او بناگزاری خواهد شد ، زیرا چنانکه گفتیم این سخن از آن میرزاجعفر زنجانی بـوده که فرستاده کمیته قفقاز می‌بود ، و از ایـن

www.chebayadkard.com

پیداست که کمیته اندیشه کشتن اتابك را دنبال می کرده است ...»[1]

نظر های گوناگون

همانطور که در روایت شادروان کسروی نیز اشاره شده بود ، درباره ترور اتابك اظهار نظرهای متفاوت ومتضاد بسیار است. اما آنچه مسلم است نقش اصلی و اساسی حیدر عمواغلی در این ماجراست واینکه پس از کشتن اتابك نام حیدر عمواغلی که تا آن‌زمان فقط برای گروهی از سران کمیته‌ها و آشنایان وی شناخته شده بود ، برسر زبان‌ها افتاد وتامدتها نام «حیدر خان‌برقی» لرزه براندام عوامل استبداد می‌افکند.

بدیهی است در شرایط زمانی آن‌روز ، در حالت انتقالی تبدیل حکومت‌از استبداد به مشروطه، باتوجه به‌تعداد کثیر انجمن‌ها، وکمیته‌ها، احزاب وفرقه‌های خلق‌الساعه ،باوجود اختلافات، کینه‌توزیها ، توطئه ها وتحریکات گوناگون ، درصورت وقوع‌چنین‌حادثه‌مهمی،بازارشایعات داغ میشود وهر گروه ودسته‌ای می‌کوشد از آن به‌نفع خود بهره بگیرد، یا آنرا بسود گروه ودسته‌ای که بدان‌وابسته است مورد تفسیر قراردهد.

طبعاً ضعف وکمبود وسایل ارتباط جمعی ، آنهم در کشوری که از دیرباز مردم آن شایعه را بیشتر ازواقعیت می‌پذیرفته‌اند ، بدامن‌زدن‌این شایعات ودادن سیمای چندگونه به‌واقعه ، اثری انکار ناپذیر داشته است.

تا آنجا که از ضوابط مآخذ گوناگون وحتی متضاد استنباط میشود، باید دخالت مستقیم انگلیسها یا عوامل آنها را در این واقعه همانقدر مردود دانست که ترور اتابك را بدست خود حیدر عمواغلی ویاکشته‌شدن عباس‌آقا را بدست او ...وجود تنها مدرك ، یعنی کارت‌عضویتی که عنوان «فدائی ملت» داشته است ، نشان میدهد که طرح ترور قبلا در کمیته‌ای بررسی وتدوین شده ،وکمیته‌چی‌ها قصد بهره‌برداری تبلیغاتی از آنرا داشته‌اند .

باتوجه به‌اینکه پس از مرگ‌عباس آقا از جیب او علاوه بر کارت عضویت، وسایل انتحار وخودکشی نیز بدست آمد ، میتوان کشته‌شدن او

---

۱ ــ تاریخ مشروطه ــ کسروی ــ ص۴۴۸ ــ ۴۵۰

www.chebayadkard.com

رابدست حیدرعمواغلی یا دیگران نفی کرد.

ادوارد براون می‌نویسد که :«از جیبش دو کپسول استرکینن ویك پارچه سنگ دوزخ بیرون آمد » واین مطالب که در تقریرات آقاشیخ محسن نجم‌آبادی نیز تایید شده است ، حکایت از تصمیم عباس‌آقابه‌خودکشی ، پس‌از انجام سوء قصد ودرصورت بروز خطر ودستگیری‌می‌کند.

مطالب دیگر، خودکشی «حسن‌آقا» برادر عباس‌آقاست ، که‌ظاهراً از شدت احساسات افراطی ، تعادل روانی خود را از دست داده وهمواره فریاد می‌کشیده است «چرا چنین ماموریتی را بمن محول نکردند؟» و سرانجام نیز دست بانتحار می‌زند.

موضوع آگاهی یا دخالت انگلیسها ، از این سوء قصد ومخصوصاً حرفهائی که درباره تقی‌زاده ونقش وی در این حادثه برزبان می‌آمد ، نمیتواند پایه واساس درستی داشته باشد. با توجه باسناد ومدارك وشواهد وضوابط گوناگون باید طرح توطئه سوءقصد واجرای آنرا فقط وفقط به‌حیدر عمواغلی وکمیته سری او نسبت داد :

«... اکنون که سخن باینجا رسید از ذکر این نکته غفلت نکنیم که توطئه قتل اتابك فقط وفقط زیر سرحیدرعمواغلی بود وچنانکه نوشته‌اند آقای تقی‌زاده درآن دست نداشته وایشان وقتی اطلاع یافته‌اند که عمل واقع شده بود ، وهمه مردم ازآن مطلع شده بودند. درست است که آقای تقی‌زاده‌از بزرگترین‌مخالفین اتابك بوده‌واز روزحرکت او از فرنگ بقصد طهران ، بااو مخالفت می‌کرده وحیدر عمواغلی هم که دراین نماینده انقلابی تبریز بنظر تحسین وارادت می‌نگریسته نفرت خود را از اتابك ابراز داشته وشاید هم جمله همیشگی خود را که «باید دفع کرد» دراین مورد هم گفته باشد، ولی از توطئه قتل ، آقای تقی‌زاده اطلاع نداشته و اتفاقاً ایشان آن‌شب‌براهنمائی شرف‌الدوله وکیل اعیان تبریز برای ملاقات سعدالدوله که درآن هنگام بااتابك مخالفت می‌ورزید ، بهمراهی مرحوم حاج‌میرزا ابراهیم آقابنابر تقاضای سعدالدوله رفته بود ومیعاد آنان در خانه میرزا حسین‌خان منشی سفارت اطریش بود ودر

www.chebayadkard.com

بازگشت از این ملاقات سیاسی وورود بمنزل میرزا قاسم‌خان‌سوراسرافیل در سرچشمه بود که معظم‌له از قتل اتابك اطلاع حاصل کرد[1]. اما دخالت آقای تقی‌زاده همان روزها هم میان مردم شایع بود، بطوری که در موقع یك‌ناهار مجلس، ناصرالملك آهسته بایشان گفت: احتیاط کنیدمی گویند بدستور شما بوده ...»[2].

متاسفانه یادداشتهای‌خود حیدرعمواغلی درست درسرآغاز ماجرای اتابك ناتمام می‌ماند. اما یادداشت‌ها ومآخذ پراکنده دیگری‌دردست‌است که تا حدود زیادی روشنگر واقعیات ومؤید نظری است که در این باره ابراز کردیم.

حیدرخان پس از شرح پرتاب بمب به‌خانهٔ علاءالدوله وچگونگی فرار هیجان انگیز خویش می‌نویسد که چگونه بمیان‌مردم‌رفته‌وانعکاس عظیم وهیجان انگیز حادثه را دیده وباگوش خود شنیده است کـه مردم می‌گویند: «ایران دیگر ایران سابق نیست. دیگر ملت‌بحقوق‌خودواقف شده، حق گرفته شده از دولت را بخوبی نگاهداری خواهند کرد» اما پس از مدت کوتاهی وقتی می‌بیند که مردم چه زوداین واقعه‌راکه‌اولین انفجار مهم در ایران بود، از یاد بردند ومستبدین برفشار ونا‌روائی‌های خود نسبت بمشروطه نوپا افزودند، بفکر دیگری می‌افتد...

«... تقریباً یك ماه که از این واقعه گذشت، تمام آن اثرات ازنظر مردم محوشد ومستبدین بیش از پیش برفسادخود افزوده مشغول کـار بودند. وضمناً میرزاعلی اصغرخان اتابك کـه محمدعلـی میرزا او را مخصوصاً برای انهدام اساس مشروطیت از فرنگ بایران آورده بود، هفتاد نفر از وکلای پارلمان را بدادن پول ووعده وغیره طرفداروحامی خود قرار داده و آنچه میل داشت باکثریت آراء از پیش می‌برد.

خیانت های سابقه میرزاعلی اصغرخان ابداً منظورنظر نبوده،مجدداً شروع بخیانت‌های پی‌درپی کرده، اتصالا بدون آنی استراحت در کار انهدام اساس مشروطیت بود. چنانچه شیخ‌فضل‌الله مجتهد را نیزپول‌داده

۱ـ از اظهارات شفاهی‌تقی‌زاده به‌نویسنده‌مقاله (مجله یادگار)

۲ ـ ورقی از تاریخ‌مشروطه. مجله یادگار ـ سال پنجم ـ شماره‌اول و دوم ـ ۴۸

www.chebayadkard.com

تحریك کرده با جمعی هواخواهانش بحضرت عبدالعظیم فرستاد وآن غائله را برپا نمود.

حوزه مخفی اجتماعیون عامیون طهران که مرحوم حاجی‌ملك‌المتکلمین وآقاسیدجمال‌واعظ نیز در آن حوزه عضویت داشتند، اعدام اتابك را رای داده به «کمیته مجری» حکم اعدام اتابك را فرستادند. کمیته مجری هم حکم را به هیئت مدهشه که عبارت از دوازده نفر «تروریست» تقسیم به سه جوقه چهار نفری ودر تحت ریاست من بودند، فرستادند. کمیسیون مخصوص از برای تعیین اسلحه، یعنی اینکه تروربا بمب بشود یا بااسلحه دیگر، منعقد گردید. پس‌ازمشورت‌زیادتعیین‌اسلحه شد وباکثریت آراء بمب واسلحه دیگر راصلاح‌ندیده، بناشد که‌بارولوراین کارانجام‌پذیرد. درهیئت‌مدهشه قرعه کشیده شد، بنام‌عباس‌آقابیرون‌آمد. دونفر هم برای اومحافظ قرار داده شد. چندین دفعه بقیطریه عمارت ییلاقی اتابك در شمیران رفته، که من هم با آنها بودم و ممکن نشد که انجام پذیرد.

خبر داده شد که فردا ۲۲ رجب[1] اتابك بپارلمان خواهد آمد. روز جمعه ۲۱[2] من وعباس‌آقا ومیرزا علی‌اکبر وحسن‌آقا برادر عباس آقا بحمام رفتیم. فردا بپارلمان رفته بلیطی برای عباس آقا گرفته شد، که در جزء تماشاچیان بپارلمان رفت. ولی در حیاط‌ودرمجلس راه رفته صحبت‌می کردیم. دوساعت ونیم‌ازشب اتابك بیرون آمده باسیدعبدالله مجتهد صحبت کنان بطرف درمی‌آمدند. تقریباً شش قدم بدرمانده‌سیدی برای تظلم سیدعبدالله رانگاهداشت، ولی اتابك جلو آمد، در حالیکه چندین لاله در جلویش می‌آوردند. همینکه دوقدم ونیم...».

بدبختانه این قسمت از سرگذشت حیدرخان که تقریباً تقریر خود اوست، بهمین جاناتمام گذاشته، یا نسخه‌ای که در دست ماست، ناتمام است.»[3].

---

۱ و ۲ــ تاریخها اشتباه است، بایدوفردا۲۱ رجب» و «روز شنبه ۲۰» باشد. چون جلسه تاریخی مجلس که درپایان آن ــ نب هنگام ــ اتابك به قتل رسید، روز یکشنبه‌هشتم شهریور (۲۱ رجب ۱۳۲۵) تشکیل شده‌بود. ۳ ــ عبدالحسین نوائی ــ غلط های‌مشهور تاریخی ــ مجله‌یادگار ــ سال‌سوم ــ شماره ٤ ــ ص ٤٩

www.chebayadkard.com

اگر این یادداشتها فقط چند سطر دیگر ـ وشاید حتی یك‌سطر ـ ادامه می‌یافت ، بی‌شك می‌توانست روشنگر حقایق بسیاری باشد.

«... بقیه تقریر مرحوم حیدرخان عمواغلی راجع باحوال خود ، بخط مرحوم منشی‌زاده که تا لحظه قتل اتابك ادامه می‌یابد، همانست که ما آنرا نقل کرده‌ایم وجای بسیار افسوس است که این داستان شیرین‌وپر فایده بهمین‌جا ختم می‌شود وما درست ندانستیم که بقیه آنرا هم مرحوم منشی‌زاده نوشته بوده ، یا اینکه آنچه بدست ما رسیده است، تمام آن‌تقریر است.»[1]

اما همین یادداشتهای ناتمام ، بخوبی ثابت می‌کند که‌حیدرعمواغلی در لحظه سوء قصد حاضر وناظر بوده وچون گزارش دهنده‌ای دقیق، شرح واقعه را تا لحظه‌ای قبل از شلیك گلوله ها دیده وثبت کرده است. حال چرا دنباله ماجرا نوشته نشده ویا نوشته شده ، ولی بعدها از میان رفته ، مطلبی است که برماپوشیده است . ولی از نقل کنندهٔ‌همین‌مطالب، یادداشتهای پراکنده ومتفرقهٔ دیگری نیز در دست است که تأیید کننده حضور حیدرعمواغلی در محل سوء قصد وبحث مورد نظر ماست.

آقای‌عبدالحسین نوائی[2] که نسخه خطی این یادداشتهای پراکنده را در اختیار دارد وبنا به گفته خود او متعلق به آقا محسن نجم‌آبادی است.، آنهارا در اختیار نگارنده نهادند ومانیز این یادداشت‌های‌متفرقه را ـ بدون اظهار نظر اضافی ـ یکی پس از دیگری در زیرمی‌آوریم:

«... روزیکه اتابك کشته شد ، صنیع الدوله گفته بود: من این‌پسرهٔ چراغ‌برقی را اینجا دیدم . اینجاها می‌گشت...».

***

«...خود حیدرخان گفته بود که چون براثر دوندگی پاهای من خاکی‌شده بود هنگام رسیدن بخانه کفش‌ها را پاك کردم . درهمین بین عمادالکتاب آمد وبخیال خود خبر قتل اتابك را داد. من گفتم عجب!من

۱ـ مجله یادگار ـ سال سوم ـ شماره ۵ ـ ص ۷۴ ـ ۷۵

۲ـ از آقای عبدالحسین نوائی که این یادداشتها و بسیاری مطالب دیگر را در اختیار نگارنده قراردادند، صمیمانه‌سپاسگزاری‌میکنیم.

www.chebayadkard.com

مدتی است ازمنزل بیرون نرفته‌ام وخبر ندارم...»

***

«... از همسایگان عباس‌آقا پرسیدند ، گفت : گاهی‌می‌دیدم‌صدای تیرمی‌آمد. دیدیم که ازپشت بام تخته‌ای گذاشته وتیر خالی می‌کنند و قصد دارد هر هفت‌تیر را بیك نقطه بزند. وقتی یکی پس وپیش‌می‌شد، می‌گفت: اولمدی ...».

***

« ... حیدر خان او (عباس) را فرستاد بقیطریه که‌وضع منزل اتابك را از نزدیك به بیند،سرباز وقزاقی هست یانه ...؟که‌شب‌بفرستند وشکمش را پاره کنند . اختلاف دولت باخرده مالکان ملك (کـرشته) بهانه شده.این‌ده‌متعلق به‌خرده‌مالکان‌بود. درزمان‌مشروطه آن‌راخالصه دانستند ، تقاضای مالیات کردند ، مالکین گفتند که معاملات ملکی‌است‌نه خالصه.این اختلاف بهانه شده،آنرا حمل برزورگوئی‌ناصرالملك‌وزیر مالیه دانستند . متظلمین که‌عباس آقا جزءآنهابود،زورگوئی وزیرمالیه را بهانه کرده نامه مهر شده‌ای به‌نزداتابك بردند. عباس‌آقا درآن روز گفت: عریضه‌ای دارم. فرمانفرما هم آنجا بود . تا نهار شد. اتابك‌وهفت هشت نفر بودند. فرمانفرماتعارف‌می‌کرد،اتابك گفت:پذیرائی کنید.او هم تعارف می‌کرد. عباس گفت: عرض دارم.

اتابك گفت: بگوئید میرزاسید عبداله منشی بیاید .وگفت:شرحی بنویسید به‌ناصرالملك . عباس‌آقا اطراف خانه رادید. هفت‌هشت چادرکه نظامی ها در آنها بودند، دید ...»

مجموعهٔ این شواهد ثابت می‌کنند که توطئه سوءقصد در «کمیته سری» که رهبری آن با حیدر عمواغلی بوده، طراحی شده‌و به‌دست عباس‌آقا صراف تبریزی به مرحله اجرا گذاشته شده است . باهمه اینها بازار شایعات و اظهار نظر های‌متفاوت و گاه عجیب و غریب دربارهٔ این حادثه همچنان رواج داشت. تاآنجا که دنباله آن به سال های بعد نیز کشیده شد وبسیاری‌ازاین‌شایعات ، پای‌خود را به صفحات تاریخ نیز

www.chebayadkard.com

کشانیدند .

به‌عنوان مثال ، از نظر واعتقاد حاج مخبرالسلطنهٔ هدایت می‌توان یادکرد، که اگرچه خود یکی ازصاحب‌نظران و دارای علم و اطلاع پیرامون رویداد های این دوران است، دربارهٔ ترور اتابك‌نظری کاملا متفاوت و متضاد با مورخان‌وپژوهشگران دیگردارد. وی پس‌ازانتشار ماجرای ترور اتابك‌ویادداشت های حیدرعمو اغلی،طی‌نامه‌ای به‌مجله یادگار ـ که زیر عنوان «غلطهای مشهور تاریخی ـ قاتل حقیقی‌میرزا علی‌اصغرخان اتابك» در سال ۱۳۲۵ چاپ شده است ـ چنین‌می‌نویسد:

« ... از جمله وفیات قتل اتابك رادیدم.بلی مشهوربود که‌اتابك رااز طرف ملیون‌عباس‌آقا نامی زد.این قول‌راشهرت دادند،لکن دروغ بود. بنده همه جاهمراه بودم. به خصوص‌مجلس‌که بسیار خوب‌برگذار شدو پس از مجلس‌مدتی اتابك و سید عبدالله و بعضی وکلا، من‌جمله تقی‌زاده حاضر بودند .صحبت های خوب شده، دستخطی که صبح‌شنبه از محمد علی شاه گرفته شد، با اصلاحات به خط خودش نزد من است. در موقعی که‌شرفیاب‌شدیم گفت: آمده‌اید دستخط عزل مرا بگیرید..؟

باری برای قتل اتابك دبیرالسلطان و مقتدر نظام وصنیع حضرت و موقر مامور بودند. به مجلس هم که‌صحبت‌خصوصی می‌شدواردشدند. سعدالدوله هم به منزل میرزا حسین خان منشی سفارت‌اطریش‌آمده‌بود ودر راه قیطری دو سه‌جا مامورینی بودند که اگر در مجلس موفق نشوند، در راه اتابك‌رابزنند.گلوله‌که در دهن عباس آقا خورده بود، اهل بصیرت گفتند که خودش نزده‌است. در آن جنجال که‌کسی‌بکسی نبود،عباس‌آقاچه‌داعی داشت‌خودش رابزند...؟ اینها استحسانات است. آنچه تردید ندارد اقرار محمدعلی شاه است در عدلیه به روایت آقای اورنگ. من یك‌دور کره با اتابك سفر کردم . عقاید اول‌و آخر او را میدانم. بلاشبهه اتابك‌فدای مجلس شد وآنچه مشهور است صحت ندارد. در آن اوقات مرکز ملت‌انجمن‌آذربایجان بود و رئیس‌انجمن‌تقی‌زاده. ازآن دستخط‌وصحبتهای در مجلس علنی‌و پس‌ازآن‌درمجلس‌خصوصی

www.chebayadkard.com

تقی‌زاده کمال رضایت را داشت. بیش از این زحمت نمی‌دهم بین خودو خدا مطلب همین است وغیر از این نیست.مهدیقلی‌هدایت ۲۸ر۹ر۲۵»[۱]

گفتنی است،که مجله یادگار نیز باین نامه پاسخ داده‌وضمن نقل قسمتی از یادداشت های‌حیدرعمواغلی‌که مربوط‌به‌توطئه سوءقصد علیه اتابك است، نظرات دیگری‌رانیز دراین باره‌عرضه‌داشته‌که باز برابهام ماجرای قتل اتابك می‌افزاید. این پاسخ را از آن نظر که حاوی اسنادو نظرات تازه‌ای است‌دراینجا عیناً نقل می‌کنیم:

« ماو البته خوانندگان یادگار هم مثل‌ما،از این عنایتی که‌جناب آقای حاج مخبرالسلطنه مدظله در روشن کردن یکی از مبهمات تاریخ مشروطه ایران مبذول داشته‌اند ، صمیمانه تشکر می‌کنیم و بسی تاسف می‌خوریم که معظم‌له با اینکه‌ازهرکس بهتر از این موضوع‌و نظایرآن اطلاع دارند ، چنانکه هنگام قتل اتابك در هیئت دولت او سمت وزارت عدلیه راداشتند ، چرابه‌همین مختصر توضیح قناعت فرموده و تفصیل آن‌راکه هرکس‌به دانستن‌آن‌تشنه است، کاملابه‌دست‌نداده‌اند.امیدواریم که جناب آقای هدایت روزی فراغتی‌به‌دست بیاورندو حق‌این‌موضوع را چنانکه باید اداوابهامی را که در خصوص‌قتل‌اتابك باقی است‌مرتفع فرمایند . زیراکه موضوع‌قتل اتابك از مسائلی است‌که از همان موقع وقوع تاکنون مورد گفتگو هاشده‌و آن را بعضی به تحریك محمدعلی شاه وبعضی به‌توطئه مشروطه‌طلبان منسوب ساخته و غالباً مباشرت مستقیم عباس‌آقا را در این‌باب‌منکرشده‌اند .

آقای حاج میرزا حسنخان جابری انصاری در تاریخ‌اصفهان‌و ری‌ـ صفحه ۳۵۳ ـ در ذیل حوادث سال ۱۳۲۵ چنین می‌نویسند: محمدعلی‌شاه اتابك را از اروپابرای‌ریاست وزارء خواست . مشروطه چیان فهمیدند او به‌قوه تدبیر و سخاوت واطلاع از کیفیات امراض و علاج کـه نبض ایران را به‌دست‌دارد،اساس‌رابر می‌گرداند . مهلتش‌ندادندو او رابه‌تیر زدند و نسبتش را به‌عباس آقا دادند. حال عباس آقاهم‌در آن‌سبب بوده ،

۱ـ مجله یادگار ـ سال سوم ـ شماره ٤ص ـ ٤٧ ـ ٤٨

www.chebayadkard.com

یاراست بود یا نبود وعباس‌آقا برای نجات اصحاب ومحرکین خودکشی کرد، یادیگری کشتش... ؟ خدا آگاه است .

«نگارنده خود از جناب آقای غلامحسین‌خان صاحب اختیار شنیدم که گفتند چون به دستور محمد علی‌شاه اتابك از فرنگ‌احضار شدومن به‌استقبال او رفتم در برخورداول سربگوش من گذاشت و گفت: ما را برای کشتن از فرنگ احضار کرده‌اید ..؟ بهر حال دراینکه محمدعلی شاه‌ازشنیدن خبر قتل‌اتابك‌باطنا مسرور شدونتوانست‌که شعف‌بی‌اندازهٔ خودرا از این پیش‌آمد از خلوتیان خود پنهان دارد شکی نیست... »[1]

این مجله سپس به نقل آن قسمت از یادداشت های عمواغلی که مربوط به قتل اتابك است ، اما باکلمات «همینکه دوقدم ونیم...» ناتمام مانده است پرداخته ومی‌نویسد:

« ... بدبختانه این قسمت از سرگذشت حیدرخان که تقریر خود اوست ، به‌همین جای ناتمام ختم می‌شود. نگارنده ندانستم که آیا اوآن‌را هم چنین ناتمام گذاشته یا نسخه‌ای که در دست ماست ناتمام است.

باری مشکل قتل اتابك باوجود توضیحاتی که گذشت ، به‌عقیده ما همچنان باقی است وعلل عمدهٔ این اشکال وابهام یکی‌وقوع‌قتل‌اوست درتاریکی شب،به‌خصوص که‌ازقرار مذکور عده‌ای‌نیزبرای‌پی گم کردن، پس‌از رها شدن تیر خلاص به آسمان‌می‌پاشیده‌اندتاکسی کسی را نشناسد. دیگر هم محمد علی‌شاه و هم عده‌ای‌ازمشروطه خواهان‌طالب‌برانداختن اتابك بودند. بنا براین هیچ‌بعید نیست که‌در عین‌آنکه‌مشروطه‌خواهان می‌خواستند اتابك‌رابکشند،عمال محمد علیشاه‌هم‌در همین قصدبوده‌اند ویکی‌ازدوطرف به مقصود خود رسیده و طرف دیگر این عمل‌رابه‌خود بسته وکسی در آن هنگامه شلوغ نتوانسته‌باشدحقیقت‌راکاملادریابد...»[2]

اما همین مجله ونویسندهٔ مطلب (آقای دکتر عبدالحسین نوائی) دو سال بعددریك مقاله تکمیلی که بخشی‌ازآن در صفحات‌پیشین‌همین بخش آمد،تأکید می‌کند « ... اکنون که سخن به اینجا رسید، از ذکر

---

۱ ــ مجله یادگار ــ سال سوم شماره٤ــص ــ ٤٨ ــ ٤٩

۲ــ مجله یادگار ــ سال سوم ــ شماره٤ ــ ص ٥١

www.chebayadkard.com

این نکته غفلت‌نکنیم که توطئه قتل اتابك فقط و فقط زیر سر حیدر عمواغلی بود ...»[1]

طبیعی بود که پس از این سوء قصد دولت ودستگاه‌های انتظامی شدت عمل نشان می‌دادند . این بودکه حیدر عمواغلی و دیگر اعضای کمیته ناچار بودند برای‌مدتی‌دراختفای بیشتری بسر برند.

مرحوم آقاشیخ محسن نجم‌آبادی که بخشی از تقریرات او را در صفحات‌پیشین‌دیدیم، ماجرای تماس‌حیدر عمواغلی‌وعباس‌آقاو هم‌چنین پنهان شدن افراد کمیته ـ مخصوصاً حسن‌آقا برادر عباس‌آقا ـ راچنین نقل می‌کنند :

«... تاشب ۲۱ رجب که واقعه قتل اتابك پیش آمد، من عباس آقا را در خانه حیدر خان‌دیده بودم و سایر کسانی که به‌دیدن حیدر خان می‌آمدند ، او را دیده بودند. اما چون حیدرخان هیچ‌وقت تصمیماتش راصریحاً به‌دیگری نمی‌گفت، به علاوه افراد زیر دست و فدائی خودرا به‌یکدیگر نمی‌شناساندهیچ کس‌نمی‌دانست که این‌جوان‌روزی‌بزرگترین فداکاری ها را کرده ، ـ امین‌السلطان را از میان برمی‌دارد. شب‌واقعه هم‌کسی جز عباس‌آقا وبرادرش‌حسن‌آقاوحیدرخان‌وآقا صادق‌طاهباز نبوده. شخص اخیر یکی از قفقازیانی بودکه همه‌جا همراه حیدرخان بوده و همیشه اسلحه می‌بست.

فردای آنشب، من خواستم بروم‌بخانه حیدرخان در محله عربها ولی دیدم‌خانه درمحاصره است. رفتم‌به‌جلومجلس،دیدم‌جنازه عباس‌آقا برزمین افتاده . می‌گفتند که از جیبش کپسول زهردرآورده‌اند. من از آنجا بازگشتم و آمدم به خیابان ناصریه ، نزدیك دکان شیخ حسن‌کتاب فروش. این نقطه معمولا مرکز تجمع مابود. نزدیك کتابخانه بودم که دیدم برادر حیدرخان ، عباس‌آقا ، عبوراً آهسته گفت: یك‌نفر هست که شما باید پنهانش کنید. پرسیدم : چه‌وقت..؟ گفت: غروب همین‌جابیائید برویم منزل حاجی خان‌خیاط.

۱- مجله یادگار ـ سال پنجم - شماره ۱و۲ ـ ص ۴۸

www.chebayadkard.com

غروب آن روز برحسب وعده، عباس‌آقا برادر حیدرخان آمد. به‌اتفاق رفتیم‌منزل‌حاجی‌خان‌خیاط.جوان رشیدی‌رادیدم که‌درآنجاست. فهمیدم که این جوان‌حسن‌آقا برادر عباس‌آقاست.هیکل‌رشید این‌جوان طوری بود که کاملا مورد توجه‌قرارمی گرفت .و نمی‌شد او را پنهان کرد. من گفتم : فرداشب می‌آیم وشمارا می‌برم. فردا رفتم منزل‌منشی‌زاده یك دست لباس صاحب منصبی برای شخص رشیدی از او خواستم. وی بدون هیچ گونه پرسش لباس رادربقچه‌ای گذارده به من داد . من نیز آن رابه‌خانه‌حاجی‌خان برده به حسن‌آقا پوشاندم‌وعازم شدم. اماقبل‌از خروج از خانه‌بوی گفتم که دوش بدوش من نیائید، بلکه من جلوتر به راه می‌افتم و شمابراثرمن‌بیائید. چه‌ممکن بود،همراهی‌صاحب‌منصب رشیدی مثل وی،بامرد معمی مثل‌من‌جلب توجه‌وشناسائی‌مردم‌رابنماید.

از خانه حاجی خان تا منزل منشی‌زاده ، نزدیك مقبره حاج شیخ هادی، سه‌بار درشکه‌راعوض کردند که مبادا پلیس وعمال‌دولت‌ازدرشکه‌ـ چی‌رد آنان‌را به‌پرسند. حسن‌آقا یك هفته در منزل منشی‌زاده‌بود، وبه‌ـ تدریج سودای جنون بروی غلبه کرده ، سروصدا ودیوانگی وی موجب ناراحتی منشی‌زاده را فراهم نمود.تا دوباره به‌من رجوع کرد.من‌فرستادم ازده کرشته علیشاه عوض که خویشان من در آنجا بودند، دائی من آمده حسن‌آقا رابا لباس دهاتی چارواداری‌به‌کرشته فرستادند.یك‌هفته هم در آنجا بود، روزی به اتفاق حیدرخان به دیدن وی رفتیم.جنونش شدت یافته بود، می‌گفت: چرا اسم عباس‌آقا را روزنامه ها نوشتند مرا ننوشتند..؟ مراهم به کشتن‌کسی مثل اقبال‌الدوله‌راهنمائی‌کنید. تااسم مراهم بنویسند. چون نگهداری او موجب سروصدائی شد. حیدرخان او را خرج راه داده به‌قزوین فرستاد . درقزوین خود را کشت وقبرش در شاهزاده حسین‌است . اینها مجموعه منابع ومأخذ وهم‌چنین روایات و اظهار نظر های مختلفی‌است که درباره ماجرای ترور اتابك به دست‌ما رسیده‌است. ازآن پس تا ششماه بعد که واقعه میدان توپخانه وسوء قصد به محمدعلی‌شاه اتفاق افتاد، فعالیت‌کمیته های سری‌وشخص حیدرعمو

www.chebayadkard.com

اغلی انعکاس چندانی ندارد. ظاهراً چون از یکسو قتل اتابك تاحدود زیادی عوامل استبداد را مرعوب‌ساخته‌وازفشار خود کاسته بودند و از سوی دیگر اعضای کمیته ها به خاطر تعقیب عاملین سوءقصد از طرف مامورین،ناچاراز تجدید سازمان و اختفای بیشتری بودند،فعالیت‌های علنی و پر سروصدا، برای‌مدتی کوتاه‌کاهش یافته بود.

www.chebayadkard.com

بخش پنجم

سوء قصد به محمدعلیشاه

www.chebayadkard.com

www.chebayadkard.com

قطار بزرگ .. ۱

ماجرای بمب‌اندازی و سوء قصد به محمد علی‌شاه، یکی از حساس‌ترین رویدادها ودر حقیقت نقطهٔ عطفی در تاریخ مشروطیت ایران‌است.

این حادثه‌هنگامی‌اتفاق‌افتاد، که‌به‌دنبال برخوردهاوخونریزی‌های بسیار در تهران و شهرستان ها ، اوضاع مملکت و حکومت فوق‌العاده حساس شده بود. عوامل استبداد که به گروهی از ملانمایان واوباشان متکی بودند، هر روز درپایتخت آشوبی تازه برپا می‌کردند.

در میدان توپخانه استرداران ، شتر داران ، زنبورکچیان، فراشان توپچیان ، غلامان کشیك خانه ، سربازان‌فوج امیر بهادر و دیگران جمعیت کثیری را تشکیل داده بودند و محمد علی میرزا امیدوار بود که‌با دست آنان اساس‌مشروطه را براندازد.

از سوی دیگر، گروه‌های اوباش‌وملانمایان‌باحملات‌خود به‌مجلس چنان وضعی به وجود آورده بودند، که نمایندگان شب وروزدرمجلس مانده و گروهی‌انبوه‌ازآزادی‌خواهان از مجلس و مسجد سپهسالار که محل انجمن ها بود، پاسداری می‌کردند .

این اوضاع آشفته بار دیگرپایه‌های لرزان مشروطیت‌رابه‌مخاطره افکنده بود .تااینکه سرانجام باتلاش آزادیخواهان ،پایداری مجلس‌و فشاری که از انجمن های ایالات ـ مخصوصاً آذربایجان ـ به مرکز وارد می‌شد، باعث شد تامحمد علی‌شاه موقتاً سر تسلیم فرود آورده‌و گفتگوی آشتی شاه و مجلس را که چند تن از وزیران مطرح ساخته

www.chebayadkard.com

بودند بپذیرد.

نتیجه این تسلیم ، قسم‌خوردن محمد علی‌شاه به کلام‌الله‌مجید، مبنی برپاسداری از اصول مشروطیت‌وهم‌چنین سوگندنامه‌معروف‌نمایندگان در همین زمینه بود.

برای اینکه بدانیم ،قدرت‌وفشارآزادی خواهان‌وفعالیت کمیته‌های سری در این پیروزی‌تاچه حدمؤثر بوده‌وچه‌انگیزه هاو عواملی،محمد علی‌شاه مستبدوخود کامه را ناچار از سازش وتسلیم ــ ولوموقت ــ ساخته است، به تقریرات آقا شیخ‌محسن نجم‌آبادی، که دنباله آن را در بخش پیشین ــ تاپایان ماجرای‌ترور اتابك ــ ادامه دادیم،بازمی گردیم:

«... داستان میدان توپخانه که پیش آمد، یك باره سوء نیت محمد علی‌شاه را نسبت به آزادی و مشروطیت علنی ساخت و ملاهائی مانند سیدعلی یزدی وشیخ‌فضل‌الله، صنیع‌حضرت، مقتدرنظام‌درمیدان‌توپخانه اجتماع کرده موجب زحمت کلی فراهم کردند. حیدرخان به فکرافتاد که با بمب جماعت آنان رامتفرق کند.

برای این منظور ازمرحوم‌میرزاعلی‌اصغرخان مینائی استفاده کرده وقالب بمب راآن مرحوم درست کرد. برای ساختن بقیه قسمتهای آن و آب‌کردن، منزل ابوالفتح‌زاده را در نظر گرفتند وچون آب کردن‌سرب مشکل بود، ابوالفتح‌زاده مرحوم با وجود سنگینی بدن در کار دمیدن کوره شرکت میکرد. وامانتیجه کارآنان رضایت بخش نبود ، چه هر بار که قالبی درست می کردند، منفذی پیدا می کرد . در صورتیکه می‌بایست قالب هیچگونه منفذ نداشته باشد. یك هفته بی‌نتیجه صرف شد ، بالاخره حیدرخان گفت من خودباسیم بسته وجوش می‌دهم .ماده محترقه راحیدر خان بوسائلی که خود می‌دانست فراهم کرده بکمك من به قطعات کوچك تقسیم نموده در قالب ها قرار می‌دادیم وبا اینکه باچوب کار می کردیم، اشتغال واصطکاك ماباموادّ سمی موجب مسمومیت ماشد، تااینکه‌چندبمب بدین ترتیب درست شد،تاوقتی که‌جریان‌توپخانه برقرار بود، هرروزبمبی

www.chebayadkard.com

را زیر عبا گرفته بمجلس می‌بردیم که اگر...»[1]

بدیهی است محمدعلی‌شاه بازیرکی وهوشیاری خاصی که داشت وبا کمك عواملی که باپول خریداری کرده بود، کمابیش ازاین حوادث پشت پرده اطلاع داشت. اوکه هنوز خاطره انفجاربمب‌درخانه‌علاءالدوله وترور اتابك را از یاد نبرده بود، حق داشت که ازاین حرکتهای پنهانی بیمناك‌باشد.

از سوی دیگر توطئه های او در تجهیز نیروهای اوباش وملانمایان کاملا بزیان وی تمام‌شده‌بود. چه ازیکسو سرانجام برسوائی گروههای مخالف‌آزادی‌واز سوی دیگر به تشکیل و تجمع ملیون در انجمن ها انجامیده بود.

آقاشیخ محسن نجم‌آبادی در این‌باره می گوید:

«... قضیه توپخانه سبب شدکه ملیون بیدار شده وانجمن ها بسرو صدا آیند وهریك مقداری مسلح کرده بمسجد سپهسالار بفرستند وتعداد این‌موضوع را تابهار آینده درکمیسیون نگهدارند و در عوض سفارت که بمجلس پیشنهاد قانون نظام ملی وایجاد نیروی ملی نمودند. محمد علی‌شاه‌که وضع راچنین دید، از احتشام‌السلطنه خواسته بود که طرح این موضوع را تا بهار آینده درکمیسیون‌نگهدارند و در عوض سفارت لندن‌را باو وعده داده بود. اما این موضوع مکشوف شد و سر وصدای روزنامه‌ها بلند گردید و موجب قهر کردن احتشام السلطنه شد. و در همین موقع هم جراید وانجمنها قطعنامه‌ای منتشر کرده، بهمراهی جهانگیرخان یك نسخه از آن را بمنزل احتشام‌السلطنه‌بردندوبدین‌ترتیب ریاست مجلسی او خاتمه یافت. از جمله کسانیکه بملیون کمك وافی کردند، زرتشتیان بودند که افرادی از آنان مانندارباب‌فریدون‌وجهانیان

---

۱ ــ چنانکه قبلا نیز اشاره شد، متن‌خطی‌تقریرات آقا شیخ محسن نجم‌آبادی ــ به قلم آقای نوائی ــ در اینجاکه‌صفحه ششم یادداشتهاست، بصورتی که در بالا آمد،در اواسط‌صفحه و با جمله‌ای ناقص ناتمام میماند. اما دنباله‌یادداشتها که از صفحه ۱۰ شروع میشود، چون از یك طرف جمله کامل و سرآغاز مطلب است‌و از طرف دیگر ادامه همان ماجرای میدان توپخانه و عکس‌العمل ملیون، باید گفت سه‌صفحه‌ای که ظاهرا از متن یادداشتها افتاده اصولا نوشته نشده است.

www.chebayadkard.com

کمکهای مهمی از لحاظ اسلحه بملیون کردند وجهانیان دوازده تفنگ ورندل‌داد، که‌من درزیر عبای خود آنها رابتدریج برده تحویل مجاهدین می‌دادم.

البته عمال محمدعلی‌شاه ازاین کمک‌ها مستحضر شده بودند .بهمین جهت برای گرفتن انتقام ودر ضمن برای ترساندن چشم سایرین یك شب از دیواربخانهٔ ارباب فریدون رفته با قمه بشکم او زدند وقمه راچندین‌بار در امعاء واحتاء او حرکت دادند که دیگر امید بهبودش حاصل نشود. وقتی که فردای آن روزاین خبر بمردم رسید، روزنامه ها محشر کردندو فریاد اعتراض بهمه‌جا رسید. چه ارباب گذشته از آنکه شخصاً مرد خوبی بود، چندین قبضه تفنگ پنج تیر بملیون داده بود. روزنامه‌ها سروصدا کرده از انجمنها کمك خواستند وانجمن‌ها هم مسلح شده شروع بداد و بیداد نمودند وبمسجد رفتند ونطقهای متعدد ایراد شد وبیشتر در اطراف عدم امنیت واینکه چرا مجلس این بی‌عدالتی‌ها ونا‌امنی‌راتعقیب‌نمی‌کند، دور می‌زد. از جملهٔ وعاظ مرحوم ملك‌المتکلمین بود که بابیان مؤثر و فصیح خود سراسر مجلس را تسخیر کرده در این مورد داد سخن داد. بطوریکه مردم‌ازشدت تأثر بگریه درآمده بودند. من نیز بخانه‌زن‌ارباب فریدون رفته با او قرار گذاردیم که وی بمسجد آمده در هنگام شدت تأثر مردم چارقد خود را برداشته بسر جمعیت اندازد. وغرض این بود که مردم در ابراز کینه نسبت بدستگاه‌استبدادجری‌تر گردندواین منظره آنان را بیشتر تحریك بنماید. اونیز چنین کرد وهنگامی که مردم براثر نطق ملك‌المتکلمین سخت بهیجان آمده بودند، چارقد خود رابرداشته گفت : اکنون که شما نمی‌توانید از خون آن مرحوم دفاع کنید، جامه زنان بپوشید ...

این منظره باندازه‌ای در مردم مؤثر واقع‌شد، که آقا سیدیعقوب بربالای منبر رفته باصراحت تمام گفت : من اکنون حرف‌آخرین مردم را می‌گویم ... ای‌پسر ام‌الخافان ! ما جمهوری می‌خواهیم ... واین‌مطلب را چندین بار تکرار کرد. وقتی از منبر پائین آمد، دوستانش او راملامت

www.chebayadkard.com

کردند که این تصریح وشتنیع بصلاح نبود . وسید درجواب گفت: من حرف آخر را گفتم ...!

بالاخره چون بیش از این صلاح نبود که درمسجداجتماع چندهزار نفر از مردم ادامه یابد، مابسراغ آقای منشی‌زاده رفتیم ووی را برای نطق بمسجد آوردیم. او نیز با بیان رسای خود شرحی دراین باره بیان کرده، مردم را مطمئن کرد که مجلس دراین قضیه تعقیب جدی کرده مسببین‌را محاکمه نماید. فی‌الواقع قتلهٔ ارباب فریدون را دستگیر کرده ، بمحاکمه کشیدند ودر حق هریك مجازاتی شدید روا داشتند . پس‌ازنطق‌منشی‌زاده مردم هورا وزنده باد کشیده پراکنده شدند.»

اینها اسناد ومدارکی است که انگیزه اصلی محمدعلی‌شاه را درنشان دادن نرمش و آشتی بامجلس ، وآن سوگند دروغین روشن میسازد.

زمانی که سوگند نامه‌ها باطلاع مردم رسید وموج آشوب فروکش کرد، توده‌های مردم عادی، باتوجه بایمان واعتقاد قلبی که‌خودشان‌بآئین اسلام وکلام‌الله مجید داشتند بدین امید که دیگر همه کارها بسامان‌رسیده است، شادمانیها کردند ودر حقیقت اغلبشان در خوابی خرگوشی فرو رفتند .

رویدادهای بعدی ثابت کرد که هدف محمدعلیشاه از این سوگند دروغین ونرافق ظاهری همین بوده است که‌آزادی‌خواهان‌راخام‌کندو آنگاه از راهی دیگر بناگهان برآنان بتازد .

دراین میان‌تنی‌چند ازرهبران آگاه‌وآینده‌نگر نهضت که براین نیت محمدعلیشاه وقوف داشتند ، فریب این توافق ظاهری را نخورده‌وباتیزبینی متوجه اوضاع واحوال بودند .

حیدر عمواغلی یکی از برجسته‌ترین افراد این گروه بود . در آذربایجان وگیلان نیز رهبران آگاه دیگری چون ستارخان ، باقرخان، یپرم‌خان ، معزالسلطان و.. کسان دیگر فریب این نیرنگ را نخورده مترصد اوضاع بودند .

در چنین اوضاع واحوالی طرح وتدوین توطئه سوءقصد علیه‌محمد

www.chebayadkard.com

علیشاه قبل از هر چیز یك قمار بزرگ بود.

طراحان توطئه خود خیلی خوب می‌دانستند که اگر سوء قصد به نتیجه برسد، کار بیکباره یکسره شده است. پایه‌های مشروطیت استوار خواهدشد وعوامل استبداد در گوشه وکنار مملکت، وقتی بدون‌رئیس‌و رهبر، آنهم رهبری خشن، کینه‌توز، سیاس ومقتدر چون محمدعلی‌شاه ماندند، دست از مقاومت وتوطئه برخواهندداشت. وامیدشان برای همیشه به‌یاس می‌گراید.

وباز خوب می‌دانستند که اگر توطئه ناکام بماند، محمدعلیشاه با خشونت وشدت عملی بیسابقه برآزادی خواهان یورش خواهد برد.

اما آنان با ارزیابی هردو جانب قضیه مسئولیت اجرای نقشه‌راعهده دارشدند. زیرا در صورت اول که نیتشان برآورده می‌شد، ودرصورت‌دوم نیز چون برنقشه وافکار شیطانی محمدعلی‌شاه آگاهی کامل داشتند، چه بهتر که هر چه زودتر پرده‌ها بالا برود وشاه مستبد، سیمای واقعی‌خودرا به‌همگان بشناساند. تا اگر قرار است برخوردی روی دهد و خونهائی ریخته شود، تاشاه از خود ضعف‌نشان‌داده‌وآزادی‌خواهان‌احساس‌چیرگی می‌کنند، چنین شود، نه‌هنگامیکه از یکسو احساسات تند مردم فروکش کرده وبیشتر درخواب غفلت فرورفته باشند واز سوی دیگر محمدعلی شاه شکست خورده، نیروهای خود را باردیگر گردآورده، بسیج کند و آزادی خواهان را غافل‌گیر سازد.

ماجرای میدان توپخانه وسوء قصد به‌محمدعلی‌شاه‌بروایت‌شادروان کسروی چنین است:

«... محمدعلی میرزا همچنان با مجلس رفتار نیکومی‌نمود، و می‌توان پنداشت که این هنگام از نبرد با مجلس نومید گردیده، وخواه وناخواه گردن بنگهداری آن گزارده بود. زیراچنانکه گفتیم‌هرپیشامدی را دستاویز گرفته گام دیگری بسوی دوستی با مجلس برمی‌داشت. از جمله در آغاز های اسفند چون مجلس توانست «قانون انطباعات» را بپایان رساند، شاه‌آنرا فرصت شمرده «دستخطی» بنام‌خشنودی‌وخرسندی

www.chebayadkard.com

ازکارهای مجلس فرستاد که در نشست هفتم اسفند (۲۴ محرم ۱۳۲۶) درمجلس خوانده گردید.

لیکن فردای آن روز که آدینه هشتم اسفند (۲۵ محرم) می‌بود، داستانی رخداد که بیکبار آب را گل آلود گردانید. آن‌روز محمدعلی میرزا برای گردش آهنگ دوشان‌تپه را داشت، وچون با شکوه ودبدبه‌از دربار بیرون آمدیك کالسکه دودی (اتومبیل) از جلوو کالسکه شش اسبی پادشاهی درپشت‌سر آن، وغلامان کشیکخانه باامیربهادر درپیرامون روانه گردیدند.

بااین شکوه وآرایش که راه می‌رفتند، چون خیابان باغ وحش[1] را بپایان رسانیده، خواستند بخیابان‌ظل‌السلطان به‌پیچند، در همانجا ناگهان نارنجکی بزمین خورد وبایك آوای سختی ترکید. دوتن کشته شده و چندتن زخم یافتند وشیشه‌های اتومبیل خورد گردید. هنوز آوای آن پریده نشده، نارنجك دیگری چندگام دورتر ترکید، که باز چندتن کشته شده چند تن زخم یافتند شاه که درکالسکه شش‌اسبی‌می‌بود گزندی باو نرسید وهمین که آوای نارنجك را شنید از کالسکه پائین آمده پیرامونیان گردش را گرفتند وبیمناك وشتابزده‌خود را بخانه‌کالسکه‌چی باشی که در آن نزدیکی می‌بود رسانیدند. غلامان کشیکخانه همینکه آوای نارنجك را شنیدند، از هم پراکنده در اینجا و آنجا دست‌بتاراج‌و چپاول یاریدند. سپس چون شنیدند که شاه زنده است، دوباره بازگشتند وشورش وبهم خوردگیها که پدید آمده بود، از میان برخاست. شاه‌ساعتی درخانه کالسکه‌چی‌باشی آسوده، سپس با پای پیاده بدربار رفت. وهمان روز خود او با تلگراف داستان را بشهرها آگاهی فرستاد. ازآنسوی در تهران چون چگونگی دانسته شد، آزادی خواهان‌بشیوه همیشگی خود ناخرسندی از آن نمودند ومردم بنام آنکه از شاه یکچنان گزندی در گذشته به شادی پرداخته چراغان کردند. فردا در بهارستان پیش‌ازنیمروز نشست ویژه‌ای برپا کرده فرستادگانی را برگزیده بنزد شاه فرستادند که

---

۱ ــ همان خیابانی که اکنون پهناورگردیده و بنام خیابان پستخانه خوانده میشود.

www.chebayadkard.com

از پیشامد افسوس وهمدردی نشان دهند واز آسوده جستن شاه سپاسگزاری نمایند. سپس تلگرافها بشهر فرستادند واز همه‌جا خواستار چراغان وجشن گردیدند. به‌تبریز سه‌تلگراف رسید. یکی از بهبهانی، دیگری از احتشام‌السلطنه، دیگری از نمایندگان آذربایجان، این بود انجمن دستور چراغان داد، وخود تلگرافی بنام افسوس وشادی بشاه فرستاد.

پسین آنروز که نشست همیشگی مجلس برپا گردید، باردیگر گفتگو از پیشامد کردند وبرخی نمایندگان از چاپلوسی یاساده دلی بسخنان پوچی برخاستند. کسانی می گفتند: چنین کاری از ایرانی سرنمی‌زند. کنندهٔ آن بیگمان بیگانه می‌بوده مجلس پافشاری می‌نمود که جستجو ورسیدگی نیکی شود و کنندگان بدست آیند، وچون دو بمب انداخته‌شده بود یاد« دو نفر» کرده می‌شد.

شهربانی از همان روز آدینه بجستجو پرداخته بود. خانه‌ای که نارنجکها از آنجا انداخته شده بود درش رابسته یافتند وچون چندروزی بیوسیدند و کسی بآنجا نیامد، خودشان در را باز کرده بدرون رفتندودر آنجا برخی افزار نارنجك سازی بایکریش ساختگی بدست آوردند. دوسه روز دیگر چهارتن از آذربایجانیان را که باکاری بسفر می‌رفتند، از عبدالعظیم بتهران آوردند ودر شهربانی بند کرده بباز پرسی پرداختند. سه‌تن از آنان بنامهای مشهدی محمد ومشهدی عبداله‌واکبر، از مردم اسکو، ویکی بنام زینال از مردم‌قره‌داغ‌می‌بود. شهربانی اینان‌را کنندگان آن کار می‌شمرد، ولی آنان چیزی بگردن نمی گرفتند. از آنسوی چون انجمن‌های تهران پافشاری می‌نمود که بازپرسی آشکار باشد و فشار و سختگیری در میان نباشد، ناگزیر نتیجه‌ای بدست‌نیامد، وپس‌ازچندروزی هرچهارتن رها گردیدند.

شهربانی بهر که گمان بمب‌سازی می‌برد، شبانه بخانه‌اش فرستاده دستگیر می‌ساخت، وآزادی‌خواهان بنام پشتیبانی از قانون باین رفتار شهربانی ایراد می گرفتند وخواهیم دید که این خود زمینه کشاکشی را پدید آورد.

www.chebayadkard.com

محمدعلی میرزا روزهـای نخست خـونسردی نشان داده آن را دستاویزی برای رنجیدگی از مجلس وآزادی خواهان نمی گرفت . ولی چون از جستجو نتیجهٔ بدست نیامد ، بدلتنگی آغاز کرده یك‌نامه گله‌آمیزی بمجلس نوشت که در آن چنین گفت :

اگر تا چند روز دیگر هم اثری از تعیین‌محرکین‌ودستگیری‌مرتکبین ظاهر نشود، لابد بعضی اقدامات مجدانه بعمل خواهد آمـدکه خیانت مجرمین هویدا واغراض مغرضین آشکار وپیدا شود.

چنانکه سپس خواهیم دید از همه جستجوهای شهربانی دربارهٔاین رخداد نتیجه روشنی بدست نیامد . ولی آنچه درسال‌های دیرتر دانسته شده آنست که نقشه این کار را حیدر عمواغلی کشیده وبمب را نیـز او ساخته بوده وبمب اندازان همان چهارتن نامبردگان بالایی (که یکی از آنان مشهدی محمدعمواغلی می‌بود) بوده‌اند ، وهمانا اینان را بتهران کمیته باکو فرستاده بوده است .

این نمونه دیگری از این کارهای حیدر عمواغلی است، ومی‌رساند که‌اویك شورشخواه راست وشایائی می‌بوده‌وبکارهای‌بزرگ‌می کوشیده، پس از کشتن اتابك این دومین شاهکار او می‌بود که اگر پیش‌رفتی هر آینه نتیجه های بزرگی را درپی داشتی . این بمب اگر محمدعلی میرزا از میان برده بودی جنبش مشروطه خواهی ایران رنگ دیـگری بخـود گرفتی ...»[1]

منابع وابسته بسازمانهای چپ ، نیز همان مطلبی را تائید می کنند که کسروی نوشته است «درسالهای دیرتر دانسته‌شد»: وآن اینکه‌حیدر عمواغلی‌از مدتها قبل‌طرح چنین‌توطئه‌ای‌را دراندیشه‌خویش‌می‌پروراند وبنحوی که آمد ، دست باجرای آن زده است :

«... حیدرعمواغلی کنام ارتجاع داخلی ایران وسرکرده‌دشمنان مردم‌را بخوبی می‌شناخت وازاین‌روبفکر افتادکه شاه‌رامستقیماً هدف‌قرار دهد.براهنمائی و دستور اوبمبی بطرف کالسکه محمد علیشاه‌پـرتاب شد.

---

۱ ـ تاریخ مشروطه ـ ص ۵۴۲ ـ ۵۴۳

www.chebayadkard.com

که به نتیجه نرسید وفقط راننده‌اش را مجروح ساخت . متعاقب این جریان اورا توقیف کردند وچون مدرکی علیه او نداشتند ، پس از چندی آزادش بساختند . از این ببعد ارتجاع سیاه جان گرفت وبرپیکر خونین مملکت ماسایه انداخت ...»[1]

انعکاس و نتایج سوء قصد ...

بدینسان اگر حیدر عمواغلی وکمیته های سری در انجام نقشه خود ناکام ماندند ، محمد علی‌شاه نهایت سود رااز آن جست .

بدین‌معنی که برخلاف تصور سوء قصد کنندگان ، بجای اینکه عکس‌العمل شدیدوسریع ازخودنشان دهد، وقتی احساسات موافق گروهی از مردم وتنی چند ازنمایندگان وحتی انجمن‌ها ، چراغانی‌ها وشکر گزاریها را دید ، سیمائی معصوم ومظلوم بخویشتن گرفت . تا درزیر این پوشش ، در خفابکار پردازد وبا استفاده از ضعف مجلس چنانکه خواهیم‌دید،مقدمات سازش باروسها واستمداد از لیاخوف وسرانجام بتوپ بستن مجلس و استقرار دورانی را تدارك ببیند که بعدها استبداد صغیر نامیده‌شد .

«... بدینسان سال ۱۲۸۶ بپایان آمده‌سال۱۲۸۷ که‌درتاریخ‌مشروطه ایران یکسال بی‌مانندی می‌باشد فرارسید. در هفته‌های‌نخست‌سال‌داستانی رخ نداده آرامش می‌بود. دراین روزها احتشام‌السلطنه رئیس مجلس چه از «ریاست» وچه از نمایندگی مجلس کناره‌جویی کرد . چون برخی از روزنامه هابنرم رویهای او با محمد علیمیرزا خرده می گرفتند ، از این رنجیده خود را بکنار کشید. در نشست شنبه پانزدهم فروردین ، میرزا اسماعیل خان ممتازالدوله بجای او برگزیده گردید، لیکن این نیزازرده صنیع‌الدوله واحتشام‌السلطنه می‌بود که جز نرم رویی ورویه‌کاری چشم نبایستی داشت .

در نیمه دوم فروردین باردیگر در تهران‌هیاهوئی‌برخاسته، کشاکش درمیان دربار وانجمن هابرپا گردید. چنانکه گفتیم محمدعلی میرزا از پیش آمد بمب سخت دل آزرده می‌بود وبشهربانی سخت گرفته پیدا کردن

۱ــ روزنامه شجاعت (بسوی آینده) شماره ۹ ــ ۱۴ مرداد ۱۳۳۲

www.chebayadkard.com

بمب‌اندازان را می‌خواست‌وشهربانی‌بهمان دستاویزشبانه‌سرباز وپولیس بخانه‌های این وآن می‌فرستاد ودستگیر می‌کرد وبباز‌پرس می‌کشید. این داستان همچنان پیش می‌رفت تا شب چهار شنبه نوزدهم فروردین (٦ربیع الاولی) هنگام نیمشب بخانه چهارتن از کارکنان چراغ‌گاز (که یکی‌از آنان حیدرعمواغلی ودیگری ضیاءالسلطان نامی می‌بود) ریختند وبادژ رفتاری هر چهارتن راگرفتند وبشهربانی برده بزنجیر کشیدند. فردا نیز هرچهارتن را بکاخ گلستان (نشیمن محمدعلی‌میرزا) بردند که در آنجا بباز‌پرس پردازند.

این آگاهی چون پراکنده گردید، انجمن‌های تهران باردیگر به جنب‌وجوش آمدند وبعنوان آنکه چند «اصل» از قانون اساسی شکسته شده (زیرا بخانه مردم ریخته وآنگاه در کاخ گلستان بباز‌پرس پرداخته بودند) زبان بایراد ورنجیدگی گشادند. فردا پنجشنبه شورش بزرگتر گردیده، انجمن‌ها باز در مدرسه سپهسالار گرد آمدند و بمجلس «لایحه» فرستادند. چنین پیداست که همدستان حیدرعمواغلی‌بابهتر گویم کار دنان کمیته باکو درتهران دست درکار می‌داشتند ومی‌خواستند که‌نگزارند بازپرس وجستجو پیش رود وپرده از روی کار بیفتد. هرچه هست‌مجلس وزیران را بنشست خاسته چگونگی را پرسید. وزیران‌ناآگاهی نمودندو دانسته شد شاه یکسره دستخط بحکمران تهران نوشته واو دستوربشهربانی داده بی‌آنکه وزیر عدلیه یا داخله آگاه باشد. مجلس این را ایراددیگری گرفت.

بهرحال روزآدینه بیست‌ویکم‌فروردین (٨ربیع‌الاولی) دستگیران‌را از کاخ گلستان بعدلیه آوردند ودر اینجا با بودن نمایندگانی از مجلس وتوده مردم بازپرسها نمودند. چون آزادی‌خواهان‌همچنان‌شوروخروش می‌کردند، برگزیدگانی ازسوی مجلس باوزیران نشسته چنین نهادندکه حکمران تهران ورئیس شهربانی که قانون اساسی را شکسته بودند، هر دو در عدلیه دنبال کرده شوند وکیفر قانونی یابند. ولی محمدعلی‌میرزا باین نهش سرفرو نیاورده، باوزیران درشتی نمود وچنین گفت: «من‌خودم

www.chebayadkard.com

بامجلس بکنار خواهم آمد». وزیران ازاین پرخاش ودرشتی از کار کنار مـ جویی کردند ودرخانه های خود نشستند. این بود باردیگر کار شورش وجوشش بالا گرفت. انجمنها در مدرسه سپهسالار دادهیاهو وسخن پردازی می‌دادند. گاهی خروشیده گاهی می‌نالیدند. در مجلس پیاپی گفتگو کرده می‌شده چندتن هم بنزد شاه رفته باخود او بسخن پرداختند. شاه می گفت: اکنون که «ملت» نمی‌خواهد کسانیرا که آهنگ کشتن من مـی‌داشتند دنبال کنم، من نیز چشم‌می‌پوشم وپیداست که ایـن سخـن را از روی رنجیدگی می گفت.

یکهفته بدینسان می گذشت وچون از بازپرسهای آن چندتن کـه همچنان پیش می‌رفت نتیجه‌ای بدست نیامد وچنین دانسته شد که بیگناه بوده‌اند، از اینرو خشم شاه کمی فرو نشست وچون وزیران پـافشاری می کردند که خواهشهای مردم پذیرفته شودوبی‌این‌بکاری‌نمی‌پرداختند. محمدعلی میرزا خواه‌ناخواه دستور داد که حیدر عمواغلی ودیگران را رها کردند، وبخواهش وزیران خرسندی داد که حکمران تهران ورئیس شهربانی را بعدلیه آورده بگناه قانون شکنی کیفر دهند. چند روزی‌هم برسرآوردن آندوتن بعدلیه وبازپرسشان گفتگوها ونمایشها مـی‌رفت و خروشها از انجمنها دیده می‌شد، تاآن نیز انجام گرفت وبی‌هیچ نتیجه‌ای پایان پذیرفت. بدینـسان کشاکش بپایان رسید وانجمنها که از خروشیدن ونالیدن سیر شده بودند، پی کارهای خود رفتند.

ولی این یك فیروزی بزرگی از انجمنهای تهران شمرده گردید، که‌درروزنامه‌ها ستایش آن رانوشتندونمایندگان آذربایجان با تلگراف درازی داستان را به تبریز آگاهی دادند. در برخی نوشته‌ها که به‌تبریز می‌رسید به‌تبریزیان راهنمایی می‌شد که پیروزی از رفتار تهرانیان کنند ودر نتیجه این ستایشها وراهنماییها بود که در تبریز هم‌بانجمن‌سازی آغاز گردید. وخواهیم دید که چند انجمن برپاشد.

بهر حال داستان بمب وجستجو از بمب اندازان در اینجا خاتمـه پذیرفت. محمدعلی میرزا نیز دیگر دنبالش نکرد وهمانا از همین روزها

www.chebayadkard.com

بود که بالیاخوف ونمایندگان سیاسی روس بگفتگو پرداخت ونقشه بمباران مجلس را آغاز کرد..»[1]

آقای عبدالحسین نوائی که یادداشت‌ها یا تقریرات حیدرعمواغلی را در اختیار داشتند وما مطالب او را در بخشهای پیشین (تا لحظه ترور اتابك) نقل کردیم، با استفاده از یادداشتهای مرحوم منشی‌زاده (محرر این یادداشت‌ها) ماجرای سوءقصد به محمدعلیشاه را باعنوان«وقایع‌روز جمعه ۲۵ شهرمحرم سنه ۱۳۲۶» بشرح زیر روایت می‌کند:

«... تقریباً ۲۳ روز بعید نوروز مانده محمدعلیشاه‌قاجاربعزم‌دوشان تپه در دوساعت ونیم از ظهر گذشته از ارگ دولتی سوار کالسکه شده حرکت کردند و در پیچ سه‌راه خیابان ماشینخانه (که‌یك راه از میدان توپخانه بلاله‌زار می‌رود واز لاله‌زار از جلوپستخانه می‌رود ببالا و درسر پیچ بطرف خانه‌ظل‌السلطان وشاه‌آباد می‌رود ، یعنی بسمت چپ روبشمال که‌درهمان‌نقطه هم کوچه‌ای که بطرف‌تکیه‌بربریها روبجنوب‌می‌رود) دو عدد نارنجك بطرف محمد علیشاه انداخته می‌شود ، که چندین نفر از فراشان مقتول می‌شوند . یعنی چهار نفر مقتول وهشت نفر مجروح .ولی بخود شاه صدمه‌ای وارد نمی‌آید ، چون که اتومبیل درجلو بوده ، ولی خودشاه درکالسکه نشسته بفاصله بیست قدم از عقب می‌آمده وفراشها در طرفین اتومبیل پیاده حرکت می‌نمودند.

بمب انداز بخیال اینکه شاه در اتومبیل نشسته است ،اشتباهاًمی‌اندازد وشاه هم فوراً از کالسکه پیاده شده ، داخل خانه کالسکه‌چی‌باشی خود می‌شود که در همانجا بوده ودرش هم باز بوده . روزبعد دونفر باغبان، یکی سیداحمد دیگری احمدنام از دراندرون وزیر مخصوص خواسته‌اند که خاکروبه هارا حمل کنند. بیل را که بخاکروبه ها فرومی‌کنند یك مرتبه صدای مهیبی آمده نارنجکی ترکیده هردو را قطعه‌قطعه می‌کند. بعد تجسس کرده یکی دیگر هم پیدا کرده می‌برند بنظمیه واز آنجا پیش شاه .

---

۱ ـ تاریخ مشروطه ـ کسروی ـ ص۵۴۸ ـ ۵۵۲

www.chebayadkard.com

بعداز این واقعه تامدتی نظمیه بدستور شاه در صدد دستگیری بمب‌اندازان بود. عاقبت در روز سه‌شنبه ۵ ربیع‌الاول ۱۳۲۶ تقریباً هفت‌ساعت ازشب گذشته از طرف نظمیه جمعی بخانه‌های حیدرخان ومیراسماعیل قفقازی تبعه‌های روسیه وضیاءالسلطان چراغ برقی ومدیرالصنایع یعنی میرزا موسی زرگر ودوتن از اعضای کارخانه برق رفته همه رادستگیر کردند.

چون از این جماعت چیزی فهمیده نشد واز داخل وخارج‌نیز بنظمیه ومحمد علیشاه فشار وارد میآمد عاقبت نظمیه ایشان را یکی بعداز دیگری خلاص کرد. از جمله حیدرخان‌صبح‌جمعه ۱۴ربیع‌الثانی۱۳۲۶ازمحبس بیرون آمد ومسلمانان رعیت روس بشادی خلاصی او در تهران جشن گرفتند ...»[1]

تفصیل توطئه سوء قصد، چگونگی اجرای آن وماجرای دستگیری واستخلاص حیدر عمواغلی ودیگران، در تقریرات آقای شیخ محسن نجم‌آبادی مشروح‌تر از مآخذ دیگر آمده است. بهمین جهت ما نیز بانقل این یادداشتها مطالب این بخش را کامل می‌کنیم:

«... گفتیم که حیدرخان در صدد قتل شاه بود وبرای این منظور پس از ساخت بمب، شش نفر تروریست از قفقاز طلب کرد واین‌شش‌نفر چون‌بتهران رسیدند، حیدرخان برای آنان لباس فاخر تهیه کرد و شش دست لباس، حاجی‌خان خیاط برای آنان دوخت. اما نفهمید برای چه وبرای که. مستبدین بتدریج احساس می‌کردند که ملیون درصدد بمب ساختن و بمب انداختن هستند. بهمین جهت شاه را از خارج شدن از گلستان منع می‌کردند و حاجب‌الدوله بخصوص خیلی مراقب بود. هیچ گاه قبلا حرکت شاه را ابراز نمی‌کرد. بااین حال چون روز جمعه ...[2] قرارشد شاه برای شکار بدوشان تپه برود، حیدرخان اطلاع یافت و گویا حکیم‌الملك که‌در دربار رفت وآمد داشت، این خبر را داده بود. منزلی که حیدرخان برای شش نفر تعیین کرده، در سر تخت بربری‌ها بود و

---

۱ ــ مجله یادگار سال سوم ــ شماره پنجم ــ ص ۷۵ ــ ۷۶

۲ــ جای تاریخ در متن خطی یادداشتهاخالی گذاشته شده است.

www.chebayadkard.com

چون خطاالسیر شاه نیزاز همان طرف بود ، حیدرخان باهوش وفراست کامل خود وتجربیات فراوان محل حمله را معین کرده بود. به‌این معنی که در ناحیه‌ای بشکل مستطیل جای ٤ نفر را در چهار راس مستطیل‌قرار داده ودو نفر دیگر را در وسط طول مستطیل . نقشه این بود که وقتی شاه حرکت می‌کند ، دونفر اولی که در راس واقع شده‌اند ، از جای خـود حرکت نکنند وشاه از جلوی آنها گذشته ووسط مستطیل روبروی چهار نفر وسط برسد . آن دو بمب های خود را به افکنند . در این حال براثر انفجار بمب کارتمام‌می‌شود، اتومبیل یا شاه فرار کرده بجلو یا عقب، چپ یاراست می‌رود . این لحظه موقع فعالیت آن چهار نفری کـه در راس مستطیل قرار گرفته‌اند و می‌بایست که شاه از هرطرف حرکت کند،مامور آن‌گوشه بمب را به‌اندازند . باین‌ترتیب با نقشه‌ای که حیدرخان کشیده بود، فرار امکان نداشت وبالاخره سوء قصد بجائی می‌رسید. اما تقدیر نگذاشت ویك‌اشتباه کوچك از بمب‌اندازان یا یك‌تدبیر مختصر شاه،سوء قصد را عقیم گذاشت .

محمدعلیشاه آن روز در اتومبیل ننشست ، بلکه اتومبیل خالی رااز جلوی موکب‌خود فرستاد . خود در کالسکه نشسته ازعقب اتومبیل‌حرکت می‌کرد. وقتی به‌مستطیل مذکور رسید، یکی از تروریست‌ها ترسید، وقبل ازموقع بمب را بطرف اتومبیل انداخت ، بتصورآنکه‌شاه‌دراتومبیل‌است، ولی اتومبیل خالی بود . صدای انفجار بمب موجب شد ، اغتشاش شده‌و شاه بسرعت از کالسکه پیاده وبخانه دکتر حسین‌خان کحال‌پناهنده گردید ویکی از تروریستها از شدت‌ترس بشاه که در حال فرار بود تعظیم کرد.! دخالت سواران قره‌باغی امیر بهادر موجب تفرق وفرار سایر تروریستها گردید وسه نفر از آنها بمب‌های خود را پشت‌خانه وزیر مخصـوص در خاکروبه انداختند و شاه هم دوباره به‌گلستان فرار کرد.

چون حیدرخان بدون اینکه بما ازاین موضوع خبر بدهد سپرده بود که آنروز اصلا بیرون از منزل نروید، ما درخانه بودیم. امیر بهادر به‌سربازان خود دستور داده بود که‌هرکه را مظنون یافتید بزنید.

www.chebayadkard.com

فردای آن روز منزل ملك‌المتکلمین رفتیم ، بیچاره سخت‌ترسیده بودوبرجان خود می‌لرزید ومی گفت : حتماً برای من خطری هست ومرا می گیرند ... من او را که به‌حق سخت‌ترسیده بود ، دلداری داده بسراغ حیدرخان رفتم .

حیدرخان از تروریست‌های فراری چند نفر را جمع کرده بود ، فقط یك دونفر آنها غایب‌بودند. حیدرخان بمن گفت: یکی‌از آنهـا در کاروانسرای روغنی‌ها درمیدان‌پای قاپوق رفته برواو رابیاور. نشانی‌او اینست که مردرشیدی‌است ولباس‌آبی‌برتن‌دارد. وقتی‌باورسیدی باوبگو: «عمواوغلی» این رمز میان‌ماست. من بکاروانسرا رفتم ونشانی گـرفتم. گفتند: چنین کسی اینجابود، ولی‌امروزبه‌زیارت حضرت‌عبدالعظیم‌رفته. من‌سخت پریشان شدم. چون‌یافتن یك فرد، درخالی‌که من هیچگـونـه اطلاع از جای ومکان وی ندارم ، در حضرت عبدالعظیم سخت‌مشکل‌بود. ولی متوکلا علی‌اله بقصد شاه عبدالعظیم رفتم وپسر کوچکم نیز همراه من بـود .

درکوچه‌های حضرت عبدالعظیم همچنان متحیرمی‌رفتم، ناگاه‌مرد بلندقد بسیار رشیدی را دیدم که لباس آبی بتن داشت . نزدیك رسیدم و گفتم: «عمواغلی» ... دیدم ایستاد . دانستم که مقصود حاصل شده.بسرعت مطلب را به‌وی گفتم که‌باهم برویم ، امانه روی‌یك صندلی‌ودوش‌بدوش. بهرحال هنگام غروب وتاریکی هوا او را به این ترتیب بشهر آوردم‌ویك سربمنزل ابوالفتح زاده که سایرین نیز در آنجا بودند بردم.

حیدرخان گفت یکی دیگر نیز باقی است . نشانی اورانیز داد. من نیز بسراغ او رفته‌و او راکه «ودود» نام‌داشت ومرد بسیار پخته‌ای‌بود، باعبا هنگام‌ظهر که‌همه‌مشغول‌صرف‌ناهار بودندآورده، ازکاروانسرای... وپس کوچه‌های پشت ناصریه به خانه ابوالفتح زاده بردم وشش نفر کامل شدند .

مرحوم ابوالفتح‌زاده با کمال گشادگی خاطر از این عده پذیرائی کـرد، ولی چون روزنامه حبل‌المتین نوشته بود که تعداد فراریان شش

www.chebayadkard.com

نفربوده خانم آن مرحوم پس از خواندن روزنامه بفوریت دانست که این شش‌نفر مهمان شوهرش همان شش نفر تروریست هستند. بهمین جهت با شوهر خود پرخاش کرده بود که: این چه کاری است ...؟ ناموس مرا برباد میدهی... اگر بفهمند بخانه‌ماریخته وآبروئی‌برای‌مانمی‌گذارند... ابوالفتح‌زاده در مقابل این اعتراض صحیح چارهٔ نیافت جز آنکه بحیدر خان مطلب را بگوید.

حیدر خان قرارداد که سه نفر را در منزل مینائی نگهدارند، سه نفر را در خانه من و برای این عده لباس آخوندی و سیدی تهیه کرده بود، اما در زیر عبا و لباس ملائی به هریك صد عدد فشنگ و یك قبضه موزر داده‌بود.

مینائی هم‌چند روزی بیشتر نتوانست این عده را نگهدارد. بناچار من‌هرشش نفر را در خانه خود نگه داشتم. در این میان یك حادثه عجیبی اتفاق افتاد، که کم‌مانده‌بود خانمان‌مارا برباد دهدوآن اینکه این‌شش نفر در اطاقی زندگی میکردند و افراد خانوادهٔ من که در حیاط جمع بودنداز‌موضوع‌اختفاء آنان‌اطلاعی‌نداشتند. تصادفاً یکی‌از آنان‌به‌این‌حیاط آمده بود. از درون‌اطاق صدای صحبت و سرفه شنیده بود. وی بی‌نهایت ازاین موضوع ترسیده فریاد میزند. آی‌دزد ... آی‌دزد ... ولی ودود که عاقلتر از همه بود، سعی کرد او را ساکت کند وبه آن‌زن گفته‌بود که ما میهمان فلانی هستیم. این هم بساط سماور و چای وناهار ماست .. باین ترتیب غائله ساکت شد. پدرم نیز که از جریان کم و بیش اطلاع‌داشت بمحض شنیدن صدای «آی دزد» از دفتر خود برخاسته باندرون آمد و در همین لحظه نایب شعبان داروغه و مأمور پلیس در ناحیه منزل ما رسیده از وقایع‌پرسیده بود و اگر یك دقیقه دیرتر پدرم از محل خود برخاسته بود، مأمور پلیس وارد خانه شده و راز مامکشوف گردیده‌بود.

چون این ترتیب پیش آمد، ما مجبور شدیم که از گذشته چند الاغ آورده شش نفر فراری را بده ببریم وهمین کاررا کردیم. در حین‌توقف من درگذشته مامورین پلیس حیدرخان را گرفتند. چه کارگری از کارخانه چراغ برق یعنی محل کار حیدرخان او را باصطلاح «لو»

www.chebayadkard.com

داده‌بود .

حیدرخان بدون اینکه باین کارگر اصل مطلب را بروز بدهد، او راوادار کرده بود که قطعات آهن را بشکل لوزی‌های کوچك ببرد. این قطعات را برای ساختن بمب و قرار دادن در درون بمب بکار می‌برد. وگاه حیدرخان خود این کار را میکرد وآن کارگر مامور دمیدن کوره و سرخ کردن آهن بود. پس از سوءقصد و دستگیری عدهٔ زیادی از مظنونین، این کارگر را نیز گرفتند. ولی دراستنطاق این مطالب رابروز داد و حیدرخان را گرفتند . حیدرخان در حبس بود ، ولی رفقای او از آزادی خواهان ومليون می‌خواستند او را بهر ترتیب که شده ازمخمصه نجات دهند . خود او نیز با نیروی قوی و اراده‌ای که داشت در حبس هیچگونه تزلزلی بخود راه نداده حتی با مأمورین شوخی میکرد. بدین معنی که با وجود زنجیری گران بر گردن ، راه باز کردن زنجیر را پیدا کرده بود . روزی پس از تمهید مقدمه دور ودرازی که چید وباصطلاح دل مامورین‌راخالی کرد ، گفت : من‌مقصر نیستم و نمی‌خواهم فرار کنم والا برای من اشکالی ندارد ... ودر حین گفتن این مطلب بآسودگی زنجیر را از گردن خود برداشته ، بزمین گذاشت . پاسبانان وی‌باندازه‌ای بترس و تعجب افتادند که از جلوی او گریختند.

من در این هنگام وارد طهران شدم و پس از اطلاع بر موضوع فوری بفکر چاره افتادم. یکی از مستحفظین حیدرخان معاون حضرت بود واو باآزادی خواهان سروسری داشت. وی بما گفت که این کارگر اقرار کرده و تنها راه حل اینست که او اقرار خود را پس گرفته ، در محکمه آن اقرار را براثر شکنجه و فشار مأمورین اظهار کند و برای این منظور باید وی راتطمیع کرد. من با خانوادهٔ وی نزدیك شدم‌ودانستم تصادفاً او در این‌روزها در خیال عروسی است و احتیاج بپول دارد . صد تومان تهیه کردیم و بخانوادهٔ آن کارگر دادیم و آن کارگر نیز در محکمه ثانوی هنگام استنطاق ، اقرار و اعتراف اولیه خود را تکذیب کرده گفت : فشار مأمورین باعث شده که آن مطالب رامن گفتم ، والا هیچگونه‌اطلاعی ندارم ، باین‌ترتیب حیدرخان آزاد شد و با استقبال

www.chebayadkard.com

شدیدملیون و روزنامه‌نویسان ازحبس بیرون‌آمد. چند روز بعد از این قضیه، با حیدرخان کالسکه نشسته بده رفتیم وحیدرخان بهر یك از آنان پولی داده ، روانه قفقازشان نمود.

پس از قضیه بمب‌اندازی که بی‌نتیجه ماند ، محمدعلی شاه‌دانست که جز بااعمال زور با مجلس برنمی‌آید . ازاین ببعد بامجلس مقاومت شدید کرده وچون انجمن‌هاهریك نفراتی مسلح کرده درمسجد سپهسالار جمع می‌شدند، باین عنوان که‌این‌اقدامات مخالف‌امنیت‌شهراست‌ومامسئول‌امنیت پایتخت می‌باشیم . به مجلس اولتیماتوم داد ...».

باآنکه استخلاص حیدر عمواغلی بکمك نزدیکترین یاران و همکارانش بشرحی که در بالا آمد از نظرتان گذشت، منابع کمونیستی ادعا می‌کنند که حیدرخان باکمك ارژنیکیدزه از زندان فرار کرده‌است.

«قیام مشروطه در ایران در زمان مظفرالدین شاه نسبتاً بسهولت گذشت . شاه‌فرمان مشروطه‌وقانون اساسی‌را امضاء کرد. ولی او بزودی درگذشت و محمدعلی شاه قاجار مستبد مطلق‌العنان بجای وی بسلطنت نشست، که تمام فکر و ذکرش و تمام تلقینات معلمین تزاریش برهم زدن مجلس ، از میان برداشتن قانون اساسی وطرفدارانش بود. ازاینروست که حیدرخان مینویسد: من مخالف با عمل ترور بودم ، ولی میدیدیم که شاه چه‌میاندیشدوچه تدارك می‌بیند . چاره‌ی منحصر بفرد از بین بردن شاه بود تامشروطه حفظ شود. کمیته‌ی‌مرکزی اجتماعین درتحت‌تاثیر نیروهای‌انقلابی کشتن شاه را صحه گذاشت و این بود که حیدرخان وعده‌ای مرکب از ۱۵ تا ۲۰ نفر را بعنوان گروه ضربتی معین کرده و در تحت نظر خود مامور نمود که بشاه بمب بیاندازند . ولی بمب‌بشاه اصابت نکرد و دو سه نفرازرفقای حیدرخان زخمی شدند. خود حیدرخان موفق بفرار گردید، ولی بزودی گرفتار شد و با کمك ارژنیکیدزه اززندان گریخت.

روزی حکاك که از آزادیخواهان قدیمی و ازدوستان و شاید هم ازهم‌مسلکان حیدر خان بود، در تهران‌برای من نقل کرد: همان‌روزیکه بشاه بمب انداخته شد، حیدرخان منزل من آمد و برخلاف همیشه اول‌راه پشت‌بام رابرانداز کرد. رفت در پشت بام را باز کرد و آمد نشست و به

www.chebayadkard.com

گفتگوبامن مشغول شد . یکمرتبه در سخت کوبیده شد . من رفتم در را بازکردم، چند نفر مأمور مسلح وارد شدند . من شصتم خبردار شد که اینها برای دستگیری حیدرخان آمده‌اند . مرا گرفتند وباهم از پله‌هابالا آمدیم . من خودم مبهوت‌ماندم. چونکه در اطاق اثری از حیدرخان‌نبود. معلوم‌شد که تا مأمورین از درواردشده‌اند ، او ازراه پشت بام که قبلا برانداز کرده بودفرار کرده‌است ...» . حیدرخان بمب ساختن‌را بلد بود، برفقایش‌هم یاد داده بود . در چندین جا، در مواقع حساس از این هنر بمب‌سازی استفاده شد که تعیین کننده سرنوشت جنگ بود ...» [۱].

---

۱ ــ علی امیر خیزی ــ مجله دنیا ــ سال۱۱ ــ شماره ٤ ــ ص ۹۰ ــ ۹۱

www.chebayadkard.com

بخش ششم

بسیج نیروها

www.chebayadkard.com

www.chebayadkard.com

همانطور که واقعهٔ میدان توپخانه، ماهیت محمد علی‌شاه را تاحدودی برآزادیخواهان روشن‌ساخت وآنانرا واداشت تا بمقابله جدی برخیزند و شاه راوادار بادای سوگند کنند، ماجرای سوءقصد نیز زنگ‌خطر را بـرای محمدعلی‌شاه بصدا در آورد.

وی که درآغاز کار سیمای حق بجانب و مظلوم بخود گرفته بود، درپرده‌به تجهیز نیرو پرداخت و تکوین طرح یك توطئه بزرگ علیـه مشروطیت را تدارك می‌دید.

ماجرای رفتن محمد علی شاه به باغشاه و مقابله آشکار با مجلس و آزادی‌خواهان که منجر به‌توپ‌بستن مجلس واستقرار مجدد استبداد شد، به‌تفصیل در کتب تاریخی آمده است. که چون خارج از بحث ماست، خوانندگان علاقمند را به آن منابع حوالت می‌دهیم. اما چگونگی کشتار وفرار رهبران وسران جنبش مشروطه، از آنجا که حیدرعمواغلی نیـز یکی ازبرجسته‌ترین این سران وفراریان‌محسوب میشود، موردنظر ماست، لذا در اینجا باختصار از آن یاد می‌کنیم.

آقاشیخ محسن نجم‌آبادی در تقریرات خود، پس ازاشاره‌به‌اجتماع آزادی‌خواهان مسلح در مسجد سپهسالار واولتیماتوم محمدعلی شاه، بشرح تضییقات و فشارهائی که برآزادی‌خواهان وارد آمد می‌پردازد و سپس ماجرای فرار خود ودیگران را از ایران شرح می‌دهد. اما چون‌از چگونگی فرار حیدر عمواغلی بباکو در هیچ مأخذ ومنبعی‌اثری‌ندیدیم،

www.chebayadkard.com

از آنجاکه صاحب یادداشتها ، خود یکی از یاران نزدیك حیدرعمواغلی وعضو کمیته سری‌بوده و حوادثی که بروی گذشته ، کمابیش برای اعضای دیگر نیز روی داده است، دنباله این یادداشتهای خطی را عیناًدر اینجا می‌آوریم :

«... این‌اولتیماتوم دوم بود که شاه بمجلس‌فرستادواولین‌اولتیماتوم موقعی بود که در هنگام قضیه توپخانه ملیون مسلح در مسجد جمع شدند وشاه خواست آن‌ها را متفرق کند،مجلس هم ایستادگی کرد که‌تااجتماع توپخانه موقوف نشود ، مردم متفرق نخواهند شد . وبالاخره امر بتفرق مجتمعین توپخانه داد . مجلس هم افراد مسلح خود را مرخص کرد.

بالاخره محمدعلی‌شاه بباغشاه رفته علناً آغاز دشمنی کردوبازافراد مسلح وانجمنها در حدود ۱۵ هزار نفرجمع آمدند وخواستند که‌بایستند ومقاومت کنند. شاه هم بعنوان اینکه این اجتماع‌مخل‌امنیت‌است تقاضای تفرق آنان را نمود. ضمناً صورتی ازهشت نفر از ملیون داده آنان راطلب داشت واز این عده بودند ملك‌المتکلمین ، جهانگیرخان ، وسیدجمال که شاه آنان را بعنوان آشوب طلب از مجلس می‌خواست . از وکلا هم نسبت بوکلای آذربایجان که تقریباً همه از عناصر افراطی ومتهور ومؤثر بودند، بیش از همه سوء ظن‌داشت . همیشه امیرحشمت وبرادرش‌مسلحانه اورا همراهی می‌کردند . بیشتر ترس شاه از وکلای تبریز این بود که آنان بارمز مخصوصی که داشتند ، بمجرد احساس فشاری ازدربار به آذربایجان تلگراف‌می‌کردند وتبریز مستعد نیز یك پارچه آتش‌می‌شد.

وکلای مجلس در برابر اولتیماتوم شاه مشعر برتفرق‌مردم‌ایستادگی نکردند وخیال می‌کردند با اجرای این دستور رابطه گسیخته بار دیگر اتصال پیدا می‌کند. بخصوص که می‌گفتند درصورت جنگ از طرف ما افراد باایمان وفداکاری که وجودشان بی‌نهایت مورد لزوم است، تلف می‌شوند ، واز طرف دولت جمعی سرباز سیلاخوری وممقانی که‌هیچگونه ارزش اجتماعی ندارند . ضمناً بعضی از وکلا از دخالت اجنبی درصورت گرفتن جنگ در طهران می‌ترسیدند . از این جهت تقی‌زاده بیش‌از هر کس از دخالت روسها وبالنتیجه‌انگلیسها می‌ترسید وافرادانجمن‌هارا امر

بتفرق داد . همینکه افراد انجمنها متفرق شدند ، محمدعلی‌شاه داستان توپ بستن بمجلس را پیش آورد. چنانکه همه می‌دانند عده‌ای مثل اسداله خان برادرزاده جهانگیرخان در جلو مجلس کشته شدند وعدهٔ دیگر اسیر وبعضی پس از اسارت درباغشاه بتقل رسیدند. مثل ملك‌المتکلمین و قاضی ارداقی وجهانگیرخان . بعضی هم مثل مدیر روح‌القدس درخیابان های شهر گرفتار شمشیر وطپانچه قزاق آمدند. من درآن روز در مجلس نبودم، یعنی در حقیقت مرا راه ندادند. فردای آن‌روز رفتم منزل آقا حسین آقا پرویز . وی را دیدم از شدت‌ترس‌حال‌حرف زدن‌نداشت.میرزا محمدنجات هم در پهلوی اوبه همین حالت نشسته‌بود . من‌به آنان پیشنهاد فرار کردم . گفتند ما ازترس قراولی که مأمور در کوچه‌است‌نمی‌توانیم حرکت کنیم (منزل آقاحسین‌آقا در جزو ناحیه وسیعی بود مجاور بگلستان‌که یکسر آن بدر شمس‌العماره و عمارت بادگیر منتهی می‌شودو یکسر هم بروبروی مدخل بازار که این قسمت هم بوسیله دری تحت حفاظت یك قراول بسته می‌شد) من ازخانه آندو بمنزل تقی‌زاده رفتم و می‌خواستم ازو دستوری در جمع آوری اعضاء انجمن بگیرم وازجریان دیروز خبر نداشتم . وقتی بمنزل او رسیدم دو نفر از دوستان او مشهدی باقر بایك نفر دیگر گفتند:منزل نیست، اما ما شما را نزد اومی‌بریم ..ومارا بسفارت انگلیس راهنمائی کرد.وقتی وارد شدند عده‌ای‌ازآزادی‌خواهان مثل تقی‌زاده ودهخدا وبرادرش ووحیدالملك‌راآنجا دیدم. وحیدالملك مخبر روزنامه تایمز بود وبرای کسب اطلاع بسفارت آمده بود .

یکدفعه بذهن من آمد که‌آقاحسین‌آقا ومیرزا محمدنجات رانجات دهم . بدوستان گفتم ، رأی مرا پسندیدند . من هم لباس آخوندی رادر- آورده لباس آقای دهخدا را پوشیدم . وحیدالملك مرا بالوتکه (ارابه تك‌اسبه) خود نزدیك بازار آورد وخود رفت بمسجدشاه که‌خبری‌بگیرد. چه بنابود که صدرالعلماء بلوائی کرده ذهن دولت را معطوف بخود کند، تا فراریان بتوانند خود را در نقاطی مطمئن مخفی کنند، ولی این کار صورت نگرفت. من با پول لوتکه رفتم وآقاحسین‌آقا ومیرزا محمدرا که سخت می‌ترسیدند آورده درشکه گرفتم وگفتم بدنبال پول لوتکه بیاید.

البته کروك درشکه را بالاکشیده بودم که کسی ملتفت نشود وباین‌ترتیب آن دو را بسفارت رساندم .

داستان تحصن دراز است ودر این مدت هرکس توانست خود را بآنجا رسانید ، حتی میرزا محمدعلیخان دوافروش که بآزادی‌خواهان کمك‌هائی کرده بود ، پس از بمباران از ترس مقداری یخ روی سرخود گذارده ، بعنوان فروش یخ خود را به سفارت رسانید.

اعدام بدون محاکمه مرحومین شهیدین ملك‌المتکلمین ومیرزا جهانگیرخان ، انگلیسها را متأثر کرده بشاه اعتراض کرده‌اند که ایران درطی اعلامیه‌هائی متعدد خود را در عداد ممالك مشروطه شمرده واین روش بکلی با حکومت مشروطه متباین است وقبل از محاکمه رسمی‌نباید هیچگونه حکمی برملیون وارد آید . دربار استبداد هم پذیرفت ، ولی از راه مسموم کردن چند نفر دیگر رامن جمله قاضی ارداقی را بمسمومیت کشتند. کارطوری شده بود که میرزا سلیمان خان میکده که رئیس انجمن برادران دروازه قزوین بود، از ترس دربا غشاه چیزی‌نمی‌خورد.

سرانجام داستان‌تحصن‌باینجا رسید که محمدعلی‌شاه‌باصرار انگلیسها دست از شرارت برداشته به‌تبعید وحبس ملیون اکتفا کرد ومن نیز از جمله کسانی بودم که تبعید شدم وهمراه آقایان معاضدالسلطنه، تقی زاده وسایرین عازم حرکت وخروج از ایران گردیدم وبنا بخواهش‌معاضدالسلطنه با او در یك لندو (کالسکه بزرگ) سوار شده برشت رفتیم. در رشت تقی‌زاده مرا صداکرده گفت : بشارت می‌دهم ، برای شما مژده‌ای دارم ... بالاخره معلوم شد که میرزا فرج‌الله پسر دائی مرا با خود برشت آورده .

اما داستان میرزا فرج‌الله این بود که هنگامیکه سدراك بمب ساز آمده ودر خانه‌خیابان آقاشیخ هادی مشغول بمب سازی بود، من نظر باطمینانی که باین پسردائی خودداشتم ، اورابسمت مستخدم‌در نزدسدراك گذاشتم .این جوان بسیار جسور واحیاناً بسیار کنجکاو بود. بهمین جهت هم در روز بمباران جزو مظنونین درآمده‌وی‌رابباغشاه‌بردند.دراستنطاق ازوچیزی نفهمیدند واو آزاد شد.

اما بعداز استنطاق حاجی خان خیاط که مقداری‌ازاسرارو کارهای مارا می‌دانست ، اسم میرزا فرج‌الله برده شد ولازم آمد که او رادستگیر کنند. عمال دولت دربی اوافتادند، ماجریان قضایا را ملتفت شدیم و او رابه کرشته فرستادیم . چندروزی در آنجا بود، ولی ردپای‌اورا مأمورین دولت یافته بکرشته رفتند واما نتوانستند او را بیابند ، در صورتیکه تمام باغات دیگران را هم گشته بودند. پس از بازگشت مأمورین پلیس ، میرزا فرج‌الله روی جارت وکنجکاوی خود نتوانسته بود در کرشته بماند وآماده حرکت بطرف طهران شد که به بیند چه خبر است . البته‌این عمل بسیار خطرناك بود ، ولی وی بدون فکر رو بطهران آورده بود ، بی‌آنکه کوچکترین اندیشه‌ای داشته باشد. خوشبختانه در وسط راه که کالسکه تقی‌زاده جلو سایرین حرکت‌می‌کرد، آقای‌تقی‌زاده اوراشناخت وچون قضایا را می‌دانست او را در کالسکه خود انداخته تا رشت بردودر آنجا بود که قضیه رابمن‌اطلاع داد ، من خوشوقت شدم که از خطر بسلامت جسته‌ایم .

در رشت یك روز سیدابراهیم خلخالی بمن گفت که امروز یکی‌از شاگردان سابقم مرا بناهار وعده گرفته است وتونیز می‌توانی شرکت کنی ، حرکت کردیم ودر مهمانی شرکت نمودیم . میزبان میرزا کوچك نام داشت وهمان بود که چند سال بعد نهضت جنگل را ایجادکرد. بعداز صرف غذا من بمیرزا گفتم : کدامیك از حکام رشت بهتر از دیگران بودند..؟ وی گفت : باز بهتر از همه سپهدار بود . من گفتم : آرزوی من اینست که‌یك روز بتواند روی همان قالیچه ابریشمی نماز بخواند وزیر لحاف ترمه‌اش بخوابد . میرزا مضطرب شده بصورت اعتراض گفت : این حرفها صلاح نیست وایجاد هرج ومرج می کند... من گفتم : مگر جز اینست که آن قالیچه ولحاف ونظایر آنها از دسترنج مردم بیچاره وهمین رعایای بدبخت تهیه شده ..؟ میرزا کوچك گفت : این صحبت‌ها ضرر دارد ، چه چندی پیش رعایای حاج سیدرضی ودیگران که ازدورمطالبی درباره مشروطه وانقلاب طهران شنیده بودند، اغتشاش کرده گفتند در طهران عدالتخانه ایجاد شد که مالیات رابرانداز‌ند.

فردای آن روز کشتی‌های تقی‌اف رسیده ، باتفاق سایرین بکشتیها سوارشده خود را بباد کوبه‌رساندیم. کشتی‌های تقی‌اف‌این ترتیب‌راداشت که‌چون تقی‌اف خود بآزادی خواهان قلباً مایل بود ، در کشتی نسبت بمسافرین مثل ما احترام وپذیرائی بیشتری‌می کردند. گویاقونسول‌روس ازرشت تلگرافی کرده بودکه انقلابیون بباکو حرکت کرده‌اند ودر باکو پلیس مراقبت شدیدی در حق ما منظور می‌داشت ومامورین‌سویل‌ونظامی مسلح را مأمور نظارت در کارهای ما کرده بود.

درباکو دوباره با حیدرخان که پس از بمباران ازطهران‌خارج‌شده بود، مربوط شدیم واو فعالیت شدیدی داشت وچون قضایای تبریز را شنیده ودانسته‌بود تمام همش‌مصروف‌این‌بودکه‌انقلاب‌تبریز رانگهداشته. بافرستادن کمك از لحاظ اسلحه وبمب وفدائی مانع از تسلیم آخرین‌دژ آزادی‌شود وفعالیتهای او هم مفیدواقع شده وهرچه توانست ازفرستادن اسلحه ومهمات بخصوص ، فدائیان بمب‌انداز کوتاهی نکرد واز جانب صاحب‌منصبان وافراد متقاعد قشون روس نفراتی به‌تبریز گسیل‌داشت.

وضع باکو از لحاظ سختگیری پلیس بسیار شدید بود وماهم بهمین جهت‌بتفلیس رفتیم . باید گفت که کلیه سران کمیته‌ی مليون دراین جا فعالیتهای قابل تقدیسی کردند و در فرستادن اسلحه بیش ازهر چیز سعی داشتند وتجار را وا داشتند که اعانه‌هائی بدهند وبیشتر در این راه توفیق حاصل‌کردند که اسلحه را بقیمت کارخانه خریده به‌تبریز فرستند ...»

از چگونگی فرار حیدرعمواغلی ـ چنانکه گفته شد ـ درهیچ مأخذ و منبعی اشاره‌ای بمیان نیامده است. اما نکته‌جالب اینست که‌حیدر خان قبل از دیگر سران جنبش خود را بباکو رسانیده بود، که اینان پس از ورود ، وی‌رادرآنجا می‌بینند. بدون شك در این فرار دست سوسیال دمکراتها و کمونیست‌های ماوراء قفقاز ـ که حیدرخان همواره با آنان در تماس بوده ـ در کار بوده است.

نقل کنندهٔ یادداشتهای حیدرعمواغلی ، ضمن شرح دنباله احوال او ، در این باره بهمین مختصر اکتفا کرده است که :

«... بعداز آنکه محمدعلی شاه در تاریخ نهم جمادی‌الاولی۱۳۲۶

مجلس شورای ملی را بتوپ بست وآزادی‌خواهان دستگیر یامتواری یا فراری شدند، حیدر خان عمواغلی هم خود را بتفلیس رسانده ودر آنجا بااعضای کمیتهٔ اجتماعیون عامیون قفقاز و کمیتهٔ ارامنهٔ داشناکسیون بتهیه اسباب کمك رساندن بمجاهدین تبریز وروانه کردن مجاهدواسلحه بایران مشغول بود ودر ۲۷ جمادی‌الثانیه ۱۳۲۷ در فتح طهران وبرچیده شدن بساط محمدعلی‌شاه مرحوم عمواغلی نیز حضور داشت ...[۱]»

اینکه آقا شیخ محسن نجم‌آبادی می‌گوید: «سران کمیته ملیون در باکو فعالیتهای‌قابل‌تقدیسی کردند» وتاکیدمی‌کند که «حیدرعمواغلی... فعالیت‌شدیدی‌داشت وچون‌قضایای‌تبریز رادانسته‌بود،تمام همش‌مصروف براین‌بود که انقلاب تبریزرا نگهداشته ، بافرستادن‌کمك از لحاظ اسلحه وبمب وفدائی ، مانع تسلیم آخرین دژآزادی شود » از آگاهی و روشن بینی خاص حیدر عمواغلی حکایت می‌کند. او خوب می‌دانست که تنها راه نجات آزادی ، کمك بستارخان وبرافروختن آتش جنبش در مناطق دیگر است ، تا حکومت را وادار سازد ، قوای خود را پراکنده ساخته ، ناچار از نبرد در چند جبهه شود. بدین‌ترتیب نه‌فقط از فشار برستارخان ویارانش کاسته می‌شد ، بلکه پراکنده شدن‌قوای حکومتی ، آنرا ضربه‌پذیرتر می‌ساخت .

گیلان ، دومین کانون

برای ایجاد دومین کانون انقلاب وایجاد جبهه دوم علیه دولت ، طبعاً گیلان مناسب‌تر از هرنقطهٔ دیگری بود. وجود نخستین هسته‌های جنبش ، وانقلابیون آگاهی چون یپرم‌خان ، معزالسلطان ، تربیت وهم‌چنین میرزا کوچك خان ، دکتر حشمت ودیگران می‌توانست گیلان را بصورت یك پایگاه استوار علیه حکومت درآورد .

او از یك‌سو نهایت تلاش را در ارسال اسلحه ومهمات وافرادمؤثر به‌آذربایجان بکارمی‌برد وازسوی دیگر در جستجوی کسانی بود که بتوان‌بایران‌اعزامشان‌داشت ورهبری‌بخشی‌ازمقاومت رابعهده‌آنها سپرد.

---

۱ ـ مجله یادگار ـ سال سوم‌ـشماره‌پنجم‌ـ ص ۷۶

نجم‌آبادی می‌گوید :«... حیدرخان دربادکوبه به‌فعالیت مشغول بود. او گفت باید ابتدا بستارخان کمك کرد. اگر اتفاقاً ستارخان ازبین برود ، انقلاب نمی‌تواند دوام کند. عده‌ای از سربازان وصاحب منصبان روس را بعلت آزادی‌خواهی باتعدادی بمب و گرجی‌ها به‌تبریز فرستاد. بعلت‌ناسازگاری محیط، منشی‌زاده، دهخدا، معاضدالسلطنه، از راه تفلیس رفتند به پاریس . آزادی‌خواهان وتجار کمك کرده ، اعانه دادند».

حیدرخان برای نجات سران انقلاب که‌خطر تهدیدشان می‌کرد ، ازهروسیله وفردی استفاده می‌کرد.

در تقریرات محسن نجم‌آبادی می‌خوانیم:

«... در این هنگام مساوات مخفی شده بود ، وچون وی در روحیه مردم تأثیر فراوان داشت لازم بود که او را بتبریز برسانیم . حیدرخان گفت: من میروم بباکو وپدرم را می‌فرستم تا مساوات را بیاورد ودویست منات وجه راه بدو داده ،پیرمرد فداکار برای آوردن مساوات حرکت کرد . اما چون از طرف روسها مطمئن نبودند، نمی‌توانستند چیزی‌برای مساوات بنویسند ، لاجرم بنشانی اکتفا کرد. اما کمره‌ای حاضر نشد و محل اختفاء مساوات را بروز نداد وتاری‌وردیوف نومید بباکو بازگشت.

من که وضع را چنین دیدم داوطلب آوردن وی شدم وبطهران حرکت کردم . آمدن من بطهران بسیار خطرناك‌بود، چون در حکومت نظامی پالکونیك روسی باسابقه‌ای که من داشتم ، ورودم بطهران چندان ساده نبود . اما من جوان بودم وباین‌گونه امور نمی‌اندیشیدم . پس از رسیدن به‌طهران یك روز رفتم منزل میکده ، وی درباغشاه محبوس بود واز خانه برای اوشام وناهار می‌فرستادند . من‌بوسیله‌ای بدو پیغام دادم جریان قضایای تبریز وقیام ستارخان را بدو رسانیدم . وی‌پیغامی‌دوستانه ولی ملامت آمیز بمن داد که سفیه دیوانه ، اسم شماهم درباغشاه هست‌چرا آمده‌اید ؟... خطرناك است !..

مدت یکماه در طهران بودم. دراین‌مدت هرچه بکمره‌ای ازمساوات می‌پرسیدم ، می‌گفت : هرلحظه که حرکت کردید، بشما خواهم گفت .. لوازمی برای کار خود از قبیل چمدان، لباس ، کت وشلوار ، کلاه

خریده ، بکمره‌ای گفتم که من اکنون برجناح حرکتم ، کمره‌ای گفت: در سیاه دهن قزوین است . نزد حاجی حسین‌خان مباشر املاك خالصه ... نشانی‌بده... بهمان نشانی من بسیاه‌دهن رفتم و حاجی راکه‌برای سلام و علیك‌پیش آمده بود گرفته بوسیدم و گفتم : از باکو آمده‌ام ، وجامه‌دانی سوقات آورده‌ام . وی فهمید که برای بردن مساوات مأموریت دارم . خیالش راحت شد ، چه براثر قضایای تبریز سیمهای تلگراف بین تهران وتبریز پاره شده‌بود وامیر بهادر فرستاده بود تا اشراری که موجب پاره کردن سیم بودند دستگیر کنند و حاجی خیال می‌کرد مامور امیربهادرم.

گفتم که حاجی‌حسین‌خان مباشر املاك خالصه بود واملاك خالصه هم در تحت سرپرستی حاجب‌الدوله قرار داشت وازطرف او فراشان و مأمورین بسیاه دهن آمده‌و منتظر اتمام حساب بودند . این دسته از مستبدین سخت وشدیدی بودند که دائماً بملیون واز جمله بمساوات فحش می‌دادند ونمی‌دانستند که میرزا ومستوفی حاجی حسن‌خان همان مساوات آخوند است که ریش تراشیده ، زلف گذاشته‌وتبدیل قیافه کرده، بین یأس ورجاء بسر می‌برد .

وضع حاجی اجازه صحبت نمی‌داد . بناچار ببهانه‌ای بحمام رفتیم‌و درآنجا مطلب را دور از دلاك که ببهانهٔ رنگ وحنا سرش‌راازسرواکرده بودیم، گفتم. حاجی حسین خان گفت من حرفی ندارم، اما حسابهای من ناتمام مانده واگر او بیاید دست من بسته خواهد ماند ، خوب است که یك هفته بمن وقت بدهیدتا مساوات حسابهای مرا رسیده صورت دخل وخرج را مرتب کند وآنوقت بیاید .

از تاکستان بقزوین آمدم . یك هفته در آنجا اقامت داشتم . آخر هفته نزدیك غروب دیدم مساوات برقاطری سوار وبنزد من آمد واصرار داشت که هم امشب حرکت کنیم وهرچه خواستم او را قانع کنم ، شدت ترس بوی اجازه اقامت نمی‌داد. من بوی گفتم : تاکنون تدبیر بامن بود، ازاین لحظه من در اختیار شما هستم وهر چه بفرمائید اطاعت می‌کنم، چه می‌ترسم که مبادا تصادفی پیش آید ومن به‌نقص تدبیر متهم شوم . مساوات گفت : من در این موقعیت‌نمی‌توانم بدرستی فکر کنم وباز کاربدست‌خود

شما باشد، بهتر است».

پس از انجام این مأموریت وبازگشت شیخ محسن‌نجم‌آبادی بباکو، مشکل انتخاب فرد مورد نظر برای اعزام به گیلان‌حل‌شد. آقاشیخ‌محسن نجم‌آبادی در تقریرات خود می‌گوید:

«... در تفلیس حیدرخان بمن گفت: یك نفر هست بنام میرزاحسین خان‌کسمائی که بهمراهی امیرحشمت داوطلب ایجاد انقلاب در رشت‌شده، نظر شما چیست؟... من او را ندیده بودم، وتنها از دور بتوسط روزنامه صوراسرافیل او را می‌شناختم. بنابراین نمی‌توانستم درباره او اظهارنظر کنم. ولی بعد رفتم ودیدم که مرد اینکار نیست ـ ملاقات ما بـاوی در مهمانخانه‌ای در تفلیس‌صورت گرفت. وی مردخانه داری بود، اقسام و انواع مرباها وترشی‌ها تهیه کرده بود، اما من او را مرد انقلاب ندیدم و عقیده خودرا بحیدرخان‌ابراز کردم‌حیدرخان به خودمن پیشنهادکرد. من گفتم: بشرط فرستادن اسلحه و گرجی حاضرم ...»

شرح این ماجرا با تفصیل بیشتری در سلسله مقالات «فتح تهران» بقلم آقای عبدالحسین نوائی آمده است:

«بمباران مجلس در طهران موجب شد که افراد از هر طرف متفرق شوند واز این عده جمعی کثیر بقفقازیه رفتند واز آنجا به‌تبریز مـرکز آخرین نقطه مقاومت آزادی با استبداد وارد شدند وجمعی دیگر نیز در همان قفقاز باقی ماندند ودراندیشه آن بودند که بار دیگربتوانندبطهران وارد شوند و اساس استبداد شاه قاجار رابرهم زنند.

حیدرخان عمواغلی یکی از همین مردم بود، که آنی از فکربرهم زدن سلطنت مستبدانه محمدعلی‌شاه، غافل‌نبودوبهمین‌جهت‌فعالیت‌وی در خصوص تبلیغات برای ایران وایرانی در میان ارامنه وگرجیان شدید بود، وبا تسلط عجیبی که بر زبان این دو طایفه داشت، در روزنامه‌های ارمنی وگرجی مقالاتی نوشته، بخصوص گرجیان را توانست‌حاضر کند، که‌بیاری تبریزیان شتابند و هنگامی که آقای تقی‌زاده ودیگران درطی تبعید خود بباکو رسیدند، حیدرخان آنان را نزد متمولین قفقازراهنمائی

---

۱ ـ اطلاعات ماهانه ـ سال سوم ـ۱۳۲۹

نمود وبالاخره آنان را راضی کرد که بآزادی‌خواهان اسلحه بفروشند ولی بهمان قیمت تمام شده کارخانه حساب کنندواین‌خودپیشرفت‌بزرگی بود، برای ملیون که هیچگونه کمك مادی از جائی نداشتند.

حیدرخان چندین نفر بمب‌انداز گرجی و مقادیر هنگفتی بمب و تفنگ ونارنجك دستی برای تبریزیان فرستاد و سپس خود نیز بدان شهر وارد شده با تدابیر خاص خود توانست شجاع نظام مرندی را که سد راه تبریز وقفقاز بود از میان‌بردارد، وسپس بکمك مجاهدین، خوی ومرند را تصرف کند.

اما قبل از حرکت وی برای تبریز، وی یکی از دوستان‌وهمکاران خود را برای اداره انقلاب برشت فرستاد واین مرد همان است که ... چون‌ازهرگونه تظاهری اجتناب دارند، بما اجازه نداده‌اندکه اسم‌ایشان را ذکر کنیم.

اینست که در طی این مقاله، ماایشان را «میرزاعلی» بهمان اسم مستعاری که در طی انقلاب برخود گذاشته بود می‌خوانیم (اکنون که تقریرات مرحوم آقاشیخ محسن نجم‌آبادی در اختیار ما است، می‌دانیم که این «میرزاعلی» همان «آقاشیخ محسن نجم‌آبادی» است، که هنگام نگارش سلسله مقالات فتح تهران حیات داشته ومایل بافشای نامش‌نبوده است)[1].

حیدرخان بمیرزاعلی گفت: مردی در اینجاست بنام میرزا حسن خان‌کسمائی که داعیه انقلاب گیلان را دارد. خوب است شما او رابببینید که برای اینکار مناسب است یا نه ...؟ ولی میرزا علی پس از یك جلسه ملاقات دانست که کسمائی هرچند صاحب احساسات تندی است، ولی نمی‌تواند از عهده اداره انقلابی که بتواند رژیم ایران را تغییر بدهد، برآید.

تااینکه میرزاعلی خود از طرف حیدرخان وسایر احرار ایرانی

---

۱ ـ آقای نوائی نیزدرپاورقی اولین‌شماره‌سلسله مقالات خویش می‌نویسد: «آنچه درمقاله فعلی دیده می‌شود، مبتنی برمشاهدات آقای«م. ن ـ میرزا علی» از احرار شریف وبی‌نظر و مطلع‌است که البته منظور از«م. ن »حروف‌اول نام «محسن‌نجم‌آبادی» است.

مقیم باکو مامور رشت شد وبایکی از کشتی‌های متعلق به تـقی‌اوف از متمولین آزاد فکر ایرانی باتزلی آمد...»[1].

این زمان هنگامی بود که «کمیته ستار» در گیلان ودر خانه «معزـ السلطان» تشکیل می‌شد. اعضای مؤثر این کمیته، گذشته از خودمعزـ السلطان عبارت بودند از میرزا علی‌محمدخان تربیت، میرزا محمدعلی مغازهٔ، پیرم‌خان، آرداشس، نرسس ارمنی وچند ایرانی، گرجی وارمنی دیگـر.

«ایرانیان ساکن قفقاز بتدریج اسلحه می‌فرستادند واین اسلحه‌ها بیشتر بتوسط کشتیهای تقی‌اوف باتزلی می‌رسید وچون خرج باروت آنها کم‌بود، دوباره درهمان خانـه‌معزالسلطان تـرمیم کـرده بـربـاروتش می‌افزودند وچند نفر از گرجیان نیز بساختن بمب‌مشغول‌بودند.مقداری اسلحه هم از سربازان‌دولتی که نظر خوشی‌بامحمدعلی‌شاه‌نداشتند، گرفته شده وآقا میرزاعلی (آقاشیخ محسن نجم‌آبادی) فرستاده حیدرعمواغلی زیر عبای خود آنها را بخانه آورده بود...»[2].

علاوه بر گشودن جبهه دوم ،حفظ نخستین ومهمترین پایگاه‌آزادی واستقامت، وکمك بمحاصره شدگان تبریز، یکی از هدفهای اصلی‌حیدر عمواغلی‌بود.او در آغاز کار کوشید تا با فـرستادن کمکـهای مـالی و اسلحه ومخصوصاًاعزام داوطلبان گرجی که در کار ساختن بمب‌وتقویت روحی و رهبری افرادتخصص داشتند، ستارخان را یاری کند اما چون این اقدامات به‌نتیجه دلخواه نرسید، سرانجام چنانکه خواهیم دید ـخود نیز عازم جبهه اصلی نبرد شد.

«... پس از توپ بستن بمجلس، حیدرخان غفلتاً از باکو سردرآورد ودر این شهر بود که دوباره آقای تقی‌زاده را که پس از تبعید از ایران بآن شهر رسیده بود ملاقات کرد وخود با کلیه مجامع آزادی طلبـی و انقلابی گرجستان مراوده داشت وبانوشتن مقالاتی بزبان گرجی[3] گرجیان

---

۱ ـ اطلاعات ماهانه ـ سال‌سوم شماره اول

۲ ـ اطلاعات ماهانه ـ سال‌سوم شماره اول

۳ـ حیدرخان زبانهای گرجی وارمنی وروسی را مانندزبان‌مادری خود میدانست.

سوسیالیست وانقلابی را بکمك مردم تبریز که دلیرانه در مقابل سپاه بیدادگر محمد علیشاه ایستاده بودند خواند.

حیدرخان براثر این تبلیغات بالغ برهفتصد داوطلب گرجی برای جنگ و کمك بمحصورین تبریز فراهم کرد و بعضی از آنها را به تبریز فرستاد و گذشته از آن او وآقای تقی‌زاده که آوازهٔ مخالفت‌های‌شجاعانه وآزادی طلبانه‌اش بگوش انقلابیون آن نقاط رسیده بود بمنظور جلب کمك بنزد متمولین مسلمان ایرانی آن حدود رفتند. در آن روزگار که هنوز حکومت بلشویکی پیدا نشده بود، در قفقازیه بخصوص در باکو از ایرانیان ومسلمانان، متمولین فراوانی بودند که ثروت آنان موردافسانه پردازی دیگران قرار گرفته بود. مثل حاجی‌زین‌العابدین تقی‌اوف در باکو که مردی بسیار خیرو آزادمنش بود. تا آنجا که همیشه چند صد نسخه از روزنامه‌حبل‌المتین راخریده‌مرتباً بنجف‌می‌فرستاد وتأثیر همین گونه‌کار بودکه بزرگانی چون آخوند ملاکاظم وملاعبداله مازندرانی و حاجی میرزا حسن با نهضت مشروطه وافکار متجددانه‌مشروطه‌خواهان موافقت کردند. همچنین این مرد روشن فکر در آن زمان دست بایجاد مدرسهٔ دخترانه زد. این اقدامات موجب شده بود که باکوئیها او را پدر خود می‌خواندند وشاید هم بنابرهمین وجهه واحترام فوق‌العاده‌ایکه تقی‌اوف در نظر عامه داشت، بلشویك ها پس از ضبط مال وی صدمه‌ای بوی نرساندند واو خود را سالماً باستانبول رساند.

اما ازاین متمولین چندان حاصلی بدست نیامد، چه دخالت در سیاست بخصوص مخالفت با سیاست دولت روس آنان را از اقدام وروشی جدی مانع می‌آمد. تنها مختار اوف یکی دیگر از متمولین گفت که من کاراستا (اسلحه) می‌دهم و از ۷۰۰ تا ۸۰۰ موزر فراهم می‌کنم.

آقای تقی‌زاده از قفقاز به اروپا رفت وحیدر عمواغلی کـه تشنهٔ انقلاب ومبارزه بود بتبریز آمد و بزودی از ارکان انقلاب آذربایجان گردید...»[1].

درباره فعالیت مهاجرین ایرانی وشخص حیدر عمواغلی در زمینه

۱ــ مجله یادگار سال پنجم ــ شماره ۱ و ۲ ص ۴۸ ــ ۵۰

جمع‌آوری وارسال کمك برای ستارخان وانقلابیون گیلان یك‌سنددیگر دراختیار ماست . این سند متن یادداشت هائی است که توسط محمدتقی صادق اف بازرگان مقیم قفقاز وبخط خود او برشته تحریر درآمده‌است.

محمد تقی صادق‌اف که خود از بازرگانان بنام و از آزادی‌خواهان فعال بود ، وحتی جمع‌آوری اعانه برای ارسال بایران با امضـای او در نتیجه اعتمادی که دیگران بوی داشتند صورت می گرفت ، در این یادـ داشت ها چنین می‌نویسد :

«بعداز اینکه در تهران توپ به کعبه آمال ایرانیان خورد ، ورحیم خان از طرف دولت حمله باهالی غیور آزادی‌خواه تبریز نمود ، جناب حاجی میرباقر آقا که رئیس کمیته‌اجتماعیون عامیون[1] تفلیس‌بود، جناب ستارخان سردار ملی را تقویت نموده وقول صریح داد که اگر بتوانی‌ده روز مقابل رحیم‌خان مقاومت نمائی ، در کمیته تفلیس از برای شمابدون تأمل همه نوع همراهی خواهد شد . الحق ایشان هم قـبول کـرده ودر مقابل قشون دولتی شروع بمقاومت نمودند[2] واز هیچ قسم جانبازی‌دریغ ننمود. آقای حاج میرباقر آقا هم‌باکمال عجله به تفلیس تشریف‌آوردند. آقای آقاسید حسن تقی‌زاده هم قبل از ایشان از طرف تهران به تفـلیس وارد شده بودند وفرمودند باید همه قسم اعانه باهالی تبریز بنمائید.درآن کمیته پول معتنی بهی موجود نبود ، فرمودند اعلان کنید تجار ایرانی اعانه بدهند . بعد از اعلان ،تجار جواب دادند باید یکنفر ایرانی معروف امضاء نماید ، تا اعانه بدهیم.این بنده محمدتقی صادق یوف چون‌به‌تجارت معروف بودم امضاء نموده ، تجار ایرانی ساکن تفلیس هـزار منات‌اعانه نمودند. آقای حاجی میرباقر آقا فرمودند من‌بستارخان قول‌داده‌ام کـه پول و اسلحه وآدم همه‌چیز بفرستیم . دیدم ناچاریم ارامنه و گرجی‌هارابا خودهمراه نمائیم . بنده‌باآقای‌تقی‌زاده رفتیم کمیته ارامنـه‌داشناکسیون آقای تقی‌زاده نطق مفصلی درباب ایرانیت وقومیت نمودند وفرمودندهمه. ماها یك ملت هستیم واهل یك آب وخاك والان در محل مخاطره است و استقلال ایران دارد بباد می‌رود ، باید همه قسم همراهی بنمائید . جواب دادند ما در تبریز کمیته‌داریم،لابد آن کمیته همه قسم همراهی خواهد

نمود. ماازکمیته خودمان که درتبریز بود کاغذ داشتیم کـه رفته‌ایم از کمیته‌ارامنه داشناکسیون‌تبریز دینامیت بگیریم ،صدمنات ازمامی‌خواهد، فشنگ می‌خواهیم ، فشنگ را یکی‌چهارقران وجهش‌را مطالبه می کند. همان کاغذرا نمودیم که آنها هیچ قسم همراهی ننمودند . بعـد آقـای تقی‌زاده فرمودند خوب است یك کمیته مرکب‌القوی چهار نفر ازکمیته ما وچهار نفر از کمیته شما ، یك کمیته تشکیل شود وآنها در ترتیب اعانه مذاکره نمایند. هرچه صلاح دیدند ، بهمان ترتیب باهالی تبریز اعانه‌شود. این مطلب را هم قبول نکردند. بعداز یاس از ارامنه داشناکیان ، آقای حاجی میرباقرآقا فرمودند من بستارخان قول داده‌ام تاده روز دیگر همه قسم‌اعانه بفرستیم ، لابد یك کاغذ نوشتیم به‌کمیته، گرجی‌های لورتیوتر جواب مساعد داده وما را به مجلس خود دعوت نمودند . بموجب انتخاب کمیته‌بنده بمجلس گرجی‌ها رفتم . باما قرار دادند ، بعد از پذیرائی کامل جواب دادند ما همواره افسوس می‌خوریم که ملت ایران نتوانست‌آزادی خود را بگیرد . ماها همه قسم همراهی داریم وهر چه لازم باشد، از آدم و دینامیت وبمب وتفنگ و فشنگ اعانه می کنیم ، باین‌قسم که چهارنفر را نامزد نمودند که بامضای آن چهار نفر هر قدر آدم کاری جنگی‌لازم باشد بفرستند وهرقدر دینامیت وبمب و تفنگ وفشنگ لازم باشدبـدهند وقیمتش‌را دریافت دارند . مقضی‌المرام بـه کمیته خـودمـان معاودت نموده وآن خبر خوشحالی را (چند کلمه خوانده نشد) در همین وقت‌هم جناب حیدرخان از کمری وارد شدند ومجدداً رفته کمیته گرجی‌ها را ملاقات نموده وما را اطمینان داد که همه قسم همراهی بکنند . مجـدداً هزار منات از کمیته خودمان اعانه گرفته بطرف بادکوبه رفته و تهیه آدم واسباب از برای تبریز نمودند . خودما هم شروع کردیم از تفلیس بـه تبریز اعانه نمودن . علاوه براشخاص واسلحه که حیدرخان با خودش برده بود ، ما هم سی‌وهشت نفر گرجی باتقریباً چهل ودونفرمسلمان‌روانه تبریز نمودیم . بعد در کمیته قرار شد آقای حاجی میرباقرآقا تشریف ببرند قره‌باغ واز آنجا تهیه آدم واسلحه بنمایند. از قره باغ نزدیك بـه سی‌چهل نفرآدم مسلح با سعیدالممالك روانه تبریز نمودند و خـودشان

مراجعت به تفلیس نمودند. بعد ازاین همه روزه‌باتصویب آن‌سه‌نفر گرجی دینامیت‌و بمب مستمراً به جلفامی‌فرستادند.

از جاهائی که به تفلیس از بابت اعانه پول می‌فرستادند (ولادی قفقاز) ـ باطوم ـ گنجه ـ قارص ـ پطروفسکی ـ ایروان ـ آغاستافا ـ اسلامبول که تقریباً شصت هزار وکسری منات اعانه جمع‌آوری شد که تماماً به‌تبریز وخوی ومرند ارسال گردید.

در این موقع که در تبریز مشغول جنگ ودفاع بودند، از پاریس واسلامبول خبرمیرسید که‌اروپائیان می گویندکه اهالی تبریز آنارشیست هستند واهالی ایران مشروطه نمی‌خواهند. لهذا بهر ترتیب هست‌دریکی ازنقاط ایران شروع بانقلاب نمائید. وضمناً از کمیته ایرانیان پاریس که از انجمن سعادت اسلامبول مجزا شده بودند، کاغذی به‌کمیته ما رسید که شخصی وارد خواهد شد، موسوم به‌میرزاکریم‌خان. شما در باب انقلاب رشت با ایشان مذاکره نمائید. پس از آنکه میرزاکریم‌خان وارد تفلیس شدند، سئوال کردیم که آیا پول دارید یانه ...؟ در جواب‌فقط‌هشت صدمنات پول بما داد. ضمناً خودش را پس ازمذاکرات روانه‌باکونمودیم. چون درآنجا نتوانست کار بکند، لهذا مجدداً به‌تفلیس مراجعت کرد. بعداز چند روز حرکت برشت کرده وبرفت، که ما هم در تحت ریاست والیکو گرجی وهیجده نفر گرجی باسی قبضه موزر وشصت عدد بمب‌و قدری دینامیت بطرف رشت حرکت دادیم. وهم‌چنین‌چهل‌نفرازمجاهدین مسلمانان فرستادیم. بعد قراربراین شد که حاجی میرباقرآقا ومیرزاعلی محمدخان و حسین‌آقا علی‌اوف از طرف کمیته تفلیس برای سرپرستی‌و مفتشی انقلاب رشت بروند واختیارات مجاهدین در دست اینهاباشد...»

نویسنده آنگاه جملاتی را که در متن نوشته با شماره‌های ۱ و۲ و۳ مشخص کرده، با خط‌خوددر حاشیه صفحه‌اول بدینشرح توضیح‌داده‌است:

«۱ـ مسلمانان قفقاز از سنهٔ ۱۹۰۰ مسیحی شروع‌به تشکیل کمیته کردند، که اصل آنرا نریمان نریمان‌بکوف تشکیل داد، از اهالی تفلیس که‌زمانی‌در مدرسه معلم بوده و حالیه دکتر است.

۲ـ ستارخان در آن زمان در شعبه تبریز رئیس ده‌نفر مجاهد بوده است.

۳ ـ در زمانی که ارامنه بدیدن آقای تقی‌زاده آمده بودند، از ما دعوت به کمیته خودشان کردند که عقاید ما را درباب ایران‌بفهمند...».

دوران فعالیت و مبارزات‌حیدرعمواغلی درآذربایجان ودوشادوش ستارخان سردار ملی و گرد نامور آزادی ایران، یکی از درخشانترین وپربارترین ادوار زندگی اوست وجا دارد که در بخشی مستقل مورد بررسی وارزیابی قرار گیرد.

حیدرعمواغلی که هنگام نخستین سفرش بایران بیشتر از بیست‌سال نداشت بتدریج در کورهٔ حوادث به‌فولادی آبدیده مبدل گردید.

درطول این سفر بازگشت، وی ضمن‌تماس‌نزدیك‌ومداوم‌باسازمان های انقلابی وانقلابیون بزرگ، توانست تجربیات تازه‌ای کسب کند، پیروزیها وشکست‌های گذشته را مورد ارزیابی قرار دهد، از هرشکست، درسی برای مقابله با رویدادهای بعدی بیاموزد، وهرپیروزی‌رامقدمه‌ای برای پیروزی‌های دیگر بحساب آورد.

در نتیجه همین پژوهش و کسب تجربیات تازه بود که دریافت، تنها راه نجات انقلاب مشروطیت ایران مراجعت مجدد باین مملکت و کمك کردن به ستارخان ویاران اوست. او می‌گفت: اگر این آخرین شعله هم خاموش شود، امیدی باستقرار مشروطیت در ایران نیست. وبا چنین‌منطقی است که حیدر عمواغلی را بار دیگر در تبریز و در کنار ستارخان مشاهده می‌کنیم.

منابع وابسته بسازمان‌های چپ، چگونگی فعالیت حیدرعمواغلی را در قفقاز وتماس او راباانقلابیون آن سامان، چنین تعریف‌می‌کنند.

«حیدر عمواغلی که به‌نیکی دریافته بود در برابر ائتلاف واتفاق خائنانه‌شاه‌ایران و تزار روسیه، مردم زحمتکش‌دو کشور نیزباید برادرانه بایکدیگر همکاری کنند، برای جلب کمك آزادی خواهان قفقاز بآن خطه رفت ودر اثر کوشش های او بود که کمیته ولایتی سوسیال‌دمکرات های قفقاز قطعنامه‌ای مبنی بر کمك فنی ونفراتی بمشروطه‌خواهان‌ایران

صادر کـرد.

گروهی از جوانان و کارگران آزاد قفقاز باین دعوت پاسخ‌مثبت گفته وبسوی آذربایجان، سنگر آزادی‌خواهان ایـران روان گشتند. حیدرخان خود نیز به تبریز رفت واز آنجا دوش‌بدوش ستارخان صحنه های پیکار را رهبری کرد. در آنجا هم بساختن بمب ونارنجك‌پرداخت.

بمبی را که حیدرعمواغلی ساخته بود بعنوان هدیه‌ای برای شجاع نظام‌فرستادند. «وهنگامیکه شجاع نظام می‌خواست در جعبه را بگشاید، بمب‌منفجر شد وخود و چندنفر از اطرافیانش رابوادی نیستی فرستاد..[1]»

---

۱ ـ روزنامه شجاعت (بسوی آینده) ـ شماره ۹ ـ ۱۴ مرداد ۱۳۳۲

بخش هفتم

حیدرخان در آذربایجان

گفتیم که حیدرخان ، پس از آنکه کار گیلان را بسامان رسانید ، خود برای کمك مستقیم بستارخان عازم تبریز ـ کانون اصلی انقلاب ومقاومت‌شد ـ این سفر حیدرعمواغلی نیز چون‌دیگر مسافرتهایش ، دراختفای کامل‌صورت گرفت ودر هیچ کجا نوشته ویادداشتی که روشنگر چگونگی این سفرها باشد، در دست نیست .

درتبریز ، باز هنگامی از وجود حیدر عمواغلی آگـاه می‌شویم ، که دست بکار پرسروصدای دیگری زده وبا ماجرای ارسال جعبه پستی حامل بمب برای‌شجاع نظام ، یکی از دشمنان سرسخت استبداد را از پای درمی‌آورد .

شرح این‌رویداد، که تاریخ مشروطه‌ایران «آنرابعنوان یکی‌دیگر ازشاهکارهای آزادی خواهان و مخصوصاً شخص حیـدرعمواغلی» ثبت کرده‌است، باختصار چنین است. اسماعیل امیرخیزی می‌نویسد:

«... چون شجاع نظام بی‌اعتدالی را از حد گذراند ودست ازعناد ولجاج‌برنداشت‌وفرستادن اردوئی هم‌ممکن‌نبود، ازقضاچندی‌پیش حیدر خان‌عمواغلی به‌تبریز آمده بود و او خودش هم‌می‌خواست هرچه زودتر راه جلفا بازشود ومانع از پیش مرتفع گردد، چارهٔ منحصر بفرد را در آن دید که سوغاتی برای شجاع‌نظام فرستاده شود . در این باب با مـرحوم میرزااسمعیل نوبری مشاوره کرد ، نوبری باوی همرأی شد و آن وقت در کیفیت فرستادن سوغات واماندند وندانستند که بچه وسیله سوغات

مزبور فرستاده شود ، پس از تأمل زیاد بر آن قرار دادند که سوغات را از طرف یکی از دوستان صمیمی شجاع نظام بوسیله پست ارسال دارند و چون مطلع شدند که شجاع نظام را باسیف السادات سرخابی سری وسری در میان بوده و از دیرباز باهم دوست بوده‌اند ، آنگاه بیکی از حکاکها رجوع کرده مهری بنام (سیف السادات) تهیه کرده ونامه‌ئی به شجاع نظام نوشته وپشت پاکت راهمه باهمان مهر ممهور کردند وخودمیرزا اسماعیل نوبری همان جعبهٔ سوغات را برداشته به پستخانه برده ، بمیرزا علی خان پزشگی دادوتأکید بلیغ کرد که اینرا هرچه زودتر بمقصد برساند، و مشارالیه نیز نوبری را مطمئن کرد که لازمهٔ احتیاط مراعات خواهد شد. بدین تفصیل جعبهٔ بمب بمرند فرستاده شد و قطعاً از تهیه بمب وفرستادن آن جز سه نفر مزبور کسی مستحضر نبود .

چون روز چهارشنبه خبر کشته شدن شجاع نظام به تبریز رسید، مردم تبریز سخت شادمان شدند و آقا میرتقی (قلنج آقا) با موزیك وسوار ببازار آمد وبدین ترتیب کشته شدن شجاع نظام را بمردم اطلاع داد»[1].

اما شادروان کسروی چگونگی بدست آمدن مهر وارسال بمب را با تفصیل بیشتری برشته تحریر کشیده است ، که می‌خوانید :

«...تبریزیان می‌دانستند که محمدعلی میرزا دست از کینه‌جویی برنداشته است ودوباره بسیج سپاه می‌کند که بسر شهر فرستد . میدانستند که دیر یا زود ، دوباره گردشهر گرفته خواهد شد ، این بود ، همی کوشیدند خواربار گردآورند ،تا در آن روز به‌تنگی نیفتند .

از آنسوی دراین هنگام بسیاری از شهرها وآبادی‌های آذربایجان تکان خورده آماده جنبش می‌بودند . تبریزیان می‌خواستند آنها را بکار دارند ودامنهٔ شورش را تاآنجاها رسانند . این بود چنین نهادند که دسته هائی از بیرون فرستند .

در این میان رحیم‌خان وشجاع نظام ودیگران که از کنار شهر برخاسته بودند هر یکی در گوشه‌ای آتش چپاول و ستم می‌افروختند . رحیم‌خان دراهر نشسته ، کسانش راه می‌زدند ودیه‌ها را تاراج می‌نمودند.

---

۱ ـ قیام آذربایجان و ستارخان ـ فصل ۱۲ ـ ص ۲۲۳

شجاع‌نظام در مرند لشگر گاه زده ، راه جلفارا می‌بست. عین‌الدوله که گفتیم به‌قزلجه میدان رفت، چون یکدسته قزاقی ازطهران رسیده‌بودند ، دوباره‌باز گشته و در پاسمنج جا گزیده‌راه تهران رامی گرفت‌و سپاهیانش آبادی ها را ویران می کردند. اینها هر کدام مایه گرفتاری‌ونابسامانی می‌بود.ولی بیش از همه، کارشجاع نظام گران می‌افتاد .

چه ، راه جلفا، نزدیکترین راه بازرگانی میانه اروپا وآذربایجان بشمار رفته ، بستن آن زیان بزرگی بکارهای‌بازرگانی‌می‌داشت.ازآنسوی ازبستگی آن راه قند وشکر ونفت وکبریت واینگونه افزارهای زندگی در شهر نایاب گردید نیز جنگجویان گرجستان وقفقاز که از این راه بیاری می‌شتافتند وتفنگ وافزار جنگ می‌آوردند، جلوی ایشان گرفته می‌شد. پس از همه چنانکه گفتیم ، روسیان بستگی این راه را دستاویز گرفته وهرروز نغمهٔ دیگری می‌سرودند .

شجاع نظام در بیرون مرند لشگر گاه‌زده‌ازسراسر آن پیرامونها سوار گردمی‌آورد. وهم‌چنین آگاهی داده که هر که نیاید خانه‌اش را تاراج خواهد کرد. از آن سوی هر کاروانی راکه از تبریز یا جلفا می‌رسید، چهار پا و کالا همه‌رانگه می‌داشت ، و این بدترکه پروای خودی‌وبیگانه نمی‌کرد و چون‌کسانی از بازرگانان انگلیسی‌و اتریشی بسراغ کالاهای خود رفتند، پاسخ می‌داد که بادستور تهران آن کار را می‌کند و هرگز آنها رارهانخواهدکرد، پیداست که دربارقاجاری چه اندیشه شومی را در سر می‌داشت و از درماندگی و نومیدی به‌چه پستی ها تن در می‌داد .

این گفتگو درکتاب آبی ودر روزنامه‌های‌آن روزی بسیار آمده که محمدعلی میرزا و پیرامونیان‌شوم او آخرین چاره کار خود را درازی دست بیگانه به ایران می‌دانستند و بادست خود زمینه پدید می‌آوردند.

تبریزیان چون آن را می‌دانستندازرهگذر راه‌جلفا نگرانی‌بسیار می‌داشتند و این بود پیش از همه‌به‌شجاع نظام پرداختندوبا یك‌نقشه‌ای او را برانداختند .

ابن یکی از شاهکار های تاریخ مشروطه و خود داستان شگفت‌و

شیرینی است . در زبان ها آرایه هائی بر آن می‌بندند ، ولی ماازکسانی که خود آن را از نزدیك دیده و دانسته‌اند ، جسته‌ایم و خواهیم نوشت: سیف‌السادات نامی که از سید های بنام و توانگر دوچی ، و خـود با شجاع نظام دوستی می‌داشت . مهر او از خانه‌اش‌به‌دست حسن‌نام‌مجاهدی می‌افتد، واو آن را به‌نزد حیدرعمواغلی (کـه پس از بمـباران مجلس به‌قفقاز گریخته واز آنجا به تبریز آمـده بـود) مـی‌آورد. عمو اغلـی از دیدن آن، نقشه‌ای به‌اندیشه‌اش می‌رسد و آن را بـا دست کسانـی از سران آزادی به کار می‌بندد. بدین سان که به دستیاری گرجیان بمبی به‌رویهٔ جعبه ساخته ، نامه‌ای نیز با مهـر سیف‌السادات نوشته ، هـر دورا نوشته و بمب، از پست برای شجاع نظام می‌فرستد .

میرزا اسماعیل نوبری به گردن می‌گیرد که جعبه‌رابه پست‌خانه رساندونگران راه انداختن آن باشد . میرزا علی خـان پستخانـه آن را گرفته، بادست چاپار روانه می‌گرداند . روز سه‌شنبه پنجـم آبان (یکـم شوال) بود که این جعبه‌و نامه به مرند رسید . شجاع نظام آن روز در لشگرگاه می‌بود، و هنگام‌شام‌همراه‌نزدیکان و سرکردگان خودبه‌خانه بازگشت . از آن سوی حاجی میرزا محمودخان رئیس پست‌که با شجاع نظام خویشی نیز می‌داشت ، همراه پسر خود (آقای هادی صابر) همان شبانه جعبه و نامه را برداشته ،به‌نزد اوآمد.

آقای صابر[1] مـی‌گوید : «وزن جعبـه بـه روی آن ۶۷۰ مثقـال نوشته شده بود » می‌گوید :

ما چون به خانه شجاع نظام درآمدیم ، شجاع لشگر (پسر بزرگتر شجاع نظام) و علی خان هوچقانی (یکی‌ازسرگردگان‌مرند) وجبرئیل بوداغیان (از بازرگانان تبریز که‌مهمان می‌بود) و آقوب ارمنی (از کسان جبرئیل) و برخی دیگر در اطاق می‌بودند . ولی شجاع نظام‌در ایوان نماز می‌خواند . چون نمازش رابه پایان رسانیده ،به‌اطاق‌درآمد، پدرم نامه و جعبه را باو داد . گرفت و گفت :

---

۱ — آقای هادی‌صابر که اکنون درتبریز‌ند، یادداشتی‌دراین‌باره‌نوشته‌وفرستاده(کسروی— تاریخ مشروطه) .

« امانت هائی است که خودم به سیف‌السادات سپرده بودم» وپیش از آنکه کاغذ را بخواند ، خواست جعبه را بگشاید . پدرم دوراندیشانه گفت : بهتر است ببرند و در بیرون باز کنند . بوداغیان‌نیز همین سخن را گفت . ولی شجاع نظام بی‌پروائی نموده ، پاسخ ریشخند آمیز داد. سپس به‌پسرش شجاع لشگر فرمود آن‌را بازکنند.

این شجاع لشگر به‌وارونهٔ پدرش جوان‌بافهمی‌می‌بودو به‌مشروطه گرایشی می‌داشت ، وگاهی کسانی را از آزادی‌خواهان از ستم پدرش رها می‌گردانید. چون او دوراندیشی نموده، جعبه را که به‌جلوی خود گذارده بود و درباز کردن آن‌دودلی‌نشان می‌داد، شجاع‌نظام‌به‌ریشخند وسرزنش دست به‌سوی او یازید و گفت: «خوخ!» شجاع لشگر ناچار شد جعبه را بازکند،ولی‌همین که‌کارد به ریسمان قوطی کشیده آن را برید ، به یکبار بمب ترکیده ، آوایش تاچند فرسخ رفت .وسراسرشهر را به تکان آورده ، مردم را هراسان گردانید . خود شجاع نظام شکمش دریده و رانش برگشته بود .چون کسانش‌می‌رسند،اندك جانی می‌داشته و آب می‌طلبد . ولی تا بیاورند،در می‌گذرد.شجاع لشگر از سر تازانو چهل‌واندزخم‌برداشته‌وبااین همه حالش بهترازپدرش بوده،تایك‌ساعت زنده می‌ماند که سخن می‌گفته وازپدرش گله‌می‌کرده. علی خان‌زخم‌هائی‌داشته وچون او را به خانه‌اش در هوچقان می‌برند ، پس از یك شبانه‌روز می‌میرد . میرزا احمد خان نامی ، زخمهایش را درمان کردند و بهبودی‌یافت . بارون جبرئیل از چند جازخمی شده بود ، فردا اورا به تبریز آوردند و به درمان‌پرداختند و اکنون در تهران است. آقوب تراشه‌ای به چشمش فرو رفته بود و از درد آن چندان‌درشکنجه می‌بود که سربه‌دیوار می‌کوبید .برای‌چاره چشمش را بیرون آوردندوبیچاره تاکنون بایك‌چشم زیست‌می‌کند.دوتن‌پیشخدمت‌از ترسی که‌می‌داشته‌اند، دوری گزیده و نزدیك پنجره ایستاده بودند و چون جعبه می‌ترکد، هردورا به‌باغچه پرت می‌کند ، ولی‌هیچ یك گزندی نمی‌بینند و آسوده می‌مانند . در آنجا که جعبه رانهاده‌بودند ، فرش ازهم‌شکافته و گودی در زمینهٔ اطاق پیدا شده و سقف اطاق ها تکان خورده و بغدادی ها

(رویه درونی سقف) همه فرو ریخته بود . اما رئیس پست و پسرش ...
آقای صابر چنین می گوید :

« هنگامی که بمب ترکید من یك بار دیدم همهٔ اطاق به سر مامی ریزد و همه درها و پنجره ها خورد شده ، و ما در یك جهان دیگری هستیم . چون دست به تن خودمالیدم، سراپا زخمی و خون آلود گردیده بودم، و دودی که از بمب برخاسته بود وبه گلوی مامی رفت، بسیار بدتر از زخم ها می بود .

در همان حال دیدم عبدالله خان فراش باشی شجاع نظام باچراغی دردست به اطاق درآمد و چون حال همگی رادید به یکبارچنین گفت: « خانه ات خراب شود حاجی محمودخان، آخرخانه مارا خراب کردی» از این سخن او من به بیم افتاده خواستم از هر راه که باشد، پدرم رااز آنجا بیرون برم. و چون از حال پدرم و سرگذشت او جستجو کردم، دیدم از جایی که می بود پنج ذرع پرت شده واونیزدر میان زخم وخون دست و پا می زند . درهمان هنگام همگی زنان و بچگان خاندان شجاع نظام به فریاد و گریه پرداخته بودند. نخست جستجوی حال شجاع نظام می کردند و چون اومرده بود، رو به سوی شجاع لشگر آوردند .شجاع لشگر زخم های بسیاری می داشت . گذشته از بمب ، فشنگ هایی که در قطار کمرش می بود ترکیده ، یکایك به تنش فرو رفته بودند. با اینحال سخن می گفت ، و در همان حال به پشتیبانی از مابرخاسته گفت : « به حاجی خان آزار نرسانید . باعث قضیه پدرم بوده.ازبس ظلم کرده بود گرفتار شد » . این سخن او مایهٔ رهایی ما گردید .من به هر رنجی که بود خود را به خانه مان رسانیدم و چهار تن را فرستادیم که پدرم را درون گلیمی گذارده به خانه آورند.» به هر حال این حاجی میرزامحمود خان نیز پس از شش ماه رنج به همان آسیب درگذشت .

بدینسان مشروطه خواهان از شجاع نظام کینه جستند ، و کسانی هم بیگناه به آتش او سوختند ...

چنان که دیده ایم این مرد پیش از دیگر سرکردگان به تبریز آمد وبیش از دیگران بامشروطه خواهان دشمنی می نمود، ودرکشتن وتاراج

کردن پافشاری‌بسیار می‌کرد. از اینروتبریزیان کینه بسیاری‌از اودردل می‌داشتند و چون روز ششم آبان (۲شوال) با تلفن مرگ اوراآگاهی دادند، درشهرشادمانی رخ داد ومیرتقی قلج با یك دسته از مجاهدان سوار شده ، برای آگاهانیدن مردم با موزیك‌دربازار ها گردید. دراین میان دو سه روز راه‌هابازوقندو نفت و دیگر چیز هابه‌فراوانی‌به‌تبریز رسید و مردم‌ازتنگی درآمدند .

لیکن پس ازدوسه روز دوباره بسته گردید، زیرا محمد علی میرزا چون آگاهی از کشته‌شدن‌شجاع نظام‌یافت، لقب‌وجایگاه اورابه‌پسرش موسی‌الرضا خان داده دستور فرستاد که‌هم‌چنان راه رابسته‌دارد ، و این جوان که هنوز بیست سال نمی‌داشت ، به همدستی پیرامونیان‌خودبکار پرداخت ، تا هنگامی که مجاهدان مرند را بگشادند . چنان که درجای خوخواهیم نوشت....»[۱]

علی امیر خیزی می‌گوید : « یکی ازکارهای‌برجستهٔ حیدرخان نابودکردن شجاع نظام مرندی بود.این‌فئودال مرتجع که در تمام‌مدت جنگ‌های تبریز بر سر اهالی امیرخیز ازمناره های مسجدصاحب‌الامر تیر می‌باراند ، پس از پیروزی ستار خان در تبریز به زادگاه‌خودمرند رفته، راه‌میان جلفا و تبریز را بست...»[۲]

و آنگاه پس‌ازشرح حادثه به تفصیلی که آمد، اضافه‌می‌کند:

«... پس از آن فرج‌آقا با مجاهدین که در اطراف مرندبودند ، موسی الرضا پسر شجاع‌نظام‌راشکست می‌دهند. نوبری ازطرف انجمن‌و حیدرخان از طرف ستارخان عازم مرند می‌شوند، راه جلفا باز می‌گردد وارتباط‌برقرار میشود .

ستارخان و حیدرخان (مادام که ستارخان در تبریز بود) علاوه برهمرزمی باهم دوست بودند وستارخان همیشه نظر حیدرخان را در حل مسائل می‌پذیرفت ودر هر مطلب مشکل می‌گفت : «حیدرخان هرچه

---

۱ ــ تاریخ مشروطه ــ ص ۸۰۰ ــ ۸۰۴

۲ ــ مجله‌دنیا ــ سخنرانی‌بمناسبت سالروزنودسالگی‌حیدرعمواغلی ــ سال ۱۱ ــ شماره۴۰ ــ ص ۹۱

بگوید، من هم همانرا می گویم.»[1].

تفصیل ارسال بمب و کشته شدن شجاع نظام، در همه مآخذ ومنابع تقریباً یکسان است. اما از آنجا که نمی‌خواهیم دراین کتاب هیچ سخنی را ناگفته بگذاریم شرح مختصری را نیز که در این باره در مجلهٔ یادگار آمده است نقل می کنیم:

«... از مهمترین خدمات وی در این دوره قضیه کشتن شجاع‌نظام مرندی است.

شکر الله‌خان نظام‌مرندی که‌از ۲۱ جمادی‌الاولی‌یعنی دوروزقبل‌از توپ بستن بمجلس تبریزرامورد حمله قرار داده بود وبیش از هر کس‌در راه گرفتن شهر وقتل مجاهدین کوشش می کرد، باسواران برگزیدهٔ‌خود بحمایت از استبداد برجان ومال مردم دلیر تبریز با قساوتی هرچه تمامتر حمله می کرد. تا اینکه‌پس‌ازچهار ماه‌جنگ متوالی بعلت فرسودگی‌قوای زیردست خود با اجازهٔ محمدعلیشاه بمرند رفت‌تا بعداز تهیه قوای تازه بجنگ تبریز برگردد ودر ضمن‌راه جلفا را بروی تبریزیان ببندد.

مجاهدین تبریز که می‌دانستند وی تا چه اندازه با اساس‌مشروطیت ونیات مجاهدین دشمن است خواستند تا او را تاقبل از حرکت مجدد بتبریز روانه جهان دیگرسازند.

حیدرعمواغلی نقشهٔ قتل ویرا با کمال مهارت‌طرح کرد.بدین‌ترتیب که‌بمبی درجعبه‌ای پنهان کرده روی آنرا پوشانده آنرا مانند بستهٔ‌پستی بانامه‌ای بپستخانه داد ونامه وبسته را بامهری که برحسب اتفاق ازسیف‌السادات یکی از دوستان شجاع نظام بدست آورده بود مهر کرده وبرای شجاع نظام فرستاد.

بسته ونامه را رئیس پست مرند بمنزل شجاع نظام برد، وشجاع نظام که دراین موقع نماز می‌خواند، پس‌از اتمام نماز آمد و گفت: «امانت‌هائیست که خودم بسیف‌السادات سپرده بودم» سپس بپسرش شجاع لشگر گفت که جعبه را باز کند. باز کردن جعبه همان بود وکشته شدن شجاع نظام وشجاع لشگر پسرش همان. واین واقعه در تاریخ اول

۱ــ مجله‌دنیا ــ سخنرانی بمناسبت سالروز نودسالگی حیدرعمواغلی ــ سال ۱۱ شماره ٤ ــ ص ۹۲

شوال ۱۳۲۶ قمری اتفاق افتاد.

بدین‌ترتیب بی‌رنج وزحمت مجاهدین توانستند یکی از بزرگترین دشمنان خود را بسعی حیدر عمواغلی ازمیان بردارند وچندی بعد که مرند بتصرف آنان افتاد، خانهٔ همین شجاع‌نظام مقر نمایندهٔ‌انجمن گردید وفرج‌آقای زنوزی مجاهد که وقتی هم مترجم شاپشال بود، بنمایندگی انجمن در آن خانه منزل کرد. فتح مرند پس از قتل شجاع نظام‌بفاصلهٔ ۲۶ یا ۲۷ روز اتفاق افتاد ...»[۱].

تصرف مرند و جنگهای خوی

پس از ماجرای ارسال بمب پستی و کشته شدن‌شجاع نظام که چون چنین اقدامی تا آن تاریخ بیسابقه‌بود، بیش از پیش انعکاس یافت، ودر روحیه آزادی‌خواهان اثری شگفت‌انگیز برجای نهاد، تصرف مرند و مخصوصاً گشادن خوی در راس برنامه‌آزادی‌خواهان قرار گرفت، که ـ مخصوصاً در مورد خوی وجنگهای تاریخی آن ـ باردیگر مقام حیدر عمواغلی را بعنوان یك رهبر آگاه وجنگاور تثبیت کرد.

پس از برخوردهای اولیه بین قوای دولتی برهبری موسی‌الرضا خان‌پسر شجاع نظام وجمعی از مجاهدین ... «چون ستارخان از ماوقع مطلع گردید، به فرج‌آقا اطلاع داد که هرچه زودتر بمرند حمله برده‌و مرندیان را از دست اشرار مستخلص کند. فرج‌آقا برحسب دستورسردار ۲۷ شوال از زنوز حرکت کرده بعزم تسخیر مرند با مجاهدین تبریز و گرگر بجانب مرند رهسپار شد، در نیم‌فرسخی‌مرندباسواران‌موسی‌الرضا خان بجنگ پرداخت. از غرائب احوال اینکه در بجبوحهٔ جنگ ناگاه خرگوشی از صدای تفنگ وحشت کرده از جایگاه خودبرخاسته‌سراسیمه بآن طرفی که سواران مرند بودند گریخت. سواران مرند بتصوراینکه خرگوش هم مانند جعبه شجاع نظام بمب است که بطرف ایشان می‌آید، سخت هراسان شدند ومجاهدین‌هم‌دراین موقع به‌حمله شدیدی مبادرت کردند. چنانکه دیگر مرندیان را مجال مقاومت نمانده، روی به فرار

---

۱ ـ مجله یادگار ـ سال پنجم ـ شماره‌اول و دوم ـ ص ۵۰ ـ ۵۱

گذاردند. موسی‌الرضا خان هم با خواص خود از مرند خارج شده‌بخوی رفتند. فرج‌آقا با فتح وظفر وارد مرند شد ونسبت باهالی مرندمهربانی کرده واز طرف سردار بایشان اطمینان وامیدواری داد که با کمال اطمینان مشغول کسب وکار خود باشید وابداً از مجاهدین بکسی تعرض وتجاوز روی نخواهد داد.

چون خبر فتح مرند به‌تبریز رسید، ازطرف انجمن میرزا اسمعیل نوبری واز طرف سردار، حیدرخان عمواغلی معین شدند که بمرندرفته، اولا مردم را اطمینان کامل بدهند که بهیچوجه نسبت بآنان تعدی و تجاوزی روی نخواهد داد. ثانیاً اموالی که شجاع‌نظام از اثاثیه وغیره که‌درتبریز غارت کرده وبمرند فرستاده بود، آنرا رسیدگی کرده و در جای امنی گذشته مهر وموم کنند که بعد بصاحبانش داده شود وایشان هم بمرند رفته برحسب دستور رفتار کرده، مردم را نیز آنچه لازم بود بگویند گفتند وخانه شجاع‌نظام را قراول گذاشته واطاقها را مهر وموم نموده وخودشان پس از چند روز مراجعت کردند»[1].

نکته جالب در این میان اثری است که ارسال بمب پستی در عوامل استبداد بجای نهاده بود، وسبب میشد که حتی از خرگوشی نیز بهراس افتند وباآسانی میدان را خالی کرده، بدست حریف بسپارند. ونکته‌دیگر اعتماد ستارخان وکمیته به‌حیدر عمواغلی است. در اینجا دیدیم که در آشفته‌ترین روزها، وی رابرای ایجاد آرامش وثبات بشهر جنگ زده مرند می‌فرستد ودر آینده خواهیم دید که در مورد جبهه حساس خوی نیز درست همین کار را می‌کند ونتیجه هم می‌گیرد.

این نکات از دقت نظر وحسن انتخاب ستارخان وهمچنین لیاقت‌و کاردانی حیدرعمواغلی حکایت می‌کند.

پس از فتح مرند، نوبت بخوی، پایگاه اصلی استبداد می‌رسد:

«... یکی از شهرهائی که بصرف آن برای آزادی‌خواهان ضرورت زیادی داشت شهر خوی بود. مردم خوی از آغاز مشروطه از طرفداران

---

۱ ــ قیام آذربایجان و ستارخان ــ ص۲۳۲ــ ۲۳۳

مشروطیت بودند . چنانکه در جلد اول سمت تحریر یافت فداکاریهای زیادی از ایشان در پیشرفت مشروطیت مشهود افتاد . در این موقع چون حکومت خوی بااقبال‌السلطنه بود ومشارالیه امیر امجد را از طرف‌خود بحکومت آنجا فرستاده بود واهالی هم نمی‌توانستند بدفع آن پردازند، ناچار منتظر فرصت بودند که دستی از غیب برون آید و کاری بکنند.

سواران مرند وارونق وانزاب در صدد حمله بخوی بودند ، ولی‌با اقدام مؤثری نتوانسته بودند کامیاب شوند ، تا آنکه نخستین راپرت تلگرافی از خوی بانجمن ایالتی بامضاء جعفر حسینی رسید که ذیلادرج می‌شود .

«شب سیزدهم ذیقعده جناب آقا میرزا نورالله با جمعی ازمجاهدین غیور وآقای قوچعلی خان وسایر سرکردگان محترم ملی بقلعهٔ خوی حمله در قلعه را بفاصلهٔ سه ساعت بدون چندان خونریزی باز ، امیرامجد ماکوئی جان خود را برداشته بماکو گریخت . مستبدین در بیغوله ها پنهان ، بعد جناب آقای حیدرخان عمواغلی که وجودشان مایهٔامیدواری عموم ملت ومشروطه طلبان است وارد واهالی را تأمین ، وبازار ودکان گشاده ، قاطبه اهالی در آسایش ورفاهیت بدعاگوئی دوام مشروطیت که مایهٔ ترقی واسباب نیکبختی ملت است اشتغال دارند .

جعفرالحسینی»

گزارش فوق در تاریخ ۲٤ ذیقعده بانجمن رسیده ودر آنجا قرائت شد. با تصویب انجمن مرحوم سعیدالممالك بحکومت خوی و سلماس معین گردید ، ودر روز چهار شنبه ٦ ذیقعده ۱۳۲٦ مشارالیه در انجمن حضور بهمرسانید ، وبایشان گفته شدکه حقوق‌حاکم‌خوی‌ونایب‌الحکومهٔ سلماس در کلیه پانصدوبیست وهفت تومان ماهی تصویب‌شده است ، ودرباب مواجب شخصی مشارالیه مذاکره شد، گفت که‌هست‌ونیست من تاجائیکه دارم ومی‌توانم خرج کنم وقف ملت وملیت است و چیزی بعنوان مواجب قبول نمی‌کنم ، الاآنکه همان وجهی‌که مقررفرموده‌اند، خواه آنرا از بابت مواجب ، خواه از بابت مخارج حکومت‌محسوب‌دارند کافی است . اعضا اظهار تشکر کردند وقرار شد روز پنجشنبه ۷ ذیقعده

حرکت کنند.

مرحوم حیدرخان از تبریز کی وچه وقت حرکت کرده وخود را بخوی رسانده است فعلا اطلاع صحیحی از آن در دست ندارم..»[1].

اما علی‌امیر خیزی پس از تاکید روی این جمله که «درهرجا که کارسخت بود، عمواغلی حلال مشکلات بود»[2]. شرح بالا ومتن تلگراف را نقل کرده، سپس اضافه می کند:

«... از آنچه که احمد کسروی از قول نورالله خان یکانی نوشته معلوم است که ضرورت فتح خوی در کمیته اجتماعیون عامیون‌در باکو مطرح شده وخود نورالله‌خان وابراهیم آقا را از طرف حزب برای این کار مأمور کرده‌اند.

بدیهی است هم آن تصمیم وهم آن اعزام، بااطلاع حیدرخان بوده وبنابهمین اطلاع بوده که حیدرخان مقارن حمله وی قوای مجاهدین بریاست نورالله‌خان به‌خوی از تبریز بطرف خوی رفته و بهمان قواملحق شده است. واز اینروست که حیدرخان در رأس قوای مجاهدین قرار می گیرد. وچنانکه در تلگراف گفته شده مایه‌ی امیدواری عموم ملت و مشروطه طلبان می گردد. بامضای خودعمواغلی‌وامیرحشمت‌هم‌تلگرافاتی مبنی برفتح خوی رسیده که مایهٔ مسرت‌اهالی بود.»[3].

تبدیل خوی از یك پایگاه استوار استبداد، بیك دژآزادی، بی‌شك یکی از مهمترین رویدادهای تاریخ مشروطیت ایران است.

خوی تا پیش از بمباران مجلس، یکی از کانونهای اصلی‌مشروطیت بحساب می‌آمد، اما پس از استقرار استبداد صغیر، اقبال‌السلطنه‌بفرمان‌فرمائی خوی منصوب شد وبا همکاری گروهی از کردان بقتل و غارت و حبس و کشتار آزادی‌خواهان پرداخت.

درباره‌تصرف خوی‌بدست‌آزادی خواهان مشروح‌ترین گزارشی‌که در دست داریم، تاریخ مشروطه ایران است، که پژوهندگان دیگر نیز، هرگاه باین فصل از تاریخ رسیده‌اند، از آن یاری جسته‌اند.

---

۱ ــ قیام آذربایجان و ستارخان ــص۲٤۱ ــ ۲٤۲

۲و۳ ــ مجله دنیا ــ سال ۱۱ ــ شماره٤ــ ص ۹۱

کسروی نخست از قول میرزا نوراللهخان که خوددر تصرف‌خوی شرکت‌داشته و یادداشتی دراین زمینه برای وی فرستاده استمی‌نویسد :

«کمیته«اجتماعیون عامیون» و «انجمن ایرانیان» در باکو باین شدند که خوی را بگشایند ومرا (میرزانوراللهخان) با ابراهیم آقابرای اینکار برگزیدند. من با دستور کمیته از باکوروانه گردیده‌بجلفارسیدم. ابراهیم آقا بادسته‌ای در علمدار (نزدیکی جلفا) نشسته از ترس یکانیان که در سر راه می‌بودند ، پیش رفتن نمی‌باراستند...»[1] .

وآنگاه پس از شرح کوتاهی از تهاجم غافلگیرانه آزادی‌خواهان به‌خوی ، ادامه می‌دهد:

«... چنانکه گفتیم مجاهدان چون خوی را گشادند ، عمواغلی از تبریز بآنجا رفت. نیز انجمن امیر حشمت را فرستاد . از آنسوی اقبال‌السلطنه آسوده ننشسته ، دسته‌های کردان را بآبادیهای پیرامون خوی فرستاد که تا سه فرسخی بدست گرفتند . نیز با دستور او اسماعیل‌آقا شکاك (سیمکو) با کردهای خود به پیرامونهای خوی آمد.

عمواغلی از یکسو نیرو می‌بسیجید که کسان بسیاری از یکان وآن پیرامونها پیاپی می‌رسیدند وبمجاهدان می‌پیوستند . یکدسته از ارمنیان نیزبسر دستگی سامسون نامی از سرجنبانان داشناکسیون بآنان پیوستند. همچنین کسانی از گرجیان بمب ساز بآنجا درآمدند . در ارومی نیز این هنگام جنبشی میان مجاهدان آنجا می‌بود ، ویکدسته از ایشان به سردستگی میرزا محمود سلماسی ومشهدی اسماعیل بیاری‌مجاهدان خوی شتافتند .

از یکسو نیز عمواغلی بسامان شهر کوشیده با بدخواهان مشروطه که درخوی نیز فراوان می‌بودند واز دشمنیهای نهانی باز نمی‌ایستادند نبرد می‌کرد .

چنانکه گفتیم در اینجا نیز اداره‌های قانونی از عدلیه و شهرداری وشهربانی بازشد. نیز انجمن بریاست حاجی علی‌اصغر آقا از بازرگانان

---

۱ ــ تاریخ مشروطه ــ ص ۸۱۱

بنام خوی برپا شد. نیز به پشتیبانی عمواغلی و مجاهدان میرزا حسین رشدیه دبستانی برای بچگان بنیاد نهاد. میرزا آقاخان مرندی روزنامه‌ای بنام «مکافات» پدید آورده به پراکندن پرداخت.

اما جنگ‌های آنجا: عمواغلی نخست نامه‌هایی باقبال‌السلطنه و سران کرد نوشته آنان را بهمدستی با مشروطه خواهان خواند، وپیداست که نتیجه‌ای نداد وناچار کار بزدوخورد انجامید، وگاهی نیز جنگ های سختی در میانه رفت. ما داستان آن‌جنگهارانیك‌ندانسته‌ایم‌وتنها آگاهیهای پراکنده‌ای را دردست داریم که‌در پایین می‌نویسیم:

دریادداشتی می‌نویسد: یکروز کردان در پیرکندی بتاخت وتاز پرداختند. مردم دیه‌از مجاهدان یاری طلبیدند. مجاهدان سواره و پیاده بآنجا شتافتند. بهمدستی دیهیان بجنگ پرداختند. پیکار خونین سختی رویداد. برف روی زمین را فرا گرفته جز سفیدی دیده نمی‌شد. ولی چندان خون ریخته شد که تو گفتی پوشاك سرخ بزمین پوشانیدند. می‌گویند پانصد ـ ششصد تن از دو سو کشته شدند. این است آنچه درآن یادداشت است، وبی‌گمان درشمارهٔ کشتگان گزاف‌گوئی شده است.

خود عمواغلی وامیر حشمت ازیك جنگی باتلگراف به‌تبریز آگاهی فرستاده‌اند وچنین می‌گویند: «دسته انبوهی از کردان وماکوییان‌باچند تن سرکرده بدیه‌های پارچی وحاشرود که یکفرسخی خویست ریختند وسیم تلگراف را نیز بریدند. شب بیست ویکم ذی‌حجه (۲٤ دیماه) دویست و پنجاه تن از جوانان فداکار را بکندن بنیاد ایشان فرستادیم. اینان نیمه شب ناگهان گرد آنان را گرفتند ونزدیك به یکصدتن‌راکشته، پنجاه سراسب با تفنگ و چیزهای دیگر بتاراج گرفتند وآنان را تا دو سه‌فرسنگ پس نشانده باز گشتند».

میرزا آقاخان مرندی در یادداشت های خود می‌نویسد: بدخواهان مشروطه در خوی با کردان چنین نهاده بودند که شبی آنان‌ازبیرون‌بشهر تازند و گرد دز را فرا گیرند واینان از درون بیاری برخیزندوآزادی‌خواهان را بکشند وریشه کنند، وماکوییان نردبانها همراه خود آورده بودند که از باره دز فراز آیند، ولی در جلو پافشاریهای عمواغلی و

دلیری‌های مجاهدان کاری نتوانسته ناچار شدند بگریزند.

نیز می‌نویسد: روزی بامداد کردها از دیه‌اگری بوجاق به‌بدل‌آباد که بشهر پیوسته است تاخت آوردند. آزادی‌خواهان از مسلمان وارمنی بجلوگیری شتافته جیره درآمدند، وآنان را شکسته گریزانیدند. ولی هنگامیکه از دنبالشان می‌رفتند دسته‌های دیگری از کردان، از سوی سکمن آباد پشت سراینان را گرفتند ودر میانه جنگ سختی رفت. چند تن از دلیران بنام ارمنی با گروهی از مجاهدان‌مسلمان کشته‌شده،دیگران باسختی‌خودرا رهاگردانیدند، اگر پافشاری عمواغلی نبودی امروز دژ بدست ماکوییان افتادی ...»[1]

باتوجه به شهادت ناظران عینی ومطالب پراکنده یا مدونی که از جریان این جنگها بدست ما رسیده است، بیش از پیش برصحت این مدعا واقف می‌شویم که «اگر پافشاری عمواغلی نبودی» نه فقطدژ ماکوبدست نیروهای دولتی می‌افتاد، بلکه تحقق پیروزیهای بعدی نیز غیر ممکن می‌نمود.

حیله جنگی، اسب انفجاری!

یکی از ویژگیهای حیدرخان عمواغلی نسبت بسرکردگان ورهبران دیگر انقلاب مشروطیت ایران ابتکارات‌جالب‌واغلب شگفت انگیز او در جریان مبارزه ونبرد با دشمنان آزادی است، که در این زمینه شاید بتوان تنها یپرم‌خان را بااو مانند وشبیه دانست. نمونه اینگونه ابتکارات ماجرای بمب انفجاری ویا بروایت آنروز «اسب جنگی» است که در زمان خود جنجال فراوانی برپا کرد. همه حوادث مهم زمان خود را تحت‌الشعاع قرار داد وپیروزی آزادی‌خواهان را تسهیل ومسجل ساخت. شادروان کسروی که از این واقعه باختصار یاد کرده است، می‌نویسد:

«... در یك تلگراف دیگری که به تبریز رسیده‌ودر روزنامه‌انجمن چاپ شده داستان شگفتی را باز می‌نماید، بدینسان: چند روز پیش اسبی بازینی بروی پشت وخورجینی بروی آن، از دست مشروطه‌خواهان‌رها

---

۱ ــ تاریخ مشروطه ــ ص ۸۷۳ ــ ۸۷٤

گردیده بسوی دشمنان تاخت . کردان همینکه آنرا دیدند، سی‌وچهل‌تن بسویش دویدند و گرد آنرا گرفتند ، ودر آن‌میان که هریکی‌می‌خواست پیشدستی کند وآنرا بگیرد ، یکی زیرکی نموده خواست سوارش شود. ولی همینکه پابرکاب گذاشته خواست روی زین‌بنشیند،ناگهان‌خورجین بازین بایك آوای گوش‌خراشی ترکیده ، بیست وپنج تن را از کردها کشته چند تن را زخمی گردانید ..»[1]

چون این ابتکار جنگی حیدرعمواغلی ، تا آنزمان در ایران‌بیسابقه بود ، جا دارد که با تفصیل بیشتری باز گو شود :

«... اسب جنگی ، نقل از روزنامه انجمن شماره (٤٠) سال ١٣٢٧

«بموجب خبر تلگرافی که از خوی رسیده چند روز قبل‌درحوالی آنجا اسبی از دست مشروطه‌چی‌ها رها شده ورو بطرف جمعیت دشمن گذاشته . اکراد بمحض دیدن آن قریب سی‌وچهل نفر تاخته ودوره اسب خالی را که غیر از زین ویك خورجین چیزدیگری‌بالایش‌نبودمی‌گیرند. درهمان حال که این جمعیت از چهار طرف دور آنرا گرفته‌بودند ، یکی از آنها جلد‌دستی کرده وپیش آمده همینکه پا برکاب گذاشته وخواسته است روی زین قرار گیرد ، یك مرتبه خورجین یا خود زین بایك صدای هولناك از هم ترکیده با صدمهٔ آن بیست وپنج‌نفر از اکراد کشته افتاده‌و چند نفر دیگر مجروح می‌گردند .»

مرحوم حیدرخان عمواغلی در سال ١٣٣٤ روزی‌دربغدادچگونگی قضیه رابرای بنده نقل کردکه من نیز خلاصه آنرا بعرض خوانندگان محترم معروض می‌دارم . عمواغلی می‌گفت که : روزی درخوی سخت پریشان‌حال بودم ، زیرا که اکراد اطراف شهر را فراگرفته بودندومردم هم در نهایت نگرانی روزگار بسر می‌بردند . برای آنکه ساعتی خود رااز دست افکار پریشان برهانم از اطاق خود بیرون‌آمده‌مشغول‌قدم‌زدن‌شدم، تارسیدم مقابل طویله . باخود گفتم خوب است باسب‌ها نیز سرکشی کنم ، درسکوی طویله زینهائی دیدم که روی هم چیده بودند. در بین‌زینهازین

---

١ ــ تاریخ مشروطه ــ ص ٨٧٤ــ ٨٧٥

زیبائی دیدم که بلندتر از زینهای دیگر بود. فوراً چیزی بخاطرم رسید، مهتر را گفتم که این زین راباطاق من ببر. پس از چند دقیقه باطاق‌رفته زین را بدقت معاینه کردم،دیدم بانهایت آسانی می‌توان بمبی درزیرقلتاق آن پنهان کـرد. فوراً مشغول انجـام دادن مقصود شدم و بزودی کـار انجام پذیرفت وزین را برداشته بطویله برده بآرامی روی یکی از اسبها گذاشتم وبیکی از کسان خود گفتم این اسب را ببهانه آب دادن بیرون ببرید ولجام از سرش بگیرید، آنگاه دو سه شلاق باسب بزنید تا بطرف سواران اکراد برود وخودم نیز باچند نفر از یاران بالای پشت‌بام‌مشغول تماشا بودیم. دیدم مامور خدمت خود را بخوبی انجام داد واسب بسوی سواران اکراد بتاخت آمد.

چون اکراد اسب بی‌صاحبی را دیدندکه بطرف‌ایشان‌بتاخت‌می‌آید، ازهر طرف بسوی اسب حمله‌ور شده ودر گرد وی‌پره زدند وبالاخـره اسب را گرفتند وخواستند که سوار شوند، ناگاه در اثر فشار بمب‌ترکید وچند نفر از اکراد کشته وزخمی شدند. بعد از این‌قضیه‌اکرادباندازه‌ئی گرفتار خوف ووحشت شده بودند که اگر گربه‌ئی می‌دیدند، از آن نیز احتیاط می‌کردند...»[1]

اکنون باوقوف بیشتر براین حیله جنگی حیدرخان واثـرآن در روحیه متزلزل سپاهیان دولتی به نقل دنباله نبردهای خوی می‌پردازیم:

«... بدینسان در خوی کوششهایی‌می‌رفت‌ورفته‌رفته‌جنگ‌باکردان سخت‌تر می‌گردید. در این هنگام جوان غیرتمند سعید سلماسی‌بادسته‌ای از جوانان آزادی خواه عثمانی بفرماندهی خلیل‌بیک[2] بیـاری آزادی‌خواهان رسیدند، در این زمان در عثمانی مشروطه داده شده، ولی‌سلطان عبدالحمید هنوز برتخت جای می‌داشت واینست دسته «اتحاد وترقی» درنهان بکارهایی می‌کوشید، و چون در نتیجه کشاکش مرزی‌میانه‌ایران وعثمانی، سپاهیان عثمانی در نزدیکی‌های قوتورجا می‌داشتند، وجان‌

---

۱ ــ قیام آذربایجان و ستارخان ــ ص ۲۹۸ ــ ۲۹۹

۲ ــ عموی انور پاشا می‌بود که سپس‌پاشا گردیده ودرجنگ جهانگیر گذشته‌باسپاهیان عثمانی به عراق و آذربایجان آمد (کـروی ــ تاریخ مشروطه ــ ص ۸۷۵)

فشانیهای آزادی‌خواهان ایران را از نزدیك تماشا می‌کردند ، کسانی از ایشان همراه میرزا سعید بیاری شتافتند .

سعید را نوشته‌ایم که یکی از جوانان مشروطه خواه‌بسیارغیرتمندی می‌بود ، وچون در استانبول ببازرگانی می‌پرداخت وبارها بخاك عثمانی می‌رفت، عثمانیان او را می‌شناختند .

عمواغلی ومجاهدان به پیشواز شتافتند وسه دسته ایرانی وترك و ارمنی دست بهم داده بکوشش پرداختند . سپاهی در سعدآباد در برابر ماکوییان گردآمده‌جنگ درمیانه‌رخ می‌داد. خلیل بیك‌بادسته خود بآنجا پیوست .

روز چهارشنبه‌هیجدهم‌اسفند(۱۶صفر) جنگ بزرگی در میانه رخ داد ، وچون داستان آنرا در روزنامه مکافات نوشته ، ماکوتاه شده‌اش‌را می‌آوریم :

شب چهارشنبه سه‌ساعت پیش از بامداد مجاهدان از ترك وایرانی بچند دسته شده بفرماندهی خلیل بیك همراه ابراهیم آقا ومیرزا سعید، از سعدآباد بتکان آمده از رود قوتور گذشته خود را بکنار دیه‌حاشرود رسانیدند . وهنوز آفتاب ندمیده بود که با دشمنان بجنگ پرداختند . مجاهدان نیز بسیاری از خودنشان می‌دادند. هم‌جنگ می‌کردند و هم پیاپی آواز به «زنده‌باد ستارخان سردار ملی » بلندمی‌داشتند ، خلیل‌بیك زودزود می‌گفت« آرقداشلار، قورقمایون ، ورون ، یاشاسون‌مشروطه»، شادروان سعید از بس خونش جوش می‌زد آرامش نتوانسته گاهی آواز به «یاشاسون حریت» بلند می‌کرد. گاهی بامجاهدان بسخن پرداخته می‌گفت «برادران بزنید ، نترسید ، خونبهای ما پایداری مشروطه است.. نام‌نیك ما را در تاریخها خواهند نوشت». گاهی روی سخن را بدشمنان گردانیده می‌گفت : «ای بیغیرتان کجا می‌گریزید ؟ مگر می‌پندارید با گریختن از شما دست خواهیم برداشت ؟».

امروز یکی از سران کرد کشته شده چهارتن دیگر دستگیر افتاد. از مجاهدان دلیری بسیار دیده شد . در مکافات می‌نویسد : «درکنار رود قوتور آنقدر از دشمن کشته وزخمدار افتاده بود که از جریان‌خون‌آنها

رنگ آب تغییر داشت » . راستی آنکه صدتن کمابیش از آنان کشته شده بود. از اینسو نیز شادروان میرزا سعیدباشش تن دیگر از مجاهدان کشته گردیدند . شادروان سعید بآرزوی خود رسیده خونش را در راه آزادی بخاك ریخت. خلیل بیك درباره این جنگ تلگراف پایین را باستانبول فرستاد.

«... وان ــ ۲۸ صفر ــ عدم مخابرات تبریز اعلام[1] بی‌شمار با پانصد سوار به‌جانب صوفیان تعقیب حواله خوی محاربه صد نفر ماکویی مقتول وخطیب شهید میرزا سعید سلماسی شهید ــ خلیل»[2]

نکاتی که در شرح این پیروزیها نباید ناگفته بماند ، نخست اذعان برقدرت رهبری وسازماندهی حیدرعمواغلی است ، که انقلابیون پس از تصرف هرشهر وی را برای اداره امور وسامان دادن باوضاع آشفته یك منطقه آشوب زده ، بدانجا گسیل می‌داشتند وحیدرخان نیز بنحو احسن ازعهده انجام ماموریت برمی‌آمد. ونکته دیگر یاری گرفتن ازمجاهدان وداوطلبان ارمنی و گرجی است ، که علاوه براستفاده از نیروی کارآمد آنها، باعث میشد پاره‌ای اختلافات عقیدتی که آنزمان بشدت رایج بود تخفیف یابد و همزیستی صمیمانه‌تری بین همه نیروهای دست اندر کار انقلاب بوجود آید :

«... حیدرعمواغلی پس از فتح مرند بآنجا رفت وچون مجاهدان خوی را گرفتندوامیرحشمت را از انجمن بحکومت شهر برگزیدند ، حیدرخان حفظ انتظامات شهر وجمع‌آوری‌مجاهد وسپاهی‌را برای‌جلوگیری از حملات کردان بعهده گرفت وادارات عدلیه وبلدیه ونظمیه‌راباز کرد و بحمایت او انجمن تأسیس وروزنامه مکافات بوسیلهٔ میرزا آقاخان مرندی انتشار یافت .

اقبال‌السلطنه که پیشرفت آزادی‌خواهان را نمیتوانست دید ، کردان را چندین باربشهر فرستاد وعمواغلی باکمال مهارت حملهٔ آنان را درهم شکست و نباید از حق گذشت که پیشرفت های عمواوغلی تاحدی نتیجهٔ

---

۱ ــ چنان که گفته‌ایم انجمن سعادت دراستانبول خود را کانون‌ساخته آگاهیها ازتبریز می‌گرفت و به همه‌جا میفرستاد .این استخلیل‌بیك نیزحال تبریزرااز آنجامی‌پرسد(کسروی ــ تاریخ مشروطه ــ ص ۸۷۶)

۲ ــ تاریخ مشروطه ــ ص ۸۷۳ ــ۸۷۶ .

وجود و شجاعت عدهٔ زیادی از ارامنه و گرجیان بمب‌انداز بود و این ارامنه ازفرقهٔ داشناکسیون بودند که در سراسر جهان تأسیسات نظامی داشتند و درجنگها وانقلابها برضد استبداد همه‌جا شرکت می‌کردند وشجاعت آنها تاحدی بود که می‌گویند مرحوم امام جمعه خوئی دربارهٔ آنهامی گفته که هرده مسلمان‌را یك ارمنی برای حفاظت کافیست. درطی‌همین‌جنگها بود که مرحوم سعیدسلماسی باتفاق خلیل پاشای عثمانی بکمك عمواوغلی در برابر اکراد ماکوئی اقبال‌السلطنه آمده بود واو پس از جنگی دلیرانه مقتول شد.. جنگ تبریز با ورود قشون روس واعلام مشروطه‌از طرف محمدعلیشاه تمام شد واندکی بعد قوای ملیون از شمال وجنوب بپایتخت حمله برده طهران را گرفتند و حیدرخان دراین وقایع‌شرکت کرد...»[1].

بااین چند سطر که علی‌امیرخیزی درباره فتح خوی می‌نویسد بمطالب‌این‌بخش پایان می‌دهیم. نویسنده‌نخست‌اندکی‌به گذشته‌باز گشته و سپس‌بشرحی کوتاه‌درباره‌دوران‌فعالیت‌حیدرعمواغلی‌درخوی می‌پردازد.

«... در دوره‌ی انقلاب ضد امپریالیستی وضد فئودالی ایران در سالهای ۱۹۰۵ ـ ۱۹۱۱ حیدرخان در حساس‌ترین مواقع در مهمترین نقاط نهضت مردم قرار داشت. او متناوباً درتبریز واردبیل‌وآستاراوخوی ومرند وقم وشیراز واصفهان وایل بختیاری گروههای جنگی بنام مجاهد تشکیل می‌داد. او درنامه‌ای بیکی از دوستانش می‌نویسد: فقط رهبری صحیح می‌تواند حزب را به‌پیروزی برساند.

حیدرخان در ایام اقامت در خوی وسائل طبع ونشر روزنامه‌ی «مکافات» را فراهم آورد، باروسهای‌آزادی‌خواهی که‌میان‌قشون‌تزاری بودند، رابطه‌ی دوستی برقرار کرد. نقشه‌ی ارتجاعی کنسول عثمانی‌راکه می‌خواست میان مجاهدین اختلاف اندازد عقیم گذاشت. قلوب مردم را جلب‌کرد. با محتکرین مبارزات شدید آغاز کرد ودر آن سال قحطی و گرانی بدادگرسنگان رسید. مردم درشان وی تصنیف هائی ساختند که بعضی از آنها در کتاب‌دوقهرمان آزادی چاپ شده‌است..»[1].

---

۱ ـ مجله یادگار ـ سال پنجم ـ شماره۱و۲ ـ ص ۵۱ـ۵۲
۲ ـ مجله دنیا ـ سال ۱۱ ـ شماره۴ـص ۹۲

بخش هشتم

رویدادهای تهران

شکست استبداد

سرانجام جنبش گیلان به‌سردستگی یپرم‌خان ارمنی، معزالسلطان و دیگران از یکسو، مقاومت جانانه ستارخان و دیگر قهرمانان آذربایجان از سوی‌دیگر وتصرف پیاپی شهرهای آنسامان‌ازجانب‌آزادی‌خواهان‌وهم‌چنین‌پیوستن سردار اسعد ونیروهای بختیاری بقوای ملیون، به‌فتح تهران، پیروزی مشروطه خواهان و شکست قطعی حکومت استبدادی منجر شد.

این پیروزی بدون شك یکی از عظیم‌ترین رویدادهای تاریخ مشروطیت ایران است. اگر صفحات تاریخ را مرور کنیم‌وبیادبیاوریم که چگونه تهران باصطلاح آزاد شده وپایتخت مملکت در خاك وخون‌غوطه می‌زد.. حکومت استبدادی باخشونت و کینه‌توزی برجان ومال وناموس مردم‌چیره شده بود... سرداران و رهبران انقلاب تك‌تك و گروه گروه شکار شده ودرباغشاه پس‌ازشکنجه‌هاوسلاخی‌های‌بسیار،بچوبه‌دارآویخته شده ویا اجساد شقه شدهٔ آنها باین سوی وآنسوی می‌افتاد... میوه چینان انقلاب، که‌پس از پیروزی نخستین، سردمدار امور شده بودند، اینك‌هر یك بگوشه‌ای خزیده ویا با عوامل استبداد سازش کرده بودند... اگر فشار دولتهای خارجی‌وسرنیزه قزاقان بیگانه را بیاد بیاوریم وبدانیم که چگونه محمدعلیشاه حاضر بود بخاطر حفظ سیطرهٔ جابرانهٔ خود، حتی سرتاسر مملکت رادر اختیار بیگانگان قرار دهد... وسرانجام نگاهی‌به تبریز قهرمان بیافکنیم که بسان جرقه‌ای کوچك ودر حال خاموشی، در این جنگل تاریك ودهشتبار کورسو می‌زد، وهیچکس را امیدی به پیروزی واستقرار مجدد آزادی نبود... آنوقت است که اندکی‌برارزش واهمیت «فتح تهران» وقوف خواهیم یافت.

دراین واقعیت هیچ تردیدی نیست، کـه اگـر مقاومت قهرمانانـهٔ ستارخان ویارانش در تبریز نمی‌بود ، واگر کسانی چون حیدرخان‌عـمو اغلی ودیگر اعضای کمیته باکو ، از آنسوی مرزها ، این گروه مقاومرا یاری نمی‌کردند وسرانجام اگر با ابتکار همین کمیته وشخص حیدرعمو اغلی جنبش گیلان‌در نمی‌گرفت وبزرگانی چون یپرم خان ومعزالسلطان مردانه دست بکار نمی‌شدند ، مشروطیت ایران،در همان آغاز تولد ، در گورستان استبدادمدفون می‌شدوای‌بسا که‌اینك‌بجای‌ایران‌بزرگ‌ومستقل امروز ، تنها سرزمینی قطعه‌قطعه شده، مرکب از باصطلاح جمهوریـها و حکومت‌نشین‌های عجیب‌وغریب وزیرنفوذ وتسلط قدرتهای‌بزرگ، نامی ازاین سرزمین برنقشه‌های جغرافیا باقی نمی‌ماند. بدینسان باید اعتراف کرد که غیرت وشجاعت این مردان ایران دوست ومیهن‌پرست ، نه‌فقط مشروطیت وآزادی ، بلکه تاریخ وقومیت واستقلال ملی ایران را نیز از گزند نابودی وانهدام‌رهائی بخشید.

ماجرای فتح تهران ونبرد قهرمانانه آزادگان ، که منجر بـرهائی همهٔ ایران شد ، به‌تفصیل درکتب وگزارشها‌ومقالات گوناگون‌آمده‌است. بهمین جهت ، ازتکرار مجدد این ماجرا در کتاب حاضر در می‌گـذریم. نکته‌ای که دراین‌میان مورد نظرماست، نقش ودخالت حیدرعمواغلی در این پیروزی بزرگ است. امامتاسفانه اغلب منابع ومآخذ در این مـورد سکوت کرده‌اند وجز اشاراتی کوتاه ، بمطلب شایان توجهی دراین‌زمینه برخوردنمی‌کنیم.

مثلا یك‌جا می‌خوانیم :«... کمی بعد قوای ملیون از شمال‌وجنوب بپابتخت حمله برده ، طهران را گرفتند . وحیدرخان دراین‌وقایع‌شرکت کرد»[1] وجای دیگر : «... حیدرخان درآستارا گروههائی مسلح تشکیل داد وباتفاق آنان در یورش بتهران شرکت کرد وپس از فتح تهران برای پیشرفت کارحزب سوسیال‌دمکرات (اجتماعیون وعـامیون) و هم‌چنین برای تشکیلات ابتدائی اتحادیه‌های زحمتکشان همت گماشت ...»[2] ودر

---

۱ ــ مجله یادگار ــ سال پنجم ــ شماره۱و۲ ــ ص ۵۲

۲ ــ علی امیر خیزی ــ مجله دنیا ــ سال ۱۱ ــ شماره ٤ ــ ص ۹۲

اسناد ومدارك ونوشته‌های دیگر نیز ، بیشتر از اینها اشارتی نرفته است . ونکات مبهمی که در این میان بچشم می‌خورد ، براستی هر پـژوهنده و علاقمند باین بخش از تاریخ ایران را دچار شگفتی وسردرگمی‌میسازد.

حیدرخان ـ دست راست ستارخان ویار ومشاور نـزدیك او ـ در ماجرای فتح تهران چه نقشی داشت .. ؟ آیا بصورت یك سپاهی ساده ـ یا بهتر بگوئیم سیاهی لشگر ـ همراه مجاهدان عازم تهران شد، ویا اینکـه بنا باقتضای روحیه وتجربیات خویش با حلیه‌های جنگـی ، بمب‌سازی و بمب‌اندازی وقدرت رهبری ، نقش شایستهٔ خویش رادر این رویداد مهم تاریخ مشروطیت ایران ایفا کرد ...؟ آیا پس از گـرد آوردن سپاه در آستارا مستقیماً بتهران تاخت یا همراه مجاهدان گیلان ، آذربایـجان و اصفهان در فتح تهران‌شرکت جست ..؟

متأسفانه پاسخی قاطع برای این پرسشها نداریم . البته شرکت‌مؤثر قهرمان داستان ما در فتح تهران مسلم است . اما چگونگی ایـن شرکت آنست که همچنان در پرده ابهام‌باقی‌میماند.بعنوان‌مثال‌شادروان‌کسروی که کوشیده است تقریباً هیچ نکته‌ای را ناگفته بجای نگذارد ، در ایـن زمینه جز تأکید بر اینکه حیدرخان نیز در فتح تهران مجاهدان راهمراهی کرده است ، مطلب دیگری ندارد . ولی همین نکته کوچك نیز حـاوی موضوع بسیارمهمی‌است، که در جای خود، در هیچ منبع ومأخذی بدان اشاره نشده است :

«... جهانگیر میرزا که‌یکی‌ازسردستگان‌مجاهدان‌وآزادی‌خواهان می بود ودر سال ۱۲۸۷ (۱۳۲۶) در خوی به‌همدستی حیدرعمواغلـی و دیگران باکردان وهواداران خود کامگی جنگهای بسیار کرده ،وسپس بهمراه عمواغلی به گیلان رفته ودر شورش آنجا همدستی داشته‌وتاگشادن تهران همراهی نموده ...»[۱] .

که علاوه برآنکه تأکیدی است برشرکت حیدرعمواغلی درفتـح تهران ـ یعنی بزرگترین وارزنده‌ترین پیروزی مشروطه‌خواهان ـ مسئله تازه‌ای را مطرح میسازد . وآن اینکه حیدرخان در جریان فتح تهران ،

۱ـ تاریخ هیجده ساله‌آذربایجان ـ بخش‌چهارم ـ ص ۸۳٤ ـ ۸۳۵

همراه ستارخان نبوده ، بلکه پس از شرکت در جنگهای مرند وخـوی و نشاندادن قهرمانیهای بسیار ـ که در صفحات گذشته آمد ـ همینکه از آزاد شدن گیلان‌باخبر می‌شود ، بآن سامان شتافته وهمراه با یپرم‌خان و معزالسلطان ودیگر سران جنبش گیلان عازم فتح تهران شده است.

البته این امر ، با توجه به نقشی که حیدرعمواغلی از هنگام‌اقامت در باکو ،بافرستادن اسلحه ومجاهد ، وحتی انتخاب واعزام رهبر شورش به گیلان داشته‌است ، خلاف انتظار نیست . مخصوصاً با توجه به دوستـی بسیارنزدیك حیدرعمواغلی ویپرم‌خان . اما نکته شگفت‌آور اینست که در هیچ نوشته یا سندومدرکی ، نشانه‌ای ازاین سفر و همکاری وهمراهـی قهرمان داستان ما باپیرم‌خان ومعزالسلطان بچشم نمیخورد. حتی خـود کسروی نیز ، هنگام تشریح چگونگی یورش مجاهدان گیلان به پایتخت وفتح تهران نامی از حیدرخان نمی‌برد ، جز اینکه وی‌نیز دراین پیروزی شرکت داشته است. تنها درپایان جلد دوم کتاب تاریخ مشروطه (تاریخ هیجده ساله آذربایجان) وقتی به شرح ماجرای اسماعیل آقـا سمیتقو (سیمگو) می‌پردازد، ضمن‌معرفی‌جهانگیرمیرزا، که‌یکی‌ازرهبران‌راستین وآگاه مجاهدان است ، بایـن مهم (سفر حیدر عمواغـلی بـه گیلان‌و همکاری او با کوشندگان آن سامان تا فتح نهائی تهران) اشاره‌می‌کند. آنهم اشارتی بسیار کوتاه وگذرا .

همانطور که در بخشهای پیشین نیز اشاره شد ، سبب این گمنامـی حیدرخان را بایدـچون مسافرتهای ناگهانیش ـ نتیجه کارهای مخفیانه اووارتباطش باکمیته‌های انقلابی قفقاز وگرجستان دانست. در ماجرای تکان‌دهنده ارسال‌بمب پستی و کشتن شجاع نظام،وهم‌چنین‌نبردهای‌مرند وخوی نیز ، شاید اگر حوادث تا بدان پایه پرسروصدا وعالمگیر نمی‌بود، در آنجا نیز نامی ازحیدرخان بمیان نمی‌آمد .

آنچه مسلم است ، دراین زمان حیدرعمواغلی ، یاروهمدم وهمرزم ومشاور ستارخان بوده است. این جمله را در بخش پیش دیدیم که :«ستار خان وحیدرخان (مادام که در تبریز بود) علاوه برهمرزمی ، باهم‌دوست بودند وستارخان همیشه نظر حیدرخان رادر حل مسائل می‌پذیرفت ودر

هر مطلب مشکل می گفت : حیدرخان هرچه‌بگوید،من‌هم‌همانرا میگویم»[1]
یازمانی که‌تبریز زیر سلطه قوای روس ، بدترین ودشوارترین روزهای خود را می گذرانید ، در هر گونه مقاومت واقدام قهرمانانه‌ای رد پای حیدرخان را مشاهده می کنیم. با توجه باینکه مخصوصاً قفقازیان، گرجیان وارمنیان دراین دوران روز گاری سخت تراز دیگران را می گذراندند:

«... آنچه بیش از همه برتبریزیان سختی داشت ، حال مجاهدان قفقازی وفدائیان گرجی وارمنی بود . زیرا این جوانمردان در آن روز های سخت بفریاد تبریز رسیده ودسته‌هائی از ایشان جان خود را در راه آزادی ایران باخته وآنانکه زنده مانده بودند ، این زمان‌پنهان‌می‌زیستند. زیرا روسیان آنان را بسته خود می‌شماردند وبرآنان چیره‌تر از دیگران بودند وهر کدام را که می گرفتند بیگمان بردار می‌زدند. این‌بودازروزی که‌پای روسیان به‌تبریز رسید، اینان پراکنده شده، هریکی خودرا در گوشه‌ای نهان کردند واین کاربرتبریزیان ناگوار می‌افتاد...»[2]

طبیعی است در چنین شرایطی ، حیدرعمواغلی نمی‌توانست چون دیگر سران مقاومت در تبریز ، به فعالیت‌های‌علنی یا نیمه‌آشکارابپردازد.

بهر حال ، آزادی‌خواهان پیروز شدند و تهران بار دیگر بدست مشروطه خواهان افتاد . پس از استقرار مجدد مشروطیت ، بار دیگر نام حیدرخان عمواغلی رابعنوان پشتوانه وقوه مجریهٔ‌هیات‌مدیره‌ای که‌اداره امور مملکت راعهده‌دار شده‌بود، مشاهده می کنیم :

«... پس‌ازفتح وخلع محمدعلی‌شاه برای ترتیب کارهاهیئت‌مدیره‌ای درست شد واین هیئت تا چندی مملکت را اداره می کرد. از اقدامات‌این هیئت تشکیل کمیسیونی بود برای اخذ وجه از متمولین واز این‌راه‌مبلغی درحدود یك کرور جمع شد و مرحوم وکیل‌الرعایای همدانی صندوق داری آنرا عهده دار گردید.

دیگر از اقدامات هیئت مدیره تبعید کسانی بود که نسبت باساس جدید اظهار دشمنی کرده بودند. باید دانست که عده‌ای از اینان خود را

---

۱ ــ مجله دنیا ــ سال ۱۱ ــ شماره۴ــص ۹۲
۲ ــ کسروی ــ تاریخ هیجده ساله‌آذربایجان ــ ص ۵۰

بروسها بسته بودند و تا جائیکه شایع بود که کامران میرزا و شاهزاده عزالدوله عبدالصمد میرزا برادر ناصرالدین شاه وسیدابوالقاسم امام جمعه را شخص امپراطور بتبعیت روس پذیرفته و تحت حمایت خود قرار داد.

هیئت مدیره تصمیم گرفت که امام جمعه را تبعید کند. عامل قوه مجریهٔ هیئت، حیدرعمواغلی بود که بایك عده طرفداران فدائی برای هر گونه فعالیتی بنفع مشروطیت آماده بودند. حیدرعمواغلی آقای نصرالله جهانگیر را که از مریدان خاص او بود، همراه یك مجاهد قفقازی برای ابلاغ حکم هیئت مدیره نزد میرزا ابوالقاسم امام جمعه فرستاد. دیدار قیافه مهیب مجاهد قفقازی که پاپونچی در تن و کلاه پاپاخ برسر و موزر و قطار فشنگ بر کمر داشت و بمناسبت قطار فشنگ کمر نمی‌توانست بنشیند و روی زانو نشسته بود، طوری در امام جمعه تأثیر کرد که نمی‌توانست حکم رابخواند ودستش می‌لرزید. مجاهد که تردید اورا دید تصور کرد که من باب عدم اطاعت است، باین جهت با آرامش خاطری هرچه تمامتر بلهجه ترکی از جهانگیرخان پرسید «بکوشم..؟» جهانگیرخان مضطرب شده اورا منع کرد. مجاهد که معنی ترس و تردید را نمی‌دانست گفت: «ده گوی بکوشم، مستبداست: یعنی بگذار بکشم ــ او مستبداست..»[1]

تاهنگامی که کمیسیون بیست وچند نفری پراکنده نشده بود، حیدر عمواغلی نیز در نقش قدرت اجرائی این کمیسیون فعالیت می کرد. اما از آن ببعد کوشش خود را در زمینه‌ای دیگر مصروف داشت، و آن تشکیل یك حزب سیاسی بود که درجای خود از آن سخن خواهیم گفت.

انگیزهٔ اصلی حیدرعمواغلی در اینکار روشی بود که حکومت مشروطه پس از استقرار مجدد، درپیش گرفت و بعلت پاره‌ای سهل انگاری‌ها بار دیگر عوامل استبداد را برسر کار آورد. در اینجا اشاره بیك شاهد تاریخی سودمند بنظر می‌رسد:

«... باید دانست در آنزمان روس وانگلیس ایران را بادو چشم باز می‌پائیدند وچون پیش آمدهای اروپا و آمادگیهای آلمان بجنگ، این دو دولت را بهم نزدیك ساخت و هم‌چشمی را میانه ایشان بهمدستی برگردانیده

---

۱ ــ مجله یادگار ــ سال پنجم ــ شماره ۱و۲ ــ ص ۵۲ ــ ۵۳

بود، این است هر گامی را جز بخرسندی از یکدیگر برنمی‌داشتند. اینان از شور وجنبشی که در ایران بویژه در شهرهای‌شمالی‌برخاسته‌وروزبروز فزونتر وپردامنه‌تر می گردید، اندیشمندبودند و آنرا دوست نمی‌داشتند. ایرانیان که از قرنها دچار سستی ودرماندگی وکوتاه اندیشی شده‌وهمین گرفتاری‌مایه چیرگی‌همسایگان گردیده‌بود،اکنون‌تکانی‌بخودداده ازآن درماندگی بیرون می‌آمدند. اینگونه جنبشها میان یك توده هر گونه پیشرفت را در بردارد واین چیزی نبود که نمایندگان دو دولت آنرا ندانند، یا چیزی نبودکه از آن بیمناك نباشند. این هم‌پیدا بودکه‌محمد علی‌میرزاهرچه ایستادگی بیشتر می‌نمود، دامنهٔ جوش‌وجنبش‌مردم‌بیشتر می گردید. دریازده ماه پیش تنها یك گوشه تبریز این شورش را داشت و کم کم بردامنه‌آن‌افزوده واکنون یك‌نیم ایران را می گرفت ودر این‌زمان اندك آنهمه مردان جانباز وکاردان پدید آورده بود. هر گاه چند سالی همچنان پیش می‌رفت، چه‌مردان کاردان وبزرگی که نمی‌پرورد. ازاین اندیشه ها نمایندگان روس وانگلیس، محمدعلی میرزا را بدادن مشروطه وامی‌داشتند، تا آبها از آسیابها افتاده، دیگر عنوانی برای شورش و جنبش بازنماند، وازآنسوی از محمدعلی میرزا نگهداری می‌نمودند، تا کارها یکرویه نگردد وراه پیشرفت توده هموار وآسان نباشد. نیز می‌کوشیدند کشاکش با گفتگو وآشتی بپایان آید، تا شورشیان و گردن فرازان خود را بپایتخت نرسانند و خاندانهای کهن درباری راکه همیشه ابزار دست بیگانگان بودند، انداخته وخودشان جای ایشان را نگیرند و این همان آرزوئی است که خودآن خاندانها داشتند و چنانکه گفتیم در راه‌آن تلاشی می‌نمودند. اینکه بیرون کردن امیر بهادر ومشیرالسلطنه‌از دربار خواسته می‌شد، از بهرآن بود که اینان در دشمنی با مشروطه پرده دری کرده وچنان‌بودندکه دیگر نمی‌توانستند از باغشاه بیرون آمده،در بهارستان جاگزینند و بکار مقصودیکه در میان بود، نمی‌خوردند. اما مشروطه طلبان، از ایشان هم کسانی بکار می‌خورد که جانفشانی ننموده‌و جزخود نمائی ورویه‌کاری هنری نداشته باشند وهر گاه براستی مشروطه را دوست دارند، آسایش وشکوه خود را بیشتراز آن دوست‌بدارند. کسانی

همچون ستارخان وحیدرعمواغلی ویار محمدخان و معزالسلطان این شایستگی را نداشتند وخواهیم دید بااینان چه رفتاری پیش گرفتند وهمه راازپا انداختند ...»[1].

همین واقعیات بود، که ستارخان را بگوشهٔ انزوا کشانیدوماجرای غم‌انگیز پارك اتابك را بوجود آورد. دیگر سرداران رااز گردونه‌خارج ساخت وسرانجام حیدرعمواغلی را باین اندیشه افکند که جز از طریق تشکیل یك حزب نیرومند سیاسی، نمی‌توان باین نابسامانیها وبی‌عدالتیها پایان داد.

در اینجا قبل از پرداختن به چگونگی تشکیل حزب دموکرات و فعالیتهای آن، ناچاریم اندکی به‌عقب‌باز گردیم ونخست از تشکیل حزب سوسیال دمکرات ایران ونقش حیدرعمواغلی در تأسیس این‌حزب، که اساس تجربیات‌وآگاهی های او برای تشکیل یك حزب سیاسی است، یاد کنیم:

سوسیال دمکراتها و انقلابیون ایران

جنبش مشروطیت در ایران، همزمان با نهضت سوسیال دمکراسی در اروپا وبخصوص در روسیه بود. توجه خاص لنین ویاران نزدیك او به مشرق زمین،این فکر را بوجود آورده بود که برای استقرار سوسیالیسم، باید از همه نیروهای پیشرو وانقلابی این منطقه یاری گرفت. ودر این میان ایران که باجنبش مشروطیت نام‌آور شده بود، نقش مهمی را عهده‌دار می‌شد.

پس از اینکه در سال ۱۹۰۵ (۱۳۲۲ هـ) روسیه در جنگ مغلوب شد، مردم‌سراسراین‌سرزمین علیه خانواده تزار و حکومت جبار وظالمی که شخص تزار رهبری آنرا بعهده داشت، قیام کردند، در این قیام روشن فکران‌وآزادگان‌همه مللی که در روسیه بسر می‌بردند، علیه‌تزارهاشرکت داشتند. پادشاه روسیه برای خاموش کردن شورشیان وانقلابیون‌باتشکیل مجلس «دوما» موافقت کرد. در جریان این شورشها و انقلاب روسیه، حزب سوسیال‌دمکرات این کشور یکی از متنفذترین احزاب زمان بود.

---

۱ ــ تاریخ هیجدساله آذربایجان ــ بخش‌یکم ــ ص ۳۲ــ ۳۳.

سوسیال دمکراتهای روسیه بتدریج دامنه فعالیت زیرزمینی وانقلابی خود را گسترش داده و شعبات وتشکیلاتی نیز در کشورهای مجاور بوجود آوردند. طبعاً نام ایران که دوران انقلاب وپیکار برای سرنگون کردن حکومت مطلقه قاجاریه را از سر می گذرانید، در راس این شعبات قرار داشت.

انقلابیون ایران، باراهنمائی دکتر نریمان نریمانوف رئیس حزب سوسیال دمکرات «همت»[1] تاسیس حزب سوسیال دمکرات ایران را با آغوش باز پذیرفتند. ودر راه تشکیل این حزب، کربلائی علی مسیو باتفاق دوپسرش، حیدرعمواغلی واعضای ایرانی حزب سوسیال دمکرات روسیه ازقبیل میر بشیر قاسموف، قره داداش، مشهدی حسین سرابی، سوچی میرزا (میرزا عمو) ـ که ازاعضای برجسته حزب اجتماعیون انقلابیون روسیه بود[2]، پیشقدم شدند.

بموجب نوشته دکتر سلام الله جاوید «حزب سوسیال دمکرات ایران که اغلب بنام «کمیته غیبی» خوانده می شد، ازحزب «همت» الهام می گرفت.[3]» این حزب همکاری نزدیك ومؤثری را با مرکز حزب درروسیه آغاز کرد وهمکاری دوسازمان تا بدانجا رسید که لنین اعلامیه های خود را که نام غولپین (Golpen) داشت، از راه تبریز برای یاران خود وانقلابیون روسیه، بآن کشور می فرستاد.

منابع کمونیستی نیز کمك موثر سوسیال دمکراتهای ایران را به حزب سوسیال دمکرات «همت» مورد تأیید وتجلیل قرار می دهند ومی نویسند که حتی «ایسکرای لنین» نیز توسط این حزب از طریق تبریز و اردبیل به باکو رسیده واز آنجا بین احزاب سوسیال دمکرات توزیع میشد:

«... در همان سالها یعنی در اواخر قرن گذشته گروهی از جوانان

---

۱ ـ «حزب سوسیال دمکرات آذربایجان باعلامت اختصاری و باعنوان مختلف «همت» خوانده میشد» دکتر سلام الله جاوید ـ نهضت مشروطیت ایران و نقش آزادیخواهان جهان.

۲ ـ «سوچی میرزا اینکه بیسوادبود چون شخصی فهمیده بوده بحزب اجتماعیون ـ انقلابیون وارد گشته برای آزادی حتی چندسال قبل از مشروطه و طور سری مشغول فعالیت بود» از کتاب «نهضت مشروطیت ایران و نقش آزادیخواهان جهان» ـ دکتر سلام الله جاوید ـ سال ۱۳۴۷ ـ ص ۵۹

۳ ـ نهضت مشروطیت ایران و نقش آزادیخواهان جهان ـ ص ۷۳

ایالات وولایات ایران که برای تحصیل به‌تهران آمده بودند، بتدریج با افکارسوسیالیستی آشنا میشوند. عده‌ای‌ازآنان‌بعداً درانقلاب مشروطیت شرکت کرده برای تشکیل گروههای سوسیال دموکرات درایران‌وخارج ازایران فعالیت نمودند. از فعالین این گروه میرزاجعفرناطق‌حسین‌زاده، عظیم عظیم زاده، میرزا اسداله غفارزاده و دیگران را میتوان نام برد که سلیمان میرزا محسن اسکندری در رأس آنان قرار داشت. بعضی ازآنها در دوران انقلاب بشهادت رسیدند. از جمله میرزا جعفر ناطق‌درخوی‌و عظیم عظیم زاده درزنجان بدار آویخته شدند. عده‌ای از آنها که درسال های‌قبل از انقلاب از طرف حکومت مستبدهٔ زمان‌تحت تعقیب‌قرار گرفته بودند، مجبور به‌ترك کشور شده بعضی بباکو مهاجرت کردند. یکی از آنهااسداله غفارزاده اردبیلی بود که در سال ۱۹۰ به باکورفت. بطوری که‌تحقیقات علمی در این اواخر نشان داده است مشارالیه درحمل ونقل «ایسکرای» لنینی از راه تبریز ـ اردبیل به‌باکو شرکت داشته است.اواز ۱۹۰۵ عضو حزب سوسیال دموکرات ودرسال۱۹۱۷ازموسسین‌حزب «عدالت» وسپس در ۱۹۲۰ از بانیان حزب کمونیست ایران گردیده و بالاخره درانقلاب گیلان بدست ضد انقلابیون به‌شهادت رسید.

در سال ۱۹۰٤ درباکو گروه سوسیال دموکرات «همت» بین این مهاجرین وبکمك فعال مارکسیستهای روسیه تشکیل میشود. کمك گرانبهائیکه سوسیال دموکراتهای قفقاز (اجتماعیون عامیون) که در رأس آنها رجل مشهور انقلابی نریمان نریمانوف قرار داشت، به انقلاب مشروطیت کرده‌اند، درکتب مختلف ازجمله اثر نفیس احمد کسروی ـ انقلاب مشروطیت ایران ـ مندرج است وما از تکرار آن خودداری می‌کنیم ...»[1].

حزب سوسیال دمکرات ایران برهبری وهدایت نریمان‌نریمانوف‌و باکمك علی مسیوهسته اولیهٔ حزب اجتماعیون عامیون را درایران‌بوجود آورد. مؤسسین این حزب که درجنگهای داخلی تبریز به «مرکزغیب» یا «مرکز غیبی» معروف شد، عبارت بودند از:

---

۱ ـ عبدالحسین آگاهی ـ مجله دنیا ـ سال سوم ـ شماره ۲۵ ص ۱٦

دکتر نریمان‌نریمانوف ، میرزا جعفر زنجانی ، نوزاله‌خان یکانی، مشهدی محمدعلی‌خان ، میرزا ابوالحسن تهرانی، اکبراسکوئی، مشهدی حسین سرابی ، باقرخان ارومیه‌ای و مشهدی اسماعیل مینائی . این حزب در دوران مشروطیت روزنامه «الحدید» را بمدیریت میرزا حسین خان عدالت منتشر می کرد .

بعقیده شادروان کسروی حزب اجتماعیون‌عامیون‌ایران‌را کارگران وروشنفکران‌ایرانی که اغلب در موسسات نفت کار می کردند تأسیس کردند،ولی‌انتشارات واعلامیه‌های آنها پیوندشان‌راباسوسیال دمکراتها ثابت‌می کند.دراعلامیه‌ای که‌پس ازاعلام‌مشروطیت ازطرف‌این‌حزب‌منتشر شد، درعین حال که گرایشهای مذهبی وعناوین «مجاهدین اسلام» و «مردان خدا» وجوددارد ، شعار معروف «کارل مارکس» و احزاب مارکسیستی «رنجبران جهان متحد شوید» نیز بچشم میخورد . متن این اعلامیه چنین است:

«اعلامیه حزب اجتماعیون عامیون ایران

رنجبران جهان متحد شوید

ماسوسیال دموکراتها مدافعین حقیقی آزادی ، اعلام مشروطیت ایران را درروز مسعود بدوستان وآزادی‌خواهان تبریك می گوئیم‌بتمام علما تجار طرفدار تودهٔ خلق وتمام مجاهدین اسلام که دراطراف برای رسیدن بهدف مقدس خوداز جان ومال گذشته‌اند، دورد میفرستیم وبه برادران تهرانی خود خطاب کرده میگوئیم:

هموطنان . برادران . شکرخدای عادل را که بمافرصت داد اولین قدم رابرای رسیدن بهدف مقدس خود درسایه اتحاد وکوشش خلل‌ناپذیر برای آزادی برداریم . برادران حقیقی ، اینك درسایه اتحاد ویگانگی اقدام بهر عملی ممکن است. چنانچه ژاپون درسایه بیداری وعزم راسخ دشمنی مثل دولت روس را مغلوب کرد. ما مجاهدین اسلام که مردان خدائیم نمیتوانیم بموفقیت حاصله قناعت کنیم، بجای خود بنشینیم. موقع آن رسیده است‌علم سرخ آزادی را برافرازیم ، بیك مشت دشمنان آزادی وعدالت فرصت‌ندهیم که بااغراض منافع خصوصی خود شفق خون‌آلود

مشروطیت را که ثمره وخونبهای آزادی است روپوشی نمایند.

زنده باد دوستان آزادی ومشروطیت

مرگ بردشمنان آزادی

کمیته تبریز حزب اجتماعیون عامیون ایران[1]

باتوجه به تاسیس حزب سوسیال دمکرات ایران ونقش‌حیدرخان عمواغلی در تشکیل این حزب است که منابع کمونیستی از وی بعنوان «یکی‌از بنیانگذاران حزب کمونیست درایران» نام می‌برند:

«یکی از کسانیکه در ایجاد سوسیال دمکراسی ایران نقش‌فعالی داشته‌است، حیدرخان عمواغلی‌است، که بعدها ازبانیان حزب کمونیست در ایران گردید... درتهران اوبه‌تشکیل‌یك «حوزهٔ خصوصی» مرکب از هفت نفر موفق میشود که بتدریج بصورت «حوزهٔ عمومی» توسعه‌مییابد. ولی این حوزه عمومی پس از تشکیل انجمن‌ها وانتخاب وکلای مجلس یکم ازهم می‌پاشد. حیدرخان می گوید:

«هرکسی درانجمن عضویت پیدا کرده وحوزهٔ عمومی ما ازهم پاشید. پس‌از آن من ماندم وهمان هفت نفر حوزهٔ خصوصی که به‌فرقه اجتماعیون عامیون روسیه (حزب سوسیال دموکرات کارگری روسیه) اطلاع داده‌شدکه درتهران فرقهٔ اجتماعیون تشکیل داده‌شده است.ازآنجا به‌شخص من‌نوشتند که لازمهٔ دستورالعمل بشعبهٔ‌مسلمانهاوایرانیهادرقفقاز داده‌شده است وشماهم شعبهٔ آنرا درتهران افتتاح کرده معاً کارکنید».

ازاینجا بخوبی آشکاراست که حیدرخان از همان‌زمان‌بامرکز جنبش سوسیال دموکراسی کارگری روسیه یعنی با کمیته مرکزی حزب ارتباط داشته است و برحسب توصیه کمیته مرکزی بوده که با سازمان سوسیال دموکرات کارگری مسلمانهاوایرانیهای‌مقیم‌قفقازهمکاری‌نزدیك‌نموده. این «شعبهٔ مسلمانها وایرانیها در قفقاز» که حیدرخان از آن نام‌می‌برد، بگمان نزدیك به‌یقین‌همان گروهی است که نریمان‌نریمانوف دررأس‌آن قرار داشته است.

بعضی ازبستگان‌حیدرخان نیزدرانقلاب مشروطیت‌بااو همکاری

---

۱ ــ نهضت مشروطیت ایران و نقش‌آزادیخواهان جهان ــ ص ۷۵

داشته‌اند . از جمله پسر عموی او تیمور بهمین سبب بدست تروریستهای ضدانقلابی ۲۳ فوریه ۱۹۱۱ در تهران بهلاکت رسید .

از جمله کمکهای گرانبهای سوسیال دموکراتهای قفقاز به‌انقلابیون ایران یکی کمك مطبوعاتی بود . ایران شناس شوروی با نوبلوا دراین باره می‌نویسد: «چون سوسیال دموکراتهای ایرانی مدت مدیدی مطبعه درایران نداشتند ، ناچار بودند درسالهای اول انقلاب بیانیه‌ها وسایر مطبوعات خود را در چاپخانه‌های ماوراء قفقاز بطبع رسانده و (اغلب‌از باکو) بکشور حمل نمایند». همین مورخ با استناد بچند سند از «بایگانی مرکزی دولتی ارتشی وتاریخی »متذکر میشودکه : «بیانیه‌هائی بانشانهٔ باطوم در سالهای ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷ واوائل ۱۹۰۸ میان اهالی منتشر میگردید». بااستناد به‌سند دیگری از همین آرشیو، ایرانشناس نامبرده اضافه میکند: «فرستادهٔ دولت تزاری روسیه ن.گ. هارتویك مینویسد که کمیته‌های انقلابی که‌درایران شروع به‌ایجاد کرده بودند، طبق دستور ایرانیان جوانی که از خارجه آمده ودارای عقاید سوسیالیستی بودند عمل‌میکردند»[1] .سندی که این مورخ ایرانشناس بضمیمه مقاله‌خودمنتشر کرده، یعنی «دستورالعمل (نظامنامه) حزب سوسیال‌دموکراتهای‌ایرانی از این‌لحاظ دارای اهمیت خاصی است‌که مراحل تحول‌اصول سازمانی فرقه اجتماعیون عامیون را آشکار میسازد. این نظامنامه ۱۴ماده‌ای‌تقریباً از نیمه دوم سال ۱۹۰۵ تادهم سپتامبر ۱۹۰۷ که در مشهدنظامنامه‌دوم۴۷ ماده‌ای تنظیم میشود، اساس کار سازمانی سوسیال دموکراتهای ایرانی بوده است . باید ذکر کنیم که‌آنچه دربارهٔ وجود دونوع حوزه ــ یعنی حوزهٔ «خصوصی» وحوزهٔ «عمومی» ــ وهمچنین درباره عده اعضای حوزه خصوصی (۷تا۱۱ نفر) در این نظامنامه ذکرشده‌باآنچه‌درخاطرات حیدرخان مندرج است، توافق کامل دارد واین دوسند یکدیگر را تأیید میکنند . نظامنامه ۴۷ ماده‌ای ۱۹۰۷ بوسیلهٔ مورخ دیگر شوروی بور ــ رامنسکی درمجله «کراسنی ارخیو» (بایگانی سرخ) شماره دوم سال

---

۱ ــ ن . ك . بلوا ــ پیرامون مسئله‌حزب‌سوسیال دمکرات ایران ــ مجله مسائل تاریخ و ادبیات کشورهای‌خارجی‌شرق‌ــ‌چاپ‌دانشگاه‌دولتی مسکو ــ سال ۱۹۶۰ ــ صفحات ۱۱۸ــ ۱۱۹ و ۱۳۳

۱۹٤۱ بابعضی اختصارات به‌چاپ رسیده‌بود که‌بانو بلوا اختصارات‌نامبرده رادرمقالهٔ خود تکمیل کرده است. چون اصل متون فارسی این دو سند تاکنون بدست نیامده، این است که ترجمه های روسی منتشره در مجله «بایگانی سرخ» و «مجلهٔ مسائل تاریخ وادبیات کشورهای‌خارجی‌شرق» بمثابه یگانه اسناد موجود برای بررسی اصول سازمانی ورشدتاریخی‌حزب سوسیال دموکرات ایران دارای اهمیت خاصی است. نظامنامهٔ ۱٤ ماده‌ای سال۱۹۰۵ بخوبی نشان میدهد که میزان‌ترویج افکار مارکسیستی در ایران‌ودرجه عمق و نفوذآن هنوز درسطح‌نازلی قرارداشته‌است. مضمون اسناد ومدارکی که در دست است وتجزیه وتحلیل آنها نشان میدهد که این آشنائی اولیه‌باافکار سوسیالیستی هنوز بمعنای دانستن این نظریه اجتماعی علمی نبوده است. کسانی که‌آن زمان درایران ازسوسیالیسم اطلاع داشتند، آنرا یك رژیم اجتماعی خوب وعادلانه‌ای میدانستند که میتواند سعادت توده‌های وسیع‌زحمتکش راتأمین کند وآنها را ازمظالم طبقاتی آسوده‌سازد. آنها دربارهٔ چگونگی این جهان‌بینی علمی و اینکه مارکسیسم چگونه مسائل مختلفه زندگی سیاسی ،اقتصای ، اجتماعی و فرهنگی مردم‌را طرح وحل میکند، معلومات واطلاعات لازم رانداشتند. اما بتدریج بارشد جنبش انقلابی وتوسعهٔ سوسیال‌دموکراسی درایران‌رفته رفته اطلاعات مردم پیرامون سوسیالیسم علمی نیز توسعه یافت وحقیقتاً سرعتی قابل ملاحظه داشت.»[۱]

چنانکه ملاحظه شد، منابع کمونیستی هدف اصلی واساسی حیدر عمواغلی را از تشکیل یك‌حزب سیاسی در ایران، بوجود آوردن یك تشکیلات مارکسیستی می‌دانند. حال آنکه در بخشهای گذشته دیدیم که اعتقادات مذهبی، میهن‌پرستی ومبارزه باظلم وستم دوران استبداد، انگیزهٔ اولیهٔ حیدرعمواغلی برای گرایش به نهضت انقلاب مشروطیت ایران بوده است. اعتقاداتی که با مارکسیسم مغایرت و دربسیاری موارد منافات دارد.

چنانکه در صفحات پیشین دیدیم، وخود منابع کمونیستی نیز تأیید

---

۱ ــ عبدالحسین آگاهی ــ مجله دنیا ــ سال سوم ــ شماره ۲ ــ ص ۲٦ ــ ۲۷

کرده‌اند، حیدرعمواغلی از همان زمان که بیست سال بیشتر نداشت‌وتازه بایران (شهر مشهد) آمده بود، تصمیم به‌تشکیل یك حزب سیاسی داشت وبناباظهارات خود او، این تصمیم باشکست وناکامی‌روبروشد.اگرتصور کنیم که درآنزمان حیدرعمواغلی مطالعات وگرایشهای مارکسیستی‌داشته است، مطلقاًراه خطا پیموده‌ایم. این نکته نیز که درنقل قول بالا آمده است... «نظامنامهٔ ۱۴ ماده‌ای سال ۱۹۰۵ بخوبی نشان میدهد که میزان ترویج افکار مارکسیستی در ایران ودرجهٔ عمق ونفوذ آن هنوز درسطح نازلی قرار داشته است.مضمون اسناد ومدارکی که‌در دست است وتجزیه وتحلیل آنها نشان میدهدکه این آشنائی اولیه باافکار سوسیالیستی هنوز بمعنای دانستن این نظریه اجتماعی علمی نبوده‌است...آنهادرباره‌چگونگی این‌جهان بینی ومارکسیسم ...معلومات واطلاعات لازم رانداشتند» برهان قاطعی است براین واقعیت که فعالیتهای حیدرعمواغلی درآغاز رنگ کمونیستی وریشه مارکسیستی نداشته است. البته در این نکته نیز تردیدی نیست که پس‌از بازگشت حیدرعمواغلی به‌قفقاز وآشنائی بیشتریاتماسهای مداوم او باسوسیال دمکراتهای آنسوی مرز، نقطه نظر وی تغییر کرده‌و بیشتر به‌مارکسیسم وکمونیسم گرائیده است.

تشکیل حزب دمکرات

درنخستین‌صفحات کتاب دیدیم که چگونه حیدر عمواغلی از آغاز ــ یعنی هنگام اقامت در مشهد در حالیکه بیشتر از بیست‌سال نداشت، درصدد تشکیل یك حزب سیاسی ویك سازمان انقلابی‌برآمد. وقتی کوششهای اولیه او باشکست روبرو شد، حیدر خان نومید نشده، دامنهٔ فعالیتهای خود را به تهران واز آنجا به‌قفقاز کشانید. وطبعاًپس از فتح تهران نیز، نه‌فقط دست‌از تعقیب هدفهای‌اولیه خودبرنداشت، بلکه دراجرای آن مصمم‌تر شد.زیرا ازیکسوتجربیات‌بیشتری‌اندوخته وضمن‌فعالیت‌درحزب سوسیال دمکرات وحزب اجتماعیون عامیون، بااصول مبارزه حزبی وسازماندهی وتشکیلات بهتر وبیشتر آشنا شده بود، واز سوی دیگر ــ همانطورکه از قول‌شادروان‌کسروی نقل کردیم ــ باچشم خود می‌دید که چگونه عوامل

استبداد یکی‌پس از دیگری مصدر کار میشوند واگر یك حزب نیرومند سیاسی پاسدار سنتهای عالی واصیل انقلاب مشروطه‌نباشد،ای‌بسا که‌بزودی طومار همهٔ تلاشها وجانبازیها درهم پیچیده شود. وبار دیگرخود کامگان بنام مشروطیت وبعنوان آزادی برمملکت مسلط گردند. چنین بود که پس ازشکست مجدد استبداد، حیدرعمواغلی بفکر اجرای هدف نخستین‌خود افتاد:

«... پس از فتح طهران جماعتی از آزادی‌خواهان که مرحوم حیدرخان نیز از آنان بود درصدد تأسیس فرقهٔ سیاسی‌مخصوصی‌برآمدند وحزب دموکرات را تشکیل دادند. وحیدرخان بعدها از جانب این‌حزب ماموریت یافت که ببعضی از شهرهای مهم سفر کند و شعب حزب رادرآن نقاط تشکیل دهد، تادرانتخابات انجمن‌های ایالتی وولایتی‌ومجلس‌حزب دموکرات‌نمایندگان بیشتری داشته باشد. از جمله‌بمشهد و قم و کاشان و اصفهان مسافرت نمود ودر هرجا باکمال جهد وصفا درراه پیش بردن این مقصود کوشید وبنتایج خوب نیز نایل آمد.

درباب این حزب وجدی که مرحوم‌حیدرخان درتوسعه دامنهٔ آن داشته، عین شرحی راکه اودرطی نامه‌ای بیکی ازدوستان خو نوشته،از کاغذی که بخط خود اوست نقل می کنیم، تادرجهٔ صفای او دراین‌مرحله دستگیرخوانندگان محترم شود. مرحوم عمواغلی بآن دوست خود چنین می‌نویسد:

«در وقت تشریف بردن جنابعالی قرار این طور نبود. چونکه جنابعالی ازطرف فرقه هم مأمور بودید، زیرا که‌آن فرقه تنها می‌تواند مملکت را نجات بدهد وباید بدانید تایك فرقه بایك مسلك مستقیم متفقی اگر دولت‌را دردست‌نداشته باشد وراه نشان ندهد وسپر بلا نشود، کاراین مملکت خوب واستقلالش محکم نمیشودومأمورین خوب یعنی بامسلك را سرکار نخواهند گذاشت. چونکه مردم خوب، بادزدها همدست نخواهند بود. پس دراین صورت یك‌فرقه که عبارت ازفرقه ما باشد،خیلی لازم است که محکم بشود وشما هم چونکه آدم بامسلك هستید، اینست که خیلی باید کار کنید. پس لازم است شروع بکنید وآدمهای خوب وبا

اخلاق‌پیدا کرده فرقه را تشکیل بدهید ... خیلی باید جهد بکنید که آدمهای باناموس داخل بشوند وپروگرام را قبول بکنند.»[1].

اگر چه حیدرعمواغلی آگاه‌تر ازآن بود، که‌از آغاز تشکیل حزب بادادن شعارهای تند مارکسیستی وکمونیستی ، بمقابله با افکار عمومی‌و بخصوص گروههای پیشرو ـ که‌عموماً مسلمانانی مؤمن بااعتقادات ریشه‌دار ومذهبی بودند ـ برخیزد، وحزب خود را ازهمان اول‌باعکس‌العمل شدید تودهٔ مردم واحیاناً باشکست مواجه سازد ، ولی باهمه اینهاماهیت حزب وی خیلی زود بر گروههای دیگر آشکار گردید واز همین‌جابود که عناوین «انقلابی» و «اعتدالی» بوجود آمد:

«... درهمین‌مواقع بود که حیدرخان بکمك دیگر آزادی‌خواهان تندرو ، حزب دموکرات را که مقدماتش مثل تهیه پروگرام وغیره در تبریز چیده شده بود ، درطهران ایجاد کرد وشعبی ازآن نیز در نقاط مهم‌مثل قم‌و کاشان و مشهد تأسیس نمود. روش تند این حزب خوش‌آیند متدینین وآزادی‌خواهان معتدل ومیانه رو واقع نشد وبهمین جهت این جماعت‌باآن ابرازمخالفت کردند و بآنان نام انقلابیون دادند ...»[2]

درست است که گروه قابل توجهی ازرهبران انقلاب مشروطه و کسانی که بدرست یا نادرست دراین جنبش‌نام‌آور شده بودند ، بحزب دمکرات پیوسته وحتی نام پاره‌ای از آنهادرلیست اسامی هیأت موسس‌و کمیته مرکزی نیز دیده میشد، ولی نقش‌اساسی‌رادرتشکیل‌ورهبری‌حزب، حیدرعمواغلی ودوسه تن از یارانش بعهده داشتند :

«... دردورهٔ دوم مجلس ، فرقه دموکرات ایران تأسیس‌شدواشخاص ذیل از جملهٔ اعضاء کمیته‌مرکزی این حزب بودند : تقی زاده، وحیدالملك شیبانی، حاجی‌میرزا باقر آقای قفقازی ، سلیمان میرزا، مساوات ، رسول زاده ، میرزااحمد عمارلوئی ومن (محمود محمود)، حسین پرویز منشی کمیته وحیدرخان عمواغلی هم‌عضو این حزب بود. حاج میرزا باقر آقا ورسول زاده ومساوات وحیدرعمواغلی مؤمن حقیقی

۱ـ مجله یادگار ـ سال سوم ـ شماره‌پنجم ـ ص ۷۶ ـ ۷۷

۲ ـ مجله یادگار ـ سال پنجم ـ شماره‌اول و دوم ـ ص ۵۳

وصاحب شهامت اخلاقی بودند ...»[1].

فعالیت حزب دمکرات منشاء حوادث بسیاری درآغاز مشروطیت ایران بود، که‌مهمترین آن جنجال اعتدالی وانقلابی وپیدایش شکاف‌و افتراق درمیان آزادی‌خواهان‌بود. این اختلاف که سرانجام‌به کشته‌شدن شادروان آیت‌الله بهبهانی وبزرگانی دیگر انجامید، درزندگی‌ومبارزات حیدرعمواغلی اثری عظیم داشت ومیتوان گفت مسیر زندگی وفعالیتهای او را دگرگون ساخت.

« دراوایل دوره دوم مجلس درمیان اعضای مجلس شورای‌ملی‌شور وشعف‌زایدالوصفی دیده می‌شد و روح یگانگی ودوستی در وجود ایشان نمودار می گشت. زیرا که پس ازیکسال محرومیت‌ودورافتادن‌ازیکدیگر بهم رسیده وبرمقصود خودنایل آمده بودند.

دریغ که‌این اتحاد واتفاق ودوستی وصمیمیت دیرنپائید وبزودی دوستان دیروزی دشمنان امروزی شدند وشمشیر عداوت از نیام‌برآمیخته وبکشتن یکدیگر آماده شدند وآن گوهر صفوت وصفا که باهزاران رنج ومشقت بدست آورده بودند،باسنگ نقار وکدورت درهم شکستند.

علت این اختلاف خانمانسوز ، ظهور دوحزب‌مخالف اعتدال و دمکرات بودکه‌هرروز بشکلی تجلی می کردند. هرچند از مسائل مسلمه است که‌درامور سیاسی واجتماعی درمیان کلیه اعضای مجلس توافق نظر تا اندازه‌ای مشکل ، بلکه غیرممکن است وناچار اختلاف نظری پیدا خواهد شد ، امااین اختلاف نظر نباید در لباس خصومت جلوه‌گر شود. بنابقول ادیب‌ترك از تصادم افکار بارقهٔ حقیقت ظاهر می‌گردد. البته بالضروره هرکسی باید در مسائل متعلقه بکشور عقیده خود رابگوید و طرف نیز باکمال ادب‌با دلیل ومنطق او را جواب دهد. بالجمله ظهور احزاب سیاسی باید سبب افزایش سعادت وآبادی مملکت باشد، نه‌موجب بدبختی و ویرانی آن...

مرحوم سردار اسعد در۱۶ رجب ۱۳۲۸ نطق مفصلی در مجلس‌راجع

---

۱ ــ یادداشت های محمود محمود ــ به‌نقل از«فکر آزادی ومقدمه نهضت مشروطیت» دکتر فریدون آدمیت ــ انتشارات سخن ــ ص۳۳٤

به‌اعتدال ودموکرات ایرادکرد که مقدمهٔ آنرابرای‌مزیداطلاع‌خوانندگان محترم ازاوضاع آنروز ، دراینجا می‌آوریم :

«عرض می‌کنم سئوال‌وجواب امروز واین‌وضع مجلس رابنده‌هیچ منتظر نبودم. امروزمتوقع بودم دشمنهای خیلی سخت باهم متحد شده، دست بدست یکدیگر بدهند. باز می‌بینم گفتگوی اعتدال وانقلاب است. این حرفی که خانه مارا خراب کرده است ، باز اعاده میشود. این‌حرفها را ما تاازمجلس برنیندازیم ، بآرزوی خود نایل نخواهیم‌شد.

اثرات سوء این حرفها بکابینه وزرا وادارات دولتی وبولایات‌و بهمه‌جا سرایت می‌کند. پس مادراین موقع کمال اتحاد را کرده ، باهم متفق باشیم واین گفتگوها راازمیان‌برداریم... اگر مقصود ماابن باشدکه بی‌موقع بگردیم ویك سوء اتفاق را حربه دست خودمان بکنیم وبطرف بتازیم ، این‌قافله تابحشر لنگ است وبهیچ جا نخواهیم رسید. پس‌بایدای نمایندگان محترم ،یك‌قدری اغراض راکنار بگذارید، ملاحظه کنیدکه چشم بیست‌کرور یاسی‌کرور ملت دراین بقعه بشماست وخجالت بکشیدکه جواب آنهارا درپیش خداوپیغمبر چه خواهید داد..».

بدبختانه وجود حزب چنانکه گفته شد بعوض اینکه سبب ترقی‌و تعالی مملکت‌باشد، باعث اختلاف وانقلاب وازبین رفتن امنیت گردیدو کار بجائی رسیدکه اعتدالیها نه‌تنها دموکراتها راانقلابی نام می‌دادند وبرخی از آنان را لامذهب وبی دین می‌خواندند، بلکه در این باب اعتدالی بودن از دایرهٔ اعتدال قدم بیرون نهاده ، طریق افراط پیش‌می‌گرفتند. دموکراتها نیز ایشانرا مستبد و ماجراجو و خودخواه میخواندند وهر روز متأسفانه این اختلاف مشرب ومسلك بیشتر شدت می‌یافت ودامنه تبلیغات ازطرفین بروسعت‌خودمی‌افزودوکسی‌نمی‌دانست که‌بالاخره این اختلاف به کجامنتهی خواهد شد...»[1]

اما اختلاف بین اعتدالیون و انقلابیون مسئله‌ای نبود که با نطق وسخنرانی یاپند واندرز حل وفصل شود . اختلافات‌وبرخوردها همچنان ادامه‌داشت، تا ماجرای قتل‌شادروان آیت‌الله بهبهانی پیش آمد وعظمت

---

۱ ــ قیام آذربایجان و ستارخان ــ فصل‌بیست‌و دوم ــ ص ۴۸۷ ــ ۴۸۹

اختلاف وعوارض آنرا بروشنی نشانداد.

شادروان کسروی ضمن تجزیه وتحلیل پراکندگیهای آنزمان می‌نویسد : «... آقای تقی‌زاده همینکه ازتبریز بتهران آمد، یا از راه پیروی بدسته‌بندی های اروپا ویا تنها از بهرفزونی نیروی خود کسانی‌را ازآقایان نواب وحکیم‌الملك ودیگران باخود همدست نموده ،دسته‌ای بنام «انقلابی» پدید آورد و اینان از همان دم بکار پرداخته برآن کوشیدند که نمایندگان تهران و دیگر شهرها از همدستان ایشان باشند و در این باره‌تلگرافها بشهرها فرستادند که بدست افتاد و مایه گفتگو گردید. در برابر اینان هم سردار اسعد و دیگران دسته‌ای بنام اعتدال پدید آوردند و کار کشاکش‌بالا گرفت. روزنامها نیز هریکی هوای دسته دیگری را داشت. از جمله روزنامه «ایران‌نو» که محمد امین رسول زاده آنرا می‌نوشت زبان انقلابیون بود. روزنامه استقلال پیروی از اعتدالیان میکرد ...»[1].

اما منابع کمونیستی ریشه این مخالفتها و برخوردها را نه در وجود تقی‌زاده ، بلکه صرفاً بخاطر حیدر عمواغلی ومقابله با روحیه انقلابی او می‌دانند :

«... فعالیت حیدرخان همانطور که‌محبت مردم را بطرف اوجلب میکرد، کینه‌و غضب‌ارتجاع وامپریالیسم را نیز برمیانگیخت. این کینه بدانجا کشید که برای خود حیدرخان تهیهٔ سوء قصد دیدند و دوبار بر وی تیراندازی کردند. در فوریه‌ی۱۹۱۱ عبدالجبارعموزاده حیدرخان را کشتند. حیدرخان بوسیله مکتوب سرگشاده به مجلس مراجعه کردو اسامی قاتلین رانیز نشان داد. (ایران نو ـ شماره ۱۰٤ ـ فوریه۱۹۱۱) . جراید ارتجاعی به حیدرخان حمله میکردند ، در مقابل «ایران‌نو[2]» از او دفاع میکرد : «اووطن‌پرستی‌است که خدماتش بردوست و دشمن

۱ـ تاریخ هیجده ساله آذربایجان ـ ص ـ ۱۲۷ ـ ۱۲۸

۲ ـ « ایران‌نو » ۲۹ آوریل ۱۹۱۱ شماره۸۳۱ ـ این روزنامه ارگان حزب‌اجتماعیون عامیون بود که یکی از معتبرترین و کثیرالانتشار ترین جراید گردید.مقالاتش دستورالعمل مجاهدین و اعضاء حزب شمرده میشد و مدیرمسئول آن محمد امین رسول زاده بود.

آشکار است.»[1]

در حالیکه کسروی همچنان در اعتقاد خود پا برجاست ومدعی است که در این میان، حیدر عمواغلی و یارانش آلت دست تقی‌زاده بوده‌اند.

«... کشاکش دودسته بالاگرفته جلوکارها رانگه میداشت. مجاهدان نیز بچندین‌بخش شده حیدر عمواغلی‌و علی محمدخان تربیت افزار کار تقی‌زاده گردیده و بختیاران به پیروی سردار اسعد وپشتیبان اعتدالیان بودند. یفرمخان دسته‌های خود را جداگانه نگه میداشت. و چون‌ستار خان و باقرخان بتهران رسیدند، انبوهی برسرایشان گرد آمدند، ولی خودآنان حال روشنی نداشتند و نمی‌دانستند چه بکنند و با چه دسته‌ای همراه باشند واز درون دلها آگاه نبودند. مردانی که‌به‌کشتن‌وکشته‌شدن خو کرده وجز مردانگی وجانبازی شیوه‌ای نشناخته در برابراین‌نیرنگها و رویه کاریها همچون پلنگ بیابان بودند که بکوچه های پیچاپیچ وبن‌بست‌شهری افتد و راه چاره را گم کند ...»[2]

در جریان این آشفتگی هاست که دو حادثه غم‌انگیز یکی پس‌از دیگری‌روی می‌دهد. این دو حادثه عبارتند از ترور شادروان آیت‌الله بهبهانی و ماجرای پارك اتابك، که در هر دوماجرا، نامی ازحیدرخان عمواغلی بمیان آمده است. بدین معنی که در واقعه نخستین وی رامتهم ردیف یك می‌شناسند و در رویداد دوم، شخصیتی‌موثر. چون پس ازاین دو حادثه تا هنگام برخوردهای گیلان و مرگ حیدرعمواغلی نامی ازاو درمیان نیست، جادارد که بخشی خاص باین دو واقعه اختصاص داده شود.

---

۱ ــ مجله دنیا.

۲ ــ تاریخ هیجده ساله آذربایجان ــ ص۱۲۹

بخش نهم

دو حادثه غم‌انگیز

قتل سید عبدالله بهبهانی ...

در بخشهای پیشین ، از شباهت‌شگفت‌انگیزی که دو تن‌از قهرمانان انقلاب مشروطیت ایران(سردارپیرم خان و حیدرخان عمواغلی) با یکدیگردارند ،سخن گفتیم. واشاره شد که شادروان کسروی ، مورخ نام‌آور ، هنگام تعریف ازپیرم‌خان او را بااین دوتن از سرداران بزرگ مشروطه ـ ستارخان و حیدرعمواغلی ـ برابر می‌داند . و شگفت آور اینکه در دو حادثه غم‌انگیزی نیز که طی همین بخش خواهد آمد ـ مخصوصاً در ماجرای پارك‌اتابك ـنام هر دو سردار در کنار هم و با بدنامی مشترك ثبت شده است .

درصفحات گذشته ، دنباله رویدادهای انقلاب مشروطیت و سقوط استبداد صغیررا تا آنجا مرور کردیم که بین انقلابیون و اعتدالیون اختلافات دامنه‌داری‌بروز کرده بود و میرفت که حوادث غم‌انگیزی را باعث شود... و دراینجا به‌دنباله رویدادهامی‌پردازیم .

در حالیکه ستارخان و حیدرخان بتهران آمده بودند و برای جلوگیری از گسترش دامنهٔ اختلافات ، دست بکوششهای بی‌نتیجه‌ای می‌زدند ، وحملات اعتدالیون و انقلابیون بیکدیگر باوج شدت رسیده بود، خبر کشته شدن آیت‌الله بهبهانی که یکی‌ازرهبران وپیشوایان نام‌آور انقلاب مشروطیت بود ، چون انفجار بمب در ایران طنین افکند . شرح ماجرا و احوال شخصیت های انقلاب ـ دراوضاع آشفته آنزمان ـ بروایت کسروی چنین است :

ـ «... ـ اینحال سردستگان آزادی و مجاهدان است که بچندین دسته بودند. در این میان ملایان نیز یکدسته‌ای پدید آورده و اینان نیز با انقلابیان دشمنی می‌نمودند، و چنین می‌گفتند علمای نجف فتوی به بیدینی تقی‌زاده داده‌اند و بایداو را از مجلس بیرون کرد و گویا چنین نهاده شده بود که آقای بهبهانی بنمایندگی از علمای نجف به مجلس بیایدودراینجا نیز باانقلابیان از در دشمنی درآمده و بجلوگیری کوشیده شود وپیداست که‌چنین کاری برتقی‌زاده ودسته اوزیانها داشت و شاید درمیان‌توده جنبشی ببدخواهی ایشان پدید می‌آورد.

در این گرماگرم، شب شنبه بیست وچهارم‌تیرماه (نهم رجب) چهارتن مجاهدبخانه سید عبدالله ریخته، در برابر چشم کسانش او را کشتند. اگرچه کشندگان نام بنام شناخته[1] نشدند، ولی بیگمان از دستهٔ حیدر عمواغلی بودند واین خونریزی را با دستور تقی‌زاده کردند. حیدر عمواغلی که ما آنهمه ستایش‌های بجا از کاردانی و دلیری‌او کرده‌ایم، این زمان در تهران افزار دست تقی‌زاده گردیده، به‌این کارهای‌ناشایست برمی‌خاست. آقاسیدعبدالله باآنهمه کوشش‌ها در راه مشروطه چرا بایستی اورابکشند؟ خوب بود بیاد می‌آوردند روز سوم تیر (روز بمباران مجلس) را که درچنان روزی تقی‌زاده درخانه خود نشست ورو ننمود، ولی سیدعبدالله دلیرانه بمجلس آمد وایستادگی کرد و آن همه گزندید. این چکاریست که کسی در چنان روزی از خانه بیرون نیاید ودریازده ماه که مجاهدان با سپاه خودکامگی دست پنجه بودند بهیچ کاری برنخیزد. ولی‌همینکه خودکامگی برافتاد ومیدان بازشد این‌زمان بادست این وآن «انقلاب» کند و بآدم‌کشی پردازد؟!.. اگر این شنیده بود درشورش فرانسه آدم کشی‌ها کردند، بایستی فراموش نکند که آن

---

۱ ـ «چنانکه سپس دانسته شد، یکی‌ازایشان رجب نام سرابی بود کهاز قفقاز آمدهو در تبریز در شمارمجاهدان قفقازی در جنگهادست داشت و سپس به تهران‌آمدهبه‌عمو اغلی پیوست و بدستور او به‌آن‌کار برخاست واین‌بود پس از کشته‌شدن بهبهانی،درتهران نایستاده دوباره به تبریز بازگشت و در آنجا بود تادرجنگ محرم ۱۳۳۰ با روسیان تیری از دهانش خورده کشته گردید. میگویند: شادروان‌بهبهانی را نیز از دهانش زده‌بود»ـ کسروی ـ تاریخ هیجده ساله.

آدم‌کشی‌ها را بسود کشور خویش کردند، نه‌بسود همسایگان ...! وآن گاه نیز از این کارهاجز زیان برنخاست. این چه روابود که پیرامونیان محمد علی‌میرزا ازباغشاه درآمده، جا در میان آزادیخواهان گیرندو کسی را با ایشان سخنی نباشد، ولیکن آقا سید عبدالله را که یکی از پیشروان آزادی بود وهمیشه درپیش آمدها ایستادگی می‌کرد، بدینسان بخاك اندازند ؟!..

فردای آن روز تهرانیان‌بازارها بستند وخروش بزرگی برخاست. نیز درمجلس اعتدالیان پیش آمد رابگفتگو گزارده، بشور و فریاد بی‌اندازه پرداختند. اینان ازدولت گرفتاری کشندگان بهبهانی‌را می‌خواستند، ولی دولت را آن توانائی نبود. کم‌کم مردم پرده از روی کار برداشته از تقی‌زاده نکوهش آغاز کردند و بیرون کردن او رااز مجلس خواستار شدند. سه روز بازار بسته ماند. می‌گویند تقی‌زاده چون دید ایستادگی‌نمی‌تواند، به‌سردار اسعد پناه برد و شب به خانه اورفت. سرداراسعد نیز با آن که از اعتدالیان بود بنگاهداری او برخاست..».[1]

دربارهٔ حادثه ترورشادروان بهبهانی نیز، چون‌بسیار رویداد های دیگر آغاز مشروطه، اختلاف نظر و تشتت آراء فراوان است. پاره‌ای منابع ومآخذ ــ یا بهتر بگوئیم اکثریت قریب باتفاق آنان ــ قتل‌بهبهانی را بدستور حیدر عمواغلی و با دست افراد حزب دمکرات، یعنی‌پیروان و طرفداران او می‌دانند، که برای جلوگیری از تکفیر انقلابیون‌و شوراندن افکارعمومی‌مسلمانان علیه انقلابیون، دست باینکار زده‌است، درعین‌حال منابع دیگر این‌اتهام را رد می‌کنند وقتل مرحوم بهبهانی را نتیجه احساسات سرکش وخودسرانهٔ گروهی ازافراد تندرو، وابسته‌به انقلابیون می‌دانند. بهرحال نقل حادثه با روایات مختلف می‌تواند تا حدود زیادی‌روشنگر آن باشد:

ــ «... ــ شب دوشنبه ۹ رجب ۱۳۲۸ درشکه‌ای در نزدیکی منزل مرحوم بهبهانی توقف می‌کند. درشکه‌نشینان پیاده شده از نوکر آقای بهبهانی که در مقابل درب منزل ایستاده بود، منزل آقا را می‌پرسند.

---

۱ ــ تاریخ هیجده ساله آذربایجان ــ ص ۱۳۰ ــ ۱۳۱

جواب می‌دهد که همین‌جاست . پس‌از تحصیل اجازت ، وارد منزل شده بطرف محلی که آقا درآنجا تشریف داشته میروند . آقا هم‌تازه از نماز فارغ شده ، با حاجی شیخ مهدی وحاجی هادی نوری مشغول صحبت بودند، که به نزدیك آقا میرسند . بمجرد رسیدن بدون آن که چیزی بگویند، به‌تیراندازی برمی‌خیزند و پیکر آقا از چندجا هدف تیر شقاوت شده ، بدرود زندگی میکند و قاتلین از پله‌ها پائین آمده ، راه خودرا پیش گرفته‌می‌روند.[1]

مرد بزرگواری وسید عالی مقداری که علمدار مشروطیت بود ودر سخت ترین روزهای دوره استبداد سینه خود را سپرهر گونه حوادث قرارداده و هرگز پای استقامتش درمقابل تهاجمات استبدادیان نلغزیده ومانند کوه پابرجا مقاومت ورزیده بود، سینه‌بی کینه‌اش آماج تیر چند شخص پست و مجهول گردید و جان بجانان سپرد .

صبح آن شب که مردم ازاین فصیه جانکاه مستحضر شدند ، دست به تعطیل عمومی زده ، بازار ودکاکین را بسته ، از مجلس و دولت قصاص قاتلین را خواستند ، و ساعت‌بساعت برعده ایشان افزوده ودرخود مجلس هم هنگامه‌ای برپا شد . رعب و وحشت مردم را فراگرفته بود و کسی نمی‌دانست که عاقبت کار بکجا خواهدرسید...»[2]

همین مأخذ ، ضمن ردنظرات کسروی دربارهٔ قاتل یا قاتلان بهبهانی، به‌تبرئه تقی‌زاده پرداخته واورا از شرکت در توطئه سوء قصد و صدور فرمان آن مبرا میداند :

«... یکی از اشتباهات بزرگ‌و بی‌مورد مرحوم کسروی نیز اشتباهی است‌که درقضیه هائله مرحوم سید عبدالله بهبهانی بایشان روی داده است . مشارالیه درتاریخ خود چنین می‌نویسد : «دراین گرماگرم شب بیست‌وچهارم تیر ــ۹رجب ــ چهار تن مجاهد به خانه سید عبدالله ریخته‌دربرابر چشم کسانش او را کشتند . اگر چه کشندگان نام بنام

---

۱ ــ «قاتلین‌مرحوم‌بهبهانی‌صحیحا شناخته‌شدند وهرکس‌دراین‌باب چیزی میگفت. آنچه تا اندازه‌ای تحقق یافته این است که نام‌یکی‌ازآنان رجب بوده که در روز اول یادوم‌محرم ۱۳۳۰ در جنگ با روسها کشته شد» ــ قیام‌آذربایجان و ستارخان .

۲ ــ قیام آذربایجان و ستارخان ــ فصل‌بیست و دوم ــ ص ۴۹۳

شناخته نشدند، ولی بی گمان از دسته حیدرعمواغلی بودند و این خونریزی را بدستور تقی‌زاده کردند»...

... آیا دور از انصاف و مروت نیست مورخ دانشمندی که خود را از حیث تاریخ نگاری و تحقیق در نکات تاریخی سرآمد اقران می‌شمارد[1] باتکاء اینکه خیدرخان عمواغلی باآقای تقی‌زاده آشنائی

۱ــ چنان که خوانندگان آگاه و صاحب‌نظر در جریان مطالعه این کتاب (و یا اگر ملاحظه کرده‌باشند ،در کلیه آثار صاحب‌این قلم) همواره کوشش ما مصروف بر آن بوده‌است تا ازهر گونه جانبداری ، یا کینه‌توزی بی‌جهت دوری کنیم و از اتهام و داوری یکطرفه مبرا بمانیم .چنانکه در همین بخش نیز هم نتیجه پژوهشهای شادروان کسروی را آورده‌ایم ،و هم مستندات اسماعیل امیر خیزی را. چون هر نوع جانبداری یادشمنی بی‌جهت را نوعی اهانت به قدرت قضاوت خواننده میدانیم . اما در اینجا نکته‌ای است که اگر به‌آن اشاره نشود، بی‌اعتنائی و حتی بی‌انصافی نسبت‌به تاریخ و ثبت کنندگان آن خواهد بود.

آقای امیر خیزی درسطور بالا نوشته‌اند: «مورخ‌دانشمندی که خود را ازحیث تاریخ‌نگاری وتحقیق‌در نکات تاریخی سرآمداقران می‌شمارد ...» درحالی که مرحوم کسروی با وجود زحمات‌توانفرساو تقریبا بی‌نظیرش درکار تدوین تاریخ ایران ، نه‌تنها هرگز چنین‌ادعائی نداشته و در هیچ محفل و مجلس، یا کتاب‌ورساله‌ای« خود را» از حیث تاریخ نگاری سرآمد اقران »نشمارده ،بلکه‌تاآنجا که‌آثار خوداوحکم‌می‌کند ، بنوعی خضوع وشکسته نفسی ، درست بعکس‌این‌ادعا معتقدبوده است . چنانکه درمقدمه کتاب بزرگ تاریخ مشروطه جملات زیررامی‌خوانیم :

«... سی سال گذشته ویکی‌از آنان که‌درجنبش (مشروطه) پادرمیان‌داشته‌بودویاخود می‌توانست آگاهی هائی گردآورد ،بنوشتن آن‌برنخاست . و من دیدم داستان ها ازمیان‌میرود ودر آینده کسی گردآوردن آنها نخواهدتوانست .یك جنبشی که درزمان‌ما رخ‌داده ،اگرماداستان آن رانتوییسیم .دیگران چگونه‌خواهند نوشت؟!..شیوه مردم ست اندیشه‌است، که همیشه درچنین داستانی کسان توانگر و بنام‌وپاشکومرا بدیده‌گیرندو کارهای‌بزرگ را بنام آنان خوانندو دیگران راکه کنندگان آن‌کارهابودمانداز‌یادببرند... کسانی چون‌خودرا تاریخ‌نویس میپندارنده مرا هم دررده خود میشمارند .به‌آنان‌یادآوری‌می کنم که من‌تاریخ نویس نیستم و در رده‌ایشان نمی‌باشم .بسیار کسانی بپاك کاری‌برخیزندوازرده کنندگان آن‌کار نباشند.آنچه راکه‌دراین تاریخ آورده‌ام ،بیشتر آنهاازروی‌آگاهیهاست که‌خودمی‌داشتم ویا جسته بدست آوردم ، و چیزهائی راهم از کتابها، وروزنامه ها،ویادداشتها (که‌فهرست آنهارا دربخش بازپسین خواهم‌آورد) برداشته‌ام. هرچه هست‌این‌کتاب ازروی‌جستجو وفهم‌و اندیشه‌نوشته گردیده ودرخورآن‌می‌باشد که‌از سند های تاریخ‌ایران شمرده‌شود.دیگران‌هم‌اگر خواهند ازنوشته های این‌پردارنده‌وبنام کتاب(نه‌بنام‌من) میان‌نوشته‌های‌خودیاد کنند..»

و یادر مقدمه‌کتاب‌بزرگ دیگراو «تاریخ‌هیجده ساله آذربایجان »باچنین‌تواضع وگذشت کم نظیری روبرو می‌شویم:

« این‌را دوباره می‌گویم :مرا اکنون‌تاریخ‌نگاری نمی‌زیبد وفرصت‌آنرا نیز کم دارم .ولی شورش مشروطه‌درایران‌ارج‌دیگری‌داردوازپیش‌آمد های دیگر جداست.درایرانیان‌از ستم‌قاجاریان بستوه آمده در راه دادخواهی خون می‌ریختندواگر راستی را بخواهیم ، آزادگی‌باستم کشمکش

(بقیه پاورقی در صفحه بعد)

داشته، قتل چنان شخص محترمی را به‌چنین مرد بزرگوار نسبت‌دهد...»
آیاچنین بهتان عظیم انصراف و انحراف از جاده تحقیق و تدقیق نیست؟..

نگارنده قریب به‌پنجاه سال است که باآقای تقی‌زاده آشنائی داشته و نسبت به‌شخص ایشان ارادت دارم و از عقیده ایشان در امور سیاسی‌تا اندازه‌ی مستحضر میباشم و بطور قطع میدانم که مشارالیه مخالف تروریسم است ومردی که می‌خواهد کلیه امور ازجزئی و کلی ازمجرای قانونی خود جاری گردد و در مذهب سیاسی وی آدم‌کشی بدون مجوز قانونی بمثابه شرك است و محال است که به‌چنین امری اجازه بدهد و آن هم درباره شخص بزرگواری که خدمات وی نسبت بایران و ایرانیان روشنتر از آفتاب بوده است.

درحقیقت چنین نسبتی به‌آقای تقی‌زاده‌دادن نهایت بی‌انصافی‌است. تقی‌زاده شخص پاکدامنی است که هرگز گرد اینگونه کارهای زشت بردامن عصمتش نه‌نشسته وساحت قدرش ازاین‌قبیل آلایش‌های ناشایست مبری و منزه است.

نمیدانم چرا مرحوم کسروی روزی قلم برداشته به آقای تقی‌زاده می‌تازد که درتبریز گفته است مجاهد نباید دست بمال غارت دراز کندو جان‌ومال مردم را محترم بشمارد واو را دشمن بی‌امان مجاهدین قلمداد می‌کند، وروزی اورا آمروناهی مجاهدین خوانده می‌نویسد: این خونریزیها بدستور تقی‌زاده بوده است. حتی وقتیکه متوجه می‌شودکه قافیه راباخته در حاشیه همان صفحه می‌نویسد: که رجب بدستورعمواغلی بآن کار برخاست. ولی نمی‌خواهدکه واضح بگویدکه تقی‌زاده ازچنین امری‌خبردار نبوده است. خدایا زین معمار پرده‌بردار.

بانهایت تاسف باید گفت که مرحوم کسروی آقای تقی‌زاده را

(دنباله پاورقی)

میکرد و این نازیباست که‌غیرتمندانی که‌درآن‌روزجانفشانی نمودند و بنیادبیداد وخودکامگی رابرانداختند، نامهای ایشان تاریخ‌نماندواین‌اندازه ارجشناسی نیز از آنان‌دریغ گفته شود...»

در سایر کتب و آثار شادروان کسروی، بارهاباین‌بی‌ادعائی و تواضع بر میخوریم حال‌دور از انصاف نیست، مورخی این‌چنین، پرکار، امین‌ودرستکار رادرست‌به‌صفتهائی متصف کنیم که‌به طور کلی باآنها بیگانه است...؟

چنانکه لازم بوده نشناخته بود وتصور کرده است کـه ایشان نیز از آن کسانی بوده‌اند که قول و فعلشان‌باهم نمی‌سازد، غافل ازاینکه میان‌آقای تقی‌زاده وآن قبیل اشخاص تفاوت اززمین تا آسمان بوده است. بیش از این سخن گفتن‌دراین باب نشاید. بهتر آن‌است که عنان قلم راباز کشیده عرایض خود را بپایان برسانم و از آفریدگارجهان از صمیم قلب استدعا کنم که ما را از زلات قلمی وقدمی‌محفوظ داراد، بمنه وجوده. بازتکرار می‌کنم که من از ته دل و ازروی واقع زحمـات طاقت‌فرسای مرحوم کسروی را تمجیدو تقدیر میکنم، از آنجائی که‌بشر ممکن نیست ازسهو وخطا مبری باشد، بطور قطع آن مرحوم را در این باب‌اشتباهی روی داده‌است ...»[1]

بدینسان نویسنده کتاب، در عین حال که ازتقی‌زاده دفاع می‌کند، درمورد حیدرعمواغلی سکوت کرده وبا این سکوت در حقیقت شرکت حیدرعمواغلی را در این سوء قصد تأیید می‌کند. زیـرا معتقد است کـه تنها آشنائی تقی‌زاده با حیدرعمواغلی باعث شده است کـه مـورد چنین اتهامی قرارگیرد. حال آنکه جمعی از صاحب‌نظران این نظریـه را قویاً رد می‌کنند.

محمدقزوینی دریادداشتهای خود زیرعنوان «وفیات المعاصرین» درباره‌قتل سید عبدالله بهبهانی‌چنین می‌نویسد:

«... قتل او غفلتاً چنانکه معروف است بدست حیـدر خان مشهـور بـه‌عمواغلی در روز هشتم رجـب سنه هـزار وسیصـد و بیست و هشت قمری ــ مطابق با ۲۵ ژوئیه ۱۹۱۰ مسیحی ــ در تهران رویداد وجنازه اورابه‌نجف برده، در جنب مزار پدرش به خاك‌سپردند...».[2]

اما مجله یادگار که این شرح‌را چاپ کرده بود، بلافاصله درشماره بعدخود، باعنوان یکی از «رجال» دربارهٔ آن توضیح میدهد. با توجه باینکه‌مجله یادگار بامرحوم تقی‌زاده ارتباط‌نزدیك‌داشته، شاید به‌توان گفت که‌این توضیح از جانب تقی‌زاده به عباس اقبال ناشر مجله داده شده

---

۱ ــ قیام آذربایجان و ستارخان ــ اسماعیل امیر خیزی ــ ص ۵۰۹ ــ ص ۵۱۱
۲ ــ مجله یادگار ــ سال پنجم ــ شماره۸و۹ ــ ص ۷۱

است . در شماره بعد مجله یادگار می‌خوانیم :

ـ «... اینکه علامه قزوینی در شماره گذشته صفحه ۷۱ قاتل‌مرحوم سید عبدالله بهبهانی را حیدر عمواغلی دانسته‌اند ، برحسب اطلاعاتی که یکی از رجال مطلع‌بما داده‌اند ، صحیح‌نیست . بلکه آن مرحوم به‌دست دونفر مجاهد قفقازی که یکی از ایشان هم بعدها در تبریز به قتل‌رسید، کشته‌شد، و حیدرخان عمواغلی بهیچ‌وجه دراین کار دخالت نداشته است...».[۱]

هرچه بود، حیدر عمواغلی بیشتر از هرکس دیگر دراین سوء قصد مورد سوءظن قرارگرفت وحتی بازداشت و استنطاق نیزشد :

«... درهمین میانه پیشوای اعتدالیون یعنی مرحوم سید عبدالله بهبهانی‌در تهران‌بتاریخ نهم رجب ۱۳۲۸ به قتل رسید.قبل از هرچیز مخالفت حزب‌دموکرات با او، علت اصلی این قتل شناخته شدومیان‌افراد دموکرات هم کسی که بیش از همه مورد سوءظن قرار گرفت حیدرخان عمواغلی بود. بهمین جهت نظمیه وی‌را گرفت، ولی در استنطاق ازاو اطلاعی بدست نیامد و او روز ۲۱ شعبان ۱۳۲۸ از نظمیه مرخص شد. گواینکه حدس‌اعتدالیون دراینکه باید قاتل مرحوم بهبهانی از طرف دموکراتها باشد صحیح بود ، ولی بعدها معلوم شد که مرتکب قتل یکی از مجاهدین قفقازی بود که‌نسبت بحزب دموکرات تمایل داشت واین شخص همانست که در تبریز به خانهٔ میرزا حسن مجتهد بمب‌انداخته بود. مرحوم حاج‌سیدنصراله تقوی که از اعتدالیون بود ، تا مدتها عقیده داشت که این قاتل میرزا علی‌خان تربیت بوده وچند سال بعد که‌فهمید درشب واقعه مرحوم تربیت در شمیران بوده ، ازاشتباه خودبیرون آمد. بهرحال قاتل مرحوم بهبهانی از افراد روشن و سیاسی حزب‌نبوده و تا آنجاکه محقق است ازروی خودسری‌و رفتار انقلابی‌وتند خویش بدین کار اقدام نموده .

موضوع اختلاف‌حزب‌دموکرات (یاباصطلاح‌دشمنان حزب‌انقلابیون) یاحزب اعتدالی، براثر این قتل سخت‌تر شد و پای خون در میان آمد و

---

۱ ــ مجله یادگار ــ سال پنجم ــ شماره۱۰ ــ ص ۷۶

کینه‌توزی بجائی رسید که در روز روشن ، در خیابان لاله‌زار ، میرزا علیمحمدخان و سیدعبدالرزاق خان صاحب‌دارالصنایع وظیفه را که هر دو ازدموکراتهای تند بودند ، کشتند ، و شاید انتخاب این اشخاص بیشتر از این باب بود که چنانکه گفته شد میرزا علی‌محمد خان تربیت متهم بقتل مرحوم بهبهانی شده بود ...

مرحوم سید عبدالرزاق‌خان از آزادیخواهان دوره اول‌مشروطه بود که بشغل کلیشه سازی اشتغال داشت و مغازه او در خیابان ناصریه‌بود وکتبیه «عدل مظفر» که اکنون زینت‌افزای سردر مجلس شورایملی است، یادگار نیت‌پاك و علاقمندی کامل او باساس مشروطیت و آزادی است. درروز بمباران مجلس وی ازمدافعین مجلس بود و پس از شکست آزادیخواهان وی بقفقازیه گریخت . پس از فتح تهران وی به پایتخت برگشت ودر اینجابود، تا آنکه حسین‌نوروزاف قفقازی که از اشرار و آدم‌کشان بود ، بتحریك اعتدالیون وی را درحالیکه همراه مرحوم علی محمدخان تربیت بود ، در خیابان لاله‌زار به قتل رسانید ..».[1]

تاآنجا که‌شواهد ومآخذ گوناگون حکم میکنند، قتل علی محمدخان تربیت و سید عبدالرزاق، ازطرف‌اعتدالیون وبعنوان خونخواهی‌مرحوم آیت‌الله بهبهانی صورت گرفته است . شادروان کسروی در این باره می‌نویسد:

« .. از آن‌سوی ستارخان وباقرخان ومعزالسلطان وضرغام‌السلطنه چهارتن که درکشاکشهای مشروطه خواهی جانبازی کرده ودارالشوری را نتیجهٔ وجانبازی های خود می‌شماردند ، چیرگیهای تقی‌زاده و درماندگی دارالشوری برآنان ناگوار افتاد . اینست باهم‌سوگند خورده وپیمان نهادند که به پشتیبانی دارالشوری بکوشند و آن را در برابر چیرگیهای انقلابیان نگهدارند و این پیمان خود را نوشته درروزنامه‌ها پراکنده ساختند ...

... کشاکش پیش می‌رفت وشب نهم مرداد ماه ، نیم ساعت از شام گذشته ، هنگامیکه علی‌محمدخان‌تربیت همراه‌سیدعبدالرزاق‌نامی‌درشکه

---

۱ ــ مجله یادگار ــ سال پنجم ــ شماره‌اول و دوم ــ ص ۵۳ ــ ۵۴

نشسته واز خیابان لاله‌زار میگذشت ،درسرچهار راه مخبرالدوله چندتن از مجاهدان از دسته معزالسلطان برسر درشکه ریخته علی‌محمدخان‌وسید عبدالرزاق هردورا باگلوله کشتند این‌نیز بادستوراعتدالیان وبنام کینه‌خواهی‌ازانقلابیان بود. بیچاره‌علی‌محمدخان جوان‌قربانی هوسبازیها و کینه‌جوئیها گردید. کسانی گفته‌اند ستارخان ازاین کشتار آگاهی‌داشت. ولی آقای یکانی می‌گوید :هیچگونه آگاهی نداشت وچون کشندگان میخواستند باو بناهنده شوند نپذیرفت ... یکی‌ازایشان آقابالا نام ازدسته معزالسلطان بوده. آقای یکانی می‌گوید : من ایستاده بودم که او همراه دیگران بپارك اتابك آمدند ودیگران دور ایستادند وآقابالا نزدیك آمده، بگوش سردار سخنی گفت . سردار آشکاره پاسخ داد: من ازاین کار آگاهی ندارم وهرگاه دولت شما را بخواهد ، گرفته بدست اومی‌سپارم. می‌خواهید بمانید ، می‌خواهید بروید. آقابالا این راشنیده بازگشت وبا همراهان خود بیرون رفت ...»[1] .

این کشاکش ، حوادث دیگری نیز درپی داشت ، که‌در صفحات‌بعد بشرح آن خواهیم پرداخت. دراینجا روایت دیگری را منعکس می‌کنیم که درآن حیدرعمواغلی باقاطعیت درسوء قصدبه‌مرحوم بهبهانی مورد اتهام قرارگرفته است. محمود محمود می‌نویسد:

«... سیدعبدالله بهبهانی به‌دست یاران حیدر عمواغلی کشته شد (رجب ۱۳۲۸) چند روز پس از قتل بهبهانی ، تقی‌زاده تصمیم گرفت‌از ایران برودو به‌من گفت دیگر نمی‌تواند در تهران بماند و از من خواست که‌ترتیب مسافرت او را محرمانه فراهم آورم . درشکه‌ای در اختیار او گذاشتم ونایب‌اسمعیل آذربایجانی‌نوکر خود راهمراه او روانه کردم. تقی‌زاده به‌انزلی وتبریز واز آنجا به‌اسلامبول و بعدبه‌پاریس ولندن‌رفت. همان‌شب که بهبهانی کشته شد چهار نفر تروریستی که مأمور قتل اوشده بودند(در رأس آنها حیدرخان اردبیلی هم‌اسم حیدر عمواغلی‌بود) در لباس‌خورده‌فروش دوره‌گرد از تهران‌خارج شدند . ولی حیدرعمواغلی دستگیر ودر نظمیه توقیف شد. به‌محض اینکه از این امر اطلاع حاصل‌شد

---

۱ ــ تاریخ هیجده ساله آذربایجان ــ‌ص۱۳۲

به‌سردار انتصار (مظفراعلم) که آنوقت در خدمت نظمیه بود وبا حـزب دموکرات همکاری باطنی داشت مراجعه گردید. سردار انتصار اطمینان دادکه‌او آزاد خواهدشد. حیدرخان اندکی‌بعد از رهائی از توقیف‌نظمیه (شعبان ۱۳۲۸) ازطرف حزب دموکرات به‌ماموریت مخفی مـیان‌ایـل بختیاری رفت ودر ربیع‌الاول ۱۳۲۹ به‌تهران برگشت. چون‌به حضرت عبدالعظیم رسید، مرا از ورود خود آگاه ساخت. شبانه نایب ابراهیم‌نوکر خود را بآنجا فرستادم ، حیدرخان به‌منزل من وارد شد و چند ماهی در حیاط بیرونی بطور مخفی می‌زیست واهل خانه او را عموجان خـطاب می‌کردند . شبی یفرم رئیس نظمیه که آزادی‌خواه با ایمان وبا حـزب دموکرات باطناً همکار بود، توسط آرسن‌ارمنی برادر بوغوس (که این دونیز از اجزاء نظمیه بودند) پیغام فرستاد که به‌مقامات دولتی اطلاعاتی درباره محل اختفای آن شخص مهمان (یعنی‌حیدرخان) رسیده وصلاح است هرچه زودتر از ایران برود. توسط میرزا محمدنجات وکیل مجلس که‌ازاعضاء حزب دموکرات بود وسائل رفتن حیدرخان از ایران فراهم گردید . حیدرخان درلباس چاروادار از تهران به مشهدوواز راه‌عشق‌آباد وروسیه به‌فرانسه وسویس رفت . حیدرخان در اروپا به‌همکاران لنیـن پیشوای انقلاب روسیه پیوست. در نتیجهٔ حوادثی که منجر به اولتیماتوم روسیه گردید من هم‌باروپا رفتم .

بعضی اعضای حزب دموکرات از جمله تقی‌زاده، وحـیدالمـلك شیبانی ، حسینقلی‌خان نواب ، ماژور استوار برادر عیال من وخود من‌در لندن جمع شدیم . حیدرخان نیز به‌لندن آمد وچند جلسه گردهم آمدیم‌و بعد متفرق شدیم وهرکس به‌سوئی رفت..»[1] .

نقل کننده یادداشتهای حیدرعمواغلی نیز در پایان مطالب خـود، تنها اشاره‌ای به‌حادثه سوء قصدکرده وبا این‌چند سطر ازآن گذشته‌است.

«... بعداز آنکه درشب‌نهم رجب ۱۳۲۸ مرحوم سیدعبدالله بهبهانی درتهران بقتل رسید، چون عده‌ای از افراد حزب اعتدالی وروحـانیون

---

۱ ــ یادداشتهای محمود محمود ــ به نقل‌از « فکر آزادی ومقدمه‌نهضت مشروطیت»ــ دکتر فریدون آدمیت ــ ص ۳۳٤ ــ ۳۳۵

بدروغ یاراست توطئه قتل مرحوم بهبهانی را باشاره‌سران‌حزب‌دموکرات منسوب ساختند ، حیدرخان عمواغلی نیز در جمله‌متهمین‌باین‌قتل‌دستگیر شد.لیکن بعداز چند جلسه‌استنطاق چون مطلبی ازاو بروز نکرد، اورادر ۱۱شعبان ۱۳۲۸ مرخص نمودند..»[۱].

بدینسان ماجرای‌قتل مرحوم بهبهانی همچنان درپرده ابهام باقی می‌ماند، ولی‌این‌نکته نیز گفتنی است که حادثه‌دوم‌نیز درابهام‌وپیچیدگی، دست‌کمی‌از حادثه اول ندارد . رویدادی‌که تاریخ از آن بعنوان یکی از اندوهناکترین حوادث آنزمان یادکرده است.

پارك اتابك ، و برخوردآزادگان

ماجرای پارك اتابك ، درحقیقت‌دنباله‌همان‌اختلافات و کشاکشهای انقلابیون و اعتدالیون است . کار مخالفتها وبرخوردهای پیشین ، حملات مطبوعاتی، گفتگوهای نمایندگان‌دو گروه درمجلس، اینك‌به‌قتل‌وترورو‌انتقام‌جوئی وکینه‌توزی کشیده بود. آیت‌الله بهبهانی یکی‌از نام‌آورترین رهبران انقلاب بدست یکی از طرفین کشته شده وطرف دیگر نیز بخونخواهی‌او، دوتن دیگر را از پای درآورده بودند وبیم آن می‌رفت که‌این قتل‌وکشتار .ازهردوسو، همچنان ادامه یابد.

طبیعی است‌که سرداران ورهبران راستین انقلاب ازاین وضع بشدت ناراحت بودند ، ولی نمی‌توانستند کاری از پیش ببرند . دراینجا بعنوان شاهد مثال ، باردیگر زمانی کوتاه بعقب بازمیگردیم و بماجرای کشته شدن میرزاعلی محمدخان تربیت وسید عبدالرزاق‌خان اشاره می‌کنیم ، تاعدم رضایت رهبران بزرگ انقلاب‌از اینگونه‌برخوردهابیشتر وبهتر آشکار شود :

«... میرزاعلی محمدخان تربیت ، برادر مرحوم میرزا محمدخان تربیت ، رئیس مخزن وسیدعبدالرزاق خان مدیر صنایع وظیفه که هردو ازمجاهدین پاك‌سرشت و حقیقتمند بوده ،در انقلاب رشت و فتح قزوین شرکت داشته ومصدر خدمات بزرگ بودند ، روزدوشنبه بیست وپنجم

---

۱ ــ مجله یادگار ــ سال سوم ــ شماره‌پنجم ــ ص ۷۷

رجب ۱۳۲۸ درخیابان لاله‌زار درمقابل چهار راه مخبرالدوله نزدیك غروب بدست چندتن از اشخاص ناشناس بضرب گلوله کشته شدند.

همانروز غروب بنده وآقای یکانی دراطاق خصوصی سردار مشغول مذاکره بودیم. پس از پایان مذاکره، سردارفرمود: بهتر است که چند دقیقه‌ای برای استنشاق هوای تازه بالای پشت بام برویم.این بگفت وراه پشت‌بام پیش گرفت. مانیز پیروی کرده برپشت‌بام‌رفتیم.هنوزچنددقیقه‌ای نگذشته بود که‌صدای پنج ـ شش‌تیرپشت سرهم‌بلند شد. سردار ازشنیدن صدای تیرها نگران شد و گفت: از این‌تیرها که پشت سرهم انداخته‌شد، بوی‌جنایت شنیده می‌شود .این را گفت وپائین‌آمد. ما نیزپائین آمدیم‌وبا آقای یکانی صحبت کنان تادرب پارك آمدیم. من آن شب رادر منزل مرحوم نوبری دعوت داشتم ومنتظر درشکه‌بودم که پس از دوسه دقیقه درشکه‌ای رسیدودرمقابل درب‌پارك‌متوقف‌شد.دونفرازدرشکه‌پائین‌آمدند، یکی ازایشان ازمن پرسید که‌جناب سردار تشریف دارند.. ؟ گفتم:آری. این‌دونفر از جمله مجاهدین بودند، ولی‌نه ازآن مجاهدین که‌باسردارو سالار از تبریز آمده‌بودند. یکی از ایشان رابنده وقتی دیده بودم ولی یادم نبود که کجا دیده‌ام. باری اینها باآقای یکانی پیش‌سردار رفتند[1] من‌هم سوار درشکه شده بمنزل نوبری رفتم ...

... این‌هم یکی از نتایج وخیم آدمکشی خودسرانه بود، که آنروز مرد بزرگواری مثل مرحوم بهبهانی قربانی اغراض جاهلانه چند نفرشد وامروز هم دوجوان حقیقت پرست، بدست دوسه نفراز اشقیای بلهوس ازپای درآمدند. نسبت این اقدام عنودانه رابرخی از مردم‌بحزب‌اعتدال می‌دهند، که بامر ودستور سران حزب اینقتل‌فجیع رویداد. خداوندخود ازحقایق امور آگاه است وبس. کشته شدن این دونفر مزید برعلت شده، ازهرطرف مردم بداد خواهی برخاستند. از مجلس ودولت مجازات‌قاتلین

---

۱ ــ آقای یکانی فردای‌آن روز بمن‌نقل‌کرد آن دونفر بامن‌پیش سردار رفتند.یکی از آن دو نفر آهسته چیزی بگوش سردار گفت‌که‌سردار سخت برآشفت و فرمود:الان‌پایدازاینجا بیرون بروید من نمی‌توانم‌شمارادر منزل خودجای دهم، والا الساعه شمارا توقیف کرده،به نظمیه تحویل می‌دهم وایشان هم بدون آنکه‌دیگر‌چیزی بگویندبیرون رفتند.باحتمال‌قریب به یقین، آنها باید همان دونفر قاتل میرزاعلی‌خان وسید عبدالرزاق خان باشند. » اسماعیل امیرخیزی ــ قیام آذربایجان و ستارخان.

رامی‌خواستند وهنگامه عظیمی درشهر برپا شده بود ، مردم امنیت‌نداشتند وتکلیف خود را نمی‌دانستند وچاره درآن می‌دیدند که دست‌بدامن‌دولت زده ورفع این اغتشاش را بخواهند ودولت نیز در کارخودحیران‌بود..»[1]

حقیقت اینست که کنترل اوضاع ازدست دولت‌خارج شده بود.و چنانکه دربالا آمد، رهبران راستین انقلاب نیز ازاین وضع‌بهیچوجه‌دل خوشی نداشتند . آنان که‌میدان‌های بزرگ‌نبردراپشت‌سر گزارده‌ومردانه بادشمن روبرو شده، سینه به‌سینه جنگیده بودند، نمی‌توانستند بااینگونه آدمکشی‌های دزدانه موافق باشند. اما متأسفانه دیگر موافقت و مخالفت آنها نیز اثری دراین اوضاع نابسامان نداشت .

نقل کننده‌یادداشتهای حیدرعمواغلی می‌نویسد: «... مبارزهٔ‌سیاسی دوحزب بدشمنی وقتل نفس رسید. بدیهی است که این طرز نمی‌توانست دوام کند ودرپایتخت کشور کار دودسته‌سیاسی‌بجای‌مبارزه‌سیاسی‌بجنگ وخونریزی کشید. بهمین علت دولت پیشنهاد کردکه هردو دسته خلع سلاح شوند، هردو دسته پذیرفتند ، ولی معلوم نیست بچه علت اعتدالیون ازاین نظر سرباز زدند واسلحه خودراتسلیم نکردند . قوای‌مسلح‌طرفدار اعتدالیون تحت ریاست ستارخان وباقرخان وسردار محیی بود و این‌دو نفر پس از فتح تبریز بکیفیتی که اینجا مجال ذکر آن نیست بدعوت تلگرافی آخوند ملامحمدکاظم خراسانی بتهران آمده ودر جریانات سیاسی بدسته اعتدالیون مایل شده بودند.

غرور ونخوت عجیبی که فتوحات پی‌درپی واحترام‌مردم‌درستارخان ایجادکرده‌بود، مانع‌ازاین بودکه بدستور کسی رفتارکندواسلحه خودرا از دست بگذارد .

مثلا روزی درهمین پارك اتابك که اکنون محل سفارت شوروی است وآن‌روزگار مقر مجاهدین بود، درحضور مرحوم محمدولیخان سپهسالار تنکابنی رئیس الوزرا، ستارخان بکشیدن غلیون مشغول بود، حسین‌زاده یکی ازمجاهدین‌دیگر مشروطیت که زحمات فراوانی کشیده بود ودر جلسه حاضر بود ودرمقابل‌بیانات‌اعتراض‌آمیزسردارملی‌پرخاش

---

۱ ــ قیام آذربایجان و ستارخان ــ ص۵۲۱ ــ ۵۲۵.

کردو گفت : مانیز زحمت کشیده‌ایم وچنین وچنان کرده‌ایم ... این‌بیان بطوری درسردارتاثیر کردکه درحضور رئیس الوزراء وقت وسایرحضار غلیون را برسراو پرتاب کرد و گفت او را بگیرند ومی‌خواست که شبانه اورابکشد .ولی میرزا اسماعیل‌خان نوبری فهمید ووساطت کردوباصرار آن مجاهد بیچاره را از مرگ نجات‌داد واگر اونبودآن‌مجاهدبیچاره‌نه درجنگ دشمنان ، بلکه بدست‌دوستان خود کشته میشد.

بهرحال مقاومت دستجات مجاهدین‌سبب‌شدکه‌مرحوم‌میرزاحسنخان مستوفی‌الممالک که درآن هنگام ریاست وزراءرابرعهده‌داشت،ازمجلس کسب تکلیف نمود واجازه گرفت که بوسیله قوای تأمینیه‌پارک‌رامحاصره ومجاهدین مغرور راخلع سلاح نماید.

تقدیر چنین خواسته بودکه درچنین هنگامی حیدرخان وستارخان که روزی هردو برای یك‌منظور جانبازی کرده بودند، درشطرنج‌سیاست خصم یکدیگر ودشمن جان هم گردند وبرروی‌یکدیگر اسلحه بکشند . کسی که ستارخان همیشه درباره‌اش می گفت : هرچه عمواغلی‌بگویدهمان است ، اینجا دیگر بااسلحه به‌دوست‌وهمکارقدیمی خود حمله میبرد.

حیدرخان در محاصرهٔ پارك ودستگیری وخلع سلاح مجاهدین شرکت کرد. نتیجهٔ این نبرد جسورانهٔ مجاهدین برهمه معلوم است و در همین‌حا بودکه پای‌قهرمان جسورتبریزتیرخورد وتسلیم شد ومردی‌که دربرابر دهن زانو نزد، درپیشگاه قانون ومشروطیت سرسپرد...»[1] .

امابرای وقوف بیشتر برریشه‌های ماجرای پارك اتابك ورو در رو قرارگرفتن قهرمانان آزادی ایران، بایداندکی‌بگذشته‌بازگشت.مخصوصاً بدان‌خاطر که نام قهرمان داستان‌مانیز دراین‌ماجراآمده‌است‌واین‌آخرین خبری است که قبل از واقعه «ملاسرا» وقتل حیدر عمواغلی‌در گیلان،از فعالیتهای او در دست داریم .

بدنبال کشته شدن آیت‌الله بهبهانی، علی‌محمدخان تربیت وسید عبدالرزاق خان ، دولت برآن شد که سلاحهای پراکنده راازدست مردم بازستاند. شادروان کسروی می‌نویسد:

---

۱ ــ مجله یادگار ــ سال پنجم ــ شماره‌اول و دوم ــ ص ٥٤ ــ ٥٦

«... این گفتگودردهم مرداد ماه بوده ، همان روزهادولت‌برآن‌بود بادست قزاقخانه ودیگر نیروی دولتی بکار پردازد وبا رئیس قزاقخانه چگونگی‌رابگفتگومی گذاشت... کسانی‌از نمایندگان‌آذربایجان‌باستارخان وباقرخان گفتگو کردندوروزدهم مردادهمگی ایشان‌را باصمصام‌السلطنه ودیگر سردستگان بمجلس خواندند. در نشستی که‌هفت‌ساعت کشیدو گفت وشنید فراوان رخداد ، مجلس قانونی نهاد دربارهٔ اینکه جز سپاهیان‌و پاسبانان شهربانی دیگری تفنگ وابزار جنگ‌نتواندبرداشت‌وازمجاهدان تاچهل وهشت ساعت اینها گرفته‌شود وهرگاه ایستادگی کردند، گوشمال یابند. چون‌این‌قانون گزارده‌شد،ستارخان گفت: نخست کسی که‌آن‌رابکار بندد من‌خواهم بود. سپس او وهمگی دیگران سوگند یادکردند که‌بدولت نافرمانی ننمایند. بدینسان نشست باخرسندی وشادمانی بپایان‌رسیدودولت قانون رابادستور بکار بستن آن بچاپ رسانیده ، آگهی‌بس‌درازی‌درشهر پراکنده نمود. هرکسی می‌پنداشت آسیب فرارسیده گذشت ودیگرخونی ریخته نخواهدشد. ولی کینه توزیها وبدخواهیها که کسانی‌را دردرون بود نگذاشت کاربی‌خونریزی پیش رود وناگهان یکی‌از شومترین‌داستان های تاریخی رخ داد. زیرا ازیکسوی‌بسیاری از مجاهدان نمی‌خواستند پی‌کار خودروند وبسیاری ازکار خود بیکباره دور افتاده ، اگر هم می‌خواستند ، نمی‌توانستند واینان ناگزیر بنافرمانی برخواستند . ازسوی دیگر دولت نخواست این قانون را دادگرانه بکاربنددوچون‌خودمستوفی رئیس‌الوزراء وبیشتر وزیران از دسته انقلابی بودند و چنانکه گفتیم این دسته کینه‌چهارتن سردار (ستارخان وباقرخان وضرغام‌السلطنه ومعزالسلطان) در دل داشتند . هم‌چنین سردار اسعد که در همه‌کارها دست داشت ازاین چهارتن سخت خشمناک‌بود. بویژه از ستارخان که از بس خشمناک بود، زبان خودرا نگه‌نمی‌توانست داشت. همچنین فرمانفرماازستارخان دل‌آزردگی داشت. یفرمخان‌هم که‌این زمان هم‌رئیس شهربانی تهران وهم‌سردار سپاهیابود ونیروی بزرگی رادردست داشت ، او نیزبا ستارخان ومعزالسلطان از در دشمنی بود. این کینه‌ها نگذاشت‌قانون را دادگرانه‌روان گردانندوانقلابیان‌برآن شدند، که‌بستگان‌خودرانگهدارند.

گذشته ازمجاهدان خود یفرم از ارمنی وسلمان که‌بایشان رخت‌سپاهی‌گری‌پوشانیده بود و گذشته از بختیاریان که همین عنوان را داشتند،در این‌هنگام نیز حیدرعمواغلی ودسته‌های‌او ودیگر هواداران انقلابیان‌را ازیکسو تفنگ از دستشان گرفتند واز یکسو در شمار سپاهیان گرفته دو باره تفنگ دادند. پیداست که‌این رفتار چه نتیجه‌ای راپیش مـی‌آوردو عنوان بدست دیگران می‌داد که گردن بقانون نگزارند.

گذشته ازاین درسایه خونریزی که‌رویدادوعلیمحمدخان کشته شده بود، دسته‌حیدر عمواغلی باین خرسندی نداشتند که دسته مجاهدان چهار تن را تنها از ابزار جنگ لخت کنندوبر آن‌می کوشیدند کاررابزدوخورد رسانیده گرندی نیز بخودآنان برسانند، وبیگمان بسیاری ازوزیـران‌و دیگران این آهنگ را داشتند وبیگمان همسایگان‌نیز آنراخواستاربودند. بویژه دربارهٔ ستارخان وباقرخان که گفتیم از دیرباز چنین بدخواهی‌را داشتند وخواهیم دیدکه چه نتیجه‌ای ازاینهابرخاست...»[1].

بنابروایت شادروان کسروی، حیدرعمواغلی یکی از عوامل‌اساسی پیشامد پارك اتابك بشمارمی‌آیدواین اظهار نظر نمیتواند چندان‌هـم از حقیقت‌دورباشد. زیراباتوجه باینکه دراین زمان حزب دمکرات، یـك حزب افراطی وتندروبود، اگر نسبت ماجرای قتل آیت‌الله‌بهبهانی‌رابااین حزب وبه‌شخص حیدرعمواغلی بپذیریم، باید قبول کنیم که‌پس‌از کشته شدن تربیت وسیدعبدالرزاق‌طبیعی بود که حیدرخان ازپای نـخواهـد نشـت.

بهرحال، هرچه بود، ماجرای پارك اتابك اتفاق افتاد. بـدین‌معنی که‌باوجود تلاشهای ستارخان وباقرخان، مجاهدانی که‌درپارك‌اتابك گرد آمده بودند، حاضر به‌تسلیم سلاحهای خودنشدند. شایدهم‌چنانکه کـسروی می‌گوید، دستهائی از خارج نیزدرکارمی‌بود:

«... از پسین روز شنبه اینان درپارك بخروش وغوغا بـرخاستندو ستارخان چون گمان دیگر نمی‌برد،بهمدستی‌باقرخان‌ودیگران‌برآن‌شدند بپایمردی غوغا را فرونشانند. ازنمایندگان آذربایجـان شادروان شیـخ

---

۱ ــ تاریخ هیجده ساله آذربایجان ــ‌ص۱۳٤ــ ۱۳۶

اسماعیل هشترودی ومعین‌الرعایا ومعتمدالتجار نیز پای درمیان‌داشتند. یکبار نیز اسدالله میرزا وزیر پست وتلگراف وآقای حاج سیدنصرالله اخوی نماینده تهران به‌آنجا آمدند وباسردار وسالار گفتگو کردند،ولی مجاهدان تندی می‌نمودند وسررام شدن نداشتند وپیداست که‌دست‌هائی نیز از بیرون‌بمیان ایشان‌دراز می‌شده . نیز چنین پیداست که دسته بندی یفرمخان وسردار اسعد وحیدرعمواغلی وبیدادگری دولت که‌ازاین‌دسته تفنگ‌را نگرفت ، برستارخان وباقرخان‌ناگوارافتاده‌ودراین‌هنگام‌ایشان رادودل ساخته بودواینست کار را بآسانی یکرویه نمی‌توانستندکرد !...

شب یکشنبه دولت بسیج جنگ می‌دید وهرچه داشت‌ازسواره‌وپیاده وژاندارم وپولیس وقزاق وسوارهای‌بختیاری که رویهم‌رفته دو هزارو صدو سی‌تن بشمار میرفتند ، برای فردا آماده میساخت . گذشته ازفدائیان ارمنی ومجاهدان حیدرعمواغلی‌ودیگران که به کینه انقلابی واعتدالی‌و بنام خونخواهی علی‌محمدخان تربیت‌داوطلبانه‌آماده بودند ، باپولکنیك رئیس قزاقخانه سگالش کرده ، اندیشه خواسته بودند ، ولی‌فرماندهی‌بنام یفرمخان وسرداربهادر بود .

چون روز فرارسید ، این‌دسته‌ها همگی درمیدان‌توپخانه گردآمدند وبادستور فرماندهان‌بآهنگ پارك‌روانه شده،پیرامونهای‌آنرافراگرفتند. نیز دوشصت تیرو دوتوپ ماکزیم ویکتوپ‌بیابانی دراین‌گوشه آماده کار گذاردند . درسراسر تهران‌شوروجنبش‌پدید آمد ومردم دراینجاوآنجا انبوه شده، ازپیش آمد سخت دلتنگی‌داشتند . این برایشان ناگواربود که ستارخان وباقرخان‌راکه چند ماه پیش باآن شکوه بیمانند، پیشواز کرده و بشهردرآورده بودند،امروز بدینسان درتنگنا ببینند. این بود دسته‌هایی بخروش برخاسته برآن شدند بپارك شتابند. خودی و بیگانه افسوس می‌خوردند.

همان روز معزالسلطان وضرغام‌السلطنه کار را سخت‌دیده ،هردوبر آن شدند که بگریزندوجان بدربرند . معزالسلطان بامشهدی صادق نامی بشمیران شتافته در سفارت عثمانی بست نشست . ضرغام السلطنه باچند تنی ازتهران بیرون رفته ، بشاه عبدالعظیم پناه‌برد . برضرغام‌السلطنه سخنی

نداریم، ولی این بدکاری از معزالسلطان فراموش نشدنیست که کسان خود را بایستادگی و امیداشت و بهنگام سختی خود او از میدان دررفت و بیك سفارت بیگانه‌ای پناه جست.

از آنسوی درپارك مجاهدان همچنان در خروش بودند و دسته دسته مردم به آنجا آمده، بیرون میرفتند. ستارخان و باقرخان از جنگ پرهیز داشتند و کمتر گمان می کردند کار بخونریزی کشد. امروز نیز می کوشیدند مجاهدان را رام گردانند. دراین میان کسانی تلاش کردند بلکه سردار وسالار را از آنجا بیرون کشند، تا پای ایشان درمیان نباشد. یکی از ایشان سردار جنگ برادر سردار اسعد بود که کسی را فرستاده خواستار شد ستارخان آنروز رابخانه او رود، ولی ستارخان چون گرفتار بودنتوانست. نیز چندتن از اروپائیان بآنجا درآمده بستارخان نیکخواهی نمودند و خواهش کردند هر چه زودتر شورش را بخواباند. پیداست که آنان از درون کارها آگاهی داشتند، لیکن ستارخان از ناآگاهی پیش آمد را آسان می گرفت، و گاهی می گفت: «مگر ازبهر سیصد تفنگ مردم را خواهند کشت ..؟».

آخرین کاریکه شد، ستارخان بمجاهدان پیشنهاد کرد یك نیم از ماهانه های پس مانده ایشان را از دولت گرفته بپردازد و برای یك نیم دیگر خود او پابند آن باشد که پس از چندی پرداخته شود، مجاهدان نیز بی گفتگو تفنگ هارا بدهند. مجاهدان باین خرسندی دادند و آقای امیرخیزی بنمایندگی از سردار وسالار بدربار رفته، باهیئت وزراء که گردهم بودند گفتگو نمود. هیئت وزراء پیشنهاد را پذیرفت ودوتن را که مرآت‌السلطان ومیرزاغفارخان زنوزی باشد، همراه فرستاد که چون مجاهدان تفنگ‌هارا ازدست گذارند، اینان برگردند وخبر بیاورند، آنگاه پول فرستادشود.

امید میرفت غوغا بآسانی فروخواهد نشست. ستارخان دستور داد نامهای مجاهدان را بنویسند وتفنگ‌هارا یکایك گرفته، دراطاقی گرد آورند وآقای یکانی رابااین کاربرگماشت. ولی هنوز چند تفنگی گرفته نشده بود که ناگهان دوتن عثمانی از کارکنان سفارت بنام جمیل بیك وجمال بیك بآنجا درآمدند ویکی از ایشان درمیان مجاهدان بگفتار پرداخته

چنین گفت: «این مجاهدان در راه آزادی تلاشها کرده‌اند و بیشتر ایشان پدر یا برادر یا پسر خود را از دست داده‌اند. تفنگها را نیز در جنگ از دست دشمن بیرون آورده‌اند، این رفتار دولت با اینان بیدادگرانه است».

دانسته نیست اینان را که باین جا فرستاد و خود چه میخواستند. اگر بگوئیم معزالسلطان ایشان را فرستاد، بایدیقین کنیم معزالسلطان بادشمنان ستارخان همدست و بخون او تشنه بوده. هرچه هست از این گفتار مجاهدان دوباره شوریدند و بدادن تفنگ خرسندی ندادند. در این میان دسته‌هائی ازمردم تهران نیز فرا رسیدند. اینان نیز از راه دیگر بشورانیدن مردم پرداختند. ستارخان سخت برآشفت و چون از آغاز روز گرفتار تب بود و زمان بزمان روبفزونی آن می‌افزود، این هنگام تب و خشم دست بهم داده، اورا از تاب انداختند. وچنان حالش بهم خورد که در آنجا نتوانست نشست و او را برداشته باطاقش بردند که این خود جهت دیگر بگسیختن رشته گردید. بدینسان دوباره کار برآشفت و مرآت‌السلطان و میرزا غفارخان در آنجا نمانده بیرون رفتند.

چهل و هشت ساعت که دولت مهلت داده بود، هنگام پیشین بپایان رسیده و دوساعت نیز فزونتر میگذشت. در این زمان ناگهان ازدم در آواز تیری برخاست. یکی از مجاهدان باطپانچه دربان را زد و چنین می گویند آن مجاهد میرزاغفارخان زنوزی بود که از همراهان عموا غلی در تیپ هواداران انقلابی بشمار می‌رفت و از اینجا پیداست که این دسته بخونریزی می کوشیدند و خوشنودی نداشتند کار بآرامش انجام گیرد و این نمونه‌ایست که چه تخم کینه درمیان اینان پاشیده بودند.

مجاهدان پارك آن تیر را نشان جنگ دانسته بیکبار بهم برآمدند و درها را بسته آماده جنگ ایستادند و از دوسوی شلیکی برخاست. ولی زود فرونشست. سردار اسعد می‌نویسد: «ابتدا از طرف مجاهدین شلیك بقشون دولتی شد» ولی آنچه ما نوشتیم راست تر از این میباشد.

پیرامونیان ستارخان میکوشیدند بار دیگر از دولت یك ساعت مهلت گیرند. لیکن دراین هنگام راه بسته و سیم تلفن نیز گسسته بود. سپاهیان دولت سراسر پشت بامها و خانه‌های بلند رادر پیرامون پارك گرفته آماده

ایستاده بودند. پارکیان‌نیز پشت دیوارها را سنگر گرفتند. ستارخان پیاپی سفارش میفرستاد که جنگ نکنیدوچنین می گویند کـه نوروزاف ازسر دستگان نیرنگی بکار زد، بدینسان که بیرق سفیدی را بـرروی دیـوار افراشت و دسته پیاده (رژیمان) که دربرابر اوسنگر داشتند فریب بیرق را خورده چنین پنداشتند مجاهدان درمانده شده‌اند وازدرزینهارخواهی هستند. این بود دلیری کرده بتاختن پرداختند ودسته نوروزاف بسیاری رااز ایشان باگلوله بخاك انداختند . ستارخان چون‌این را شنید بیرون آمده بنوروزاف پرخاش کرد واورا از سنگر برداشته دریك زیـرزمینی نشستن فرمود . همگی برآن می کوشیدند که جنگ‌رخ‌ندهدوبلکه شب که بمیان می‌آید دوباره گفتگو آغاز شود.چنانکه‌درچنان هنگام نیز نامه‌ای نوشته به‌دست خسروخان برای صمصام‌السلطنه فرستادکه او میانجی‌شودو ازجنگ جلوگیری نماید. دربیرون نیز پاره‌ای ازنمایندگان آذربایجان ازجمله‌شادروان هشترودی تلاش بکار می‌بردند. لیکن دراین هنگام کار ازکار گذشته‌وراه بیکباره بسته شده بود. دولت انقلابی خرسندی نداشت شکار را از دست دهد واز فرصتی که‌برای برانداختن یکمرد دلیر بـنام پیدا کرده بود سودجوئی ننماید.»[1]

دنباله ماجرا که‌به‌شکست یاران ستارخان وتیر خـوردن خـوداو انجامید، برهمگان روشن‌است. تا آنجا که شواهد تاریخی نشان میدهد، مجاهدان بختیاری‌درتصرف پارك‌بریپرم‌خان‌ــ رئیس نظمیه ــ وافرادش وحیدر عمواغلی وتفنگدارانش ،پیشدستی داشتند :

«... می گویند: بختیاریان وارمنیان‌ازبدرفتاریها بازنایستادند. کار سختگیری دولت بجائی رسیدکه گذشته‌ازمجاهدان و بستگان ستارخان‌و باقرخان ، بازاریانرا که در آنجا بودندنیز گرفتارکرده ، بزندان‌شهربانی بردند..»[2] اما هرچه هست ، نقش‌حیدرعمواغلی‌ویارانش‌رانمیتوان‌دراین ماجرا نادیده گرفت . مخصوصاً باتوجه باین‌نکات که : اولا روابط حیدر عمواغلی‌با بیرم‌خان ــ که‌بخاطر ریاست‌نظمیه،مسئولیت اساسی را در خلع

---

۱ ــ تاریخ هیجده ساله آذربایجان ــص۱۳۸ ــ ۱۴۲

۲ ــ تاریخ هیجده ساله آذربایجان ــص۱۴۳

سلاح‌ساکنان پارك بعهده‌داشت بسیار صمیمانه بود. کمااینکه در صفحات قبل‌خواندیم که پس از مخفی شدن حیدرخان در منزل محمود محمـود، پیرم رئیس نظمیه،شخصاً پیك‌وپیام فرستاده وفرار او راتسهیل کرده‌است. ثانیاًمسئله خونخواهی دو تن‌ازیاران وپیروان‌خود او مطرح بود وطبعاً حیدرخان پیروزی برستارخان‌ویاران اورا یك موفقیت بـزرگ بـرای انقلابیون در برابر اعتدالیون می‌دانست وسرانجام‌نکته سوم این واقعیت تاریخی است که در ماجرای پارك گلوله اول از طرف تفنگداران حیدر عمواغلی شلیك شده‌است. کسروی می‌نویسد:

«... اگر درست رسیدگی شود ، این پیش‌آمد میوه کشاکش انقلابی واعتدالی بود که ، بمیان انداخته ودوتیرگی را تا بمجاهدان نیز رسانیده بودند. پس ازآنکه اینان رابخون یکدیگر تشنه ساختند، باری‌دادگرانـه ازهمگی تفنگ رانگرفتند . نیز گفتیم دستهایی در میان بود که نگذارند کار بآرامش پایان پذیردوکسانی‌سخت‌می‌کوشیدندبرستارخان‌وهمدستان او گزندی برسانند ...»[1].

آقای اسماعیل امیرخیزی که خود در پارك اتابك در کنارستارخان بوده‌وبعنوان رابط‌مجاهدین‌باهیأت‌وزراء نقش‌حساسی دراین‌ماجراداشته است، شرح زدوخورد پارك اتابك را به تفصیل وروشنی‌بسیارنگاشته‌است، که‌چون دراین‌کتاب کلیات امر مورد نظرماست ، از نقل‌آن‌درمی‌گذریم، بااشاره باین نکته تاکید :

«... جنگ تقریباً دو ساعت ونیم ازظهر گذشته آغازشد.قوای‌دولتی اعم از سوار وپیاده ودسته یفرم‌خان بیش از دوهزار نفر بودند وبرخی‌از مجاهدین نیز مانند حیدرخان عمواغلی ودسته او ومرحوم حسن‌علی‌زاده وجمع دیگری نیز باقوای دولتی همکاری می‌کردند...»[2] .

که‌شرکت حیدرعمواغلی ودسته او را در تهاجـم بپارك تـأییـد می‌کند. اما نکته دیگری نیزدر مأخذ فوق حائزاهمیت است‌وآن اینکـه نویسنده شلیك نخستین گلوله رااز جانب میرزا غفارخان زنوزی، یکی

---

۱ ــ تاریخ هیجده ساله آذربایجان ــ ص۱٤٤ .
۲ ــ قیام آذربایجان و ستارخان ــ ص٥٤٤

ازهمراهان عمواغلی تأیید نمی کند، ومی‌نویسد:

«... ودر این حیص وبیص صدای تیری هم بلند شد، میرزا غفارخان ومرآت‌السلطان هردو بگمان اینکه جنگ شروع‌شد، بزودی‌سوار درشکه شده بیرون رفتند ...»[1] ودر پاورقی همین مطلب اضافه می‌کند:

«کسروی که در تاریخ ۱۸ ساله آذربایجان می‌نویسد: «بعقیده بعضی آن کسی که تیرانداخت میرزا غفارخان بود» اشتباه محض است. میرزا غفارخان وقتی که تیرانداخته‌شد، هنوز از اطاق بیرون نیامده بود ...»[2]

دوستگی و پراکندگی آزادیخواهان

ماجرای پارك اتابك ودوگانگی و برخورد بین سرداران آزادی، چنانکه گفتیم، یکی از غم انگیزترین رویدادهای تاریخ مشروطیت ایران است، تا آنجا که اگر سخن شادروان کسروی را بپذیریم وقبول کنیم که دراین ماجرا دستهای بیگانه در کاربوده وتوطئه‌ای از جانب عوامل استبدادبوده است، سخنی بدور از واقعیت نگفته‌ایم.

تنها بااین توطئه موفقیت‌آمیز بود که دشمنان آزادی ایران وآنان که نسبت بسرداران اصیل وراستین آزادی حسادت میورزیدند، بهدف های خود رسیدند. از یکسو ستارخان گردبزرگ ونامدار آزادی‌را مجروح ومایوس خانه‌نشین ساختند، مجاهدان پیرو او را مغلوب وخلع سلاح شده از میدان نبرد خارج کردند، وازسوی دیگر لکه سیاهی نیز بردامان دیگر سرداران مخصوصاً یپرم‌خان وحیدرعمواغلی نشاندند، تا آنجاکه هردو تن تا پایان زندگی نسبت باین حادثه ابزار تأسف وپشیمانی می‌کردند.

شادروان کسروی‌هنگام‌شرح کشته‌شدن‌یپرم‌خان ضمن‌تجلیل‌وستایش فراوان ازمردانگی‌های او وخدماتش به‌آزادی‌ایران، به‌لغزشهای او نیز اشاره می‌کند، که‌چون حیدرعمواغلی نیز در بیشتر این لغزشها شریك و

---

۱ ـ قیام آذربایجان و ستارخان ـ ص ۵۴۵

۲ ـ همان مأخذ ـ ص ۵۴۴

سهیم است، در زیر می‌آید:

«آری از یفرمخان لغزشهائی هم سرزده زیرا چنانکه گفته‌ایم بـا ستارخان از در دشمنی درآمد ودر پیش آمد پارك اتابك بیش از همه او کارکرد. نیز در داستان التیماتوم بسوی دولت گرائید وبا نیروئی که‌در دست‌می‌داشت،بیاری هواداران پذیرفتن التیماتوم برخاست ، وبا دست‌او بود که مجلس بسته شد وکانونهای آزادی خواهی از میان بـرخـاست و روزنامه‌ها ناپیدا شد. نیز بادست‌او بود که‌چنددسته آزادی‌خواهان‌دستگیرو از تهران بیرون رانده شدند.»[1]

گفتنی است که حیدرعمواغلی نیز یکی از آزادگانی بود که‌بدستور دولت‌وتوسط یپرم‌خان (که‌رئیس نظمیه ومامور اجرای احکام‌بود) از ایران بیرون رانده شد.بااین‌تفاوت که‌چون‌یپرم‌باوی‌نزدیکتر وصمیمی‌تر از دیگران بود ، چنان‌که در یادداشتهای محمود محمود نیز آمـده ، در جریان این خروج‌ازایران‌همه‌جا حیدرخان را یاری میکرد ، تاآنجاکه حیدرخان فرصت‌یافت بپاره‌ای‌ازشهرهای ایران‌سفر کرده‌وقبل ازخروج خود هسته‌های اولیه تشکیل حزب دمکرات رادرآن مناطق بوجودآورد.

کسروی ادامه میدهد:

«... اینها بدیهای یفرمخـان است وهیچگاه‌نباید پـوشیده داشت . چیزی که هست‌او هیچیك ازاین کارهاراز روی‌ناپاکدلی‌ویاازراه‌سودجوئی نکرد. در پیش آمد پارك ماروشن گردانیدیم که‌دستهای بیگانه در کاربود. این بی‌گفتگوست که‌هم بیگانگان وهم کسانی ازسران آزادی‌خواهان چشم دیدن مجاهدان را نداشتند . آنان‌از راه بدخواهی واینان ازروی رشکبری .نیز بی‌گفتگوست که‌دسته دیموکرات را برای کاستن از آوازهٔ مجاهدان وکنار کردن آنان بنیاد نهادند، وچون‌پس‌ازپیدایش آن‌کسانی‌بایستادگی برخاسته دسته اعتدالی راپدیدآوردند، در کشاکشی که‌برخاست ودامن‌مجاهدان‌ساده درون را نیز گرفت ، دستهای بیگانه‌در کارمیبود که آتش دوتیرگی را دامن‌میزدند. جای افسوس اینجاست کـه یفرمخان وحیدر عمواغلی ویارمحمدخان ودیگران‌ازرازهای‌نهانی‌آگاه

---

۱ ــ تاریخ هیجده ساله آذربایجان ــص۵۲۳

نبودند ودرسایه نشناختن کسانی‌افزار دست‌آنان گردیده و با ستارخان و باقرخان ودسته آنان دشمنی مینمودند. آنروز آگاهیهائی کـه ما امروز میداریم نبود وآن مردانی راکه یکرو بسوی‌آزادی‌خواهان‌ویکروبسوی لندن ویا پترسبورگ میداشتند یفرمخان وهمراهان او نمیشناختند...»[1]

یك منبع دست‌چپی پس از شرح بروز اختلاف در مجلس وتشکیل دسته‌های انقلابی واعتدالی مینویسد:

« اعتدالیون جناح راست مشروطه خواهان ودمکرات‌ها جناح‌چپ آنان را تشکیل دادند. بنابر آنچه‌ملك‌الشعراء بهاردرتاریخ‌احزاب سیاسی نوشته‌است، فرقه‌دموکرات » با تعالیم حیدرخان عمواغلی که‌ازپیشوایان احرار مرکز » بود نضج گرفت.

دراین میان بموازات اختلافات بین احزاب دموکرات واعتدالی میان دومبارز بزرگ‌حیدرعمواغلی که ازدموکرات ها بود وستارخان که ازاعتدالیون جانبداری می‌کرد، نقاری پدید آمدو کار تا آنـجا کشید که حیدرخان بکمك مستوفی‌الممالك دسته ستارخان وباقرخان را که‌در پارك اتابك بطرفداری از اعتدالیون مستقر شده بودند، خلع سلاح کرده وروی همین اصل، همین که دولت سپهدار (از اعتدالیون) جای‌حکومت مستوفی را گرفت (۱۲۹۰) حیدرعمواغلی را بخارج ازکشور تبعیدکرد وسپس مقدمات انحلال مجلس را فراهم‌ساخت »[2].

بدینسان باروی کارآمدن مجدد محمد ولیخـان سپهـدار[3] دوران فعالیت حیدرخان‌عمواغلی، یارمحمدخان ودیگرآزادی خواهان وابسته

---

۱ ــ تاریخ هیجده ساله آذربایجان ــص۵۲۳ ــ ۵۲۴

۲ ــ روزنامه شجاعت ــ شماره۹ ــ ۱۴مرداد ۱۳۳۲ .

۳ ــ کابینه اول محمدولی خان سپهداراعظم سیزدهمین کابیـنه مشروطیت است. که روز ۱۶ذیقعده ۱۳۲۷ به مجلس دوم معرفی‌شدو به مدت پنج ماه وسه‌روزادامه داشت. ترمیم اول کابینه او در روز ۱۹ ربیع‌الثانی ۱۳۲۸ انجام شد که بیست و دوروزبطول انجامید وبه مجلس هم معرفی نشد.

ترمیم دوم کابینه در روز ۱۱جمادی‌الاول۱۳۲۸ به مجلس دوم معرفی شدو جمعاً دومامو هفت روز بطول‌انجامید. جمع دوران صدارت‌سپهدار ۸ماه و دوروزبود و باردیگر پس‌از سقوط کابینه دوم، مستوفی الممالك در روز۹ربیع... ۱۳۲۹ به مجلس معرفی شد و چهارماه و دوازده روز طول کشید.بعد از روز۲۲ رجب‌همان سال کابینه ترمیم شده را به مجلس‌معرفی کرده ولی پس‌ازهفت روز مستعفی شده، جای‌خود را به نجف قلی‌خان صمصام‌السلطنه داد.

به‌دمکراتها که آنهمه بدولت خدمت کرده‌بودند بپایان رسید.

شادروان کسروی هنگام‌بیان رویدادهای سال ۱۲۰۹ زیر عنوان «سال پراندوه» می‌نویسد:

«...بدینسان سال ۱۲۸۹ بپایان آمده سال پراندوه ۱۲۹۰ فرا رسید. در آغاز سال جز کشاکش اعتدالیون ودموکراتیان در تهران چیزی پدیدار نبود. سپهدار که رئیس الوزراء شده و همراهان‌او نیز همه‌ازدسته اعتدالی ویا ازهواداران‌ایشان‌بودند، ناایمنی‌تهران‌وآدم‌کشیهائی راکه‌در آن میشد دستاویز نموده واز مجلس خواستار اختیار شدند، که کسانی‌را که‌مایه ناایمنی بودندبکیفررسانندوچون‌اختیار گرفتند، پیش‌ازهمه‌بکینه‌جویی از یارمحمدخان وحیدرخان عمواغلی ودیگران برخاستند. یار محمدخان که پس ازآن دلیریها ومردانگیها بتهران آمده ودر اینجا بدموکراتیان پیوسته وچنان‌که گفتیم درپیش‌آمد پارك‌اتابك او نیز در دسته دولتیان بود واز آنهنگام از سپاهیان شمرده میشد وماهانه از دولت می‌گرفت تا شب یکم‌فروردین (شب‌نخستین‌سال نوین) با دستور سپهدار گرفتارش کردندودوهفته کمابیش‌دربندبود، تاروز سیزدهم فروردین با دست‌سپاهیانی‌ازتهران‌روانه‌کرمانشاهان‌نمودندوچنین‌میخواستند ازآنجا نیز گذرانده از ایران بیرونش کنند، ولی در کرمانشاهان کسانی به هواداری او برخاسته ازدست‌سپاهیان‌درآوردندوسپس‌انجمن‌ولایتی‌وانبوه مردم تلگرافها بتهران فرستاده ماندن اورا در کرمانشاهان از دولت خواستار گردیدند ودولت ناگزیر آنرا پذیرفت.

حیدرعمواغلی را ناگزیرساختند که خویشتن از ایران بیرون رود و چون از تهران بیرون رفت، سپهدار تلگراف بحکمرانان شهرهای‌سر راه کردکه درهر شهری «حیدر خان چراغ برقی» را بیش از دوساعت نگه ندارند وبا کسی‌نگذارند دیدار کند.

مشهدی صادق راکه‌از دسته دیگر وبا عمواغلی دشمن خونی بود نیز گرفتار کرده از تهران‌بیرون کردند. همچنین کسان دیگری را از سردستگان مجاهدان دستگیر نمودند.

دربارهٔ محمدخان در مجلس شادروان هشترودی بزبان آمد و

جوانمردیهای او را در تبریز یادکرده برفتار دولت‌بااو ایرادگرفت.نیز خواهش کرد بااودژ رفتاری‌نشود. وزیر داخله پاسخ داد با او و با همه دیگران خوشرفتاری‌خواهد شد. نیز گفت بیارمحمدخان دویست وچهل تومان پول برای راه داده شده. ولی هیچیك از اینها راست نبود.این‌زمان کارکشاکش میانه دسته‌های اعتدال ودموکرات بدشمنی انجامیده با هم از هیچگونه بدرفتاری بازنمی‌ایستادند. حیدر عمواغلی ویار محمدخان این‌خواری را بکیفر رفتاریکه باستارخان کرده‌بودندمیدیدند.

چنانکه گفته‌ایم روزنامهٔ ایران نو زبان دموکراتها ونویسنده آن محمدامین رسولزاده بود. ودراین هنگام گفتار های تلخ وتندی باخامهٔ اودرآن روزنامه نگارش مییافت. این بود دولت‌ببودن اوخرسندی‌نداده وبادست روسیان‌ناگزیرش ساختند بقفقاز، میهن‌دیرین خودباز گردد..»[1]

سپهدار از قدرت رهبری، نفوذکلام وروحیه انقلابی‌حیدرعمواغلی کاملا آگاهی داشت ومیترسید با شهرت و محبوبیتی که وی درمیان‌مردم دارد، حتی در جریان سفر و تبعید خود نیز مردم را علیه وی بشوراند. بهمین‌جهت است‌که بنوشته کسروی ، بهمه حکمرانان سرراه تلگراف میکند که حیدرخان را بیش از دوساعت درشهر نگه ندارندواجازه‌ندهند باکسی ملاقات کند .

نامه‌ی به خط حیدر عمواغلی

نامه‌ای بخط حیدرخان عمواغلی برای‌منشی زاده ، اسداله‌خان ومحمد نظرخان ، اینك در دست ماست، که درجریان این سفر تبعیدی نوشته شده ، واگر چه فاقد تاریخ است ، اما چون روی همین تلگراف سپهدار مبنی‌براقامت دوساعته وممانعت از ملاقات بادیگران تکیه می کند، باید در فروردین‌ماه ۱۲۹۰ (ربیع‌الاول ۱۳۲۹ هـ. ق) نوشته‌شده‌باشد.

درنامه حیدرعمواغلی که ذیلا خواهدآمد،پاره‌ای‌لغزشها واشتباهات املائی وانشائی بچشم میخورد . اما با توجه باینکه نوشتیم : حیدرخان زبانهای ارمنی‌وگرجی را مانند زبان مادری خویش میدانست‌وبه‌این دو

---

۱ ــ تاریخ هیجده ساله آذربایجان ــ‌ص۱۵۷ ــ ۱۵۸

زبان مقالات عمیقی می‌نوشت وهم‌چنین با تسلطش برزبانهای ترکی و روسی، همین قدر آشنائی با زبان فارسی نیز ـ از طرف اوحیرت‌انگیز بنظر میرسد، وازهوش ودرایت حیدرعمواغلی حکایت می‌کند.

نکته دیگر این‌نامه روحیه فعال وپیکار جوی حیدر عمواغلی است که‌حتی درجریان تبعید نیز لحظه‌ای ازکار انقلابی وسازماندهی باز نمانده است.

متن نامه وی چنین است:

«خدمت آقای منشی‌زاده واسدالله‌خان ومحمدنظرخان،

کربانیان گردم: تعلیقه که مرقوم فرموده‌بودید زیارت شد و یک عالم ممنون‌متشکر شدم وبرجدیت بنده‌بی‌اندازه‌افزود. هرچندی که‌به مفارقت باشماها هیچ راضی نبودم‌ولی چون‌که‌در این‌راه مثل‌صفر (کذا= سفر) مشهد درنظر داشتم که برای ایران بلادیده بتوانم کاری بکنم این بود که‌به‌خودم تسلی میدادم واز مرحمت دوستان همانطور هم‌شد بلکه زیادتر ازآن سفر مشهد کار کردم.

تشکیلات اساسی درقم، کاشان واصفهان داده تکمیل هم کردم که برای انتخابات آینده‌خاطر جمع میشود شدکه ازاین خطه تااصفهان همه وکلای دارالشور وانجمن‌های‌ولایتی از وطن‌پرستها انتخاب‌خواهندشد. بغیراز این درچهارده (٤ ده) بزرگ اصفهان که‌هریکی سی‌هزارجمعیت دارند شعبه فرقرا (فرقه‌را) تشکیل دادم امیدوارم‌دریك مدت خیلی کمی ایران ترقیات فوق‌العاده بکنند. راجع بشخص خود بنده اگر جویا باشید عرض میکنم بعداز ورود بنده به‌قم یك تلگراف‌از سپهدار رسیدبه‌حکومت که توقف بنده‌را درهر شهری‌محدود به‌دوساعت‌وملاقات‌باهر کسی‌ممنوع کرده بود وبنده همان روز میخواستم از قم حرکت کنم، وقتی که آن تلگراف رادیدم مخصوصاً دو روز زیادتر در قم‌ماندم ویك تلگرافی‌فحش آمیزی به‌خود سپهدار کردم ویك (یکی‌هم) به سلیمان میرزا ویفرم کردم وحکومت قم هم جرئت اینرا نداشت که حرف‌بزند. خلاصه بعداز سه‌روز از قم حرکت کردیم بطرف کاشان. حاکم کاشان امیر معزز چهارشب بود نخوابیده بود از ترس وهمه جا از مجاهدین که از پارك گریخته بودند

بلباس‌مبدل گذاشته بود که آمدن مارا اطلاع دهند. بغیر ازاینها صدو پنجاه نفربختیاری و پنجاه نفر سوارخلخالی، اولی بسرکردگی امامقلی خان دومی بسرکردگی اسلانسلطان زاده (اصلان‌سلطان‌زاده) داشت دور خانه خود جمع کرده بود . بعدازرسیدن به کاشان مجاهدین‌بدل رادر تاریکی شناختم وبعد پی‌درپی آدم میفرستاد که اگر خیالی‌داریدمن‌همراه هستم‌علی‌الخصوص زودزود پیغام میآورد. آن‌مجاهدی‌که سبل (=سبیل) هایش مثل سبل‌صادیقوف درست کرده بود واسمش اسداله بود . بعداز دو روزاز کاشان حرکت‌کردیم بطرف اصفهان شب‌اول منزل کردیم در خضرآبادشب دویم در مرچه‌خار (=مورچه‌خورت) روزسیم یك ساعت‌به ظهرمانده رسیدیم به‌کزیا جز (=گز) سه‌فرسخی اصفهان. آن‌جادیدیم‌سه نفر ژاندارم بارئیس ژاندارم منتظر ما هستند. جلو آمدند وبعد از احوال پرسی گفتند که سه روز مامنتظرشما هستیم ودونفر از رفقا که درطهران بودند آنها هم‌آمده بودند بیشواز که یکی از آنها شکرالله‌خان‌بود[1] ویکی ابراهیم خان بود.بعداز گفت وگوی‌زیاد رئیس ژاندارم اظهار کرد که منزل برای شمادرنظمیه حاضر کردیم واگرمیل دارد تشریف‌بیاورید‌آنجا. بنده‌هم گفتم که برای من آقای شکرالله‌خان وابراهیم خان منزل درست کردند آنجاخواهم‌منزل کردشمابرویدمعتمدخاقان‌حاکم‌وغضنفرخان‌رئیس نظیمه‌سلام برسانید وبگوئیدکه دست‌پاچه‌نشوید اگراصرارنداشته باشند درحرکت بنده‌از اصفهان زودحرکت خواهم کرد چونکه راهی طولانی بنده بایدطی کنم تا برسم به‌بوشهر .هواگرم میشود وطاقت گرماندارم و ایلات هم از جای خودشان حرکت نکرده‌اند. اگر دیربروم‌دچارمشکلات خواهم شدچونکه ازاین کابینه اطمینان ندارم ویقین دارم که به‌ایلات خبر دادند وجداً رفع ومعدوم کردن بنده خواستند چنانچه درتلگراف خود سپهدار یك اشاره کرده (دراین موقع‌صورت تلگراف سپهدار به حکام خطه جنوب درآوردم وقسمت ذیل راخواندم) چونکه همه روسای

---

۱ ــ شکرالله خان معتمد خان که در اصفهان حاکم و مامور نگهداری ومسئول‌اغزام حیدر خان به بوشهر بود،در کابینه دوم سپهداروزیر تجارت شد که این کابینه به مجلس‌معرفی نشد و قوام الدوله‌بجای او معرفی گردید،درکابینه سوم همین‌شخص وزیرپست‌وتلگراف شد.

ایلات وعشایر ازحال حیدرخان مسبوقند... خلاصه بعداز مذاکرات زیاد رئیس ژاندارم با ژاندارمهاروانه اصفهان شدند وبنده بارفقاباشکرالله‌خان وابراهیم‌خان رفتیم‌خانه محمدکریم خان‌درطوی (کذا=توی) ده کزنهار بخوریم وآقا شکرالله خان‌یکی ازآن جوانان‌غیور ایرانی است که در انقلاب کبیرایران‌شهر اصفهان رابدستیاری‌او آقای‌ابوالقاسم‌خان‌بختیار تصرف کردواقبال‌الدوله مستبدبی‌شرم‌راکه‌ازطرف‌محمدعلی‌میرزا حاکم بود از شهر بیرون کردند وبعداز تصرف اصفهان‌صمصام‌السلطنه‌بختیاری آمد شهر را غارت کرد ومداخل کل کرد. آقای ابراهیم‌خان یك جوانی سیاه‌چهره بود هم‌عقیده شکرالله‌خان آقای محمدکریم‌خان یك جوانی کوتاه قدی بزن‌بهادر واز چهره‌اش پیدا بودکه‌صاحب یك عقیده راسخی است. بعداز نهار از جزحرکت کردیم‌ابراهیم‌خان‌جلوتررفت‌شکرالله‌خان هم‌سواره بودوآن درنزدیکی شهرمیان برکه نزدیکتربود جلو افتاد و رفت ما از طوی شهر آمدیم ومنزلی که برای ما تهیه کرده بودند در محله لومبان بودرسیدیم یك‌جائی که اسمش‌دم‌ناربندبودکه‌ازاینجایك‌راه بطرف دست راست میرفت بطرف لومبان ویك‌راه هم بطرف دست چپ بطرف دارالحکومه ونظمیه. یك ژاندارم جلو کالسکه ما راگرفت و گفت به‌نظمیه باید خبر بدهم بعداز وصول‌اجازه تشریف ببرید. نگاه کردم دیدم‌یکی از ژاندارمها است که به‌کزجلوما آمده بودند. گفتم‌خیلی خوب خبر بدهیدویك پیر مرد که‌صورتاً معلوم بود ازفراشهای‌قدیم‌است ازدم‌دروازه دمبال (کذا= دنبال) ماافتاده‌بود میآمد. بعداز ده‌دقیقه دیدم‌بقدر هشتاد نفر سوار ژاندارم وهمان قدر هم پلیس پیاده پیدا شد. رئیس ژاندارم سوادتلگراف سپهدار با وزارت داخله به‌من داد وبنده‌نگاه نکردم به‌رفقا گفتم تفنگهارا حاضر کردند وشروع کردم به‌فحش‌دادن‌از فحشهای مشهدی‌های سرگذر اسماً به‌سپهدار وسایر وزراءومعتمدخاقان وحاکم وغضنفرخان رئیس نظمیه وچونکه رئیس ژاندارم اظهار کرده بودکه باید به‌نظمیه بیائید، نشستم طوی کالسکه وگفتم که‌بنده‌به‌نظمیه نمیآیم هرکسی که میتواند مرا ببرد جلو بیاید وکالسکه را گفتم راندند بطرف منزل که‌درست کرده‌بودند. رسیدیم به‌منزل ــ بقیه دارد. تصدق

شما عمواغلو . امضاء
بعداز امضاء اضافه شده است: «خواهش دارم روزنامها بفرستید بتوسط میرزا محمود خان پهلوی (محمود محمود) منتظر کاغذ دویمی سرکار آقا هستم ـ عمواوغلو» و درحاشیه صفحه دوم اضافه شده است: «خدمت آقای آقامیرزا یحیی‌خان که عرض سلام دارم وهمه‌خانرااین کلمه‌درست خوانده نشد از طرف بوسه کنید.».

روی پاکت این نامه‌نوشته شده: «طهران ـ بدست میرزا حسنخان برسد» و در روی همین پاکت هم گیرنده نوشته «حیدر عمواغلی» وطرف دیگر پاکت نیز بخط حیدرخان چنین نوشته است:

«ودیگر خواهش دارم که خودتان تشریف‌ببریدبه‌حضرت‌عبدالعظیم وتحقیق کنید از حرکت آقای ابوالقاسم خان بختیاری واز رفقا خواهش کنیدکه کارش فوراً درست کنند که اینجاوجودش‌خیلی لازم است و دیگر نور چشمی‌ام میرزا علی‌اصغرتوقیف کردند. یکی‌تان خواهش دارم بروید ودر محبس به‌بینید وازطرف بنده‌بیوسیدش وپول برای اهل‌عیالش یاخودش اگر لازم باشد مرحمت کنید وازمدیر بگیرید یابه‌بنده بنویسید بفرستم. این جسارت راابرای آن کردم که دیگرشماهامثل‌بنده‌الحمدالله دارای چیزی نیستید».

در این‌میان نکته‌مهمی وجود دارد و آن چگونگی خروج حیدر عمواغلی ازایران درپایان این سفر تبعیدی است. بدین‌معنی که پاره‌ای منابع ومآخذ موجود خروج‌او رااز ایران ازطریق عشق‌آباد ـ یعنی از ناحیه خراسان ـ و منابع دیگر از راه قفقاز میدانند. حال آنکه مسیر تبعیدو سفر او از طریق قم و اصفهان و شیراز بوی بوشهر طی شده است.

مهاجرت از ایران

نقل کننده‌یادداشتهای حیدر عمواغلی در پایان مطالب خودمینویسد:

«... چون کابینه دوم مستوفی‌الممالك که منتخب دموکراتها وحامی‌آنان‌بودسقوط کرد،باروی کارآمدن‌سپهداراعظم‌محمد

ولیخان‌تنکابنی در ۱۰ ربیع‌الاول۱۳۲۹ طرف‌اعتدالیون تقویت گردیدو آنان‌دولت‌رامجبور کردندکه نسبت‌بعناصردموکرات مثل‌حیدرعمواغلی‌و رسول‌زاده سخت بگیرد ، محمدولیخان هم‌که خود چندان مشروطه خواه وتندرو نبود دستور آنان را اجرا کرد وحیدر عمواغلی راتبعید نمود. حیدرخان بقفقازیه رفت واز آنجا بروسیه سفر کرد واز روسیه به‌اروپا رفت. در حین شروع جنگ بین‌المللی اول (۲۸ ژوییه ۱۹۱٤) مطابق با ۱۵ رمضان ۱۳۳۲ حیدرعمواغلی‌را درپاریس میبابیم ودر طی جنگ که اوضاع ایران بآشفته‌ترین حد رسیدودموکراتها ننگ تسلیم بقوای‌روس وانگلیس را تحمل نکرده بودند، بعنوان‌مهاجرت خارج شدند واکثر آنها به‌آلمان رفتند ودر برلین در کمیته ایرانی‌که بریاست‌آقای‌تقی‌زاده بانتشار مجله کاوه و بافرستادن مبلغین، ضدمهاجمین روسی و انگلیسی فعالیت میکرد، شرکت نمودند حیدرعمواغلی هم ببرلین‌رفت وبایرانیان محلق شد..»[۱]

همین نویسنده درجای دیگر نامه‌ای از منشی‌زاده را نقل کرده‌است که طی آن حیدر عمواغلی بسران آزادی‌خواه معرفی شده‌است و نشان میدهد که مسیر حیدرخان از شیراز میگذشته است. این نامه ظاهراً دو هفته پس ازروی کارآمدن سپهدار نوشته شده :

«... در مراسله‌ای که بتاریخ ۲٤ ربیع‌الاول ۱۳۲۹مرحوم‌منشی‌زاده از طهران بیکی از سران آزادی‌خواه شیراز نوشته مرحوم عمواغلی را باوچنین معرفی وتوصیه مینماید:

«شخص محترمی که‌از اقدامات غیرتمندانه ووطن‌خواهانهٔ ایشان ایران زنده شده است، پس از پانزده روز اقامت در شیراز ببمبائی حرکت خواهندفرمود.

چون لازم بودکه این وجود مقدس را شما ملاقات کنید وضمناً ایشان هم شما رابشناسد که بدانند اقلا در فارس هم چند نفر وطن‌پرست واقعی هستند، لهذا لازم دانستم که بواسطهٔ این عریضه زحمت‌افزاشوم که در بین اشخاص درستکار ووطن‌خواهان حقیقی ارتباطی حاصل شود..»

---

۱ ــ عبدالحسین نوائی ــ مجله‌یادگار ــ سال پنجم ــ شماره اول‌ودوم ــ ص ٥٦

ازتاریخ‌فوق‌ببعد درست‌ازاحوال مرحوم‌عمواغلی اطلاعی در دست ما نیست. همینقدر می‌دانیم که‌درتاریخ اعلان جنگ بین‌المللی اول یعنی ۸ رجب ۱۳۳۲ آن مرحوم در پاریس بود وقبل‌از آن تاریخ هم مدتهابود که در فرنگستان بسر میبرد تا آنکه در ۱٤ ذی‌الحجه ۱۳۲۳ بمعیت مرحوم حسین‌قلیخان نواب که‌بسمت وزیر مختاری ایران در آلمان منصوب‌شده بود، از پاریس ببرلین حرکت نمودودراختیار انجمن ایران وآلمان که در دشمنی با متفقین یعنی روس وانگلیس می کوشید قرار گرفت.

در اواسط ایام جنگ بین‌المللی یعنی سال ۱۹۱٦ میلادی مطابق با ۱۳۳٤ قمری هجری حیدرخان مرحوم آلمان راترك گفت. جزئیات احوال او از این تاریخ تااواخر سال۱۳۳۹ هجری که بگیلان آمده بود ودر اوایل سال ۱۳٤۰ در همانجا بقتل رسید برما معلوم نیست ...»[1]

این‌مأخذ پس‌ازشرح خلاصه‌ای که‌درباره مهاجرت وپیوستن حیدر عمواغلی‌به‌تقی‌زاده و دیگران نوشته‌است ودربالاآمده ادامه‌میدهد. پس ازملاقات تقی‌زاده وحیدر عمواغلی ... «دراینجاکه‌آقای تقی‌زاده که شنیده بود که حیدر عمواغلی ازمحمد علیشاه پول گرفته از او اظهار گله مندی کرد.

آن مرحوم شجاع بی‌آنکه پنهان‌کند جریان را گفت‌ومعلوم شدکه حیدرخان براهنمائی وبهمراهی‌محمدتقی‌صادق اف‌ازکارکنان‌فعال کمیتهٔ تفلیس که‌مردی شجاع وضمناً عیاش وخوشگذران وبهمین جهت اغلب تهی دست بود،در ادسا نزد محمدعلی میرزا رفته‌بودند. صادق اف مردی اهل مبالغه وزبان‌آوروشلوغکاربودوچون‌درهمان‌اوقات‌محمدعلی‌میرزا شکست خورده از حمله‌بایران وهجوم بگمش تپه برگشته ودرراه‌جاه‌طلبی خود بزرگترین دستیاران خویش یعنی ارشدالدوله رااز دست داده بود، بازهم در خیال بازگشت بایران‌سرمی‌کرد. صادق اف این خام طمعی اورا تشخیص داده از همین راه او را که خام‌بود خامتر کرد ومحمدعلی میرزا راسرزنش نمودکه راه حمله بایران بدان‌ترتیب صحیح نبوده، بلکه باید حیدرعمواغلی‌را بادادن مبالغی راضی کرد وبایران‌فرستاد، چه ایران‌در

---

۱ ــ مجله یادگار ــ سال سوم ــ شماره‌پنجم ــ ص ۷۷ ــ ۷۸

مشت‌وی میباشد واو برهر کاری قدرت دارد.

خلاصه صادق اف با زبان گرم خود چندان از این افسون بر آن مرد ساده لوح خواند که وی بفتح خود امیدوار شده مبلغ گزافی بصادق اف برای‌جلب حیدرخان داد. پرواضح است که مقصود آن دونفر هیچوقت خیانت باساس مشروطه نبود، بلکه همانطور که عمواغلی درجواب آقای تقی‌زاده گفته غرض این بود که از پول محمدعلیشاه که مایه‌قدرت وفساد او بود کاسته شود.

در بحبوحه جنگ حیدرعمواغلی بکمك کمیته ایرانی‌ازبرلین‌خارج شد وپس از چندی در استانبول در لباس قشون ترك درآمده داوطلبانه درآن قشون‌بادرجه صاحبمنصبی بجنگ بر ضد روسیه تزاری پرداخت و درطی سفرهای جنگی خود تا بغداد وکرمانشاه نیز پیش آمد. وی باردیگر به‌آلمان برگشت ودرشهر برلین اقامت گزید. در همین زمان بود که‌سرو صدای‌انقلاب اکتبر روسیه برخاست و روش‌بلند وطبع‌انقلابی حیدرخان را باردیگر بحرکت آورد ووی راکه عمری برضد بیدادگری و ظلم‌و استبداد سلاطین‌در جنگ ومبارزه بود تکان داد واو رابرآن داشت که بروسیه رود. بهمین جهت بود که‌در هنگام انقلاب دست راست لنین قرار گرفت ودر کنار آن‌مردبزرگ وی برای مردمان رنجدیده روسیه نطقها کرد وفرد شاخصی در رژیم جدید روسیه شد...»[1]

یك منبع کمونیستی نیزبهمین مختصر بسنده کرده است که: «... مرتجعین برای اینکه از بیم حیدرخان آسوده شوند، نقشه‌ای کشیدند تا او را از محیط ایران دورکنند. سپهدار نخست وزیر وقت برای وی حق تقاعد مادام‌العمر بمبلغ ۱۲۰۰ تومان درسال تعیین کرد تاایران را ترك کند. حیدرخان تقاعد را رد کرد وفقط بنابه تصمیم حزب‌بخارج‌مسافرت نمود.

حیدرخان در اثنای جنگ بین‌الملل اول درمهاجرت شرکت کرد، ولی نه‌برای کمك‌به‌امپریالیسم آلمان، بلکه برای مبارزه‌ی مسلح علیه انگلیس وروس وچون نظر مثبتی به‌آلمانها نداشت لذا از ورود در کابینه

---

۱ ــ مجله یادگار ــ سال پنجم ــ شماره‌اول و دوم ــ ص۵۷ ــ۵۸

نظام السلطنه مافی‌امتناع نمود. سپس او بادرجه‌ی سرتیپی درقشون ترکیه بخدمت مشغول شد تا مستقلا گروههای مسلح ایرانی تشکیل دهد. عده‌ای مسلح هم از ایرانیها واعراب وهندی ها تشکیل داد، ولی بزودی بین او وفرماندهان ترکیه‌اختلاف پیدا شد. حیدرخان راضی نشد که عده‌ی خود را تابع امر قشون ترکیه نماید، لذابه اروپامسافرت کردوعده‌اش‌پراکنده گردید ...[1]».

بدینسان دومین دوران فعالیت حیدرعمواغلی در ایران بپایان‌میرسد. که‌دوران‌اول نخستین سفر بایران وفعالیت‌درمشهد وتهران است ودوران دوم:بازگشت ازباکو، فتح تهران ورویدادهای دیگر.. ازاین پس‌فعالیت های حیدرعمواغلی‌در سازمانهای مارکسیستی‌وکمونیسم‌بین‌الملل‌متمرکز میشود، که‌درجای خود خواهد آمد وسرانجام سومین دوران فعالیت او را در ایران مرور خواهیم کردکه شامل مسافرتش‌به گیلان و مرگ‌زود رس او دراین استان ایران است.

---

۱ ــ مجله دنیا ــ سال ۱۱ ــ شماره٤ــص۹۲ ــ ۹۳

بخش دهم

انقلاب گیلان

کوچك خان جنگلی ....

زندگی و مبارزات میرزا کوچك‌خان جنگلی ، یکی از فصول طولانی ، هیجان انگیز، مبهم ودر عین حال تأثر آور تاریخ مشروطیت ایران است . متأسفانه گفتگو درباره میرزا کوچك‌خان ، مبارزات ومرگ او خارج از بحث‌ماست، چرا که اولا ـ جز رویداد کشته شدن حیدر عمواغلی در ماجرای جنگل ـ پیوندی با داستان ماندارد. وثانیاً تاکنون دراین باره کتب ورسالات متعددی نوشته شده است، که اگر چه ممکن است حتی مجموعهٔ آنها ، گرهی از ماجرای جنگل نگشاید ، ولی بهرحال مرجعی است برای مطالعه علاقمندان .

بااین امید که روزگاری ، پژوهندگان وصاحب‌نظران ، به‌بحث و تحقیق بیشتری دراین زمینه بپردازند وهمه‌نکات مبهم‌وتاریك‌این‌بخش‌از تاریخ ایران را روشن سازند،ودرعین حال روشنائی بیشتری برزندگی قهرمان کتاب‌ما بیافکنند. باشرح خلاصه‌ای بسیار کوتاه از زندگی‌و مبارزات کوچك‌خان جنگلی بدنبالهٔ داستان خویش می‌پردازیم.

«یونس‌معروف به‌میرزا کوچك فرزند میرزا بزرگ اهل‌رشت،ساکن استادسرا درسال ۱۲۹۸ هجری قمری دریك خانواده متوسط‌چشم بجهان گشود. سنین‌اول عمررا درمدرسه حاجی حسن واقع درصالح‌آباد رشت‌و مدرسه جامع که آنوقت‌ها رونقی داشت ... بآموختن صرف و نحو و تحصیلات دینی گذرانید .

چند وقتی هم‌درطهران در مدرسه‌محمودیه‌بهمین‌منظوراقامت گزید

ومی‌بایست قاعدتاً بااین مقدمات یك امام جماعت ویا یك‌مجتهدجامع‌الشرایط از کاردرآید، اما حوادث وانقلابات کشور، مسیر افکارش را تغییر دادوعبا ونعلین وعمامه را به‌تفنگ وفشنگ و نارنجك مبدل ساخت... از لحاظ اجتماعی مودب ومتواضع وخوش برخورد واز جنبه روحی‌عفیف‌وباعاطفه ومعتقدبفرایض‌دینی ومؤمن‌باصول اخلاقی‌بود..»

باچنین روحیه وسوابقی درجریان انقلاب مشروطیت ایران، میرزا کوچك‌خان نیز به کوشندگان‌ضد استبداد پیوست وخیلی زود رهبری گروهی از انقلابیون گیلان را بعهده گرفت، در حالیکه هنوز بسیاری از اعتقادات وباورهای پیشین را در ذهن خود مخفوظ می‌داشت:

«... میرزا هنگام‌بمباران مجلس‌شورای ملی ازطرف محمدعلی‌شاه درقفقاز بود واقامتش در تفلیس و بادکوبه تا حدی وی را بامقتضیات دنیای نوین آشنا ساخت. مقارن تحصن علماء در سفارت عثمانی، او نیز درشهبندری رشت متحصن شد و متعاقب قتل آقابالاخان سردار افخم در واقعه مشروطیت به مجاهدین پیوست ودرفتح‌قزوین‌شرکت‌نمود..»[۲]

«.. میرزا به‌استخاره اعتقادی عجیب داشت وهرجا بمشکلی برمیخورد ویاتردیدی در اقدام بکار مورد نظرش حاصل می‌کرد، فوراً دستش بطرف‌تسبیح (که همیشه همراه داشت) دراز میشد ونتیجه استخاره هرچه بود، بی‌درنگ بکار می‌بست.

این امر یعنی «استخاره» ببعضی ازهمکارانش که قبول نداشتند استخاره درامر انقلاب دخیل باشد، گران می‌آمد وحتی گاهی بکدورت منجر می‌گشت. اما او هیچوقت از اجراء نیتش دست بردار نبود وفکر می‌کرد که‌اقدام به‌هر کارمهم چنانچه‌بامشیت الهی‌توام‌نباشد، ثمربخش نیست واستخاره باخداوند دراموری که نتیجه وعاقبت آن نامعلوم است زیانی ندارد وحداقل سودش اینست‌که‌اورادراعمال‌انجام‌شده‌نادم‌نخواهد ساخت..»[۳]

این مختصر بدان خاطرآمد که خوانندگان صاحب نظر اندکی‌با

---

۱ ــ ابراهیم فخرائی ــ سردار جنگل‌ــفصل دوم ــ ص ۳۵ ــ ۳۶
۲ ــ سردار جنگل ــفصل دوم ــ ص۳۹ــ ۴۰
۳ ــ همان ماخذ ــ ص ۳۷ــ۳۸

روحیات ، خصوصیات واعتقادات کوچك‌خان جنگلی آشنا شونـد ودر پایان بدانندچه عواملی دخالت حیدرعمواغلی قهرمان داستان مـا را در ماجرای جنگل باعث شد، زیرا داوریها دربارهٔ میرزا کوچك‌خان آنقدر متضاد ومتفاوت است که هرخواننده وپژوهنده‌ای را دچار سردرگـمی‌و اشتباه میسازد.

نویسنده کتاب سردار جنگل در چند سطر ماجرای کوچك‌خان را خلاصه کرده‌است. که درزیر می‌آید:

«... در دومین سال جنگ بین‌المللی اول وقایعی در گیلان رخ داد که‌به‌نهضت جنگل یاانقلاب گیلان معروف گشت. قائد این نهضـت مردی بود بنام میرزا کوچك که مانند همه‌ی ایرانیان متعصب ازمصائب وارده به کشور وهم میهنانش رنج می‌برد و راه خلاصی از پریشانی وبی‌سرو سامانی رامی‌جست. طبقات فهمیده وروشنفکـر ازاینکـه دریـك محیط آشفته‌ای بسرمی‌بردند ودرنهایت‌ناراحتی‌متحمل‌انواع تعدی وبی‌اعتدالی بودند، بستوه آمده ومانند دوران‌مشروطیت منتظر فرصت وموقع مناسب بودند ، تا بااقدامات دسته جمعی خود باین اوضاع ناگوار پایان بخشند. ننهایك نیشتر لازم بود که این عقده‌های درونی را منفجر کند و از عدم رضایت عمومی وخشم روز افزون مردم بشکل یك نیروی مجتمع مـلی استفاده شود . میرزا کوچك در راه تحقق این نیت قدم پیش گذاشت و.. درمحیط مساعد گیلان‌که مردمی پیشرو وآماده‌ی مبارزه‌داشت، به‌تشکیل کانون مقاومت پرداخت وبافشاندن بذر انقلاب دست زدو درمدت کـمی توفیق یافت ، واگر بعضی اشتباهات وناپختگی های سیاسی که متأسفانه‌در بین‌شرقی هافراوان روی میدهد وقوع‌نمی‌یافت قطعاً مسیر تاریخ کشور نیز عوض میشد وچه‌بسا که غنچه‌های امیدوآرزوی آزادگان‌این سرزمین شکوفا می گشت ودروضعی قرار می گرفتیم که اکنون تشریح‌دورنمای‌آن بی‌حاصل است .

قیام جنگل هفت‌سال یعنی از شوال ۱۳۳۳ هجری‌قمری‌تاربیع‌الثانی ۱۳۴۰ طول کشید وسرانجام با شهادت قائد وپیشوای آن از هم‌پاشید..»[1]

---

۱ ــ سردار جنگل ــ ص ۳و۴

اما حقیقت آنست که ـ چنانکه گفتیم ـ قضاوت‌درباره‌میرزا کوچك خان بسیار متفاوت ومتضاد است، که نمونه‌هائی از آنرا در زیر ملاحظه می‌کنید:

«... جنگلی‌ها مردان کوتاه بین وساده‌ای بیش نبوده وراه روشن برای‌خود نمی‌دانسته‌اند ولذا کارشان نابسامان درآمده است..»[1]

«... هدف میرزا کوچك‌خان و کلنل محمدتقی پسیان تصرف ایران وایجاد یك حکومت مرکزی صالح نبود. اینان بهمان ولایاتی که درکف داشتند، قانع بودند ...»[2]

«... محمدتقی‌خان پسیان، شیخ محمد خیابانی و کوچك جنگلی درتکمیل انقلاب مشروطیت نکوشیده وآنرا ناقص گذاشته‌اند ...»[3].

«.. من جنگلی ها را متوجه کردم که در مقابل دولت انگلیس از پشه در مقابل فیل کوچکتر وبی‌اهمیت‌ترند ..»[4].

«... میرزا کوچك‌خان معتقد به قضا وقدر بوده وغالب کارها رابه استخاره محول میساخت...»[5].

هم‌چنین حبیب‌الله مختاری مولف تاریخ بیداری ایران از میرزا ویارانش بعنوان اشرار وغارتگران نام می‌برد.. سرپرسی سایکس‌درتاریخ ایران‌اورا عامل سپهدار می‌نامد و مدعی‌است کارش باجسبیل گرفتن از ثروتمندان بود.. عباس خلیلی او را سرزنش می‌کندکه‌چرادرتنگه‌منجیل تته‌انست‌دربرابر قوای‌انگلیس‌پایداری‌کند ... وسپهبدامان‌الله جهانبانی می‌نویسد: «درشمال ایران‌میرزا کوچك‌خان علم‌طغیان ویاغی گری برافراشته ودعوی استقلال می‌نمود ...»[6]

نویسنده‌ای او را سرسپرده روسها ونویسندهٔ دیگری نیمه روسی‌و نیمه انگلیسی میداند .. دکتر مهدی ملکزاده از او بنام یك مجاهدحقیقی

---

۱ ـ کسروی ـ تاریخ هیجده ساله آذربایجان ـ ص ۷۱۷

۲ ـ ملك‌الشعرای بهار ـ تاریخ احزاب‌سیاسی ـ ص ۱۵۹

۳ ـ روزنامه «دنا» ـ شماره‌های ۱۱و ۱۲ ـ پانزدهم‌وشانزدهم آذرماه ۱۳۲۹

٤ ـ سید مهدی فرخ (معتصم‌السلطنه) ـ مجله اطلاعات هفتگی ـ شماره ٥٢٤ـ ٥٢٥ شهریور ۱۳۳۰

٥ ـ سید علی آذری ـ انقلاب بیرنگ ـ ص ۲۵

٦ ـ مجله دنیا ـ سال ۱۳٤۰ ـ ص۲٦۳

ومؤمن بمشروطیت وطرفدار حق‌وعدالت یادمی کند ودر کتاب سیاست شوروی در ایران «یکی از آزادی‌خواهان واقعی بامسلك که حقیقتاً برای آزادی ونجات ملت ایران قیام کرده وصددرصد دمکرات وایران دوست بوده است» معرفی میشود ..

آنچه مسلم است ، اینگونه قضاوتهای ضد ونقیض ومتفاوت که حتی اشاره فهرست‌وار بآنها مثنوی را هفتاد من کاغذ خواهد ساخت، برسیمای میرزا کوچك خان پرده‌ای از ابهام می کشد ، اماهرچه هست نقش او را دریك دوران حساس از تاریخ آزادی ایران نمیتوان نادیده انگاشت.

در آنزمان که شور انقلاب سراسر ایران را فراگرفته بود، همانطور که درکتاب پیرم‌خان سردار وبخشهای پیشین همین کتاب نیز تشریح کردیم، گیلان دومین کانون انقلاب مشروطیت ایران بود، که‌در دشوارترین شرایط بیاری ستارخان ومحاصره شدگان تبریز شتافت وانقلابیون آنسامان طی همکاری‌با آزادگان‌دیگر کار خود را تا فتح تهران ادامه دادند .

بدیهی است درچنین شرایطی شوروهیجان همه شئون زندگی مردم را فرا میگیرد. بویژه آنکه پیروزی گیلانیان در شکست استبداد صغیر حیثیت اعتباری فوق‌العاده برای مردم این سامان فراهم ساخته‌بود.

اما همانطور که درهمه جنبش‌های انقلابی جهان تجربه شده است، پس از هرپیروزی شکاف واختلاف بین گروههای افراطی ومتعادل در می گیرد . چنانکه درخود تهران ودرمجلس شورای ملی نیز شاهد مبارزه «انقلابی» و «اعتدالی» ونتایج آن بودیم، درگیلان‌نیز برخوردواختلاف ازهمین جاآغاز شد ودرست از همین جا نیز ماجرای جنگل باداستان ما مربوط میشودکه با استناد به ضوابط و مآخذ متعدد بشرح آن‌می‌پردازیم.

اختلافات آغاز می‌شود.

دوران اوج وبلوغ نهضت جنگل همزمان‌باآشفتگی های پس‌از انقلاب مشروطیت ایران است . ازیکسو استعمار غرب قدرت خود را در سرزمینهای شرق گسترش داده ودر کار دست‌اندازی به‌منابع ملی کشور هامخصوصاً معادن

نفت این‌منطقه است. وازسوی دیگر روسها بـرای جـلوگیری از نـفوذ قدرتهای امپریالیستی وبازداشتن آنان از کمك بآخرین مـقاومتـهای حکومت پیشین می کوشند قدرت ونفوذ خود را دراین منطقـه گسترش دهند. دراین میان درخود ایران نیز بازماندگان حـکـومت استبدادی می کوشند تاجایگزین پیشتازان نهضت مشروطیت شوندودرچنین‌شرایطی است که‌جنبش میرزاکوچك خان وجنگلی‌ها باتوجه به‌خصوصیات ملی‌و میهنی که این نهضت داراست، ناچار است درهرسه جبهه پیکار کند.

حکومت جدید روسیه وکمونیستهای آذربایجان شوروی ، مـی‌کوشیدند تا جنبش جنگل راهرچه بیشتر بسوی کمونیسم گـرایش دهند. در حالیکه می‌دانید خود میرزا کوچك‌خان وبسیاری از یارانش ، قبل‌از هرچیز اعتقادات وگرایشهای‌ملی ومذهبی داشتند.

از سوی دیگر پس از کودتای ۱۲۹۹ و صدارت سیدضیاءالدیـن طباطبائی ، بخصوص با قدرت گرفتن رضاخان سردار سپه (اعـلیحضرت رضاشاه کبیر) که در تلاش ایجاد یك ایران مستقل ، نیرومند و بدوراز قدرت ونفوذ بیگانگان بود ، امید سیاستهای خارجی تا حدود زیادی بـه یأس گرائیده بود. ازاین جهت کوشش می کردند که یانهضت جنگل را آلت دست‌خویش سازند ویا آنرابصورت‌نیروئی‌برای‌مقابله‌بادولت‌مرکزی ایران که‌تازه درحال شکل گرفتن بود درآورند.

دراین کتاب‌برای اولین بار یادداشتهای منتشر نشده‌ای را خواهید خواند که نشان دهنده نزدیکی و حتی اشتراك هدفهای رضاشاه کبیرو میرزا کوچك‌خان جنگلی در راه تامین استقلال واقعی ایران است. تـا آنجا که بنابروایتی که متن آن‌خواهد آمد، سردار سپه پیروزی جنگلی را آرزو می‌کند و باصراحت وقاطعیت می‌گـوید من در تـهران همان کاری را انجام دادم که شما از جنگل آغاز کرده بودید.

ایـن واقعیتی شگفت‌آور است کـه متاسفانـه ، دست یا دستهائی کوشیده‌اند آنرا همواره ازدید پژوهشگران پنهان دارند. یعنی رضاخان سردارسپه را دشمن میرزا کوچك‌خان وجنگلی‌ها ومیرزارا خصم اولین حکومت مرکزی و مقتـدر ایران (پس از انقلاب مشروطه) نشان‌دهند.

جمعی از یاران میرزا کوچک خان در مدرسه نظامی او به نام «کوما» که درروستای بهمین نام بنیان نهاده شده بود.

یك تابلو نقاشی از حیدرخان عمو اوغلی در موزه انقلاب مشروطیت تبریز

از چپ براست :
میرزا اسماعیل جنگلی ـ میرزا کوچك خان و یکی دیگر از هم رزمان او که شناخته نشد.

این عکس میرزا کوچك خان رادر تهران در سال ۱۳۲۱ هجری نشان میدهد .

(عکس از خانم فرنگیس جنگلی)

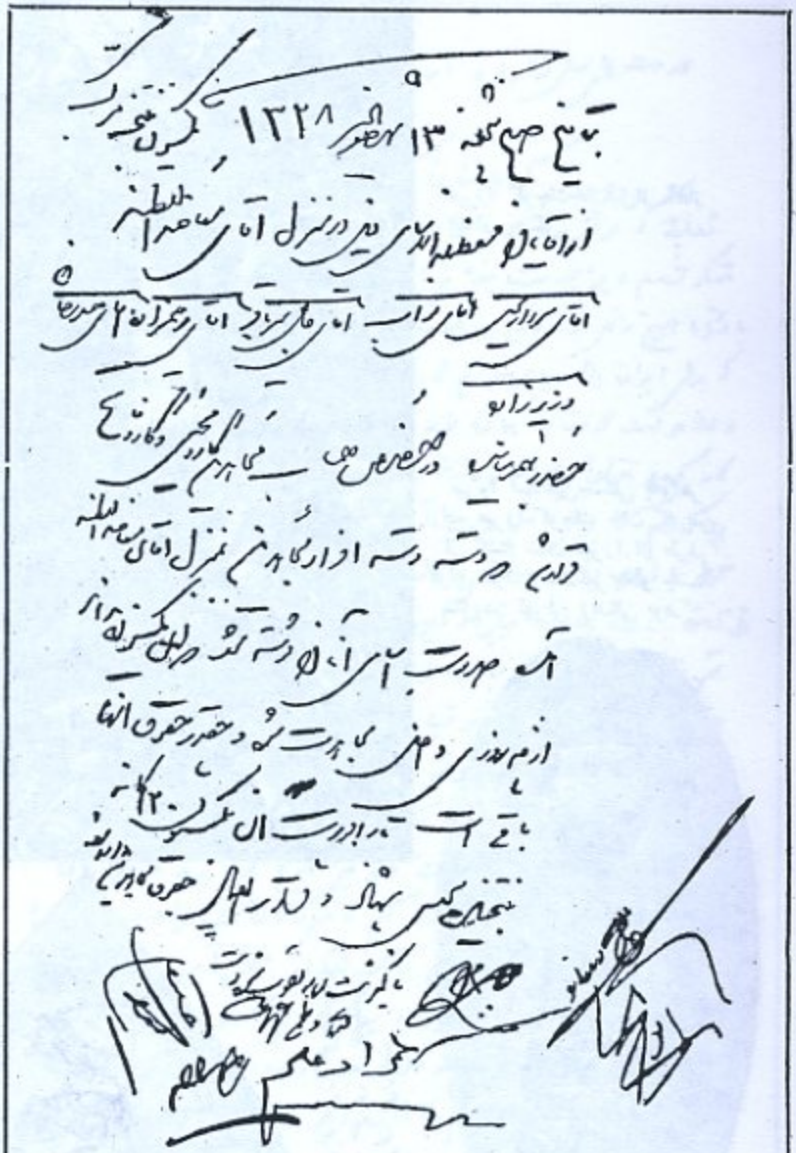

صورت مجلس کمیته مجاهدین گیلان که امضاء حیدر عمواوغلی در زیر آن دیده می‌شود.

میرزا کوچک‌خان قبل از آغاز انقلاب جنگل

میرزا اسماعیل جنگلی خواهر زاده میرزا کوچک خان که پس از کشته شدن میرزا از طرف قوای دولتی دستگیر شد و چند سال در تهران زندانی بود.

چهره جالبی از میرزا کوچک‌خان در دوران جوانی و پیشکاری که در تهران می‌زیست

حضرت آقای مستزاده و اسدالله خان و محمد نظرخان

گریانتان کردم

تعلیقه که مرقوم فرموده بودید زیارت شد و یک عالم ممنون
متفکر شدم و بر جدیت بنده بی اندازه افزود هر چیزی که به مفارقت
باشد ما هیچ راضی نبودم ولی چونکه در این راه هم مثل حضرت مشهد مد نظر داشتم
که برای ایران بلا دیده بتوانم کاری بکنم این بود که رفتم تسلی میدادم
و از مرحمت دوستان همان طور هم شد بلکه زیادتر از آن حضرت مشهد
کار کردم تشکیلات اساسی در قسم ماندن و اصفهان داده تکمیل
هم کردم که برای انتخابات آینده خاطر جمع میشود شد که از این
خطه تا اصفهان همه وکلای دارالشورا و انجمن های ولایتی از وطن پرستیها
قرار گرفته خواهند شد بغیر از این و چهار ده بزرگ اصفهان که هر یک
سی هزار جمعیت دارند شعبه فوق را تشکیل دادم امیدوارم در یک
مدت خیلی کم ایران ترقیات فوق العاده بکند راجع بشخص
خود بنده اگر بخواهید باشید عرض میکنم بعد از ورود بنده به قسم یک
تلگرافی از سپهدار رسید به حکومت که توقف بنده را در نمی شهری
محدود به کار خدمت و خلافات با هر کس ممنوع کرده بود و بنده همان
روز میخواستم از قسم حرکت کنم وقتی که آن تلگراف را دیدم محصوره
دو سه روز زیادتر در قسم ماندم و یک تلگرافی فحش آمیزی به خود سپهدار
کردم و یک سلیمان میرزا را هم فحش کردم و حکومت هم جرئت
اینها نداشت که حرف بزند خلاصه بعد از سه روز از قسم حرکت
میکردیم بطرف کاشان حاکم کاشان امیر معزالدین چهار شب بود نخواهیم

[illegible]

بود از ترسش و همه جا در مجاهدینه که از پارک گریخته بودند بلباس
مبدل گذاشته بود که آمدن ما را اطلاع دهد بغیر از اینها صد پنجاه نفر
بختیاری و بیست نفر سواره خلخالی لولی به سرکردگی آقا مقیم خان
دویمی به سرکردگی اسلام سلطان داشت دور خانه خود جمع کرده
بود بعد از شنیدن به کاشان مجاهدین بدل را در تاریکی
شناختم و بعد پیدرپی آدم می فرستاد که اگر خیالی دارید من همراه
هستم علی الخصوص زود زود پیغام می آورد آن مجاهدی که سبیل
مشغول سبیل صادق عرف درست کرده بود و اسمش اسدالله بود
بعد از دو روز از کاشان حرکت کردیم بطرف اصفهان شب اول
منزل کردیم در خضرآباد شب دویم در ترچه روز سیم کیسه ها غلط
به طهرانه رسیدیم به کز یا جوه سه فرسخی اصفهان آن جا ایستادیم
— همه نفر را ندارم با رئیس را ندارم منتظر ما هستند بعد آمدند و بعد
احوالات پرسی گفتند که سه روز است ما منتظر شما هستیم و دو نفر از بقیه
که در طهران بودند آنها هم آمده بودند پیشنواز که یکی از آنها شکرا
خان بود و یکی ابراهیم خان بود بعد از گفت گوئی زیاد رئیس را بنام
طهماسب که منزل برای شاهد عظیمه حاضر کردیم و اگر میل دارید تعریف
بیاورید آنجا بنده هم گفتم که برای من آقای شکرالله خان و ابراهیم خان منزل ما
درست کردند آنجا خواهم منزل کرد شما بروید و محمد خان حاکم
و غضنفر خان رئیس عظیمه سلام برسانید و بگویید که دست پاچه
نشوند اگر اصرار نداشته باشند در حرکت بنده از اصفهان

زودتر حرکت خواهم کرد چونکه راهی طولانی بنده باید طی کنم تا برسم
به نوشهر و اگر هم میشود و طاقت گرما ندارم و ایلات هم از جای
خودشان حرکت نکرده‌اند اگر دیر بروم دچار مشکلات خواهم
شد چونکه از این کابینه اطمینان ندارم و یقین دارم که به ایلات
خبر دادند و جداً رفع و معدوم کردن بنده خواستند چنانچه در تلگراف
و سپهدار یک اشاره کرده (در این موقع صورت تلگراف
سپهدار را به حکام خط جنوب در آوردم و قسمت ذیل را خواندم)
چونکه همه روسای ایلات و عشایر از حال حیدرخان مسبوق‌اند
فلاحت بعد از مذاکرات نهایت تشویش را ندارم با ژاندارمها و رانده
اصفهان شدند و بنده به رفقا با شکرالله خان و ابراهیم خان رفتیم
خانه آقا محمد کریم خان در طوی ده کز نهاد بخوریم. آقا شکرالله خان
یکی از آن جوانان غیور ایرانی است که در انقلاب کبیر ایران
شهر اصفهان را بدستیاری او آقا ابوالقاسم خان بختیاری تصرف
کرد و اقبالدوله مستبد پیش شد مرا که از طرف محمدعلی میرزا حاکم
بود از شهر بیرون کردند و بعد از تصرف اصفهان صمصام
السلطنه بختیاری آمد شهر را غارت کرده مداخل کل کرد
آقا ابراهیم خان یک جوانی سیاه چهره بود هم مقید شکرالله خان
آقا محمد کریم خان یک جوانی کوتاه قد بزن بهادر و از چهره آتش
پیدا بود که صاحب یک تقیه را آن ایست بعد از نهار
از خیز حرکت کردیم ابراهیم خان جلوتر رفت شکرالله
خان هم سوار بود و آن در نزدیکی شهر میان بر که نزدیکتر

بود چرا اینقدر رفت ما را طرف [illegible] آمدیم [illegible] را ما تهیه کرده

بودند [illegible] بودند رسیدیم یک [illegible] که [illegible]

[illegible] تا [illegible] بود که از آنجا یک راه بطرف [illegible] را [illegible]

[illegible] بطرف [illegible] و یک راه هم بطرف [illegible]

[illegible] نظمیه یک [illegible] ندارم [illegible] کالسکه [illegible]

[illegible] گرفت و کیفیت به نظمیه باید [illegible] بعد [illegible]

[illegible] نگاه کردم دیدم یکی از [illegible] است

که به [illegible] آمده بود [illegible] گفتم [illegible] بعد [illegible]

[illegible] که [illegible] معلوم [illegible]

[illegible] بعد از [illegible]

[illegible] قدری [illegible]

[illegible] ندارم [illegible]

[illegible] گفتم [illegible] را [illegible]

[illegible]

[illegible] و [illegible]

[illegible] نظمیه [illegible] ندارم [illegible]

به نظمیه [illegible] و گفتم که بنده به نظمیه [illegible]

[illegible] که [illegible] بود [illegible] را گفتم را [illegible]

[illegible] کرده بودند رسیدیم به منزل [illegible]

تصدیق [illegible]

[illegible] بخط میرزا محمد [illegible]

حال آنکه واقعیات رویدادها ـ با استناد به اسناد و مدارکی که ارائه خواهیم داد ـ درست خلاف این ادعا را نشان میدهد.

حقیقت اینست که پس از آغاز جنبش گیلان در جریان استبداد صغیر وهمکاری پیرم‌خان و معزالسلطان که از جانب حیدرعمو اغلی و کمیته باکو تقویت می‌شد، سازمانهای افراطی دراین منطقه بیش از سایر مناطق ایران ریشه گرفتند. کمك سوسیال دمکراتهای آنسوی مرز به انقلابیون ایران، تشکیل حزب سوسیال دمکرات ایران وارتباط نزدیکی که با این گروهها بوجود آمده بود در گیلان بیش‌تر از سایر مناطق ایران اثر گذاشت که بدون تردید نزدیکی گیلان بمناطق ماوراء خزر ردوبدل کردن اعلامیه ها وانتشارات از این طریق وهمچنین رفت وآمد انقلابیون بزرگ روس وتماس آنها با سران انقلابی گیلان در این میان بدون تاثیر نبود.

توجه خاص لنین، رهبر وپیشوای انقلابیون روس بمشرق زمین، شعارمعروف او که «مشرق‌زمین‌رافراموش‌نکنید» وهمچنین‌سلسله‌مقالاتی که‌دراین باره نوشته بود و معروفترین آنها «آسیای‌بیشرو واروپای‌عقب مانده»، باعث‌شد که توجه کمونیستهابیش از پیش بمشرق زمین و در این میان به گیلان جلب شود.

تشکیل «کنگره شرق» و شرکت‌انقلابیون افراطی ایران ـ ازجمله گیلان ـ در این کنگره که خودیکی از فصول کتاب ما را تشکیل‌می‌دهد و دربخشهای آینده به تفصیل دربارهٔ آن‌سخن خواهیم گفت ازیکسونشانه این‌توجه خاص بمشرق زمین واز سوی دیگر دلیل پیدایش گروههای تندرو وافراطی چپ درمنطقه گیلان است.

مجموعه این مسائل‌می‌توانست اختلافات وبرخوردهای بسیاری را درمیان گروههای پیشرو باعث شود. از یکسو انقلابیونی که ـ هدفشان استقلال میهن خود، جانشین ساختن آزادی ومشروطیت بجای حکومت استبدادی ورهائی ازیوغ نفوذ هر گونه بیگانه‌ای بود واز سوی دیگر انقلابیونی که بقول خود «انترناسیونالیستی» فکر می‌کردند، میهن‌و مملکت برایشان مطرح نبود وآنچه اهمیت داشت پیروزی کمونیسم ـ بهر

شکل که میخواهد باشد ـ بود.

البته این واقعیت را نیز نباید از نظر دور داشت که بسیاری از انقلابیون راستین و میهن پرست گیلان ، ناخودآگاه‌وندانسته ، بصورت آلت‌بلاارادهای در دست سیاستهای دیگردرآمدند. گواینکه میرزا کوچك خان‌دارای روحیه‌ای سازشکارانه و تاحدود زیادی خرافاتی‌وایدآلیستی بود، امادر صداقت و میهن‌پرستی او تردیدی نیست وای بسا که اگر قدرتهای خارجی وسیاستهای بیگانه ، جمعی از نزدیکترین یارانش‌راعلیه اونمی‌شوراندند ودر نهضت جنگل‌تشتت‌وافتراق‌ایجادنمیکردند،حوادث تاریخی آنزمان مسیر دیگری را می‌پیمود. متأسفانه پاره‌ای خصوصیات مردم‌مشرق زمین باین جدائی وافتراق‌ودرنتیجه اضمحلال نهضت جنگل که مرگ‌حیدر عمواغلی قهرمان داستان ما را نیز باخودداشت کمك کرد:

«مجاهدین اولیه جنگل به نیازمندی‌های زندگی توجهی نداشتندو به‌چیزی جز دریافت اسلحه فکر نمی‌کردند تنها اندیشه‌شان این بود که چگونه‌می‌توانند بآزادی خدمت کنند ودرتأمین آسایش هموطنانشان بکوشند.

داوطلبان عضویت جنگل می‌بایست علاوه برنداشتن سوء شهرت، سوگند وفاداری یاد کنند وخدا ووجدان را بشهادت بطلبند، چه توهم اینکه‌پای‌افرادبی‌شخصیت‌بداخل‌جنگل‌بازشود وپیشروی‌هایشان‌رابکارت‌شکنی‌ها متوقف سازند، زیادبود.

نفاق وخودخواهی که ازخصایص مسلم شرقی‌ها است‌ایجاب‌می‌کرد که‌مطامع احتمالی کوته‌نظران با زنجیر آهنین سوگند مقید گردد و منافع فرد در مقابل مسائل اجتماعی مهار شود. حصول اعتماد بوسیله اداء سوگند مادام که شرط بدوی قبول داوطلب شناخته‌میشد، جنگل ازشر بداندیشان مصونیت داشت. ازآن زمان‌که در رعایت این سنت‌اهمال رفت وشعارصوفی منشانه «هرکه خواهد گوبیا»مدار عمل‌واقع شد وعناصر پلیدتوانستند خودرا به‌صف‌یاران موافق جابزنند، صفوف‌متحد جنگلی‌ها درهم شکست و جدائی در میان‌سران‌افتاد و بطوریکه خواهیم دید در چند موقع‌باریك وحساس که جنگل می‌رفت از نتایج زحمات‌وفداکاری

های گذشته‌اش برخوردار شود ، نه‌تنها برنامه‌های آینده دفعتاً متوقف ماند، بلکه کارهای انجام یافته نیز خنثی گشت .

تصادفاً اهم وقایع جنگل مقارن بازمانی است که از طرف عمال بیگانه ومخالفین نهضت آزادی‌ایران تخم نفاق ودوگانگی افشانده شده ویك پارچگی جنگلی‌ها را برهم زده است ..»[1]

اگر درباره اختلاف در نهضت جنگل وبرخورد افراد متخاصم از یکسو هم‌چنین برخورد جنگلیها بانیروهای دولتی‌ازسوی‌دیگر اندکی‌به تفصیل سخن گفتیم ــ ودر صفحات آینده نیز دراین باره بحث خواهیم کرد ــ صرفاً بدان خاطر است که بدانیم چه انگیزه‌هائی بازگشت مجدد حیدرعمواغلی بایران را باعث شد. بازگشتی که در پایان بمرگ غم ــ انگیزواسرارآمیز او منجرشد.تاآنجاکه‌باوجود اسناد، کتابها ویادداشت‌های‌متعدد ، هنوزهم پرده‌ازاین راز برداشته‌نشده‌است‌و ما می‌کوشیم تا باارائه مجموعه این مآخذ، معیار تازه‌ی برای داوری خوانندهٔ صاحب نظر بدست دهیم .

جنگلی ها و انقلابیون

سرانجام کار اختلاف گروههای پیشرو در گیلان بدانجا کشید ، که افراد ورهبران نهضت باعناوین مختلف و در رأس همه جنگلی‌ها و انقلابیون رودر روی هم قرار گرفتند..

در حالیکه دولت انگلیس دراین زمان نیروئی عظیم مرکب از هشتاد هزار نفر در بین‌النهرین وشمال ایران مستقر ساخته بود، بامداد روز سه‌شنبه ۱۸ ماه مه ۱۹۲۰ (۲۸ اردیبهشت ۱۲۹۹ . ش ــ ۲۹ شعبان ۱۳۳۸ .ق) روسها با شلیك چند تیر توپ‌واردبندراترلی (پهلوی‌امروز) شدند. بدین ترتیب نهضت جنگل و تلاش آزادی خواهان ایران وارد مرحله نوینی شد. گروههای افراطی ورودارتش سرخ را یك پشتوانه استوار برای اقدامات وفعالیتهای تند روانه خود می‌داستند ، درحالیکه نیروهای‌ملی وظیفه دشوارتری‌بعهده داشتند. بدین معنی که‌اگر تادیروز

۱ ــ سردار جنگل ــ ص ۵۲ ــ ۵۳

فقط بانفوذ دولت استعماری انگلیس وعوامل استبداد می‌جنگیدند، اینك ناچار بودند بخاطر حفظ استقلال مملکت با این قدرت خارجی دیگر نیز مقابله کنند. قدرتی که چون درسر آغاز مبارزات انقلابی ملت ایران بکمك مردم آمده بود، اینك گروهی از سرکردگان ورهبران آزادی جانب آنرا گرفته و با دوستان دیروز خود بمقابله برخاسته بودند.

قبل از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ که حزب عدالت گیلان، باالهام ازنریمان‌نریمانف صدر شورای جمهوری قفقاز قدرت رادردست گرفته‌و پس‌از اشغال رشت «حکومت جمهوری شوروی ایران»را علم کرده‌بود، نشریاتی باشعارهای «زنده بادایران سرخ» همراه باشعار «زنده بادمیرزا کوچك» انتشار می‌یافت، که البته هدف ازآن استفاده ازمحبوبیت‌وجنبه های‌ملی پیشوای نهضت جنگل‌بود، حال آنکه درخفا حملاتی علیه میرزا صورت می‌گرفت وتوطئه‌هائی برضد او تکوین می‌یافت.

«... گروه حزبی هر روز مردم را به‌میتینگ وسخنرانی دعوت می‌کردند ووعده فتح هندوستان می‌دادند. ضمن سخنرانی‌هاانتقاداتی‌نیز بعمل می‌آمد وبه میرزا خرده‌گیری می‌شد که مثلا جواهرات بانك را چه کرده است وجواهرات مزبور اکنون کجاست.

توضیح آنکه حزب کمونیست قفقاز مقداری جواهر ازقبیل‌انگشتر والنگو وگردن‌بند و گوشواره وغیر آن بحکومت انقلابی ایران هدیه کرده بودکه بعوض آنها مقداری برنج وتوتون بباکو حمل شد. این جواهر را خانم ابوکف‌بحکومت انقلابی تحویل داد که باتقویم عده‌ای‌از کارشناسان شهر درخانه امجدالسلطنه ارزش آنها بین هفت وهشت هزار تومان تعیین گردید وقرار شد پشتوانه نشر اسکناس‌بانکی‌باشدکه‌حکومت خیال داشت تأسیس نماید. گفتگوی اینکه جواهرات مزبور کجاست، در حقیقت بهانه‌ای بیش نبود و فقط سوءتفاهمات و جنگ سرد فیمابین را دامن میزد.

میرزا برآن شدکه دو تن نماینده (محمدی انشائی ومظفرزاده) را بباکو بفرستد، تا با نریمان نریمانف صدر شورای جمهوری قفقازملاقات

واو رادرجریان عملیات حزب عدالت رشت بگذارند و ادامه روش عدالتیون را برای پیشرفت انقلاب «مضر» و «خطرناك» اعلام نمایند. متاسفانه دم گرم نمایندگان میرزا حتی پیام شخص نریمانوف بآهن سرد اعضاء حزب اثری نکرد وباتکرار گفتارهای زننده بروخامت اوضاع افزود. واین اختلاف هم چنان غلیظتر شد، تا آنکه بکودتا منتهی گشت وپرده‌ها بالا رفت واسرار نهفته فاش گردید..»[1]

مجموعه این حوادث همراه با پیاده شدن ارتش شوروی بخاك ایران وورود چندتن از اعضای حزب عدالت باکو به گیلان وهم‌چنین تأسیس سازمان افراطی در رشت و انتشار روزنامه «کامونیست» بمدیریت سید جعفرجوادزاده (پیشه‌وری) و تظاهرات دامنه‌داری که بصورت یك کودتای سرخ در گیلان صورت گرفته بود، آنچنان برپیشوای نهضت جنگل گران آمد که روز جمعه ۲۲شوال (۱۸ تیر ۱۲۹۹) متعرضانه رشت راترك کرد وبه‌قومن رفت واعلام داشت مادام که بی‌ترتیبی‌های جاری رفع نشود وافراد حزب عدالت از پرخاش وستیزه جوئی وتبلیغات مرامی دست برندارند از قومن برنخواهد گشت.

در مقابل این تصمیم، حزب عدالتی‌ها نیز بایك اقدام شبه کودتا، دست بتعقیب وبازداشت جنگلی‌ها در گوشه وکنار گیلان زدند وبدینترتیب اختلافات بآنچنان اوج وشدتی رسید، که برخوردنهائی وانهدام هردو گروه را به‌پیش آورده بود و درچنین شرایطی وساطت یك شخصیت مؤثر چون حیدرعمواغلی ضروری می‌نمود.

هیات دولت کودتای سرخ عبارت بودند از یاران پیشین میرزا کوچك‌خان چون:

احسان‌الله‌خان، سرکمیسر و کمیسر خارجه ـ خالوقربان، کمیسر جنگ ـ سیدجعفر (محسنی) کمیسر پست‌وتلگراف ـ جوادزاده (پیشه وری) کمیسر کشور ـ آقازاده، کمیسر دادگستری ـ بهرام آقایف، کمیسر فوائد عامه ـ حاجی محمد جعفر کنگاوری، کمیسر فرهنگ. و حمله به‌طهران وساقط کردن حکومت مرکزی درراس برنامه این دولت

---

۱ ـ سردار جنگل ـ ص ۲٤٦ ـ ۲٤۸

قرار داشت.

باوجود پیروزی انقلابیون وموفقیت‌هائی که در تصرف رشت‌بدست آورده بودند، کمیته باکو واسلابیون آنسوی مرز بشدت احساس خطر می‌کردند، شاید بیشتر باین‌دلیل که هنوز میرزا کوچک‌خان وپیروانش قدرت ونفوذی بیشتر از انقلابیون سرخ داشتند ویا بدان خاطر که خطر مشترکی‌هردو گروه را تهدید می‌کرد.

مجموعه این دلایل باعث شدکه حیدرعمواغلی برای پایان دادن باختلافات وشاید هم برای یکسره کردن کار بایران‌اعزام‌شود.حیدرخان باین سفر آمد، سفری موفقیت‌آمیز ودر عین حال بدون بازگشت که موضوع مبحث بعدی ماست.

بخش یازدهم

سفر مرگ؟...

حیدر خان در کنار لنین .....

در بخشهای پیشین ، فعالیت های حیدر عمواغلی‌را تابدانجا دنبال کردیم که پس از کشته شدن آیت‌الله بهبهانی وماجرای پارك اتابك ، ناچار بمهاجرت از ایران شد ودر اروپا به‌تقی‌زاده ودیگر افراد گروه مهاجرین ایرانی پیوست .

چنانکه دیدیم ، این بخش از زندگی حیدر عمواغلی تقریباً در کلیه اسنادومآخذایران مبهم مانده است و عموماً با این یادآوری که « از زندگی وفعالیتهای حیدرعمواغلی در این دوران اطلاع چندانی در دست نیست » از روی آن گذشته‌اند .

یکی از منابعی که در بخش پیش نیز بدان استنادشد، پس از اشاره‌به تبعید حیدر عمواغلی از ایران در دوران حکومت سپهدار (سال ۱۲۹۰) ادامه می‌دهد :

« ... اما باز فعالیت سیاسی این مبارز راه آزادی پایان نیافت . از ایران بآلمان و سپس بترکیه رفت ودر اسلامبول به جمعی‌از دموکرات‌ها که می‌خواستند نیروئی جمع کرده وبه ایران وارد شوند وبا انگلیس‌ها بجنگند پیوست . پس از اینکه فعالیت این عده ممکن نشد،حیدرعمواغلی که ازابتدا غیر عملی بودن نقشه آنان را گوشزد می کرد ، به‌برلین ،سپس به‌بغداد بعدآبه‌سویس وبالاخره در آستانه انقلاب کبیر اکتبر (۱۹۱۷) بروسیه رفت .

پیروزی انقلابیون کشور روسیه که در آن زمان کنام‌ارتجاع‌اروپا

بشمار میرفت ، مبارز رشید ایران را نیروئی تازه بخشید . از آنجا به گوشه‌ای از مبارزات استقلال طلبانه وطنش که بصورت قیام جنگل‌نمودار می‌شد ، چشم دوخت وناروائی هائی که‌در داخل صفوف این قیام‌خام‌دیده می‌شد، او را متأثر ساخت .

نهضت جنگل نیز بدو جناح عملا تقسیم شده بود که هردو درطرد بیگانگان از کشور متفق بودند. جناح راست را میرزا کوچك‌خان‌رهبری می‌کرد وجناح چپ را احسان‌الله خان وخالو قربان. اما نقطه مشترك‌این دو گروه بالاخره نتوانست تحت شعارهای واحدی متحدشان سازد و کار بدانجا کشید، که هردسته جداگانه دست بعملیات زد . میرزا کوچك خان اعلام استقلال کرد وحکومت جدیدی ترتیب داده ونیروهای احسان‌الله خان دست بقیام زدند .

در تابستان سال ۱۲۹۰ شمسی حیدرخان که این تفرقه ونفاق را بزیان نهضت میدید ، برای ایجاد التیام بین سران‌قوم،قدم‌به گیلان گذاشت وشروع‌بکار کرد . اما درست همان شبی که برای طرفین قرار ملاقات گذاشته بود، در محاصره چریکهای میرزا کوچك‌خان افتاد وبدست‌آنها کشته شد .»[۱]

می‌دانیم که این قضاوت بسیار فشرده ودر عین حال یك جانبه‌است. ما درفصل مربوط به مرگ حیدرعمواغلی خواهیم دید که چگونه میرزا کوچك‌خان ازشنیدن خبرمرگ او بشدت متأثر شده واین تأثر خود را نیز اعلام داشته‌است. اما اینك بحث‌ما برسر فعالیتهای حیدر عمواغلی در خارج از ایران وچگونگی بازگشت اوبه‌کشور است .

نقل کنندهٔ یادداشتهای حیدرعمواغلی نیزباین‌مختصربسنده‌می‌کند، که «چگونگی فعالیتهای حیدر عمواغلی در خارج از ایران علی‌العجاله برما مجهول است»[۲] ولی ما با استناد به مطالبی که در بخشهای‌پیشین‌آمد، می‌دانیم که حیدرعمواغلی پس از آشنائی بالنین وهمکاران نزدیك او در اروپا ، بصورت یکی از یاران فعال وی درآمد . تا آنجاکه در جریان

---

۱ ــ روزنامه‌شجاعت (بسوی آینده)ــشماره ۹ ــ ۱۴ مرداد ۱۳۳۲
۲ ــ مجله یادگار ــ سال‌پنجم ــ شماره‌اول و دوم ــ ص ۷۸

تشکیل کنگره شرق ودر بین‌الملل کمونیستها ، بنمایندگی از جانب لنین نقشهای بس مهمی ایفا کرد. وما نیز بهمین مناسبت، بخش مستقلی‌از کتاب حاضر را باین رشته از فعالیتهای وی اختصاص داده‌ایم.

در اینجا با استناد بیك مأخذ دیگر بماجرای گیلان و انگیزه اصلی بازگشت حیدرعمواغلی بایران می‌پردازیم .

«...اختلاف کوچك‌خان که مردی متدین‌ودارای‌روشی‌دموکراسی بودبا انقلابیون افراطی مقیم رشت که اکثر غیر گیلانی وبهدایت احسان اللهخان از افکار آبوکوف نمایندهٔ حزب کمونیست روسیه پیروی کرده‌و ازقدرت کنگره‌ی کمونیستی مسکو بهره‌مند بودند ، روز بروز شدیدترو دامنه‌دارتر میشد. قوای افراطیون که برای حمله بطهران در مرزهای جنوبی وشرقی مستقر بودند ، جسارت پیشروی بمرکز نداشتند وازپشت جبههٔ خودکه در دست مجاهدین کوچك‌خان بود اندیشناك بودند وبیم آن داشتند که درصورت پیشروی بسمت طهران دچارهجوم‌غافلگیرجنگلیها شوند .

ناچار افراطیون درلانهٔ خود متوقف بودند و عملیات انقلابی‌را محدود بنطق وخطابه ، تهدید وتخویف مخالفین ومصادرهٔ اموال وصدور بیانیه‌های نویدبخش می کردند . ادامه این کیفیت موجب شده بود که نارضایتی اهالی تشدید شود وروحیهٔ سربازان انقلابی که نمیتوانستند باستقبال مرفقیت‌هائی روند ضعیف گردد وجبههٔ کوچك‌خان بخودی‌خود محکمتر شود ومقامات مسکوی را ناراضی بدارد.

چون هرگونه رسل ورسائل برای اصلاح ذات‌البین موثر نیفتادواز نمایندگانی که‌مکرر از مسکو وباکو برای ایجاد سازش بین کوچك‌خان وافراطیون فرستاده شده بودند ، کاری ساخته نشد، حیدرعمواغلی که‌در جرگهٔ آزادی خواهان سابقهٔ‌خدمت وبابسیاری ازآزادی‌خواهان‌من‌جمله کوچك‌خان مناسبات دوستانه داشت ،از قفقاز بگیلان فرستاده شد تاشاید بتواند موجبات سازش فریقین را فراهم آورد .

حیدرعمواغلی در این سفر مانند نمایندگان دیگر تنها وفقط حامل نامه وپیام نبود ، بلکه عده‌ای سرباز ورزیده ومقداری اسلحه و مهمات

همراه داشت وشاید هم مأموربود در جائیکه منطق وبرهان بی‌اثـر شود، قوه و قدرت خود را بکار برد و قضیهٔ اختلافات را یکسره کند وپس‌از تجدید سازمان بطهران بتازد.

با ورود حیدر عمواغلی مذاکرات اصلاحی برای پیدا کردن فصل مشترك بین کوچك خان و کمیتهٔ مختلف رشت از نو آغاز شد. بشکایـات طرفین ودلایل هردو طرف در محیط نسبتاً صمیمانه‌ای رسیدگی‌بعمل‌آمد وحکمیت حیدر عمواغلی بنفع نظریهٔ کوچك‌خان اعلام گردید و مقررشد تازمانی‌که مرکز تسخیر نشود وقدرت آزادیخواهان در مـراکز حساس ایران منسبط نگردد، هرگونه فعالیت کمونیستی تعطیل شود.

هنگامیکه حیدر عمواغلی و کـوچك‌خـان وبعضی از سران کمیتهٔ مختلف رشت بکار تجدید سازمان انقلابی مشغول بـودنـد، ساعدالدوله فرزند سپهسالار تنکابنی برشت وارد شد وچنین وانمود کرد که از زندان انگلیسها فرار کرده وبرای کمك‌بانقلاب وانتقامجوئی بانقلابیون پیوسته است. احسان‌الله‌خان مقدمش را گرامی داشت وبمعاشرت وی دل خوش کرد و بدون‌شورواستجازه از کوچك‌خان و حیدر عمواغلی وسایر سران انقلاب باقوای‌ابوابجمعی‌خودبسمت‌شهسواررفت وتفنگچیان‌تنکابنی‌راکه ازطرف ساعد الدوله تجهیز شده بودند، همراه گرفت وبسمت چالـوس پیش رفت وبرای اثبات لیاقت وشایستگی خود شتاب فراوان نمود، باشد که زودتر از دیگران دروازهٔ طهران را بگشاید. غافل از آنکه دراولین گام از دوسر دچار تعرض دشمن ودوست موقت خودساعدالدوله خواهد گردید. سومین روز حرکت اردوی احسان‌الله‌خان، قـوای دولت بـه سرکردگی‌سرتیپ‌زاهدی‌ازمقابل‌وتفنگچیان ساعدالدوله‌ازجهات‌دیگربر مهاجمین‌تاختند و کلیهٔ انقلابیون راتارومارکرده اسلحه ومهمات فراوان بدست آوردنـد.

دراین گیرودار احسان‌الله‌خان وچندتن معدود توانستندل بدریای شهسوار زده جانی‌بدربرند. این تعرض بی‌اجازه وشکست بی سابقـه واز دست رفتن نفرات ومهمات موجب کدورت شدید کوچك‌خان گـردید. اعتراض وی بعملیات خود سرانهٔ احسان‌الله‌خان وتحریکاتی که ازطرف

کمونیستها مخصوصاً ابوکف که مأموریتی جز اشاعهٔ مرام کمونیستی نداشت ومطلقاً بدستورات دولت مسکو توجهی نمی‌کرد، دست بهم دادو باردیگر آتش خدومت رابین کمیتهٔ مختلط رشت و کوچك‌خان مشتعل کرد..»[1].

تلاش برای ایجاد توافق ...

قبل از اینکه حیدرعمواغلی برای میانجیگری وارد ایران شود، ازطرف کابینه مشیرالدوله دوهیات نمایندگی به جنگل فرستاده شد. یکی از هدفهای این هیات، تلاش برای توافق واز میان بردن اختلافات گروههای‌مختلف ومتضاد گیلان بود.

همزمان بامذاکرات این هیات وانصراف واحدهای ارتش سرخ‌از تعقیب قوای جنگل، نامه‌ای باامضای احسان‌الله خان وخالوقربان برای میرزا فرستاده شدکه درآن وی را به‌اشتباه درسیاست‌وهمکاری‌باافرادی ناصالح متهم ساخته واضافه کرده بودند: «... شماکه شهررا تخلیه‌نمودید، مازمام انقلاب را بدست گرفتیم واگرباشماجنگیده‌ایم‌برای‌دفاع‌ازانقلاب وحفظ مقتضیات بود...»[2] ودر پایان نامه جملاتی بکار برده بودند که از آن‌بوی تمایل به‌صلح وآشتی استشمام می‌شد.

میرزا کوچك‌خان نیزطی نامه‌بسیارمفصلی‌باعنوان«آقایان‌حسام‌الله خان وخالوقربان دام اقبالها» علاوه برپاسخ‌مشروح به‌همه‌ایرادهای این دوتن سئوالات بسیاری را مطرح کرده بود، از جمله اینکه: سوء سیاست چه‌بودومن‌چه‌می گفتم..؟ بلشویکها را چه‌کسی دعوت کرد..؟چه‌اشخاصی نقض‌عهد کردند..؟ چرا به‌جنگل آمدم..؟ واین اختلاف زیان‌بخش چه نتایج غم‌انگیزی برای‌مملکت دارد...؟

«... بعداز تبادل نامه‌های مزبور نوبت بملاقات رسید. خالوقربان‌و احسان‌الله‌خان برای دیدار میرزا به‌قومن‌رفتند. گله گذاری‌های‌فراوان

---

۱ ــ عبدالحسین خوائی ــ مجله یادگار ــ سال سوم ــ شماره پنجم ــ ص ۷۸ ــ ۷۹ ــ نویسنده درآغاز مطلب نوشته است: «شرح‌ذیل‌رایکی ازآزادیخواهان قومن درباب‌قتل‌مرحوم حیدر خان بخواهش مانوشته‌اند».

۲ ــ سردار جنگل ــ ص ۳۱۸

ازطرفین بعمل آمدوزمینه یك توافق وحسن‌تفاهم بعدی فراهم گردیدو ظاهراً مذاکره نمایندگان دولت درسازش انقلابیون بی‌تأثیر نبود.

توافق دیگرشان درباره ورود حیدرخان عمواغلی به‌ایران‌بود.بدین توضیح که‌بعداز تعرض میرزا و عزیمتش به فومن، پیش از ا... که کودتای سرخ روی‌دهدوتصادمات جنگی بین آنان بروز کند،ابراهیم‌بیك‌وداداش بیك ازطرف صدرشورای جمهوری آذربایجان (نریمان‌اف) مأمور می‌شوند بجنگل رفته با میرزا ملاقات و عقیده‌اش را درباره آینده‌انقلاب استعلام کنند. نامبردگان در صومعه‌سرا ازمیرزا ملاقات ومذاکرات از اینجا شروع میشود که نمایندگان مزبور می‌پرسند تصمیم میرزا درباره آینده چیست ..؟ واو جواب میدهدکه‌اگرزمام کارهادرکف‌امثال‌ابوکف ومدیوانی باشد، بشکست منجر خواهد گردید وبا این‌وصف‌ترجیح‌میدهد که‌اودراین شکست مداخله‌ای‌نداشته باشد ...وبعد،ر گفتگوهای دیگر توافق می‌شودکه حیدرخان عمواغلی بعنوان نظارت بایران بیاید. نمایندگان مزبور بعداز مذاکراه با میرزا بااحسان‌وخالوقربان‌نیز ملاقات می‌کنند وآنها نظرشان را دائر به‌موافقت باورود عمواغلی اعلام‌میدارند وطولی نمی‌کشد که عمواغلی بایك‌کشتی اسلحه به‌ایران وارد می‌شود.

متعاقب ورود حیدرعمواغلی بگیلان، کمیته انقلابی جدید باشرکت خوداو تشکیل می‌یابدکه هفته‌ای دوبار در ملاسرا واقع در۹ کیلومتری رشت تشکیل جلسه داده برتق وفتق امور می‌پردازند. عمواغلی دربررسی های مقدماتیش تشخیص داده بود که چنانچه احسان در کمیته باقی بماند، مانند پیش، فتنه برمی‌انگیزد وافراد کمیته رااز یکدیگر ظنین خواهد نمود. لذا به‌عضویتش در کمیته راضی نبود. نامبرده‌نیزاگرچه‌علی‌الظاهر از ورودعمواغلی ابراز خوشوقتی می کرد، لیکن باطناً دلتنگ وناراحت بود، زیرایقین داشت باآمدن وی زمام امور از کفش بدرمی‌رود ولذابا نفس گرم خود در این‌مقام‌برآمدکه خالو قربان‌ساده لوح‌را تحت تأثیر قراردهد. این مرد از دنیا بی‌خبر نیز چنین میاندیشید که بعد از آمدن عمواغلی‌بایران، او نیز باید بساط خالوگریش را برچیند وتحت‌الشعاع قراربگیرد و لذاپیش‌از ورود نامبرده بایران هردو نفر تصمیم میگیرند

بامیرزا ازدر صلح وسازش درآیند ودرنتیجه ، باارسال نامه وملاقات با میرزادرفومن ، بکدورتهای گذشته پایان می‌بخشند . اعلامیه‌ای که بعداز مراجعت خالو واحسان از فومن بامضاء هردونفردر۲۶ اردیبهشت ۱۳۰۰ منتشر گردید مشعر بود براینکه دادن متینگ‌های‌ضد انقلابی وهرگونه عمل ورفتاری برخلاف شرع انقلاب موجب عکس‌العمل‌شدید حکومت است. مخصوصاً دراین موقع که وحدت واتفاق بین دودسته انقلابیون برقرارشده ، بهیچکس اجازه انتریك و تبلیغات سوء داده نمی‌شود و متخلفین در دیوان انقلابی محکوم به‌اعدام خواهند شد.خالوقربان گذشته از اعلامیه مزبور بیانیه جداگانه‌ای نیز نشرداد که در مقدمه آن جملات زیرخوانده می‌شد :

«عناصرناراضی ، مزدوران انگلیس ، آنهائیکه اجیرخائنین وپارتی دشمنان انسانیت‌اند ، آن شارلاتانها ، آن فتنه‌انگیزان معلوم‌الحال که‌عدم وجودشان‌موجب‌سعادت ورفاهیت نوع‌بشراست،اکنون که براثر «اصلاح ذات‌البین» دست خود را از کارهای موذیانه کوتاه دیده ودانستند که نیرنگ شعبده‌کارانه آنها دیگر نمی‌تواند رخنه باین‌اتحادواتفاق حقیقی بیفکند ، لباس مکروغدر بقامت نارسایشان پوشانده متوسل بدروغ‌سازی شده واخبار جعلی ودروغهای بی‌فروغ انتشار میدهند، بخلاف ماسبق که بعملیاتشان وقعی ننهاده‌ایم ، ازاین ببعد بکیفر اعمالشان خواهند رسید. اگرتاکنون بقلع وقمعشان اقدام نکردیم، برای‌آن‌بودکه‌نخواستیم‌بازوی خودرادرمقابل افراد غیر مسلح رنجه داریم وپنجه خود را بخونشان رنگین سازیم ».

ونیز بامضاء لادبن بیانیه‌ای نشر یافت که درآن بکسانی که ازوحدت دو دسته انقلابیون اظهارعدم رضایت می کردند، حمله شده است وتوصیه می گردید که‌باید اتحاد خود رامحکم کرد ومطابق ناموس‌اتحادویگانگی عمل نمود.

درجلسه دوم ملاقات که‌این‌دفعه با حضور عمواغلی در فومن بعمل آمد ، اعضاء کمیته انقلاب تعیین شدند وهمگی تعهد نموده‌و سوگند یاد نمودندکه صمیمانه وصادقانه بایکدیگر همکاری کنند. اعلامیه‌ای که به‌

تاریخ اول‌سرطان (تیر ماه) به‌امضاء قربان ـ محمدی ـ عمواغلی ـ نشر یافت (ازطرف عمواغلی محمدآخوندزاده امضاءکرده‌بود) اعضاءکمیته را بشرح زیر اعلام می‌داشت :

میرزا کوچك‌خان ـ حیدر عمواغلی ـ خالوقربان ـ میرزامحمدی ـ احسان‌الله‌خان ..»[1]

یك سند استثنائی ...

میرزا اسماعیل جنگلی ، خواهر زاده میرزاکوچك خان ویکی‌از یاران نزدیك وهمکاران صمیمی‌او بشمار می‌رفت . وی‌در جریان نبرد جنگلیها،ازآغاز تا پایان، عهده‌دار مسئولیتهای مهمی بود وهنگام نخستین‌پیروزی‌جنگلی هاوتسلط بررشت، ازطرف میرزا کوچك‌خان بجای ماژورعبدالله‌خان «بریاست شهربانی رشت منصوب شد وافسران پلیس را بادستورالعملهای تازه‌ای آشنا ساخت»[2] ، پس‌از شکست جنگل مدتی بازداشت وتحت‌نظر بود وسالهای پایان زندگی خود را در تهران بسر میبرد وخانه‌نشین شده بود. میرزا اسماعیل دربارهٔ حوادث جنگل ـ ازآغاز تاپایان ـ یادداشتهای ارزنده‌ای بجای نهاده است، که می‌تواند بعنوان اسنادی معتبر مورد استفاده پژوهشگران وصاحب‌نظران قرار گیرد.اهمیت‌دیگراین‌یادداشتها بدان خاطراست که همین میرزا اسماعیل بناباعتقادیکی از نویسندگان (که درجای خود خواهد آمد) به‌قتل حیدر عمواغلی متهم شده است.

جنبه مهم دیگر این‌یادداشتها ، پرده برداشتن ازنکات‌مبهم‌وزوایای تاریك نهضت جنگل واعتقادات‌میرزاکوچك‌خان جنگلی است، که چون خارج از موضوع مورد بحث ماست ، ازنقل همه یادداشتها معذوریم.اما ازصفحه ۱۵۲ کتابچه یادداشت (که با خطی خوش وظاهراً با تقریرمیرزا اسماعیل وباخط یکی از آزادی‌خواهان دیگر نوشته شده است) ماجرای ورود حیدرعمواغلی به گیلان ومیانجیگری او آغاز میشود، که چون مربوط بداستان ماست عیناً نقل می‌شود .

انعکاس‌تفصیلی پاره‌ای مطالب‌مخصوصاً بدان خاطراست‌که‌طی‌این

---

۱ ـ سردار جنگل ـ ص ۳۲۶ ـ ۳۲۷ ۲ ـ سردار جنگل ـ ص ۱۰۱

یادداشتها برتردیکی وتطبیق نظرات اعلیحضرت رضاشاه کبیر ومیرزا کوچک‌خان آگاه می‌شویم.

در صفحه ۱۵۲ دفترچه یادداشت[1]، زیرعنوان «ورودحیدرعمواغلی» چنین می‌خوانیم:

«... عقیم ماندن هرگونه تشبثات انقلابیون رشت برای توسعهٔ متصرفات واز بین بردن جنگل وانتشار مکاتیب مرحوم جنگلی موجب‌شد که‌مراکز حکومت شوروی وحکومت آذربایجان جداً درمقام تحقیق‌و تفتیش برآمده علل عدم موفقیت انقلابیون رشت وکناره گیری مرحوم جنگلی‌راکشف کنند. برای این مقصود رفیق‌ابراهیم‌آذربایجانی‌وداداش بیك بادکوبه‌ای رامامور ایران نمودند. ایشان با مکتوبی از نریمان‌اف رئیس جمهور حکومت آذربایجان‌از مرحوم‌جنگلی تقاضای‌ملاقات کردند که‌درفومن این تقاضا اجابت شدومرحوم جنگلی‌ازدسایسی که‌در مرکز ایران می‌شد ومخالفت‌هائی که ازجانب بعضی گیلانیان مقیم تهران نسبت بانقلاب ابراز می‌کردند وارتباطی که بعضی انقلابی‌نماهای مقیم رشت‌که مانند سردار محیی وهمدستانش بامقامات‌مرکزی‌ایران داشتنداشاره‌کرده سپس سوء سیاست اداری ومفاسد اخلاقی زمامداران انقلاب رشت وعدم توانائی ایشان درپیش بردن انقلاب موکول به‌محدودکردن زمامداران فعلی ودخالت دادن‌اشخاص بی‌غرض مانند حیدرعمواغلی می‌باشد، تا بتوان‌امثال احسان‌الله وخالوقربان را از سیطرهٔ سیاست عمال مرکزی خارج وبا تعدیل نظرات انقلابی ازافراط و تفریط‌ها جلوگیری نمود تا بالنتیجه امید موفقیت بیشتر شود. نمایندگان مزبور پس از دیدارهای دیگری باسایر سران انقلابی جنگل ورشت به‌بادکوبه بازگشت کرده‌وطبق نظر مرحوم جنگلی، حیدرعمواغلی را به‌دستور مسکو باعدهٔ مسلح‌بایران اعزام داشتند که به بندر انزلی واز آنجا مستقیماً به‌جنگل وارد گردید.

انتشار تصویب نظریه مرحوم جنگلی وحرکت‌حیدرعمواغلی‌مقامات مخالف با توسعهٔ انقلاب را مضطرب، برای‌جلوگیری ازهرگونه اقدامی

---

۱ ــ از خانم فرنگیس جنگلی، همسرآقای‌شاپور میهنی سپاس فراوان داریم که همه اسناد و اطلاعات پدرشان ــ مرحوم اسماعیل جنگلی ــ را در اختیار ما گذاشتند کهدراین کتاب‌وسه جلد کتاب (حزب کمونیست ایران) از آن‌استفاده کامل خواهیم برد.

که‌بعداً موجب اتحاد یاتقویت انقلابیون گردد باجرای‌نقشهٔ‌جدیدی‌وادار کرد. ساعدالدوله پسر کوچك سپهسالار را که معروف بدشمنی با وثوق‌الدوله عاقد قرارداد ۱۹۱۹ بود ومدتی‌در حبس انگلیسیان بود، بصورت فراری به‌گیلان‌اعزام داشتند. مشارالیه بهمدستی‌سردارمحیی‌ودستیارانش خودرا مخالف حکومت امپریالیستی و حکومت تهران معرفی کرده‌وبا احسان‌الله‌وخالو قربان‌القاء نمود که حاضر است کلیه تنکابنی‌هارا مسلح کرده به‌پشتیبانی انقلاب به‌تهران حمله برد وضمناً وانمودکرد اینك که صحبت از آمدن حیدرعمواغلی ومذاکرهٔ سازش با جنگل است بهتراست که‌درحمله به‌تهران‌تسریع شود تا مظفریت‌درجنگ‌های‌آتی‌کفه‌شاخصیت زمامداران رشت راسنگین‌تر نماید تانظر تقدیر مسکو وامنای شوروی نسبت باحسان‌الله وسردار محیی وخالو قربان جلب شده باشد. این افسون که بدستور استادان بیگانه تهیه شده بود در روح احسان الله‌خان موثر افتاد وبی‌قرارانه درصدد تجهیز قواء بقصد تهران افتاد. باکمك رفقای هم‌فکر خود خصوصاً ساعدالدوله سه‌هزار نفر همراهان ایرانی وروسی‌را برداشته از راه تنکابن ومازندران عازم تهران گشت. قوای دولتی مقیم مازندران بدستور همان مقامات جنگ و گریز کرده‌ومیدان‌خالی‌نمودند. درنتیجه قوای انقلابی رشت تاپل ذغال ۵۱ فرسخی‌تهران‌رسید. هنگامیکه عقب‌داران‌قوای‌مزبور ازتنکابن‌خارج شدندودرحقیقت بین‌قوای‌قزاق و اردوی‌تنکابنی‌ها محصور گشتند ورسیدن هرگونه کمکی متعسرمیبود، ناگهان‌درمقابل‌قوای‌دولتی‌وازقفاتفنگچیان‌تنکابنی که‌بوسیلهٔ‌ساعدالدوله تجهیز شده بودند، اردوی احسان‌الله را در فشار قرارداده چنان شکستی متوجه کردند که فقط احسان‌الله وچند نفرتوانستند بدون‌اسلحه‌ازمهلکه جان بدربرده وخود رابرشت برسانند. براثر این اغفال قوای دولتی خود رابه‌لنگرود ولاهیجان رسانیده ورشت را تهدید کردند. درکشاکش‌این احوال حیدرعمواغلی باب مذاکرات را باسران رشت وجنگل بازکرده‌و موفق‌شدکمیساریای‌مشترکی ازسران‌جنگل‌ورشت باعضویت‌خود تشکیل دهدکه‌مشترکاً طرح جدیدی برای توسعه انقلاب آماده نمایند.

نیرنگهای ساعدالدوله که خود راازمعرکه کنار گرفته‌بودوشکست

شدید احسان‌الله وازدست رفتن سه‌هزار تفنگچی اگرچه موجب دلتنگی شده بود، ولی هیئت کمیساریای مشترك را دلسرد نکرده وجداً درصدد جبران مافات بودند وبرای جلوگیری از هجوم قزاق دست وپای خودرا جمع می‌کردند. بدواً بقوای ابوابجمعی خالوقربان دستور دادندکه برای مقابله با قزاقان ایرانی به لاهیجان عزیمت نمایند. خالو قربان وسردسته هایش بتحریك همان عمال مرکزی انقلابی نما از اجرای دستورشانه‌خالی کردند، بعذر آنکه حفاظت جاده عراق بعهده ماست، نمی‌توانیم قوای خودرا به‌لاهیجان اعزام‌داریم. ناچار رفع خطرراازمرحوم جنگلی خواستار شدند، مرحوم جنگلی قسمتی از نفرات خودرا بلاهیجان اعزام داشت ومرحوم عمواغلی نیز باتفنگداران ابوابجمعی خود از راه دریا بسمت‌لنگرود حرکت نمود .درلاهیجان ولنگرودبااردوی دولتی مواجهه پس از زدوخوردی شدید، قوای دولت را منهزم وبراوضاع مسلط شدند.

بایددانست که در شهر رشت عدهٔ وجود داشتند که کاملا تابع مرکز خصوصاً مراکز سیاسی آنجا بوده ودر انجام نقشه‌های سیاسی آنجا فرمان بردار مطلق بودند. متأسفانه درصدر آنها اشخاصی قرار داشتند که مانند سردارمحیی در جنگ مشروطه دارای سوابقی بوده و با بعضی از سران روسی‌مانند ارژنیکیدزه که درانقلاب مشروطه‌جزو بمب‌سازان‌رشت بود، سابقهٔ الفت داشتند، سوابق مشروطه طلبی وارتباط آنها باانقلابیون‌روسیه موجب شده بود که مرحوم جنگلی بعملیات ناروای آنها به‌نظر اغماض نگریسته، یابه پندواندرز اکتفا نماید واز افناء آنها خودداری کند. ولی آنها از هرقضیه استفاده کرده اختلافات ایجاد نموده ودامن‌زن‌آتش‌بودند ودراین موقع نیز بیکار نه‌نشستند. وقتی موفقیت‌های تازهٔ هیئت‌کمیساریای مشترك را دیدند واز اغواء آنها بفساد بهره بردند، خود را بکردها نزدیك‌درجامهٔ دوستی‌طرح دشمنی ریختند. در نتیجهٔ القائات آنان‌بودکه کردهای محافظ جادهٔ عراق بی‌خبر بسمت لاهیجان رفته بدستیاری افراد باقی مانده احسان‌الله‌به‌نفرات جنگل که مقیم آنجا بودند تکلیف کردند که اسلحه خودرا تسلیم نمایند. اطلاع مرحوم جنگلی وعمواوغلی از این امر بی‌سابقه ودسته‌بندی‌هائی که گاه گاه درمرکز کمیساریای‌مشترك‌بنظر

می‌رسید، مرحوم عمواغلی را سخت برآشفت و مصمم بود که به‌باد کوبه معاودت نماید. ولی کوچك‌خان مشارالیه را بشکیبائی دعوت و بقوای محصور لاهیجان امریه صادر کرد که اسلحهٔ خود را حفظ کرده واز حصار خارج شوند. قوای جنگل هنگامی که راه هر گونه‌سازشی را بسته دیدند، ناچار باقلت نفرات به اکرادو دستهٔ احسان تاختند وخود را بعمدهٔ قوای جنگل رسانیدند و این مسئله بر تیرگی نهائی افزود ...»[1]

گسترش دامنه اختلافات ...

بدین‌ترتیب، در حالی که تبادل نامه‌ها بین خالو قربان و احسان‌الله خان از یکسو ومیرزا کوچك‌خان از جانب دیگر می‌رفت تا محیط مساعدی برای آشتی وسازش فراهم آورد، این برخورد آتش‌اختلافات را بیش از پیش دامن زد. اماحقیقت آنست که ریشه‌های دشمنی واختلاف از علل وانگیزه های بسیار عمیق‌تر وریشه‌دارتری‌مایه می گرفت. واین ریشه‌ها را بایددر اختلافات عقیدتی وایدئولوژیکی جستجو کرد. تضادی که همواره‌بین کمونیستها وگروههای دیگر انقلابی وجود دارد. بدین‌معنی که افراد کمیته انقلاب وحزب عدالتی‌های رشت، خواهان مصادره اموال واملاك مردم واستقرار شیوه کمونیستی بودند. در حالیکه جنگلی‌ها که اصولا نهضت آنها ریشه‌های مذهبی داشت واعتقادات ذهنی خود میرزا کوچك خان، بااینگونه اعمال مغایرت داشت. آنها می‌خواستند با حفظ شعار «الناس مسلطون‌علی اموالهم» آزادی‌فردی و اجتماعی را برجامعه‌مستقر سازند.

باتوجه باین‌واقعیات است که باید بادقت نظر وتعمق بیشتری به قضاوت واعتقاد آن گروه که می گفتند: «حیدرعمواغلی‌برای‌آن‌به گیلان آمده بودکه کار رایکسره سازد» اندیشید. زیرااینك حیدرخان خود بصورت یکی از قطب های کمونیسم درآمده بود. تزهای‌حیدرعمواغلی، سخنرانیهایش در کنگره شرق وهم‌چنین دربین‌الملل کمونیستها که در بخشهای آینده خواهد آمد همه مؤید این واقعیت هستند.

---

۱ ــ یادداشت های خطی میرزااسماعیل‌جنگلی ــ ص ۱۵۲ ــ ۱۵۶

اسماعیل جنگلی دربارهٔ این اختلافات عقیدتی و ایدئولوژیکی می‌نویسد:

«دراین موقع لازم است یك اختلاف اساسی دیگری هم که وجود داشته سابقه دهیم . دربین هیئت کمیساریای انقلابیون که بعداز ورود عمواغلی تشکیل شده بود،یك اختلاف اساسی مهمی وجود داشته که‌نتیجه مخالفت‌تام اکثریت هیئت کمیساریا رابامرحوم عمواوغلی ایجاد وتشدید می‌نمود. مرحوم عمواغلی اظهار می‌داشت انقلابیون ایران که‌می‌خواهند باستظهار حکومت شوروی با حکومت تهران وپشتیبان آن که حکومت امپریالیستی انگلستان می‌باشد ، مقاومت و معارضه وزود وخورد نماید، بایستی بامرام کمونیستی نزدیك وتا حدامکان‌اصول کمونیستی راقبول‌و عملی نمایند و کوچکترین موافقت بامرام کمونیستی آنست که اصل مالکیت اموال غیر منقول یعنی مالکیت ارضی را ملغی نمایند وتا این اصل عملی نشودما نمی‌توانیم از حکومت شوروی اسلحه ولوازم دیگر استمداد نمائیم وبا نداشتن اسلحه مغلوب خصم‌هستیم و اکثریت هیئت کمیساریا که قانون الناس مسلطون علی‌اموالهم رامحترم می‌شمردند، با نظر مرحوم عمواوغلی مخالف‌ومخصوصاً خالو قربان وانشائی کاملا طرفدار بقاء مالکیت و کسانی هم که بامرحوم‌عمواوغلی‌واصول‌کمونیستی مخالفت‌داشتند ، این اعضاء کمیساریا را درفکرخود تشویق و ترغیب می‌نمودند . مرحوم‌جنگلی شخصاً عقیده داشت که برای تحصیل کمك‌از شوروی طرفداری از نظر مرحوم عمواوغلی لازم واز طرف دیگر برای آنکه بتواند انقلاب را به تهران برساند ومتمولین قزوین وتهران و سایر نقاط ایران مخالفت نکرده وبرعلیه انقلابیون توده را مسلح نکنند ،لازم می‌دانست که تارسیدن به‌تهران الغاء مالکیت عملی نشود. زیرا مرحوم جنگلی کاملا از وضعیت مرکز وعملیات مخالفین انقلاب در مرکزمطلع ومستحضربود ودائماً عملیات ایشان را در گیلان مشاهده می‌نمود چه مخالفین انقلاب گیلان ومخصوصاًمخالفین شخص‌مرحوم جنگلی (میرزا کریم‌خان وسردار محیی و سایر ملاکین و متمولین گیلان مقیم تهران) دائماً مشغول کار بوده‌واتصالا بوسیله پول ووعده ووعید دیگر درصدد

بودند سران مجاهدین همراه مرحوم جنگلی را تطمیع وبطرف خودجلب وبرعلیه مرحوم جنگلی وادار به قیام نمایند. چنانکه کربلائی حسین یکی از سردسته ها رابه‌تهران برده ووجه معتنابهی باو داده وبوسیلهٔ او مبلغ دو هزار تومان برای سیدجلال فرستاده بودند (بتوسط افراد مجاهدینی که‌اسیر قزاقها شده بودند) سیدجلال درحدود فومنات‌قیام‌نموده‌تامرحوم جنگلی را ترور نمایدونیز حاجی‌احمد کسمائی ومیرابوطالب اسدی رااز تهران برشت فرستاده بودند، تاحاجی احمد در حدود جنگل تشکیلات داده و مرحوم جنگلی را به‌جنگ یاترور معدوم نماید وحتی‌دویست‌قبضه تفنگ سه‌تیر برای این منظور مرکز (یعنی‌حکومت سیدضیاء) بـه‌دست حاجی‌احمد گذارده بود وهردو توطئه‌فوق‌الذکروامثال‌آن که‌بسیاربوده، درجنگل وشهر رشت کشف وعمال آنها تعقیب گردیدند.

نتیجه بروز وظهور اختلاف نظر ومخالفت فکری عدهٔ‌بامرحوم‌عمو اوغلی کار رابجائی‌رسانیدکه مرحوم عمواوغلی کاملا تحت‌سانسورواقع شد، وحتی طرفداران خالوقربان و احسان‌الله خان‌وسردار محیی تصمیم گرفتند بدست کمونیستهای متحد خود عمواوغلی را ترور نمایندواگـر همراهان مرحوم جنگلی از این سوء قضیه مطلع نشده‌ودرمقام‌نقل‌وانتقال عمواوغلی ازرشت به‌جنگل نشده بودند، عمواوغلی ورفقای‌او بدست‌شیخ اف وعده دیگر کشته شده بودند ودرآنموقع که مرحوم‌عمواوغلی‌از کشته شدن نجات یافت درمرحـله دیگر هدف تیر معاندین واقع گردید...»[1].

اگر این اظهار نظر صحیح باشد ــ که باحتمال‌قوی درست‌نیز هست ــ بایدقبول کرد که توطئه قتل حیدر عمواغلی از همان آغاز مـأموریت و حرکت او بجانب ایران طراحی وتدوین شده بود، امانه ازجانب میـرزا کوچک‌خان، بلکه از طرف انقلابیون افراطی که ظاهراً خود بیش ازهر کس طرفدار و پیروعقایدو نظرات حیدرعمواغلی بودند.

آیا افراطیون گیلان بیم‌آن داشتند که‌حیدرخان‌باآن‌قدرت‌رهبری، قاطعیت ودوراندیشی وبرتر از همهٔ اینها نام‌وآوازه ومحبوبیتی کـه‌در ایران داشت، دوررا از دست همه آنها خارج ساخته وبا دردست گرفتن

---

۱ ــ یادداشت های خطی‌اسماعیل جنگلی ــ ص ۱۵۷ ــ ۱۵۹

رهبری انقلاب ویکسره کردن کار ، همه آنان‌را (که‌هریك برای خـود داعیه رهبری داشتند) ببوته فراموشی بسپارد..؟

آیا ازآن وحشت داشتند ، که حیدرعمواغلی با درك‌صحیح‌موقعیت ووقوف براصالت کار میرزا کوچك‌خان ، که در شرایط آنروز بمراتب بیشتر از شعارهای تند کمونیستی مورد پسند وپذیرش توده های مـردم بود ، جانب اورابگیرد، بیاری میرزا بشتابدو آنان را در اقلیت‌قرارداده محکوم به‌شکست سازد ...؟

ازهمهٔ مهمتر هراس آنان‌ازسازش‌حیدرعمواغلی ومیرزا، باحکومت مرکزی تهران مخصوصاً باشخص رضاخان سردار سپه‌بود.زیرادرآنزمان نه‌فقط کمونیستها به دو جناح کاملا متفاوت تقسیم شده بودند، وجنـاح قویتر اعتقاد داشتند که سردار سپه بهترین وموثرترین قدرت مـوجود، برای مقابله با نیروها وتوسعه طلبی‌های‌استعمارگران‌درایران‌است‌وبهمین جهت باید باتمام قوا بیاریش شتافت ، بلکه خود میرزا کوچك‌خان نـیز براعمال سردار سپه‌صحه می‌نهاد واو را نجات دهندهٔ ایران از آشفتگی‌و تقسیم شدن میان قدرتهای شرق وغرب می‌دانست ومادر صفحات آینده‌در این‌باره سخن خواهیم گفت .

بخش دوازدهم

سیاست شوروی، انقلابیون، جنگلیها

توطئه دوجانبه ....

یك ضرب‌المثل قدیمی‌می گوید که « سیاست پدر و مادر ندارد» ودلیل‌رواج این ضرب‌المثل آن بوده است، که بسیار شخصیتهای محبوب ونامدارسیاسی، بناگهان ویکشبه سقوط کرده وباصطلاح از اوج عـزت به حضیض ذلت افتاده‌اند ، یابرعکس ، کسی که تادیروز، خائن ، یاغی ، گردنکش ومانند اینها خوانده می‌شد،یکباره بصورت قهرمان‌ملی درمی‌آید . امـا حقیقت اینست که سیاست در میان مردم آگاه وروشنفکر همواره «پدر و مادر» داشته است .بدین‌معنی که‌بعنوان مثال می‌توانیم زندگی وینستون‌چرچیل، رومل ،نهرو ویا امیر کبیر را مرور کنیم که در دوران حیاتشان بنحوی درسرنوشت مملکت وملت خویش تاثیر نیکو بجای نهادند واینك سالهـا پس‌از مرگشان نیزبزرگواری وجاودانگی نـامشان بمراتـب از دوران حیات آنان بیشتر است .

امابایداین واقعیت راپذیرفت که دربسیاری از جوامع ، مخصـوصاً درکشورهای استعمار زده وجوامع کمونیستی ، سیاست براستی پدرومادر ندارد ودراین مورد شاهد مثال آنقدر زیاد است که نیازی باسم بـردن‌از افراد یا سرزمینهای خاصی‌نیست. در اینگونه جوامع گاه اتفاق مـی‌افتد کـانی چون استالین ، مولوتف وژوکف، حتی بعدازمرگشان قربانی‌شده وبه‌لجن کشیده‌شوند ، تا مفهوم ضرب‌المثل «سیاست پدر و مادر ندارد» مصداق واقعی پیدا کند .

در روزگارانی که مورد بحث ماست ، نمونه‌ای‌زنده‌ازاین‌سیاستهای

بی‌پدرومادرو چند جانبه را که بیگانگان در ایران اعمال می‌کردند، مشاهده می‌کنیم. واین نمونه زنده که در یادداشتهای اسماعیل جنگلی و اسناد و کتب تاریخی دیگرنیز آمده است، نقش‌رویه کارانه وسیاست چند جانبه‌ای بود که انگلیس‌ها وبیشتر روسها در قبال انقلابیون گیلان، نهضت جنگل ودولت مرکزی تهران درپیش گرفته‌بودند. بدین‌معنی که حزب کمونیست شوروی وزعمای آن خواهان استقرار حکومت کمونیستی‌در ایران، ازطریق‌تقویت گروههای‌افراطی‌وانقلابی گیلان‌بودندوبنابروایتی که دربالا آمد، اصولا حیدرخان عمواغلی‌را باافراد و اسلحه، نه فقط بخاطر میانجیگری، بلکه بدانجهت به‌گیلان اعزام داشته بودند، تا کاررا یکسره کند.

ازسوی‌دیگر،دولت‌شوروی‌خواهان‌گسترش روابط خود با حکومت مرکزی، برای مقابله بانفوذ روزافزون انگلیس‌ها بود. اعمال‌این‌سیاست متضاد، که باید ازیك جانب انقلابیون را تقویت می‌کرد واز جانب دیگر جنگلی‌ها را به‌سازش‌بادولت مرکزی ومقابله باانگلیسی‌هابرمی‌انگیخت، چنان اوضاع گیج کننده‌ای بوجودآورده‌بود، که‌هنوزهم‌هرپژوهشگری رادچار اشتباه وسردرگمی میسازد. تاآنجا که خوانندهٔ علاقمند با کمال شگفتی مشاهده می‌کند، طرح توطئه قتل حیدرعمواغلی ـ یعنی نماینده کمونیسم بین‌الملل ـ بادست انقلابیون گیلان، یعنی کمونیستهای‌افراطی این منطقه تهیه وتدوین می‌شود...!

برای روشن شدن این سیاست وآگاهی بیشتر براوضاع آنروز که سرانجام به‌کشته شدن حیدرعمواغلی، میرزا کوچك‌خان ودیگرسران جنگل وانقلابیون ودرنتیجه به‌اضمحلال کامل جنگلی ها و افراطیون انجامید، ناچاریم اندکی ازموضوع اصلی دورشویم وبانقل مکاتبه‌ای بین میرزاکوچك‌خان‌وسفیر شوروی درایران،به‌کنه قضایا وقوف یابیم، تا بتوانیم باروشن بینی بیشتری قضایا را تعقیب کنیم.

اسماعیل جنگلی می‌نویسد:

«... در اوانیکه نیرنگ مرکزیها باعث اغفال احسان‌الله بوسیلهٔ ساعدالدوله شد و آن‌شکست بزرگ‌نصیب انقلابیون رشت گردید، وکردها

علناً مخالفت مسلحانه باقوای جنگل کردند، ودر هیئت کمیساریای مختلط مرکزی هم اختلاف نظرها جریان داشت، دسته‌بندی وطرح نقشه‌های سوء قصد باعث دلتنگی کوچک‌خان ونگرانی یارانش بود. دولت مرکزی ایران که بریاست قوام‌السلطنه کار می‌کرد، درنظر گرفت از پریشانی و تفرق نظر انقلابیون استفاده کرده‌وحساب کوچک‌خان‌راتصفیه (=تسویه) نماید وبرای این منظور لازم بود قبلا نظر موافقت سفارت شوروی‌را که بتازگی براثر انعقاد پیمان شناسائی حکومت‌شوروی وپیمانهای دیگر در تهران دایر شده بود جلب نماید. مقامات شوروی از طرفی بمنظورتوسعه مناسبات بادولت مرکزی‌ایران وگذراندن پیمان ایران وروس بهمان صورت اصلی از مجلس تهران واز طرف دیگر بمناسبت‌رویه‌سابقه کوچک خان که نمی‌خواست انقلاب داخلی رنگی جز رنگ ایرانی داشته باشد، بی‌میل نبودند که بساط جنگل وانقلاب داخلی برچیده شود. ولی‌در عین حال سعی می‌کردند که اجرای منظور آنها بصورتی عمل شود که‌به‌حیثیت انقلابی دولت شوروی لطمه وارد نسازد وباعث رمیدن آزادی‌خواهان نامدار وگمنام نگردد. برروی این مقصود ضمن موافقت بادولت مرکزی باعنوان میانجیگری در عمل دولت وکوچک‌خان مداخله کرده وشروع بارسال رسل ورسائل کردند.

قبل از همه چیز از طرف روتشتین سفیر روس، نمایندهٔ بجنگل اعزام وتقاضاشد از جنگل نیز نمایندهٔ برای مذاکرات حضوری به تهران گسیل گردد. نماینده جنگل در تهران روتشتین را ملاقات نمود. بااینکه درهمان وقت عدهٔ ازاعضای کابینهٔ قوام‌السلطنه برخی از مامورین‌نظامی وغیره پیغام کرده بودند که برای تصفیه قضایای گیلان حاضر هستند بگیلان‌استقلال داخلی‌بدهند،ولی‌جنگل محض‌اینکه‌این‌امر سرمشق‌تجزیه درایران واقع‌نشود، پیشنهاد را رد کرده بود. بااینحال روتشتین‌به‌نمایندهٔ جنگل اظهار میداشت که لازم است اوضاع جنگل وگیلان خاتمه‌یافته‌و انقلابیون اسلحه را ترک‌وبانقلاب خاتمه دهند وشوسه‌اترلی و قزوین‌را برای‌افتتاح تجارت‌روسیه‌وایران که‌برای‌پیش‌بردن‌سیاست خود علاقه‌مند بآن است آزاد گذارند. مراسلهٔ ذیل که بامضاء روتشتین وزیرمختارروس

بجنگل رسیده مقاصد نمایندهٔ دولت اشتراکی روسیه را آشکار میسازد:

نامه روتشتین به میرزا کوچک‌خان

«رفیق محترم، کوچك خان. من زیاده از حد از الطافیکه به توسط سعدالله درویش اظهار کرده بودید وموافقت باسیاستی که من از طرف دولت شوروی مجری می کنم درنظر دارید، خوشوقت گردیدم. وهم‌چنین متشکرم از شرایطی که بتوسط کلانتر اوف فرستاده بودید ولازم میدانید که بدولت پیشنهاد کنید تا پروگرام شرایط ودرخواستهائی که ازنظر من نمایندهٔ مختار دولت جمهوری شوروی اشتراکی روس می گذرانید، با دقت هر چه تمام‌تر خواندم. لازم می‌دانم یکدفعه دیگر شما رامتقاعد کنم براینکه من سعادت ایران را میخواهم واز برای استقلال وآزادی خارجی وداخلی این ملت می کوشم. از برای همین مقصود من لاینقطع دربیرون بردن قوای مسلح اجنبی ازخاك گیلان می کوشیدم. من بمقصود خود رسیدم یعنی قشون انگلیس وروس که عبارت باشد از قوای روسی و آذربایجانی رسید وخوشوقتم از اینکه اقدامات من بی‌نتیجه نماند واین اقدامات با نظریات تشکیلات دولتی وحزبی مسکو موافق آمد. درموقع انجام این کار فقط فکر من این بود که تنها امنیت میتواند ایران را ازچنگ امپریالیستهای خارجی خصوصاً انگلستان که نمایندهٔ سرمایه داری وسیاست است ودر ایران نظریات طمع کارانه دارد خلاص کند. من فکر می کردم که نظریات انگلیسها این‌است که در شمال یك مخالفت پدیدار کنند، یا اینکه ناامنی را ادامه‌دهند وعملیات آنها افکار مرا ثابت می کرد. بواسطهٔ این ناامنی‌ها آنها می‌توانند خودشان را حافظ تشکیلات دولتی واقتصادی معرفی کنند، بامنافع روسیه ضدیت کنند، ایجاد خوف درمیان درباریان وزمامداران بکنند وموقعیت خودشان را در جنوب مستحکم سازند، تاسدی درجلوی خطر رولسیون باشد ولازم نیست من از برای شما شرح بدهم که تاچه اندازه وضعیات سال گذشته گیلان نفوذ انگلیسها را زیاد کرده وبنام نیك‌مالطمه وارد آورد. حتی اخیراً هم اقدامات خود سرانهٔ ساعدالدوله واحسان‌الله خان در تنکابن کار مرا تأخیر انداخته وبازارانگلیسهارا درتهران رواج

دادند. از برای همین مقصود من سعی می کردم ومی کنم که تـرتیبی در رابطهٔ شما با دولت تهران داده باشم . هرچند سعادت من یاری نکرده‌است که شماراشخصاً به‌بینم ، اما باسابقهٔ خوب شما آشنا هستم وخدمات‌سابقهٔ‌شما وپوزیسیون کنونی یعنی سردستگی ملیون‌را بسیار قیمتی میشمارم. با آن امیدیکه بدوستی شما دارم ، بخودم اجازه‌میدهم که گوشزدبکنم که‌بواسطهٔ وضعیت مخصوص بین‌المللی ازبرای‌شماممکن نشد ، با تاکتیك خودتان دولت را ترسانیده ، یا مجبور به بعضی تغییرات بکنید. یا اینکه مملکت‌را از نفوذ وحضور انگلیسها آزادنمائید . بازهم تکرار می کنم که این تقصیر شما نیست ، بلکه بواسطهٔ وضعیت بین‌المللی است که از زمان جنگ باین طرف روی داده است. چونکه ما یعنی دولت شوروی در اینموقع عملیات رولسیونی را نه تنها بی‌فایده بلکه مضر میدانیم[1] این است که فرم سیاست خودرا تغییر وطریق‌دیگری اتخاذ می کنیم . هرچند از زمان عقدقرارداد ما با ایران که تغییر سیاست ما را نشان میدهد چند ماه‌بیش‌نگذشته است‌و قلیل مدتی است که‌من‌درایران‌توقف دارم ، باوجود اینهمه پیشرفتـی در سیاست خودمان ملاحظه می کنیم . شکی نیست که نفوذ روحی انگلیسهانه تنها در شمال بلکه تایك اندازه هم‌درجنوب متزلزل شده است ، اما هنوز ازحیث وسایل مادی نفوذشا نزیاده است . باوجود این گمان‌میرود که‌به کمك توده‌های حساس ملت بتوانیم این نفوذ را هم برطرف سازیم. ایـن نظریات مرا وادار کردند که در رابطهٔ شما بادولت‌مداخله‌نمایم.شماملتفت هستید که‌از روی مواد قراردادما مجبور هستیم که دولت را ازوجـودو عملیات رولسیونرهای ایرانی‌مستخلص سازیم . اجبار ما منحصربود فقط بخارج کردن قوای انقلابی روسی وآذربایجانی از گیلان . از طرف‌دیگر ازروی همان مواد قرارداد ، ما دعوت نشده‌ایم که‌درمقابل دولت ازقوای انقلابی ایران محافظت کنیم . پس از اینکه ماعدم مداخلـه درکارهـای

---

۱ ــ سفیر شوروی در شرایطی از تغییرسیاست دولت متبوع خودویی‌فایده ــ حتی مضر ــ بودن عملیات رولسیونی (انقلابی) صحبت‌می‌کند که از یکـو کنگره شرق کمونیستهای سراسر منطقه را بانقلاب‌فرا خوانده و از سوی‌دیگر حیدر عمو اغلی رابایران اعزام داشته‌است تا بامتحد ساختن‌نیروهای انقلابی و یابالابتکار و اقدامات خود ، انقلاب کمونیستی رادرگیلان و سراسر ایران گسترش دهد.

داخلی ایران را قبول کردیم ، نمی‌بایستی درمقابل دولت از هیچ یکی‌از اهالی دفاع کنیم . اگر چنانچه من یك همچه نقطهٔ نظری راکه حق من است اتخاذ می کردم حق‌داشتم که خود را کنار کشیده ، اعلان کنم که در رابطهٔ دولت ایران و کوچك‌خان انقلابی هیچ مدخلیتی ندارم . اما من این کاررا نکردم. چون من که خود را دوست صمیمی این ملت میدانم، فقط استقلال ایران را طالبم .

این بود که درملاقات اولی من باسعدالله درویش ، اورا از نظریات خود وضرر امتداد عملیات‌انقلابی در شمال مستحضر ساخته و خواهش کردم که شما را از این نظریات آگاه ساخته تا عملا مجرا دارید . بعدپس ازاینکه ازسعدالله‌درویش شنیدم که درمیان ما توافق نظری پیداشده‌است وشما حاضرید که سیاست خود را باسیاست من مطابق کنید زیاده از حد مشعوف شدم . باوجودتمام این شرایط من‌بالطبع گما نمی کردم که پس‌از خروج قوای اجنبی وصدور تامین از برای شما بتوسط من ، شما یا خلع سلاح شده ویابه یك نقطهٔ خودتان را کنار می کشیدودرآنجامنتظرموقعی خواهید بود که شاید ملت ایران شما رابه‌یاری خود بطلبند. اماشمااینطور نکردید. ازبرای کنارکشیدن خودتان‌وترك عملیات شرح مبسوطی‌مبنی‌بر تقاضا بدولت ایران ومن پیشنهاد کردید. مثل این‌بود که شمافقط بهمین شرایط حاضرید که بوعده‌های خودتان وفا کنید، سیاست خودتان را با سیاست‌من مطابق نمائید و ازدخالت اجنبی که برضداستقلال مملکت است جلوگیری کنید .

این پوزیسیون به‌نظر من مخالف می‌آید ، زیرا مانند این‌بود که شما درصورت عدم قبول این شرایط حاضرید باانگلیسها در عملیاتی که‌برضد استقلال وآزادی این ملت مجری میدارند کمك نمائید. درموقع تخلیه گیلان از قشون روس وآذربایجان یك مسئله دیگری هم بروز کرد، این مسئله بازشدن راهی بودکه نه‌تنها ایران را باروسیه بلکه باتمام‌دنیا متصل میسازد . بنظر من هرملت پرست وطن‌پرستی پیش از همه‌چیز باید آرزوی بازشدن این‌راه را داشته باشد. بواسطهٔ اینکه پس از بازشدن این راه نفس راحتی خواهد کشید. این‌راه ایران را از حیث اقتصاد باتمام دنیامتصل

خواهد ساخت. این راه احتیاج اقتصادی ایران را با انگلیس کم خواهد کرد و بهمین درجه ضربت به نفوذ انگلیسی‌ها وارد خواهد آورد. بشما پوشیده نیست که از فقدان روابط تجارتی بسایر مملکت تا بچه اندازه فقر بایران روی داده است و همین فقر مهمترین ضربه سیاسی و اقتصادی است در دست انگلیسها. بهمین جهت من گمان می کنم که اولین وظیفه شما که یك شخص وطن‌پرست و ملت پرست هستید این است از هیچگونه سعی در باز کردن راه گیلان دریغ نکنید و از برای کسانی که در این طریق کار می کنند اشکالات فراهم نکنید. عوض تمام اینها من متأسفانه می بینم که شما بواسطهٔ پروگرام تقاضاهای خودتان در باز شدن یك همچه دریچهٔ که از برای حیات ایران لازم است جلوگیری می کنید. حتی پس از غور در مواد تقاضانامه شما، من به‌نقطهٔ نظر رسمی برنمی گشتم اگر آن تقاضا نامه بهمان فرمی که نوشته شده بود ورفیق کلانتراف به‌من رسانید باقی میماند. من گمان می کنم آن فرمی که او نوشته بود تا یك اندازه قابل قبول بود، چه از برای دولت و چه ازبرای من. البته شما ملتفت هستید که تقاضاهای شما بهمان ترتیب که توسط رفیق کلانتراف پیشنهاد کرده بودید، در ظرف یك شب صورت پذیر نیست و یك مدت کم وبیش کشمکش لازم دارد. یقیناً شما منتظر اجرای کامل آنها پیش از دست کشیدن از عملیات و تخلیهٔ راه زشت نبودید. همینطور هم از من منتظر اجرای فوری آنها نبودید، زیرا بدون مقدمه و ارجاع مادارات متفرقه و دولت امکان پذیر نیست.

من گمان می کردم که درزمینهٔ تقاضاهائی که بتوسط رفیق کلانتراف فرستاده بودید، ممکن بودما توافق نظری پیدا کنیم. اما در ردیف این تقاضای نوشته، پیشنهادات دیگری بتوسط رفیق سعدالله درویش فرستادید که مشکل الاجرا ترند. شما میخواهید که قزاقهای ایرانی عقب بنشینند بطرف قزوین و ایالت گیلان را به کلی در دست شما باقی بگذارند. میخواهید حکومت گیلان در دست یکی از رفقای نزدیك شما باشد و باو حکومت بالاستقلال این ایالت داده شود. همچنین میخواهید که منافع این ایالت مطلقاً راجع بشما باشد، الی آخر ... گذشته از این مسئله که تا چه اندازه مجزی شدن ایالتی مثل گیلان از دولت ایران برای آزادی و ترقی این

ملت نافع ومضر است ،من میخواهم اشاره بکنم که یك همچه تقاضائی‌از برای هیچ دولتی قابل قبول نیست. وقتی که دولت شوروی در ۱۹۱۹ حاضر بود که بطور صالحانه جنوب را به‌دینکن وسیبری را به‌کولچاك واگذار نماید (تصمیم کنفرانسیکه در جزایر پولس تشکیل‌یافت) بواسطه لاعلاجی بود واو را مسائلی باین کار وادار می کردند که از دایرهٔتفتیش او خارج بود . آیامیتوان‌امیدوار شدکه دولت ایران با وجود شکست نخوردن از شما حاضر شود که مملکت وقدرت دولتی را اینطور تقسیم کند ..؟ واقعاً هم وقتی که یك همچه معامله را برئیس‌الوزراء حالیه‌آقای قوام‌السلطنه پیشنهاد کردم ، بکلی رد کردند . دراین‌صورت‌از برای‌من واضح است‌که بایك همچه شرایطی اگر شما در اجرای آنها اصرارداشته باشید، صلح درمیان شماودولت امکان پذیر نیست . این راهم بدانید که وزیر جنگ ورئیس دیویزیون قزاق رضاخان سردار سپه ، چندین دفعه‌از من اجازه خواست که این مسئله را بزور اسلحه بخاتمه برساند. هر دفعه من از او جلوگیری می کردم ووعده می‌دادم که مسئله گیلان را بدون خون‌ریزی خاتمه دهم . اگر چنانچه حالا پس از رد قطعی پیشنهادات‌شما از طرف رئیس دولت من خود را کناره کشیده اعلان می کردم که در کار های داخلی ایران مداخله ندارم ، یورش قزاقها بفرونت‌شما حتمی بودو گیلان مبدل میشد بیك صحنه جنگ داخلی وخون ریزی ملی . اما من‌این کار را نمی‌توانم بکنم بواسطهٔ احساساتی که چه نسبت بشما وچه نسبت به ملت ایران دارم .

درهمان جامن برئیس الوزراء پیشنهاد کردم که از برای آخرین اقدام ویك تخفیفی هم نسبت بشما حاضر شده‌ام . از برای همین است که این کاغذ را مینویسم پیشنهادات من‌از قرار ذیل‌است:

قزاقها عقب بنشینند بطرف قزوین وشماهم قوای خودرا بجنگل ببرید. من بشما اطمینان میدهم که قزاقها مجدداً پیش نیایند. هم‌چنین‌از طرف‌شماهم بدولت‌اطمینان‌خواهم‌داد حکومت رشت باتوافق نظرماهرسه خواهد بود وقونسول‌من‌دررشت ملتفت خواهد بودکه ازطرف‌او وشما تجاوزاتی نشود.بحکومت ازبرای‌حفظ‌امنیت‌یك قوه‌جزئی ژاندارم داده

خواهدشدوهمچنین قوای شما باید در یك عدد معینی باشند که از طرف آنها از برای دولت یا حکومت خطری متصور نباشد. ولیکن آن عدد باید برای محافظت شما کافی باشد. معلوم است که نه از برای حکومت و نه از برای شما از خارج نباید کمکی برسد. بالاخره بشما اطمینان یك مبلغی داده خواهد شد و میتوانید با آن مبلغ مخارج خودو قوای خود را عهده‌دار شوید. این مبلغ یا از تمام ایالت بطور سرشکنی جمع خواهدشدو یا عبارت خواهد بود از اینکه یك قسمت از مالیاتها را اختصاص خواهند داد. من یك همچه پیشنهادی را از هردوطرف قابل قبول می‌بینم و با افتخارات و احتیاجات هردوطرف موافق میدانم. نه دولت ازشما و نه شما ازدولت، هیچکدام از یکدیگر به هیچ‌وجه واهمه نخواهید داشت. گذشته ازاین، شما دارای قوائی خواهید بود از برای موقعی که دولت ایران بطور قطعی خودش را به اجنبی بفروشد. باید رفیق محترم خودرا مستحضر بدارم و اطمینان بدهم از اینکه وضعیات شما، وسائلی را که ممکن است در آتیه از برای شما رو بدهد، تمام را من در نظر دارم. من بکلی مطمئنم از اینکه این پیشنهاد از برای آتیه مذکور هیچوجه مضر نخواهد بود. در عوض کمکی خواهد بود از برای برقرار داشتن امنیت در شمال و بهمین وسیله گردش اقتصادی که از برای ایران مثل یك هوای متنفس لازم است، بجریان افتاده زیر پای انگلیسها را خالی خواهد نمود. از اینکه مرکز قوتی خواهد پیدا کند از برای ملت ایران ضرری نخواهد داشت، زیرا از روی تجربه دیده‌ایم که از سستی قوای مرکزی ملت ایران بهره‌مند نمی‌شد، بلکه استفادهٔ آن ضعف فقط متوجه اجنبیان ستمگر بوده فقط یك دولت قوی مرکزی میتواند عملیات امپریالیستی را در ایران مسدود نماید وچونکه دولت مزبور لاعلاجانه بما متکی خواهد بود، این است که عقب نشینی و تسلیم از برای او سخت‌تر از پیش میشود.

رفیق محترم را تصدیع میدهم از اینکه این آخرین دفعه‌ایست که من در روابط شما با دولت ایران مداخله می‌نمایم. از شما خواهش و التماس می‌کنم که مداخله مرا رد نکنید و باور کنید که من از روی صمیمیت فقط میخواهم در این موقع سخت بایران کمکی کرده باشم و هم‌چنین شخص

شمارا که یك نفر سردستهٔ رشید ملیون میدانم فوق العاده محترم میشمارم. اگر شما پیشنهاد مرا قبول نمائید وجوابش رابتوسط قاصدی که مراجعت می‌کند بفرستید، من مطمئنم هیچوقت پشیمان نخواهید شد. اما اگر پیشنهاد مرا رد کنید، من مجبور میشوم از اقدامات دست کشیده خودمرا مجبور بکنم بایك دردی در قلب تماشای یك جنگ‌ویك برادرکشی باشم، که لطمهٔ بزرگی بآزادی ملت ایران وارد خواهد آورد. در خاتمه از صمیم قلب احترامات فائقه خود راتقدیم می‌دارم. روتشتین»[1]

پاسخ میرزا و سیاست جنگل

نقل متن کامل نامهٔ سفیر شوروی به میرزا کوچك خان ــ که ارتباط کمتری با داستان ماداشت ــ صرفاً بدان خاطر بود که از روشها وتاکتیك‌های سیاسی شوروی نسبت به انقلابیون‌وجنگلی‌ها آگاه شویم.

سفیر شوروی در عین حال که از حکومت مرکزی ایران دفاع می‌کند ومخصوصاً وجود سردار سپه وقدرت او را نیروئی مؤثر برای مقابله باسیاست استعماری انگلیس‌ها می‌داند، یادآور میشود که چند بار سرادر سپه خواسته است بایك یورش نظامی‌بماجرای جنگل‌پایان دهد، ولی او (روتشتین، سفیر شوروی) سردار سپه راازاین تصمیم‌بازداشته است. حال‌آنکه اولا در صفحات بعد خواهیم دید که بین‌سردارسپه‌ومیرزا کوچك‌خان تفاهم افکار شگفت‌انگیزی وجود داشت و حتی طی‌نامه‌هاو پیامهائی اقدامات وطن‌پرستانه یکدیگر را مورد تأیید و تحسین قرار می‌دادند.

ثانیاً اعلیحضرت رضاشاه کبیر، آگاه تراز آن بود که خطر اساسی رااحساس نکند وندانداین افراطیون گیلان وکمونیستهای‌افراطی‌هستند که‌میخواهند باسرنگون ساختن رژیم جوان ایران وبا استفاده‌ازآشفتگی اوضاع وتضاد سیاستهای خارجی یك حکومت کمونیستی‌رادرایران‌مستقر

---

۱ ــ یادداشت های خطی اسماعیل جنگلی ــ ص ۱۵۹ ــ ۱۶۹ــمتن این نامه در کتاب سردار جنگل (صفحات ۳۵۶ ــ ۳۶۱) نیز آمده است. امااز آنجا که یادداشتهای خطی مورد بحث برای اولین بار منتشر میشود، مانامه راازاین مآخذ نقل کردیم، تا علاوه براصالت‌متن، برای مقابله و تطبیق‌پژوهشگران مورد استفاده‌قرار گیرد.

سازنـد.

گل کننده یادداشتهای حیدرعمواغلی، پس از اشاره مختصر به‌سفر حیدرخان به اروپا و پیوستن او به‌لنین ویارانش یادآور میشود که‌حیدر خان دوش بدوش لنین در انقلاب کبیر اکتبر شرکت کـرد و آنـگاه می‌افزاید:

«...حیدرخان می‌خواست در ایران نیز شعلهٔ این انقلاب را بیافروزد. بهمین جهت در ۱۳۳۹ مطابق ۱۹۲۱ ــ چهارمین سال انقلاب اکتبر ــ بـه گیلان آمد. در آن هنگام وضع ایران سخت آشفته بود و قـوای میـرزا کوچك‌خان در گیلان مستقر شده قصد عزیمت به‌تهران‌راداشتند...حیدر خان برای‌سازش بین‌قوای‌میرزا کوچك‌خان‌وبلشویکهای‌تحت‌سر کردگی احسان‌الله‌خان بگیلان آمد. در این کشاکش‌ها وی اسیر قوای کـوچك خان گردید و... کشته شد...»[1].

اما همین نویسنده که معتقد است «میرزا کوچك‌خان قصد عزیمت بتهران راداشت» درجای دیگر تأکید می‌کند که وی بشدت از نبرد بـا برادران ایرانی پرهیز می‌کردوبیشتر توجه‌خودرا به پذیـرفتن پیشنهـاد سردار سپه وسازش باحکومت مرکزی معطوف ساخته بود، کـه حـوادث دیگری اتفاق‌افتاد وجریان وقایع راتغییرداد. دراینجا قبل‌از پرداختن‌به این‌وقایع که‌داستان‌مارا کامل می‌کند وبه‌انتها می‌رساند، بانقل‌پاسخ‌میرزا کوچك‌خان به‌سفیرشوروی بخشی‌دیگراز اعتقادات ونظرات سردارجنگل را روشن می‌سازیم:

«نماینده مختار جماهیر متحدهٔ شوروی اجتماعی روسیه ــ رفیـق روتشتین.

رفیق محترم. خیلی‌خورسندم درمراسله آخریکه توسطرفیق کلانتر اف مرقوم فرمودید، کاملا تصدیق دارید که ایران میدان غـرض‌رانـی اجانب ومتعدیان عالم بشری بوده وحیات اجتماعی دست خـوش استفاده سرمایه داران خارجی ومنفعت پرستان داخلی است. ضعف ولاابالیگری زمامداران دوره‌های متوالیه مرکز، لزوم اصلاحات داخلی راتأیید وهر

---

۱ ــ مجله یادگار ــ سال پنجم ــ شماره‌اول و دوم ــ ص ۵۸

گونه‌قیام و نهضتی‌را که متضمن اصلاحات اساسی مملکت باشد مشروع میسازد . من ویارانم درمشقتهای فوق‌العاده چندین ساله هیچ مقصودی نداشته ونداریم جز حفظ ایران از تصرفات وفشارخارجی‌وخائنین‌داخلی، تأمین آزادی وآسایش رنجبران ستمدیدهٔ مملکت واستقرارحکومت‌ملی. وهمهٔ فداکاری بنده‌واحرار جنگل برای همین مقصود عالی بود وبس. شمانمایندهٔ رسمی دولت جمهوری شوروی روسیه هستید ودولت شما را یگانه حامی وپشتیبان این مسلك وعقیده دانسته ومیدانیم . وباهمین‌عقیده واعتماد بود که دو سال قبل قشون سرخ سویت روسیه‌راکه بایران‌آمدند، بایك عالم شعف وامید پذیرفتم . متأسفانه روسای بی‌احتیاط قشون سرخ‌و مفسدین داخلی نگذاشتند استفادهٔ کامل ازاین‌قوه کرده‌انقلاب راپیشرفت دهم . اگر نظریه ما برخلاف مندرجات فوق‌الذکر بود ، شاید باختلالات‌و هرج‌ومرج که تولید کرده بودند وقعی نداده همان مصائب وزحمت را که‌بگیلان وارد شده ، برتمام ایران تحمیل می کردم. ولی سعادت مملکت وطرفداری رنجبران مجبورم کرد که‌از تعرضات آنان جلوگیری کرده، انقلاب رادر زمینه اساس موافق باحوصله وحوائج عموم سوق دهم. من علاج قطعی ونجات واقعی ملت را از کلیه متاعب، بموفقیت‌انقلاب‌مقدس میدانم . ولی امروزه که شما با نظریات صائبه حکومتی سویت واطلاعات وسیعه که درسیاست جاریه مملکت وقضایای بین‌المللی دارید و کاملا در مراسله شریفه شرح دادید، صلاح درسکوت ووقوف این جمعیت درامر انقلاب میدانید ، من باطمینان صداقت وآزادی خواهی شما هم عقیده میشوم ، که امروز ادامهٔ انقلاب استقلال سیاسی‌واقتصادی‌مملکت‌راجریحه دارنموده ونفوذ امپریالیست انگلیس را تقویت وملوك‌الطوایفی را در اکناف ایران معمول می‌سازد. بنابراین ناچارم‌برای درهم شکستن نتیجه های‌دسیسه کارانه انگلیس سکوت ووقفه را گوارا شمرده بامید حکومت سویت روسیه که محل رجاء تمام احرار عالم است جمعیت خودراباآرامش تشویق وتوصیه نموده (وبادزدان اجتماعی که مخالف این توصیه‌صمیمانه بودند مخالفت نمودم) وچنانچه‌در مراسلهٔ خود تصریح کرده‌اید، منتظر می‌مانم که سیاست دولتی تا چه پایه منافع توده اصلیه را در نظر گرفته

واستقلال ایران رادفاع کند. بعلاوه مترصدم که حکومت سویت تا چه اندازه درزمینه آزادی‌خواهی خود به ملت ستمدیده‌ایران اظهارمساعدت وتعهدات کتبی شما در حیات‌اقتصادی مملکت چه تأثیری وارد خواهد کرد. بنابراین شرایطی را در زمینه پیشنهادات شما که متضمن‌بقاءوصلاح جمعیت وجلوگیری از حدوث بدنامی در انظار احراز خواهد کرد، پیشنهاد وحتمی‌الاجراء میداند. البته هیئت‌نمایندگان جمعیت آن‌رابنظر شریف خواهند رسانید. یقین کنید که تأییدسیاست مشروحه در مراسله شما وحفظ مصالح مملکت مراوجمعیت را تاحدی قانع کرده وامیدوارم که دولت ایران نیز از سکوت جمعیت استفاده سوء نکرده، اصلاحات منظوره را در مملکت وجود خارجی دهد. ایام رفعت‌مستدام‌باد.

کوچك جنگلی ـ ۱۳۹۷»[1]

این نامه‌های افشاگر (مراسله روتشتین به‌میرزا وپاسخ‌او) ازیکسو سیاست چندجانبه روسها رادر قبال ایران نشان میدهد و از جانب دیگر گفته ما را درمورد نظر میرزا کوچك‌خان نسبت به‌سردار سپه قویاً تایید می‌کند، تا آنجا که‌خود باصراحت می‌نویسد که در انتظاراقدامات‌وبرنامه های اصلاحی حکومت تهران‌ومخصوصاً شخص سردار سپه، از دست‌زدن بهرگونه اقدامات تحریك آمیز جداً خودداری خواهد کرد وبرای‌اینکه بهانه‌ای بدست سیاستهای استعماری برای درهم‌شکستن حکومت مرکزی ایران ندهد، جنگلی ها را آرام‌کرده وبدون دست‌زدن بهیچ اقدام تندی به‌جنگل عقب خواهدبرد.

از اینجاست که ماموریت حیدرعمواغلی صورتی مبهم واسرار آمیز بخود می‌گیرد. اگر او براستی برای آشتی دادن انقلابیون و جنگلی‌ها به گیلان آمده بود، که این امر بخودی خود داشت بمرحله عمل نزدیك می‌شد واگر (بروایت اسماعیل جنگلی) توطئه طرفداران خالو قربان، احسان‌اللهخان ومعزالسلطان برای ترورحیدر عمواغلی ویارانش بدست شیخ اف ودیگران نبود وآتش اختلافات ازاین طریق دامن زده نمیشد،

---

۱ ـ یادداشت های خطی اسماعیل جنگلی ـ ص ۱۷۰ ـ ۱۷۲ ـ این‌پاسخ‌نیزبا پاره‌ای‌تفاوت های لفظی‌درکتاب سردار جنگل (ص ۳۶۱ـ۳۶۲) آمده است.

شاید مشکل بخودی خود حل شده وبدنبال پیامهای روتشتین وسردارسپه برای میرزا کوچک‌خان ومخصوصاً با گردن‌نهادن‌میرزا به‌این‌پیشنهادات، دیگر اختلافی وجود نمی‌داشت که نیاز به‌میانجیگری داشته باشد.

اگر حیدر عمواغلی وهمراهانش فقط باین منظور به گیلان آمده بودند، کمونیستهای افراطی گیلان را تقویت کنند وبنا بپاره‌ای روایات ومآخذ، کودتای سرخ گیلان را تا قلب‌مملکت گسترش دهند، چرا باید ازطرف خود افراطیون که حیدرخان بیاریشان آمده بود مورد سوءقصد قرار گیرد ...؟

آیا واقعیت جز این است که در این میان دستهای‌دیگری‌در کاربود. سیاست قدیمی «تفرقه بیانداز و حکومت کن» می‌خواست با دامن زدن برآتش اختلافات، نیروی سازندهٔ ملت ایران راکه با توجه‌به‌شوروهیجان انقلابی میرفت که چهار اسبه به جلو بتازد وسدی نفوذ ناپذیر در برابر تجاوز وتهاجم استعمارگران بوجود آورد، تاآنجا که می‌تواند تضعیف کند.

آیابراستی سیاستهای استعماری ازاین حقیقت نمی‌هراسیدندکه قیام وقدرت سردار سپه درمرکز، اگر بانیروی‌پیشرو وملی جنگلیهای گیلان یگانه شوند وپایه های وحدت ویکپارچگی ملت ایران را در سراسر کشور پی‌ریزی کنند، دیگر جای پائی برای نفوذ آنان وامکانی برای غارت‌و چپاول منابع ومردم این سرزمین باقی نخواهد ماند.

مرگ ناگهانی واسرار آمیز حیدر عمواغلی یکی از عواملی بود، که‌باعث شد بسیاری ازاین اسرار با خود او بگور برود ومابرای روشن شدن قضایا چاره‌ای نداریم جز اینکه حوادث وماجراهای این بخش از تاریخ ایران را با استناد به مآخذ ومنابع گوناگون‌مرور کنیم، شاید با مقایسه آنها پرتوی از واقعیت برتاریکی ها افشانده شود وچهره حقیقت خود را از پشت پرده سیاست بازیها وسیاهکاریها ـ چنانکه باید وشاید ـ نمایان سازد.

نخست برای اینکه حسن نیت میرزا کوچک‌خان رابیشتر نشان داده باشیم ومقدمات حوادثی‌را که به‌واقعه «ملاسرا» وجنگ خونین‌وشاترده

روزه‌رشت منجر شد، برشماریم به بخشی دیگر از یادداشتهای اسماعیل جنگلی استناد می کنیم، که طی آن میرزا کوچک‌خان نه‌فقط خود روی حمایت‌از حکومت‌تهران وجلوگیری ازخونریزی واغتشاش‌وبرادرکشی توصیه وتاکید کرده است، بلکه یاران دیگرش را که با پیوستن به کمونیستها، اجرای طرحهای خونینی را تدارک‌می‌دیدند، نصیحت‌می کند که‌ازاین راه خطا باز گردند.

اسماعیل جنگلی پس از نقل نامه‌های متبادله بین‌روتشتین ومیرزا کوچک‌خان ادامه میدهد:

«... در آخرین مذاکرات واظهارات، نمایندهٔ جنگل اظهار داشت که‌دولت ایران‌حاضر است قوای جنگل را به‌هفتصد نفر محدود ودر عوض گیلان در تحت نفوذ کامل دولت واقع شود واگر انقلابیون نمیخواهند تمکین بحکومت‌ایران نمایند، خوبست بطرف روسیه رهسپار شوند. مکتوبی نیز بهمین مضمون نوشته‌بمصحوب کلانتراف‌ارمنی‌معاون اتاشه نظامی سفارت با نماینده جنگل بفومن روانه نمود که قوای‌دولت‌نیز باآنها ضمیمه‌شده بودند. از طرفی رکاچف اتاشه نظامی سفارت که کاملا مخالف نهضت گیلان بود، تعلیماتی داشت که بدستیاری سایر همکاران خود که در رشت اقامت دارند، در صورتیکه دید پیشنهاد مزبور مورد قبول نخواهد یافت، بجلب خاطر دستجات وتفکیك قوا بذل مساعی‌نموده وآنها را بطرف دولت ایران متمایل سازد...»[1]

اسماعیل جنگلی دراینجامتن نامه میرزا کوچک‌خان را به رشید الممالك خلخالی عیناً نقل کرده است. رشیدالممالك برادر امیر عشایر، که سابقاً از متحدین جنگل بود، در این وقت باقوای بلشویك همراه شده بود ومیرزا کوچک‌خان برخلاف نظر یاران نزدیکش ـ که خواهان تصفیه ونابودی افراد ناباب بودند ـ می کوشید، تابانامه وپندواندرز، او را از راهی که درپیش گرفته بود باز گرداند. این آخرین اقدام میرزا، قبل از تشکیل‌جلسه ملاسرا وماجراهای غم‌انگیز وخونین پس ازآن است، بهمین‌جهت آنرا نقل می کنیم:

---

۱ ـ یادداشت های خطی اسماعیل جنگلی ـ ص ۱۷۲.

« ۱۵ ثور ۱۲۹۹

هوالحق

آقا رشیدالممالك دام‌اقباله

دراین موقع رستاخیز دنیا، دراین دورهٔ مبارزات حیاتی ، دراین عصر حیرت‌انگیزی که افسانه یگانگی ملی مایه تمسخر ووحدت صوری دول مختلفه وتزادهای متباینه برای حفظ بقاء خود و محو دیگران موضوع مذاکرات وسرمنشاء سیاست زمامداران بزرگ دنیا است، افسوس میخورم در موقعی چنین ، ازاین بیغوله حزین مضامین ذیل را بیك نفراز هموطنان خود ایراد نمایم .

آقای رشیدالممالك . مسلم است که پایهٔ احساسات شما ، تصورات شما ، عملیات شما ، مبنی برشهوت‌رانی ، جاه طلبی، ضعیف‌کشی ، دشمن پروری است . دراینصورت‌هیچوقت ایرادات‌ما، منطق‌ما ، ادله‌ما ، آتش حرص وآز ولهیب وتنعم‌والتذاذ شما رامنتفی‌نخواهدساخت. محقق‌است، کسیکه درمحیط تفکراتش فقط فتنه وفساد وخودستائی وعناد وغارات‌و شرارت ، چپاول ویغما است ومنظره دیگری‌رافاقداست، نمیتواند قضایای اجتماعی ، مسائل نوعی‌ومصالح مملکتی‌رابدیده‌دقت‌واهمیت بنگرد.یقین است‌کسیکه آمالش برخرابی خانه و ویرانی کاشانهٔ ضعفا و زیردستان است، ممکن نیست به تبلیغات عدالت شعارانه متمایل‌شده، یا باظهارات‌یك جمعیت آزادی‌خواه وقعی گذارد . ولی برای تنبه خواطر شما و ادای تکلیف خود ، باز در حدود نصیحت سطری مینگارم.

آقای رشیدالممالك . گوش فرادار . پنبه غفلت را بیرون‌آر. دنیا انقلاباتی را سیر میکند که صدای انفجار هولناك آن در اکناف عالم پیچیده . اگر از پرده‌های‌ضخیم دربار جهالت شعارشما بگذرد، صدای مهیب آن وجودت را مرتعش میسازد. چشم‌بازکن واز پردهٔ‌جهل بیرون خرام. افق عالم را مشاهده وتغییرات زمانه را معاینه‌نما. سوانحی که در مملکت بلادیده ما روی داده وسلطه اقتداریکه دشمنان باین آب و خاك تحمیل نموده‌اند ، بدیده عبرت ملاحظه نمای. اگرامروز نجنبی فردا در قیدسلاسل اسارت‌وادبار مقید و مسلوب وراه‌چاره‌ات مسدود خواهدشد.

از آه‌دل مظلومان به‌پرهیز . از مکافات دهر برحذرباش. نتیجه سیاست اعمال شما وامثال شما است که دشمنان خارجی را برما چیره و خائنین داخلی را بماخیره ساخته وبالاخره قهر وغضب الهی فنای شما ومارا باقلم تقدیر خواهد نوشت .

آقای رشیدالممالك. اگر باورت هست که چنگال اجل حتی دربستر راحت وخلوت مناعت نیز قادراست که‌شیرازهٔ هستی را گسسته وارکان حیات راشکسته و ناچیز سازد ، خوب‌است این‌حقیقت غیرقابل انکاررا که دیریازود وقوع می‌یابد، امروز رسیده انگاری. در این صورت لختی بیندیش وبر گذشته مراجعه بنمای . بنده که یکنفر گم‌نام وبی‌یارو مدد کار بودم، درراه مجاهدت بوطن‌وخدمت‌بملت ، دراندك زمان تاریخ افتخار آمیزی برای خود تهیه نمودم .ولی تاریخ شما مملو از ملعنت‌و دشنام وشناعت و گم‌نامی است . همواره نام شما ولفظ شاهسون مترادف‌با لغات دزد ، غارت گری ،چپاولچی وراهزن است.

آقای رشیدالممالك. برای جبران‌مظالم ماضیه ، برای ترمیم خرابی های گذشته ، برای رضای خدا ، بخود پرداز . پای مردانگی‌بررکاب‌همت محکم ساز. برأی‌العین مشاهده نمودم هر یك‌از موتلفین مانسبت بجمعیت راه خیانت پیش گرفتند ، روزگار وگردش لیل‌ونهار چنان‌با پنجهٔ‌انتقام اندام آنانرا فشرد، که جزراه‌آخرت‌یا گوشه‌ندامت‌وعزلت‌طریقی‌نسپردند. شاید در نهاد شما خازن تقدیر ودایعی سپرده وبقای شما را برای تلافی ماسبق لازم شمرده است . پس شماهم باعزم وحزم ازاین موهبت عظما استفاده نموده باقلبی پاك ونیتی تابناك دعوت یك جمعیت‌آزادی‌خواه را اجابت نمائید . ایران از اثر خیانت کرسی پرستان راه فنا را طی میکند. ایرانیان از کثرت‌وشدت فشار طرد ونفی ، طریق نیستی می‌سپارند. اگر امراء وروساء کنونی چاره نیندیشند، فردا امارت آنان مبدل باسارت‌و ریاست منتهی بتابعیت میشود . بنده بحول وقوهٔ الهی مستغنی ازهرگونه کمك ومعاضدت بوده ، هیچ‌چیز برعزم‌آهنین‌وعقیدهٔ‌متین واستوارم‌رخنه پذیر نیست .لیکن چون منافع مملکتی درمد نظر ومصالح‌جمعیتی درگذر سیلاب محو وفنا است، یقین است اگر رجال نامی ، عناصر مقتدرباصداقت

پیش‌آیند، نتیجه عملیات چند ماهه آنان برخدمات چندین ساله‌ام سبقت میجوید. سلامت نفسم هیچوقت آثاری از بغض، کینه یاحس انتقام درباره مخالفین جاهلم ازبنده باقی نمیگذارد وهمه وقت حاضرم درصورت صدق وصفا آغوش بردارانه را برای پذیرائی آنان بازنمایم. شمارادعوت میکنم با تغییر عقیدهٔ با حسن‌نیت بامقصد وطن‌پرستی وشرافت دوستی، بطرفم گرائید وپیشانی خود را برای بوسه‌های تشکر آمیزم حاضرسازید. خدای رادراین مدعیاتم گواه می‌گیرم.

کوچك جنگلی»

امانامه میرزا به رشیدالممالك وحسن نیت او برای ایجادصلح وآشتی وجانشین ساختن اتفاق ویگانگی بجای افتراق ودوگانگی، بلاجواب وبی‌نتیجه ماند. دستهائی درکاربود که دعوت میرزا برای بوسه زدن برپیشانی دوستان پیشین باپاسخ منفی روبرو شود. اینك همگان برخوردهای شدید احیاناً خونین را پیش‌بینی می‌کردند وبا چنین مقدماتی بود که ضرورت تشکیل جلسه‌ای از سران انقلابیون وافراطیون، با میانجیگری شخصیتی چون حیدرعمواغلی که موردقبول واعتمادهردوطرف باشد، بشدت احساس شد. وما این ماجرای غم‌انگیز را که پایان کارحیدرعمواغلی، نهضت جنگل ودیگر انقلابیون است، بااستنادبه منابع گوناگون در بخش آینده باز خواهیم نمود.

بخش سیزدهم

«ملاسرا» میعادگاه خونین

یاران پیمان شکن

در جریان توطئه ساعدالدوله ، اغفال احسان‌الله خان وشکست او دیدیم که این شکست بسابقه و ازدست‌رفتن نفرات ، تا چه حد بر کوچك‌خان گران آمد. واعتراض وی‌بعملیات خودسرانه احسان‌الله خان و تحریکات کمونیستها ـ برهبری ابوکوف ـ که هدفشان تنهااشاعه کمونیزم بود و حتی بدستورات مسکو نیز توجهی نداشتند ، باردیگر بین کمیته مختلط رشت ومیرزاکوچك‌خان کدورت‌بیشتری بوجود آورد. و حیدر عمواغلی را نیز در اولین گامهای مأموریت خویش باشکست مواجه ساخت ولی...

«... در این بار نیز حیدرعمواغلی از پای ننشست و بارفت و آمد برشت وجنگل زمینهٔ تشکیل کنگره‌ای را از سران‌دو طرف در محلی بنام «ملاسرا» که در چند کیلومتری رشت واقع است فراهم آورد. در روز موعود نمایندگان انقلابی رشت جز احسان‌الله خان وسران جنگل، درعمارت ملاسرا اجتماع کردند و در انتظار کوچك‌خان بودند. ده‌دقیقه بوقت‌مقررناگهان ازچهارسوآتش‌بجمعیت مزبورافکنده شد وتیراندازی شدیدی بجانب محل اجتماع سران دوطرف شروع گردید. بعضی از نمایندگان کشته شدند و برخی در لهیب آتش سوختند. در این میان تنی چندازجمله حیدرعمواغلی خود رااز خانه بزیر افکنده از معرکه بدر رفتند. در حین‌فراربسوی رشت ، حیدرخان دستگیر و بجنگل برده شد و درمنطقهٔ اشکلن بحبس حسین‌خان معین‌الرعایاکه از سران نامدار جنگل بود درآمد.

بایددانسته شود که در بین همکاران کوچک‌خان، جمعی پیدا شده بودند که‌از انحرافها و عهدشکنی‌های احسان‌الله خان و کردها و بعضی اعضاء کمیتهٔ مختلط رشت سخت مکدر و عصبانی بودند و مکرر بکوچک خان‌تکلیف کرده بودند که اجازه دهد، رفقای ناپایدار را از میانه‌بردارند تاتصفیه کاملی بعمل آورده‌باشد. ولی کوچک‌خان بعذرآنکه رفیق کشی ننگ‌است، از شدت آنها جلوگیری مینمود و فتوای قتل و تصفیه نمیدادو امیدواربود باممامات‌واستفاده‌از زمان بتواندرشتهٔ‌الفت وهم‌آهنگی رابهم بپیوندند. نصایح کوچک‌خان‌تسکین‌دهنده بود، ولی فکرتصفیه راازخاطر همکاران‌ریشه‌کن نکرده بودوپیوسته این دسته جنگلیان مترصدبودند که منظورخودراانجام داده و کوچک‌خان را در مقابل امر واقع شدهٔ قرار دهند.

بنظر میرسد تعرض بکنگره از جانب همین جمع بعمل آمده باشد و همین حادثه نیزموجب شدکه کوچک‌خان را برانگیخته، بلافاصله برشت حمله برد ونبرد هفده روزهٔ شهری در کوی و برزن رشت پیش آمد نمود ومنتهی بورود قوای دولتی‌بسرداری سردار سپه‌بگیلان گردید...»[1].

ما، شرح واقعه «ملاسرا» را به تفصیل و با استفاده از منابع دیگر شرح‌خواهیم داد. در اینجا اشاره‌باین نکته ـ که در مطالب بالا نیز آمده است ـ ضروری بنظر میرسد، که روحیه خاص میرزاکوچک خان ومنطق او ـ که‌رفیق کشی را ننگ می‌دانست ـ یکی از عواملی بود که به ایجاد شکاف درمیان جنگلی‌ها و قدرت گرفتن افراطیون منجر شد. حال آنکه اگرمیرزابه توصیه نزدیکانش عمل کرده بود، و از آغاز کار، افراطیون ومنشعبین را باشدت‌عمل پاسخ‌می گفت، شایدحوادث‌بعدی‌باچنان وخامتی بوقوع نمی‌پیوست. اسماعیل جنگلی می‌نویسد:

«... ازامکانات ومذاکرات‌نمایندگان مرکزی وشورویها وتبلیغاتی که‌جهت توسعهٔ اختلاف بین سران جنگل و اعضاء هیئت کمیساریا شروع وشدت یافته بود و خودسریهائی که بعضی ازسران دسته‌های کرد واعضاء کمیساریا از خودنشان میدادند، عدهٔ کثیری از یاران کوچک‌خان متأثر

---

۱ ـ یادداشت های خطی اسماعیل جنگلی ـ ص ۱۷۶ ـ ۱۷۸

وعصبانی‌شده درصدد افتادند بهر قسمی شده باشد، اعضاء ناقص یا مزاحم راجداً قطع کرده و مبین اختلافات را از میان بردارند. قبلا نظر خودرا بکوچك‌خان اظهار، ولی او ازموافقت با پیشنهاد افراطی‌ها خودداری و اظهارداشت : «من نمیتوانم باکشتن یکعده یارانی که سالهابامن همکاری کرده‌اند ـ بجرم‌غفلت موقتی یا نااهلی آنها ـ موافقت کنم وشما هم این فکر را از خود دور کنید» برای اینکه یکبار دیگر وسیلهٔ رفع‌اختلافرا فراهم کرده واز هر گونه سوءحادثه جلوگیری کرده باشد، شروع باقدام نموده وسایل نزدیکی مجدد را فراهم نموده ومقرر شد، اعضاء کمیساریا درملاسرا یك فرسخی‌شهر رشت جمع شده و با حضور کوچك‌خان نقشه تشریك مساعی جدیدی را طرح نمایند.

روز پنجشنبه ۲۶محرم ۱۳۴۰ مجلس مزبور ـ اعضاء انقلاب رشت‌و نمایندگان جنگل ـ در ملاسرا منعقد و مجاهدین افراطی مصمم شدند در همان‌روزنقشهٔ پنهانی خود را برای کشتار کلیه شرکت‌کنندگان درمجلس مزبور اجرا و کوچك‌خان رادر مقابل امر واقع شده قراردهند. برای اجرای این تصمیم به لطایف‌الحیل ازرسیدن بموقع کوچك‌خان به‌جلسه ممانعت‌بعمل آوردند و با دستجاتی که از پیش نامزد کرده بودند، به‌محل جلسه ملاسرا تاخته، خانه مزبور را آتش زده، تفنگداران کردرا محاصره واعضاء مجلس را به بادگلوله گرفتند. کوچك‌خان موقعی به محل‌واقعه رسیده‌بود که کاراز کار گذشته و مجال هر گونه ممانعت یا توضیح یارفع سوءتفاهم فوت شده بود. زیرا در این کارزار عدهٔ کشته وعده مجروح وبعضی نیز که‌از جمله خالوقربان وعمواوغلی وچند تنی‌دیگر بودند، ازمعرکه خلاص ومتواری شده بودند. در همین موقع دسته‌دیگری‌از افراطیون جنگل برشت‌تاختند و خانه‌های فرماندهان کرد وسران‌انقلابی رشت‌محاصره و در هر کوی و برزن به‌ستیز پرداختند.

خالوقربان فراراً خود رابشهر رسانیده، در صدد قوای مدافع با احسان‌الله خان همکاری کرد. حیدرعمواغلی بدست افراطیون دستگیر شد. نیمی از شهر در تصرف جنگلیان ونیمی‌در دست انقلابیون رشت‌قرار داشت. شانزده شبانه‌روز متصل صدای شلیك توپ و تفنگ در شهر ادامه

داشت و کوچك‌خان نیز خواه ناخواه عملیات افراطیون را تصویب کرده وباطناً از گسیختن رشته انتظام‌ملول‌بود. شعله‌ور شدن آتش‌فتنه وخصومت، تجزیه‌قدرت فرماندهی کوچك‌خان، ناراحتی شانزده شبانه‌روزی اهالی، بانظرات روتشتین و دولت مرکزی دست بهم داده و ورود قشون دولت رابه گیلان تسریع کرد...»[1].

اجتماع، بحون کشیده شد ...

چگونگی عزیمت سردار سپه به گیلان و ورود قوای دولتی‌به رشت که منجر به نبردهای خونین بعدی‌شد، در صفحات آینده خواهد آمد. اما دراینجا ناچاریم نخست ماجرای «ملاسرا» را ـ از آغاز تا انجام بارویاتی مشروحتر ومستندتر، شرح‌دهیم وآنگاه بدنباله‌رویدادها ـ تا مرگ‌حیدرعمواغلی ـ بپردازیم:

«... اعضاء کمیته انقلاب هفته‌ای‌دوبار در قریه«ملاسرا» نه‌کیلو متری رشت اجلاس نموده، با تبادل نظر یکدیگر تصمیمات مشترك می‌گرفتند. ضمناً هریك از اعضاء کمیته که مایل بودند، دوستانشان را اعم از مسلح یاغیر مسلح با خود بیاورند، همراه می‌آوردند. برای کسانی‌که کارهای شخصی یا عمومی داشتند، اینجا محل ملاقات و باصطلاح امروز جای «رسپسیون» بود.

به‌میرزا خبر رسیده‌بود، زمینه یك توطئه‌ای برای درهم کوبیدنش، درشرف آماده شدن است وهدف این توطئه بدست گرفتن قدرت است. شنیدن این خبرچه اثری در مزاج شنونده دارد ـ آنهم با تلفیق‌بحریانات مرکز ـ ناگفته پیداست، خاصه آنکه قرائن و شواهدی نیز صحت این مسئله راتایید می‌نمود.

عمواغلی شنیده بود، بفرماندهی ارتش سرخ گیلان دستور تلگرافی رمزرسیده که چون وی با مقداری اسلحه و جواهر، از روسیه فرارکرده است، بایستی‌وی را فوراً دستگیر وبروسیه بازگشت‌داد. این‌خبر شگفت‌انگیز در عین حال که تعجب‌آمیز بنظر میرسید، ناراحت‌کننده نیز بود، چه عمواغلی بدون اجازه مقامات شوروی بایران نیامده بود و همکاری

---

۱ ـ یادداشت های خطی اسماعیل جنگلی ـ ص ۱۷۶ ـ ۱۷۸

وی بازعماء انقلاب مورد موافقت واقع شده وجای هیچگونه گفتگو نداشت. امارکود کارهای جاری انقلاب، او را کم کم متأثر و ناخشنود می‌ساخت واین فکر را در اوقوت می‌بخشید، که پیشروی انقلاب باادامه اوضاع فعلی غیر ممکن است. او پیشنهاد کناره گیری‌اش را مطرح‌ساخت وگفت راضی‌تراست که به تبریز برود واز آنجا شخصاً بتهیه مقدمات‌به پردازد ونتایجی که‌از انقلاب منظور نظر است بدست آورد. اما کمیته با این‌پیشنهاد موافقت نکرد ووجودش را در گیلان ضروری ترمیدانست.

محرومیت‌های گوناگون ویأس ازعدم موفقیت حالات مختلفه‌ی روانی دراانسان پدید می‌آورد. عمواغلی ابتدا مکدر شد و گله گذاری آغاز نمود، بعد متغیر شدوباعتراض پرداخت، سپس به‌تمهیدات پنهانی متوسل گردید وتا سرحد بدست گرفتن زمام قدرت پیش راند.

افرادی که مشتری بازارهای آشفته‌اند، در مقام سودجوئی برآمدند واختلاف سلیقه را به نفاق واقعی مبدل ساختند. تاجائی که بین زعماء جنگل‌شکاف پیدا شد وشکاف، مرحله بمرحله عمیق‌تر گردید. دو رهبر انقلاب، باصطلاح سرشاخ شدند و در صحنه شطرنج سیاست بیکدیگر «کیش» دادند و مخالفینشان نیز ضمن نقل قول‌ها و سخن‌چینی‌ها، زیر آتش بدگمانی هیزم می گذاشتند وحواس بازی کنندگان را از همه‌جهت پرت می کردند.

یکی ازتصمیمات مخالفین، اعزام حاجی احمد کسمائی بایك عده‌افراد مسلح از طهران به گیلان بود. تصمیم دیگر فرستادن میرابوطالب ورحیم «شیشه‌بر» که هر دو نفر از سرشناسان مشروطیت گیلان بودند. اینان مأموریت داشتند که بافکر ونقشه سردارمحیی وقوه اجرائی احمد وسید جلال چمنی (که شخص اخیر یکی از سردستگان جنگل واین زمان از میرزا جداشده کوس لمن‌الملکی میزد وبانیروی دولت‌نردمحبت‌میباخت) باجنگل درآویزند وپیشوایش را بهر تقدیر، از صحنه انقلاب گیلان براندازند ـ شیخ‌محمدعلی فومنی (سابق‌الذکر) باین توطئه پیوسته‌بود ـ سردارمحیی در بحبوحه انقلاب مشاور احسان شد واورا باتخاذ تصمیمات نیرو به وامیداشت. تاجائی که مصادره اموال مردم بدون اجازه‌اوصورت

می گرفت واو بود که احسان رادر کینه‌توزی وعناد ورزی‌ترغیب‌مینمود. در حالتی که خدمات میرزا بسردار محیی در نهضت مشروطیت مشهود خاص وعام بود واگر مقتضیات ایجاب می کرد، کمك بی‌شائبه‌ای ازطرف نامبرده بانقلاب گیلان بعمل آید، روی سوابق مزبور میبایست قاعدتاً مشاورمیرزا میشد، نه عقل منفصل احسان. ودر هر حال‌ورود حضرات‌را محافل‌مطلع دراین موقع باریك بنقشه میرزا کریم‌خان رشتی مربوط میدانستند ویکی از آن‌محافل شخص فرماندهی قواعسرخ (کیگالو) بود، که حدس خودرا در این زمینه برئیس دفترش (حسن مهری) اظهار داشته بود. کیگالو با دستورهای رمزی که از مقامات شوروی‌دریافت میداشت، حوادث جاری ویا در شرف وقوع را باشم نظامی وسیاسیش تجزیه وتحلیل می کرد وروابط و علت ومعلولیشان را کشف مینمود.

کیگالو بعداز استحضار از آمدن حاجی احمد بشهسوار همراه‌شصت تن افراد مسلح، دستورداد اورا دستگیر نموده، برشت بیاورند ونفراتش را کلاخلع سلاح کنند. احسان که هیچگاه تمایلی بملاقات حاجی‌احمد نشان نمیداد، حتی حاضر بود دستور بدهد او را از درد زندگی راحت کنند، باکمال تعجب در رشت از وی ملاقات نمود. چه گفتگوئی بین آنها رد وبدل شد، بما پوشیده است. همینقدر معلوم است که یکروز بعداز ملاقات احسان وحاجی احمدپیامی ازمیرزا رسید که پرسیده بود «چه رمزی زیر سراین بازگشت نهفته‌است؟» معلوم شد نخست‌وزیر ایران سیدضیاءالدین طباطبائی بتوصیه میرزا کریم خان رشتی‌ماموریت‌این‌چند نفررا تصویب کرده ووجه کافی دراختیارشان گذارده است...

بدبینی اعضاء کمیته‌روزبروز نسبت بیکدیگر تشدید میشد. تاجائی که ملیون ایران بوجوداین اختلاف وتوطئه آگاه شدند وسید محمدرضا مساوات‌ومیرزا طاهر تنکابنی وادیب‌السلطنه سمیعی پیامی‌بجنگل‌فرستاده وطرفین را به اتخاذ روش متین وعاقلانه نصیحت کردند وتصریح‌نمودند که اطاعت از تصمیمات کمیته بهمه‌افراد وابسته فرض است. چنانچه‌حیدر خان عمواغلی نظری غیرازاین‌دارد، بایستی خودرا ازمعرکه کناربکشد وراه بازگشت‌را در پیش بگیرد و حتی تصمیم داشتند شخصاً بگیلان

مسافرت‌نموده همین مسئله را حضوراً ابلاغ و تفهیم‌نمایند. مرحوم سید حسن مدرس نیز با پیام‌های مکررش آمدن میرزارا بطهران‌تأکیدمینمود.

میرزا دریکی از جلسات خصوصی سران جنگل، ضمن طرح همه‌ی این مسائل و گزارش جریان کار و اینکه یك تن از عمال توطئه را شخصاً درفومن ازبین برده است، اظهار عقیده میکند که باید تکلیف قطعی‌جنگل بااین قبیل افراد یکسره شود.

در این‌جلسه که خطرناك‌ترین تصمیمات گرفته میشود، قدرمسلم‌این است که معین‌الرعایا واسمعیل جنگلی و گائوك آلمانی وعبدالحسین خان ثقفی ومحمدعلی پیربازاری وعبدالحسین‌خان‌شفائی‌حضورداشته‌اندورأی اتفاقیشان براین قرار می‌گیرد که اعضاء کمیته راگرفته ومحاکمه کنند.

روز ۲۹ محرم ۱۳۴۰ قمری، خالوقربان وسرخوش وعمواغلی‌در ملاسرا حضور می‌یابند. محمدعلی (خمامی) ومیرزا محمود کردمحله‌ای (گارنیه) وکاس آقاحسام (خیاط) برای تجدید دیدار میرزا بملاسرا رفته، منتظر ورودش می‌گردند. سیدمحمود کردومصدرخالوقربان‌وچند نفر دیگراز کردها از راه رسیده همراه افراد مسلح دیگر مشغول بصحبت میشوند، که ناگهان واقعه‌ای که هیچکس انتظارش را نداشت بظهور میرسد. یعنی غریو پیاپی شلیك تفنگ ومسلسل از اطراف برمیخیزد و عمارت کمیته را زیر آتش می‌گیرد.

ازاین واقعه غیر مترقب، همه به بهت فرو رفته ونمیدانند چه‌کنند. معهذا شلیك مهاجمین را به تیراندازی متقابل پاسخ میدهند. خطر کم کم نزدیك ومعلوم میشود هدف مهاجمین تنها همین خانه است. معین‌الرعایاو اسماعیل جنگلی و گائوك آلمانی مامور دستگیری کسانی هستند که‌امروز باید بملاسرا بیایند. اما چرا باین طرز شروع کرده‌اند؟

آیاراه‌آسانتری برای دستگیری چندتن معدود وجود نداشت که‌باین طرز افتضاح آمیز متوسل نشوند..؟

از قیافه همگی وحشت وتعجب می‌بارید وعلت‌این مهاجمه هنوز بتحقیق نپیوسته بود.

فشار رفته‌رفته رو بافزایش نهاد ومهاجمین نزدیك ترشدندوانفجار

بمب و نارنجك های دستی نایره قتال را گرمتر کرد. عمارت ملاسرا آتش زده شد ومهاجمین بامدافعین دست بیقه شدند. گائوك آلمانی شخصاً سید محمد کرد را باطپانچه از پای درآورد وچند کرد دیگر نیز بدنبالش نقش برزمین شدند. کاسه چشم همه جنگندگان معرکه پرازخون شده بود، که در آن لحظات سخت بجز شبح مرگ هیچ چیز دیگر را تشخیص نمیداد. خالو قربان خودرا ازبالای عمارت پرت کردوبااسلحه‌ای که‌داشت (موزر) دفاع مینمود. کاس آقا حسام ومحمود کرد محله‌ای ومحمدعلی خـمامی نیز خود را ازبالای عمارت بزیر انداختند. سرخوش که کمی ازپا عاجز بود، نتوانست فرار کند ودر میان شعله‌های آتش سوخت. نعش سیاه شده یك‌تن دیگر از کردها نیز بعداز پایان حریق بدست آمد. از مهاجمین‌هم چند نفر مقتول ومجروح شدند. حیدرخان عمواغلی که ازاین واقعـات زیاد دیده بود، خود را نباخت وفراراً تا پسیخان دوید. حتـی بآنطـرف رودخانه نیز رسید. لیکن در آنجا شناخته شدودستگیر گردید. خالوقربان بعداز دفاع مختصر بدرختان جنگل پناه بردو ناپدید شد وسه شبانـه‌روز خودرا درجنگل ها مخفی ساخت وعاقبت برشت رسید.

عمواغلی را همراه یك‌مجاهد (حسن رضائی) بکسمافرستادندوچند روزی درکسما نگاهش داشتند. اما از حق ملاقات محروم نبود. دوستانش بدیدنش میرفتند، لیکن جز دشنام نسبت به میرزا چیزی‌ازوی‌نمی‌شنیدند. پس از نگهداری چند روزه‌درکسما که جنگ‌بین جنگلی‌ها و'کردهاشدت یافت، وی رابه‌قریه «مسجد پیش» که محل کوچك‌دور افتاده‌ای میـان جنگل‌های انبوه توسه‌کله است نزد طالش‌های الیانی اتباع معین‌الرعـایا گسیل داشتند. مکرر از میرزا شنیده شد که میگفت‌بایدعمواغلی‌رامحاکمه کرد. اما روزگار فرصت محاکمه بهیچ یك از دو نفررا نداد.

هنگامیکه عمواغلی‌در کسما تحت نظر بود، نامه‌ای از داداش بـیك نام بجنگل رسید که تقاضا داشت با حیدرخان ملاقات کند. دادش بیك که بود و چکاره‌بود؟ آیا از اقوام عمواغلی ویا از دوستان روسیه‌اش بـود؟ بنگارنده مجهول است. آنچه معلوم است این است که عبدالحسین خـان شفائی بمنظور از سرباز کردن داداش بیك، جواب نوشت که مـلاقات

نامبرده مقدور نیست زیرا عمواغلی بعداز واقعه ملاسرا در موقعی که قصد داشت فرار کند، بدست قراول کشته شده است. بعداً از همین نامه که امضاء «عبدالحسین» داشت وبانام عبدالحسین ثقفی قابل اشتباه بوداستفاده قتل عمواغلی بدست میرزا شده است، درحالیکه هنگام تحریر آن نامه عمواغلی زنده بود و درکسما نگهداری میشد. بدرستی معلوم نیست پاسخ مرحوم شفائی به‌داداش بیك به تفصیلی که فوقاً بیان شد چه انگیزه‌ای داشته است ...»[1]

نماینده جنگل و سردار سپه

واقعه ملاسرا مقدمه یك جنگ هفت روزه بین افراد جنگل، یعنی مجاهدان میرزا کوچك‌خان از یك طرف وکردها وروس‌ها از طرف دیگر گردید. در اینجا خوانندهٔ علاقمند طبعاً انتظار دارد، هرچه زودتر از پایان ماجرا وسرنوشت حیدر عمواغلی ومرگ او آگاه شود. ولی با توجه بمطالبی که درگذشته گفتیم، برای یافتن ریشه‌های اختلافاتی که منجر باین حوادث شد، ناچاریم سری بتهران بزنیم وضمن وقوف برعهدشکنی روسها، بدانیم که چگونه اندیشه‌های میرزا کوچك‌خان وسردار سپه بیکدیگر نزدیك بود. وحتی نمایندهٔ میرزا کوچك‌خان که برای ملاقات باسردارسپه بتهران آمده است، به‌میرزا کوچك‌خان توصیه می‌کند، که تنها امیدنجات مملکت همکاری باسردار سپه است.

اسماعیل جنگلی متن مراسله نماینده جنگل را از تهران برای میرزا کوچك‌خان بشرح زیر نقل کرده است. بدون اینکه نامی ازاین نماینده برده باشد:

«آقای میرزا. مدظله، بااحتمالی کلی که این عریضه بشما نخواهد رسید وممکن است که‌افشای آن تولید زحمت برای‌من‌نماید، مع‌هذاجهت استحضار شما می‌نویسم. حسن اخلاق ونیت بی‌آلایش وصداقت شما در کلیه امور، حتی درسیاست سبب این شدکه‌اظهارات روتشتین را حمل برنوع پرستی نموده وبیانات زمامداران وقت را هم خالی‌از ریا تصور

---

۱ ــ سردار جنگل ــ ص ۳۶۶ ــ ۳۷۰

کردید ومرا امر بعزیمت تهران نمودید . لزوماً اطاعت کرده باهمراهان آمدم وروتشتین وزیر مختار را ملاقات کرده ، در اول کار معلوم‌شدآنچه نوشت و گفت همه از روی دو رنگی وتزویرودیپلوماسی‌بوده ، فقطمنافع خصوصی دولت خودرا به محووطن پرستان گیلان وشما که درّ راس آنها واقع‌شدید دانسته ، صحبت‌برادری و نوع پرستی و حمایت‌از احرار همه مواعید عرقوپی بود و بس. اگر چه مابرحسب‌عقیده خود وتصمیم‌جمعیت ونیات شماباید با دولت ایران وزمام داران ایرانی‌قضایا را حل وتصفیه کنیم . وزیر مختار یك نفر میانجی غیر رسمی است که خود را خیرخواه فریقین قلمداده‌ودر عین حال با هیچ دسته حقیقت‌را رعایت نمی کند .ولی بدبختانه اولیای امور از حقایق‌دورو‌ملاقات‌تفصیلی‌اینهامتاثریابی‌حاصل وبالجمله در کلیه‌قضایای راجعه بجنگل رأی وزیر مختار هم خالی از مدخلیت نیست . وسیله هم در دست ندارم که به اولیای دولت ایران حالی کنم ، که اگر جمعیتی درایران‌وجود داشته باشد که برای ایران وابهت این‌دولت باستانی و قطع‌ایادی غیرلایق قاجاریه از زمامداری ایران کار کند وبانهایت دلسوزی باین آب وخاك‌وارد عملیاتی سهمگین شده که دست بیگانگان کوتاه وایران محنت دیده رابالاخره تسلیم زمامداران‌لایق نماید ، همان جمعیت وقاید آنها میرزا کوچك خان است .

عقیده بعضی‌درمرکز این است که بایدازموقع‌استفاده کرد.جنگلیها راقلع وقمع نمود. بهتر میدانید که این گونه عقاید از قلوبی است که‌یك عمر در زیر سایه‌سکوت ظاهری وتسلیم شدن باجانب به آسوده گی خون ایران وایرانی را مکیدندوهمه را باین روز سیاه نشانیده، که ناچار شماو مابایدسالها باجان‌وعرض وهستی خود بازی کرده،برای‌تصفیهٔ‌این‌مملکت دقیقه آسوده نشده وامروز هم دچار کشمکش‌نااهلان‌داخلی‌وسیاستمداران خارجی گردیم. مالکین واعیان بی‌خبر رشت که از بیگانه همه توی سری خورده وخوش بودند که به بیچارگان داخلی توسری میزنند، چهار اسبه بمیدان بدبختی خود می‌تازند . احرار تهران که یك مقداری در مجلس شورای صوری جالسند ،همیشه‌پرنسب آزادی خواهی‌شان این است : باید همه ایران فداشده، تاموقعیت بزرگی ولیدری خود را حفظ بنمایند.

سفارت روس معرکه آرای طهران است. عجب است صورتاً انگلیسها می‌کنند، ولی باطنا وقتی که مفهوم شد اینها سفارت روس را در دست دارند. حکیم نظامی می‌گوید:

شه از زانکه عالم گرفت ای شگفت
من آن را گرفتم که عالم گرفت

رئیس‌الوزراء ورزیده است، ولی درجهت خلاف آمال ملیون. اما رضاخان سردار سپه وزیر جنگ یکنفر دور از سیاست وتازه وارد عرصه عمل شده، بکلی‌ذهنش از نیرنگهای دیپلوماسی روتشتین وقوام السلطنه‌و اغراض مرتجعین عاری است. بااین مقدمات مشکلات کار برای بنده وشما ویاران معلوم است. اوضاع ناگوار اینجا طوری متأثرم نمود که‌این‌جملات رانوشتم وبی‌خبری ازشما وتهدید روتشتین وتکالیف او که‌یك‌سره‌باجنبه وطن وآزادی خواهی بنده وشما منافی است، بکلی پریشانم نمود. بهر حال به‌اصل مقصود پرداخته ناچار وارد شرح‌قضایا میشوم.

شب هفتم صفر وارد تهران شدیم. عقیده‌ام این بود که مستقیماً بمنزل سردار سپه وارد شده بااو که از حیله‌های درباریان ودسایس خارجی‌دور است، کارها را تصفیه کنم. متاسفانه رفقا صلاح‌دانستند که‌درمنزل‌سعدالله خان ورود کرده، وقت ملاقات بخواهیم وبرویم. بایـن جهت روز ورود از وزیر جنگ ورئیس‌الوزراء وقت خواستم. رئیس‌الوزراء چهار از شب ووزیر جنگ فردا راوعده‌داد. ناچار این روز راکه بی‌کار بودیم باتفاق کلانتراف بسفارت روس رفته، روتشتین را ملاقات نموده وگفتم که‌جهت انجام قضایای گیلان ومذاکره در تکالیف دولت وپیشنهادات شما آمدیم. روتشتین در جواب همه حرارتهای مصلحانه‌واصراردرمسالمت‌رافراموش کرده، بنای‌مغلطه گذاشت. مثل اینکه ابداً سطری بشما ننوشت ویاکسی‌را به‌جنگل نفرستاد. فقط به بنده گفت که بدولت ایران بـدون هیـچ شرط تسلیم شوید. اگراندیشه دارید بروسیه‌بروید. هرقدر پیغامات ومکاتیب او راتذکر دادیم، فایده‌نکرده همه را بطفره گذرانید. بالاخره واضح شدکه روتشتین مقصودش یا محو جنگلیها است، یا آنها رادر روسیه‌روانه کرده، برای اجرای سیاست خود در دست داشته باشد. اگر بمقصود اولی‌نایل‌شود

در گیلان وسرحد روسیه معارضی از جنس وطن پرستان نخواهد داشت. درشق ثانی رول مهمی درسیاست باخته وموفقیت دراجرای مقاصد دیپلوماسی خودشان پیدا نمایند. با اینکه این آخرین امید احرار ایران یعنی وطن پرستان گیلان اگر محو شوند برای آزادی ومملکت مضرات عمده دارد معهذا رجحان دارد به تسلیم شدن بیگانه وآلت دست شدن. ناچار ازسفارت بیرون آمده، شب را بملاقات رئیس الوزراء رفتم، موکول بملاقات وزیر جنگ نمود. صبح فردا وزیر جنگ بگیلان عزیمت نمود. تا اینجا مذاکرات رسمانه ماخاتمه پیدا کرد.

آقای من. لقمان را حکمت آموختن غلط است. امروز شما وما هانیز بالتبع در موقعی ایستاده ایم که اندك ملاحظه حفظ جان زحمات گذشته راهدر داده وننگ تاریخی بعداز افتخارات عظیمه جهت شما وما وهمراهان خواهد ماند. وزیر مختار روس حفظ سیاست خود را می خواهد. قوام السلطنه مقام خود را تثبیت مینماید. وکلای دارالشورا تحکیم موقعیت خودشان را میخواهند. مالکین گیلان ساکن تهران نظرشان بهمان منفعتهای خصوصی است که با هزاران مذلت وبدبختی تحصیل میکنند. دشمنان داخلی هم مقصودشان فنای همهٔ ما است. وزیر جنگ میل دارد با ملیون ووطن پرستان توافق پیدا کنند، ولی باین تفصیل نخواهند گذاشت که این آرزو عملی شود. مافعلا در تهران غریب مقهور، شما ویاران در جنگل بین دشمن ازهرطرف محصور. شما بوعدهٔ اجنبی فریب نخورید، چنانکه تاحال نخوردید. توکل بخداوائمه اطهار واعتماد به نفس نموده، اگر ممکن باشد باوزیر جنگ ـ که اگر توفیقی شود فقط با او خواهد بود ـ نوعی تصفیه کنید اگر نگذاشتند، یاممکن نشد، خود را بخداسپرده باحوادث مقاومت کرده، خود را حفظ، شاید خداوند فرجی عنایت کرده، طوری شود که زحمات چندین ساله شما وماها هدرنرفته، بعدها بتوانیم برای مملکت وآزادی قادر بخدمت باشیم. در صورت امکان ازحال شما وهمراهان مسبوقم فرمائید وبنده هم اگر ممکن شد از حالات خودمان عرض می کنم. از دورشما ورفقا را برادرانه می بوسم»[1].

---

۱ ـ یادداشت های خطی اسماعیل جنگلی ـ ص ۱۷۰ ـ ۱۸۳

اما دیگر کار از کار گذشته بود. آخرین اجتماعی که می‌توانست نهضت جنگل را نجات دهد وبین مخالفین تفاهم واتحادی بوجود آورد، با دستهای مرموزی بخون کشیده شده بود وحیدر عمواغلی را دشمنان این وحدت ویگانگی روانه میعادگاه مرگ ساخته بودند.

منابع وابسته به گروههای چپ وسازمانهای کمونیستی، می کوشند میرزا کوچک‌خان را مسئول مستقیم حادثهٔ ملاسرا ومرگ حیدرعمواغلی معرفی کنند. طبیعی است که در این میان نه از پیمان شکنی روسها نامی بمیان می‌آورند، نه از نقش کمونیست های گیلان وحتی جناحهای افراطی جنگل که طبق روایاتی که آمد ــ بمنظور تصفیه نهضت ــ بدون اطلاع میرزا کوچک‌خان دست باین توطئه زدند.

اما چون هدف ما پی‌جوئی واقعیات است، طبعاً نمی‌توانیم روی قضاوتهای یك‌جانبه تکیه کنیم. بهمین جهت این مسئله را که حیدرخان چرا وچگونه به قتل رسید در بخشی مستقل و جداگانه و با توجه به‌همه اسناد وماًخذ موجود و اظهارات صاحب‌نظران بررسی خواهیم کرد. ولی‌برای اینکه هیچ سخنی رادر این میان ناگفته نگذاشته باشیم، مطلب دیگری راکه ازیك رمان سیاسی استخراج شده ودرآن ضمن نوعی‌حمایت ازروسها، تنها میرزا کوچك خان مسئول همه حوادث و میرزا اسماعیل خواهرزاده‌اش صراحتاً قاتل حیدرعمواغلی شناخته شده‌اند، در اینجا می‌آوریم.

لازم بیادآوری‌است که‌این کتاب‌در سالهای ۳۰ تا ۳۲ بچاپ رسیده است. یعنی زمانی که سازمانهای دست‌چپی در ایران قدرتی بسیار داشتند. درآن زمان کمتر مقاله وکتابی امکان‌داشت بدور از تعصبات سیاسی‌برشته تحریر درآید:

«... چرخ امور کشور با پولی می گشت که انگلستان هر ماه بوسیله بانك‌شاهنشاهی به خزانه دولت می‌پرداخت. در عوض به بهانهٔ جلوگیری ازتوسعهٔ دامنه انقلاب، انگلستان اصرارداشت که قرارداد ۱۹۱۹ اجرا گردد، مرکزیتی‌حرف‌شنو در ایران‌بوجودآیدونیروهای دولتی یکپارچه عملا به‌ارتش امپراتوری منظم شود. مقدمات این کار از همه جانب با

صرف‌بخشش‌های مناسب‌فراهم گشته‌بود. مستشاران‌مالی ونظامی‌انگلستان درتهران وقزوین واکثرشهرها جداً دست بکارشده بودند. چیزی که بود درداخل کشور تودهٔ مردم با این نیرنگ آشکار بریتانیا مخالفت می‌نمودند. شاه وافسران روسی‌بریکادقزاق نیز باآن همداستان نبودند زیرادراین معامله هردو بازنده بودند. اینان قدرت فرماندهی و درآمد وابسته‌بآن‌رابرایگان ازدست‌میدادند. آن‌یکی هم ازتنها تکیه‌گاه خویش دربرابر کابینه‌های دست نشانده انگلستان محروم میماند.

درخارج از ایران هم، فرانسه وامریکا هیچیك چشم آن نداشتند که‌لقمه چربی‌مانند ایران‌را با آنهمه ذخایر نفتی منحصراً در کام بریتانیا به‌بینند. آنها هم البته از آن نمدکلاهی میخواستند. بهمین جهت دست‌به تبلیغات بشردوستانه می‌زدند و سخت یقه‌درانی میکردند.

شوروی نیز بهیچ روی‌ماندن ارتش‌انگلیس درخاك‌ایران رارضایت نمی‌داد. واخراج آنرا نخستین شرط استقرار مناسبات دوستانه با ایران می‌دانست. این عوامل دست‌بدست هم داده کابینه رادرانجام‌درخواستهای انگلستان سست کرده‌بود.

تهدید انگلیسی‌ها که دولت را در تنگنای مالی بگذارند، چندان مؤثر نیافتاده بود. زیرا همه می‌دانستند که آنها نمی‌توانند از وجود دستگاهی درتهران بنام «دولت ایران» چشم بپوشند. فرماندهان روسی قزاق هم شاید باشاره شاه، نخواستند پیش فرماندهی انگلیس مقیم قزوین سرتسلیم فرودآورند. بهمین جهت کارها سست شد و نیروی دولتی ناچار گشت پس‌ازیکماه اشغال گیلان باردیگر به منجیل و سپس به قزوین عقب به‌نشیند. فرصت یکتائی بود. رژیم تهران مرگ خود را حس میکرد و بدان‌رضایت‌میداد. کارگردانان بیگانه و خودی سرگرم پخت وپز انواع کودتا بودند و تامدتی براثر کشمکش‌ها و رقابتهای خصوصی به هیچ کاری نمی‌توانستند برخیزند.

انقلاب گیلان بار دیگر مستقر شده، می‌توانست سازمان درستی‌بخود بدهد، در مردم ریشه بدواند وپیروزمندانه ازهمه‌جانب گسترده شود. این کارآغاز شد وباوجود مانع فراوان تا اندازه‌ای پیش‌رفت. اما برای‌آنکه

ازتمام نیروهای موجود به‌نفع رهائی ایرانیان و استقلال کشور استفاده شود، همکاری جنگل بس لازم می‌نمود. بخصوص که اینك پس از چهار ماه تلاش انگلیسی‌ها کودتائی بدست سیدضیاءالدین راه انداخته بودند و بکارتجهیز قوا بنام ایرانی پرداخته بودند. وقت‌تنگ‌بود. می‌بایست‌دره‌ای که‌انقلاب را از جنگل جدا میساخت هرچه زودتر پر کرد.

حیدر عمواغلی در این‌باره از کوشش و راهنمائی باز نمی‌ایستاد. نمایندگانی چند پیاپی از رشت به جنگل رفتند وسرانجام بامیرزا پیمان بستند وباردیگر او را بشهر آوردند. کمیته آزاد کنندهٔ‌ایران تشکیل شد و درآن میرزا کوچك خان‌در کنار حیدرعمواغلی و احسان‌الله خان و دیگران نشست. اما ازخودپرستی‌ها وخامی‌ها، بدگمانی‌ها وکوته‌نظریها، میدان فراخ انقلاب تنگ گشته و درجائیکه در تهران با دقت و حوصله عنکبوتی که در کمین مگس است،رشته‌های دام را از درون و بیرون گرد هسته انقلابی ایران استوار می‌کردند، زمامداران رشت به افسون کسانی مانندساعدالدوله و نصرالملك وسردارمحیی ودیگران ازاشراف‌نیرنگ‌ساز بآسانی‌بخواب میرفتند وای‌بسا که این‌خواب‌شیرین بیداری‌وحشتناکی از پس داشت.

همکاری جنگل و انقلاب مانند خاری در چشم متنعمان و کهنه‌پرستان بود. ازاین‌رواز همان روزهای نخست درصدداخلال آن و یادست کم‌فلج گذاشتن آن‌برآمدند. پادوهای سیاسی از همه رنگ در ظاهربرای میانجیگری و درباطن برای کاشتن تخم اختلاف و نفوذ در نقاط ضعف میرزا واطرافیان او، دسته دسته از تهران رو برشت نهادند. حتی کسانیکه گمان میرفت اندك اعتباری نزد میرزا کوچك خان دارند مانند حاج احمدکسمائی و عبدالحسین سردار محیی بدان منظور بکار گرفته شدند. وبرغم‌حیدرعمواغلی و دوسه‌تن‌یاران او که سرکوب تهران رابرهر کاری مقدم می‌شمردند، اینان توانستند در سرشت سست‌میرزا چنانکه بایدرسوخ کنند. ونیروهای انقلاب را از حرکت بازدارند و اندك اندك کاررا به توطئه پسیخان بکشانند. در آغاز پائیز سال ۱۳۰۰ میرزا کوچك ببهانهٔ رفع اختلافی که‌برسر تحویل دارائی رشت‌و الحاق نیروهای جنگل به

ارتش انقلاب در میان برخاسته بود، حیدر عمواغلی، خالوقربان و سرخوش و کمیسرهای انقلابی را به پسیخان دعوت کرد. در محل ملاقات میرزا خاضر نشد. در عوض گماشتگان او در پناه جنگل خانه زافر و گرفتند و به تیراندازی پرداختند.

خالوقربان و حیدرعمواغلی با آتش مورز هریکی از طرفی راهی باز کردند و به جنگل زدند. خالوبشهر رسید، اما حیدرعمواغلی در راه گرفتار و بدستان کسان میرزا زندانی گشت. سرخوش هم در همان خانه میان شعله‌های آتش جان سپرد.

از اینجا کشاکش مسلحانه میان جنگل و انقلابیون ایران بیرحمانه درگرفت و هردورا بفاصله دوماه یکسر ازپای درآورد. بهترین وارزنده‌ترین فرزندان ایران در این ماجرا ترك سر کردند و یا ناچار به جدائی وطن گشتند. میرزا کوچك‌خان در برف و بوران گدوك از پا درافتاد و سرش بدست کردان از تن جداشد. حیدر عمواغلی بدست اسماعیل جنگلی خواهرزاده میرزا در زندان کشته شد. احسان‌الله خان و چند تن دیگر به‌بادکوبه پناه جستند»[1]

اما جدا ازهر گونه تعصب، حمله یا جانبداری ازاین وآن، ماجرای جنگل ومونوع قتل حیدرعمواغلی یکی از حساسترین وقایع تاریخ ایران‌است که باید با دقت و تعمق بیشتری مورد بررسی قرار گیرد ومانیز بخش آینده را باین‌مهم‌اختصاص داده‌ایم.

---

۱ ــ دختر رعیتم . ا. به آذین (محمداعتماد زاده) انتشارات نیل ــ ص ۱۵۱ــ۱۵۴

بخش چهاردهم

حیدرعمواغلی، چرا و چگونه کشته‌شد.؟

یك روایت موثق ...

از آغاز بخش نخستین ـ که بشرح مقدماتی از اولین روزهای زندگی و دوران کودکی قهرمان داستان خویش پرداختیم ـ تا اینجا که به‌پایان ماجراهای زندگی اونزدیك می‌شویم ، بارها ، به مرگ اواشاراتی شده است، مرگ زودرس ونابهنگام که در شرایط غیرعادی اتفاق افتاد.

در ماجرای مرگ حیدر عمواغلی نیز ، چون زندگی و مبارزات او نکات‌مبهم واسرارآمیز فراوانی وجود دارد. بدین معنی که هریك از نویسندگان و پژوهشگران ، بنا به علل، عوامل وانگیزه‌های خاص‌سیاسی واجتماعی، مرگ او را بنحوی‌تفسیر کرده و یا احیاناً مورد بهره‌برداری قرارداده‌اند.

مرگ ناگهانی حیدرعمواغلی در شرایطی که وجودش بیش از هر زمان‌دیگر مورد نیاز انقلابیون بود ، آنهم در قلب جنگل ـ یعنی پایگاه انقلاب وانقلابیون ـ و بدست عناصر افراطی و تندرونهضت جنگل ، یا کمونیستهائی که باممماشات‌وروحیه‌مسالمت‌آمیز میرزاکوچك‌خان مخالف بودند، پرده از رمز وراز برماجراهای ملاسرا ـ قتلگاه حیدر عمواغلی ـ می‌کشد، وبرای روشن ساختن این تیرگیهاست که ما نیز بخش مستقلی ازکتاب حاضر رابه‌این مهم‌اختصاص داده‌ایم:

نویسنده‌ای میگوید : «... حیدرعمواغلی در جنگل بدست اسماعیل جنگلی ـ خواهرزاده‌میرزا ـ کشته‌شد...»[1] واسماعیل‌جنگلی‌دریادداشت‌های خود، از تأثر و تاسف شدید میرزا پس از شنیدن خبر مرگ حیدر

۱ ـ دختر رعیت ـ ازم .به‌آذین (اعتمادزاده) ـ ص ۷۳

خان‌یاد می‌کند.

جمعی معتقدند که گروهی از یاران نزدیک میرزا، که‌از سازشکاری اودر قبال عناصر ناباب وخودداری وی از تصفیه نهضت‌جنگل ناراضی بودند، دست باینکار زدند. وجمعی دیگر مرگ حیدر را نتیجه توطئه کمونیستهای گیلان می‌دانند، که حتی با سیاست دولت شوروی مبنی بر ایجاد و گسترش روابط بادولت‌مشروطه ایران مخالف بودند، تا آنجا که حتی نمی‌خواستند نماینده کمونیسم بین‌الملل را در میان خود بپذیرند.

مابسیاری از این قضاوتهای ضد و نقیض و متفاوت و متضاد راطی صفحات پیشین دیدیم، واینك برای پاسخ گفتن به پرسشهای فوق، چاره‌ای نداریم، جز اینکه اسناد ومدارك‌موجود را در کنار هم‌مرور کنیم.

خوشبختانه در این زمینه، علاوه برمنابع ومآخذ متعدد، یادداشتهای خطی میرزا اسماعیل جنگلی ومهمتر از آن یادداشتهای منتشر نشده یکی از مردان سیاسی وشخصیتهای مورد اعتماد معاصر (که اکنون در قید حیات است) در اختیار ماست.

البته تأکید روی این دو مبحث، دلیل آن نیست که در صحت‌منابع دیگر، مخصوصاً کتب ومقالاتی که در این زمینه چاپ ومنتشر شده است، تردیدکنیم و یااحیاناً به‌نفی آنهابپردازیم. بلکه تلاش‌مابدان خاطراست، که‌ارائه مطالب هردو مأخذ که برای اولین‌بار انتشار می‌یابند و حاوی نکات بسیاری در زمینه مطلب مورد بحث ما هستند، که برای نخستین بار برصفحه کاغذ میآیند، ومخصوصاً یادداشتهای دوم حقایق تاریخی راآن چنان که بوده است در معرض داوری خواننده صاحب نظر قرار دهیم. در باره یادداشتهای دوم ونویسنده باید گفت: این رجل آزاده ومیهن‌پرست، که دردفاع از حق وحقیقت ومبارزات وطن دوستانه ـ در گیلان ـ شهرهٔ خاص وعام است ومتأسفانه ـ بنابخواست خود او ـ مجاز از بردن نامش نیستیم، ازمبارزان‌نام‌آوری است که درجریان نهضت‌جنگل، شاهدنزدیك پاره‌ای حوادث بوده وی در مقدمه ماجرای مرگ حیدرعمو اغلی در کتاب ـ منتشر نشده ـ خاطراتش، تأکید میکند:

«شاید نیازی به‌تکرار این مطالب نباشد، که مرگ حیدرعمواغلی

چون زندگی او همراه با رویدادهای شگفت‌انگیز وروایات وداستانهای افسانه‌آمیزی شده که‌باداوریهای متفاوت واغلب متضاد درآمیخته‌است. بااینکه سالها از مرگ حیدرعمواغلی میگذرد، هنوز نه تنها زندگی او، بلکه علت ونحوه مرگش نیز درپرده‌ای ازابهام وتیرگی فرورفته است‌و بخصوص داستان آخرین روزهای زندگیش ــ بویژه ماجرای بیست‌وچند روزی که دربازداشت بسر میبرد وسرانجام مرگ او که دریچه‌های‌زندان رابجانب گورستان ــ برویش گشود ــ». نویسنده آنگاه اندکی بعقب باز گشته وماجراهائی را که بمرگ حیدرعمواغلی وپایان‌کار جنگلیهامنجر شد بااین مقدمات آغاز می کند:

***

طبق قراردادیکه بین کوچك‌خان و بالشویکان منعقد شده بود شورویهامتعهد شده‌بودند از تبلیغات کمونیستی درایران خودداری کنند. افراد مسلح بیش ازتعداد معین و مشخص بایران وارد نکنند و از فرامین ستاد کوچك‌خان تبعیت کنند. و مواد دیگر. ولی آنان رعایت نکردند، ازطرفی به‌بهانه‌هائی برتعداد قوای خود میافزودند و ازطرف‌دیگر بتأثیر دستورات آبوکف که نماینده کنگره حزب بودتبلیغات کمونیستی راتشویق ودهقانان و کارگران‌وبعضی‌دسته‌جات صنفی مانندصنف کفاش را بشرکت درسازمانهای حزبی دعوت میکردند: نتیجتاً تصادمهائی‌بین کوچك‌خان ویارانش باآبوکف واطرافیانش روی میداد سرانجام کار بررسی‌موضوع به‌شورای انقلاب کشید در آنجا کوچك‌خان بعد از ذکر مطالبی توضیح داد «که‌درایران نه کارخانه‌ایست که‌بتوان کارگرانش را زیر یك سقف تحت‌تعلیم مستمرقرارداد و نه کارگری بتعداد کافی که بتواند تکیه‌گاه انقلاب باشد، تکیه‌گاه ما فعلا گروه عظیم دهقانان هستند که یك عمر زیر آفتاب و باران کارمیکنند چند قرانی ذخیره کرده و آن ذخیره را که (پول‌حلال) نام داده‌اند، صرف زیارت‌اماکن متبرکه میکنند و شمابچنین رنجبرانی «ندا» میدهید که ختی «خدا» را قبول نداشته‌باشند که البته حاصل‌اینکار جز پشت کردن رنجبران ایران‌بما وقرارگرفتن‌شان درصف دشمنانی که‌منتظر فرصت‌هستند نخواهدبود بنابراین بایدقبول کرد که‌فعلا

بهیچوجه‌زمینه برای انقلاب کمونیستی در ایران مهیا نیست.

***

شورای‌انقلاب با اکثریت تام، بر صحت نظر کوچك خـان رأی‌داد ولی‌چندروزی نگذشته‌بود که‌شیخ‌غلامرضاخان زنگنه که‌از آزادیخواهان ومیهن‌پرستان بود ودرزمره مهاجرینی بود که درجنگ بین‌المللـی اول بکشورعثمانی رفته وپس‌از بازگشت بانقلاب جنگل‌پیوسته ودر این زمان رئیس‌دیوان محاکمات انقلاب‌بودشبانه ومحرمانه‌بمیرزاکوچك‌خان خبر دادکه‌جناح تندروتصمیم گرفته‌است روز پنجشنبه ۱۹ مرداداز شمابـرای شرکت در میتینگی که‌در سبزه میدان تشکیل میشود دعوت کنـد و درآن ازدحام‌وهیاهو کارشما راباشلیکی بسازد ودلایل‌خودرا عرضه‌کرد. فردای آنروز کوچك‌خان بعد ازوصول دعوتنامـه میتینگ و پس ازمشورت بـا خواص بسوی فومن حرکت‌کرد وروزسه‌شنبه ۱۷ـ اسد«مـرداد» دفتـر سرکمیسری و کمیسری جنگ‌بفومن انتقال یافت.

***

بفاصله مدتی کوتاه کودتای سرخ دررشت بوقوع‌پیوست دولتی‌تازه بامرامی تند تشکیل وعده‌ای از یاران کوچك‌خان که بدلایـلی در رشت مانده بودند دستگیر شدند.

عکس‌العمل‌این‌ماجرادستبرد جنگاوران‌ورزیده جنگل بانبارمهمات بالشویکان در «مدیریه» و حمل توپها و تفنگها ومهمات انبار بود بسوی پسیخان که‌برسر تصرف سلاح‌های ربوده شده پیکارهای مهیبی در حوالی پسیخان روی‌داد ولی جز سه عراده توپ که وسط رودخانه پسیخان گیر کرده‌بود بقیه اسلحه ومهمات و نعلبکی توپهای‌مذکور تحت‌هدایت کلنل فتحعلیخان ثقفی افسر ژاندارم و بحمایت آتش نفـرات درویشعلی‌خـان بفومن‌رسید واز آنجابدوال کوه منتقل شد.

تصادمهای قبلی این دو جناح موجب شده بود که توجه لنین قـائد شوروی بماجرا جلب‌شود، لاجرم کوچك‌خان دو تن از یاران نزدیـك و وفادارخود را بمسکواعزام‌داشته‌بود این دو تن عبارت بودند از میرصالح مظفرزاده وگائوك آلمانی معروف بهوشنگ.

نمایندگان اعزامی میرزاکوچك‌خان، پس‌ازاینکه با پیشوای‌روسیه

ورهبر نخستین انقلاب کمونیستی جهان ملاقات و با وی مذاکره کردند، موفق شدند لنین را متقاعد سازند، که تندرویهای کمونیست‌های قفقازی ویاران آنها درایران، درمجموع بزیان نهضت جهانی کمونیستها وازجمله بضررانقلابیون ایران است. و باپیامهای مساعد در همین زمینه روانه ایران شدند.

اما وقتی این دو بایران باز میگشتند، چند لحظه قبل از پیاده‌شدن ازکشتی (که ازبادکوبه میآمد) در داخل کشتی توقیف شدند. گفتنی است که یاران میرزا کوچك خان، نامه های مهمی از شخص لنین وسایر رهبران انقلاب کمونیستی روسیه، برای کوچك‌خان بهمراه‌داشتند، ولی برای آنکه اسنادمورد بحث بدست انقلابیون سرخ که بزعم آنها دشمنان انقلاب وعوامل سیاستهای استعماری محسوب میشدند نیافتند این نامه‌ها را پاره پاره کرده، خیس کردند و جویده و قورت دادند ... وبدینترتیب پیامهای کتبی رهبر انقلاب کمونیستی جهان بدست ایرانیان نرسید.

***

وقتی‌خبر دستگیری نمایندگان اعزامی میرزا کوچك خان به مسکو رسید، بدواً گیکالو وبعداز وی یکی اززبده‌ترین انقلابیون روسیه‌را، که درانقلاب مشروطیت ایران نیز نقشی بسیار موثر وارزنده داشت، برای تحقیق بیشتردرباره رویدادهای ایران وملاقات با میرزا کوچك خان، بمنطقهٔ گیلان اعزام‌داشت. این نماینده مورد اعتماد لنین «سرگی ـ اورژنیکیدزه»[1] نام‌داشت. که‌در تاریخ حزب کمونیست شوروی همه‌جا نامش در کنار لنین آمده است. وازکسانی است که حتی برای جانشینی لنین ورهبری اتحاد شوروی از وی نام برده میشد.

وی اصلا گرجی‌بودو با حسن‌نیت وآگاهی کامل به ایران آمد...».

---

۱ ـ «درپیست و دومین کنگره حزب‌کمونیست شوروی، خروشچف ارجونیکیدزه‌را به عنوان همکار نزدیك لنین، بلشویك قدیمی‌ویکی از پایه‌گذاران‌حزب‌کمونیست روس‌مورد ستایش قراردادو گفت:اورژونیکیدزه‌در ۱۹۳۶ خودکشی کرد، چون دیگر نمیتوانست رژیم استالین را تحمل کند» نقل از کتاب «ماجرای توخاچفسکی ـ وباستالین‌وتصفیه ارتش‌سرخ» اثر «ویکتور الکساندروف» ترجمه دکتر مهدی سمسار ـ پاورقی ۵۵.

در اینجا قبل از پرداختن بدنباله یادداشتها و شرح مأموریت اورژنیکیدزه، لازم است پاره‌ای نکات ضروری دربارهٔ وی گفته شود و آنگاه بدنباله مطلب بپردازیم.

بی‌هیچ‌تردیدی، در آینده، درباره اورژنیکیدزه مطالب بسیاری در کتب تاریخی و بویژه منابع کمونیستی ـ نوشته خواهد شد و این شخصیت استثنائی را که یکی از برجسته‌ترین چهره‌های انقلاب اکتبر و بطور کلی، انقلابات کمونیستی در سراسر جهان، همچنین انقلابات آزادیخواهانه ملتهای گوناگون، واز جمله انقلاب مشروطیت ایران است، بهتر و بیشتر به‌جهانیان خواهند شناساند. ولی درحال‌حاضر هنوز قسمت اعظمی اززندگی و مبارزات او درپردهٔ ابهام مانده و حتی نسل جدید شوروی‌نیز نام‌او رابفراموشی سپرده‌است.

پس از مرگ لنین و روی کارآمدن استالین، بسیاری ازشخصیتهای طراز اول جهان کمونیسم و یاران نزدیك لنین، مشمول تصفیه شده و معدوم گردیدند. دیکتاتوری‌استالین ـ که نام«دیکتاتوری پرولتاریا» برخود نهاده‌بود ـ بزرگانی چون توخاچفسکی،[1] رادك،[2] تروتسکی و دیگران را از گردونه سیاست‌خارج ساخت و بدیار عدم فرستاد. در این میان‌باید ازکسانی چون سلطان‌زاده، نیك‌بین و رهبران‌دیگر اولین‌حزب کمونیست ایران‌نیز نام‌برد، که‌در جریان همین‌تصفیه‌ها ازمیان رفتند.

اما اورژنیکیدزه این هوشیاری را داشت که قبل از آنکه بعنوان «عامل امپریالیسم» در دادگاههای سفارشی «یاگودا»، «یژوف»، «بریا»ودیگر جلادان‌استالین‌محکوم ومعدوم‌شود، دست بخودکشی بزند، تالااقل نام خود را از ننگ‌آلودگی برهاند.

شخصیتهای کمونیست بسیاری را میشناسیم که پس از محاکمات آنچنانی و اعتراف براینکه از بدو تولد (وحتی قبل از آن!) عامل

---

۱ ـ محبوبترین مارشال اتحاد شوروی‌درطول تاریخ آن کشور و طراح‌نقشه حمله «پیشگرانه» علیه آلمان نازی، که بدنبال‌تدارك‌توطئه‌ای توسط سازمان های جاسوسی آلمان، بدستور استالین تصفیه و تیرباران‌شد.

۲ ـ کارل رادك ـ یکی از نزدیکترین‌یاران لنین بود، که‌درزمان استالین، همراه‌با توخاچفسکی و بسیاری دیگر از رهبران حزب، دولت و ارتش شوروی تیرباران شد.

امپریالیسم بوده‌اند ، درزندان لوبیانکا و دخمه‌های یژوف ویاگودا زیر شنکنجه معدوم شدند ، امادهها سال‌بعد مخصوصاً دردوران خروشچف ازآنان اعادهٔ حیثیت شد، حال آنکه در این زمان نه فقط خود آنان ، بلکه فرزندان، نوه‌هاو نبیره‌هایشان نیز تلخی مصیبت را چشیده و باصطلاح هفت‌کفن پوسانده بودند.

گوئی، اورژنیکیدزه ، با آن روشنبینی خاص انقلابی خویش ، همه‌این اوضاع را پیشبینی میکرد و بهمین جهت قبل از اینکه بسرنوشت دیگریاران نزدیك لنین دچار شود ، دست‌به خودکشی‌زد.

پس ازاین آشنائی مختصر ، اینك بدنباله یادداشتهای مورد بحث میپردازیم :

***

«اورژنیکیدزه» که‌در آن ایام مرد دوم اتحاد شوروی و دست‌راست لنین بحساب میآمد،معروفترین بمب ساز گرجی‌بود، که در قیام مشروطه ایران باآزادیخواهان و مشروطه خواهان رشت همکاری صمیمانه‌ای داشت. وی پس از چند جلسه گفتگو تحت تأثیر قدرت روحی ، و فلسفه انقلابی میرزاقرار گرفت. و آنگاه بشوروی بازگشت .

میرزا کوچك‌خان ،هنگام‌اقامت اورژنیکیدزه درایران ، او را قانع کرده‌بود که اعمال و رویه‌اش در انقلاب صحیح‌تر از گروههای دیگر است‌ونه تنها مردم گیلان و مازندران ، رویه انقلابی او را تأیید میکنند ، بلکه‌مردم سایر نقاط کشور نیز ، مبارزه او را با دولت و دستگاه حاکمهٔ ایران ـ که تحت نفوذ کامل‌انگلستان قرارداشته ـ موردحمایت وپشتیبانی قرارمیدهند .

مرحوم حسن مهری که درروزهای اقامت اورژنیکیدزه در جنگل، مترجم وهمراه وی‌بود، بخود من [منظور شخصیتی‌است که‌خاطراتش‌نقل میشود] گفت :

«بارها او «اورژنیکیدزه» تحت تأثیر افکار وعقاید میرزا کوچك خان‌قرار گرفت و با نظرات او موافقت میکرد حتی وقتی که‌من «حسن مهری» واو تنها میشدیم در نهایت سادگی و صداقت نظرات کوچك خان

راتأییدمیکرد و تندرویهای انقلابیون‌سرخ رشت‌را بباد انتقادمیگرفت.»

مرحوم مهری میگفت «شاید نتیجه مطالعات اورژنیکیدزه سبب شد که‌دولت شوروی سعی کندبا دولت ایران تماس برقرار کند که منتهی بانعقاد قرارداد ۱۹۲۱ شد».

بهرتقدیر گزارشهای نمایندگان عالیمقامی‌مانند گیکالو که آخرین فرمانده قشون سرخ‌در گیلان بود واورژنیکیدزه که در حقیقت دومین شخصیت‌اتحادشوروی‌بود، دولت‌شوروی راقانع کرد ولی‌حزب کمونیست شوروی را ازمخالفت با میرزا کوچک‌خان‌بازنداشت. آنها کماکان‌اعمال وافعال عناصرباصطلاح کمونیست ایرانی را تأیید میکردند. تا وقتی که ضعف سازمان انقلاب سرخ گیلان و نارضایتی عمومی مردم از آنان، طی‌برخوردهائیکه بین قوای دولت‌وانقلاب سرخ رشت روی داد بر بالشویکان قفقاز و حامیان آنهامسلم کردکه‌باید راه‌تازه‌ای بیابند، ناچار باتهیه‌مقدماتی ظاهراً طبیعی حیدرخان عمو اوغلی را که مورد اعتماد عمال شوروی در عین حال ازیاران قدیم مشروطه خواهان ایران از جمله کوچک‌خان بود بایران اعزام داشتند. حیدرعمواوغلی بامعدودی نفرات مسلح‌ومقادیر زیادی اسلحه‌واعتبار مالی بایران آمد که کاملا معلوم‌است آن‌اسلحه و اعتبار متعلق بدولت شوروی یااقمار آن دولت بوده و میباید قهراً به‌نفع‌سیاست‌صاحب کار بمصرف میرسید.اماصاحب کار در چه وضعی بود:

۱ـ قدرتی را که برای تهدید دولت ایران بنام انقلاب سرخ در داخل‌ایران بوجود آورده بود میدید که‌دچار چنددسته گی‌است‌ونمیتواند قدرتی تهدیدکننده‌باشد.

الف: دسته کمونیستهای مکتب آبوکف

ب: دسته کردها که متحد انقلاب سرخ کومنیستی بودند در عین‌حال مجالس روضه‌خوانی تشکیل میدادند.

ج: ودسته احسان‌اله خان که برای تصرف تهران جداگانه نقشه مستقلی طرح کرده‌وبهدایت‌مرحوم ساعدالدوله خلعتبری به کمینگاهی که‌برای کوبیدنش آماده شده بود، نزدیک میشد.

***

در مقابل این دستجات متشتت گروه جنگلی قرار داشت که سیاست ملی وضد کمونیستی را تعقیب‌میکرده وحاضر به‌هیچگونه‌سازشی برمبنای اصول‌ضد مذهب وملیت نبود. در چنین اوضاع واحوال حیدرعمواوغلی بایران گسیل شد که:

۱ـ یابین جناح‌های مختلفه انقلاب ایران «در گیلان» سازشی دهد وآنها را برای تهدید و تصرف تهران‌بکارواردارد.

۲ـ یا اگر اقدامات جداگانه دولت شوروی برای نزدیکی وایجاد تفاهم باایران‌به‌ثمر رسید در پایان‌دادن‌بحرکات انقلابی جناح‌های‌مختلفه درگیلان بروفق سیاست جدید شورویان فعالیت کند و کاری‌را که بعداً بدست کلانتراف وابسته نظامی شوروی‌انجام گرفت انجام دهد. جریان فعالیتهای حیدرعمواغلی نشان داد که او برفع علل اختلاف بین کوچك خان وانقلابیون رشت موفق نشد فقط ازتوسعه اختلاف جلوگیری کرد وباایجاد کمیته‌ای مشترك ظواهری آراست و باتشکیل دولتی که‌خودش کمیسرخارجی آن بود حق تماس باسیاست خارجی را که «برای او» در آن‌زمان منحصراً دولت شوروی بود برای خود محفوظ نگاهداشت.

***

درعین حال دیده و شنیده میشد که خاصان‌حیدر عمو اوغلی مانندیو الداش اسمعیل که جوانی زیبا وچابك و حراف و مورد وثوق کامل‌عمواوغلی بوده از رویه اتروا‌طلبانه کوچك خان وعلاقه‌اش باصول وفروع دین به‌نرمی انتقادمیکنند وبازدیده وشنیده میشد که توقعات‌بعضی ازسردسته‌های قوای جنگل مانندسید جلال‌چمنی وغیره بالاگرفته وعلائم نافرمانی در آنها که از گفتار انتقادآمیز «یاران وارد» مستفید میشدنده پیداشده است. باید یادآوری کنم ، که حیدرخان عمواوغلی پس از ورود بایران مرکز کارش را دررشت‌تشکیل‌نداده بود بلکه در کنار مرکز کار کوچکخان مستقر شده و تماس دائم باسردسته‌های‌میرزا کوچکخان‌داشته است.

البته نباید تصور کرد آنمرد آزادیخواه و شجاع حاضر بکشتن کوچك خان در مواقع مقتضی بوده ولی اگر چنین قصدی میداشت ترور او یا هرشخص دیگری برای وی در فومنات آسان بوده‌است بخصوص که آثار منافقه در بعضی یاران کوچك‌خان هویدا شده‌بود.

نکته دیگری که قابل یادآوریست اینست که حیدرخان‌عمواوغلی درتاریخ مشروطه ایران بیشتر یك بمب‌ساز و طراح ترور و تروریست معرفی‌شده‌است‌زیرا تخصص وی در چنان فنونی بوده و در فن و حرفه سربازی درعرصه‌نبرد و پیکار از او تخصص یامهارتی گزارش نشده‌است بادرنظر گرفتن این نکات دیده میشود که همزمان با وقوع توافق بین ایران وشوروی‌وشناسائی حکومت و رژیم شوروی از جانب ایران واقعه «ملاسرا» روی میدهد که دسته‌ای بقصد ترور دسته‌ای دیگر، وارد میدان میشوند وخانه‌ای راکه‌باید ارکان کمیته‌مشترك در آنجابوده باشد بآتش میکشند. وکیفیت تعرض‌بصورتی و از جائی بوده که عمواوغلی می‌تواند «بدون شناسائی ازموقع و محل حادثه؟» از معرکه جان بدر برد و خود راتاکنار جاده‌شوسه‌برساند.

تعرضات دیگر واحدها در رشت نیز صورت حمله و تصرف شهر نداشته بلکه صورت ترور داشته‌بدین‌معنی که‌دو دسته تحت فرماندهی سلطان‌نور محمدخان تهمتن ویوسف سلطانوف که هر دو ترك‌زبان و کهنه سوادولی پرشور و شجاع وخطرکن‌بودندماموریت میابند که مثلا بخانه خالوکویم فرمانده فوج مرگ وکسانی مانندو تاخته آنها و نگبانان خاصه‌شان‌را بقتل برسانند.

چون‌براثر خامی موفق نشدند ناچار بدرگیری شدند و درگیری آنها درگیریهای سایر واحدها «درمقابل امر واقعشده» را بطرفداری از دسته منظور خود سبب شده و شهر رشت را بیك جنگ هفده‌روزه از ۲۶ محرم تاسیزده صفر کشانده است.

متعاقب این جنگ هفده روزه بود که کردهای مسلح متدین که‌در قلمرو کمونیستها روضه میخواندند، خود را بسردار سپه رسانده و تسلیم شدند. هم‌در این وقت بود که دسته احسان‌الله‌خان و افرادیکه گرایش

بکمونیستی داشته بدستور شورویان ـ بدستور اتحاد شوروی ـ بر کشتی نشسته وروانه آذربایجان شوروی شدند.

بدنبال همین واقعه بود که قوای دولتی ایران بشهر رشت وارد شد درحالیکه کلانتراف وابسته نظامی شوروی آنرا همراهی میکرد و باقی ماجرا !!

***

اما درباره قتل حیدر عمواوغلی باید دانست که او در روز واقعه «ملاسرا» در حوالی پسیخان دستگیر شد چون شایع بود که طرح ترور ملاسرا ورشت از جانب او یا عناصر منتسب بشوروی تهیه شده است کوچك خان دستور بررسی بامر وتشکیل محکمه برای رسیدگی داده بود و مقرر شدحیدر عمواوغلی تا زمان محاکمه تحت نظر آقای حسنخان کیش دره‌ای «معین الرعایا» باشد ولی این محاکمه تشکیل نشد .چون ازهمان روز ۲۶ محرم حادثه روی داد، جنگل یا در مقابل انقلابیون سرخ در جنگ بود یابراثر پاره حوادث پیش‌بینی نشده با قوای دولتی درگیر بود. لاجرم حیدرخان تحت‌نظر یادر زندان «کیش دره‌ای» بود تا وقتی که دستور دفاع‌چریکی صادر شد. همراه بردن زندانیان در جنگهای چریکی و نقل وانتقال آنان از جائی بجائی غیر ممکن مینمود میباید یا آزادمیشدندیا بقتل میرسیدند . حسنخان کیش دره‌ای یا گماشتگانش شق‌دوم را اختیار کردند.

علت دستور دفاع

گفتیم حادثه روز ۲۶ محرم رویداد ، و میر پنج رضا خان با ستون اعزامیش روز ۱۳ صفر (سه آبان ۱۲۹۹) وارد رشت شد ، در حالیکه «کلانتراف» وابسته نظامی سفارت شوروی معظم‌له راهمراهی میکرد . قبلا جناح میانه‌رو شورای انقلاب بفرماندهی «خالوقربان» به استقبال رفته وخودرا در اختیار نیروی دولتی گذاشته‌بود. کلانتراف هم به احسان‌الله خان و یارانش گفت: «خواسته‌های شما با آمدن میرپنج رضا خان بگیلان تامین‌شده، چنانچه نمیخواهید بااوهمکاری کنید، میتوانید بروسیه بروید»

واحسان‌الله خان ویارانش هم به روسیه رفتند.

روزیکه میرپنج رضا خان وارد رشت شد، برای میرزا کوچکخان پیغام فرستاد که ماهردو وطن پرست هستیم و میتوانیم مشکلات را حل کنیم. میرزا کوچکخان هم پس ازمشورت با یارانش و جلب موافقت آنها، مرحوم محمدعلیخان گیلك ومرحوم محمودخان گارنیه[1] (کرد محله‌ای) رامامور مذاکره وملاقات اولیه کرد. که ادامه یافت.

در حالیکه طرفین مشغول مذاکره بودند، یك ستون از نیروهای تحت فرماندهی شیخلینسکی بریاست دولتی «مختار نظام» از اردبیل به جنگل نزدیك میشد. روبروی اینعده، یکدسته از قوای‌جنگل‌بفرماندهی «عباس خان بهادر نظام» که بعداً نام‌خانوادگی «نکوئی» گرفت، موضع گرفته بودند. وقتی قوای دولتی بمواضع جنگلیها نزدیك شدند، بهادر نظام بفرماندهٔ نیروی دولتی اطلاع داد که در رشت بین فرمانده قوای دولتی و کوچکخان گفتگوی صلح در جریان است، لذا بهتر است‌توقف کنید تا تکلیف مذاکرات روشن شود. مختار نظام که از این‌جریان‌خبری نداشت، بتصور اینکه جنگلیها میخواهند او را معطل کنندتانیروی کمکی برایشان برسد، اعتنائی به‌پیغام نیروی جنگلی‌ها نکرد. وچون‌اوماموریت پیشروی‌تارشت را داشت وبهادر نظام مأمور جلوگیری ا زورود هر گونه قوائی بجنگل بود، بین طرفین جنگ شدیدی روی‌داد که منجر به‌متلاشی شدن قوای دولتی وقتل «مختار نظام» گردید.

وقتی این خبر به‌میرپنج رضاخان رسید، بخیال اینکه مذاکرات جنگلیها بمنظور اتلاف وقت است‌ومیرزا میخواهد نیروی بیشتری گرد آورد، لذا آنها رامورد حمله‌قرارداد و جنگهای نامنظم پارتیزانی در سرتاسر جبهه های طرفین‌آغاز گردید.

باآغاز جنگ بین طرفین، معین‌الرعایا کیش دره‌ای بادسته‌ای که همراه داشت، مجبور بعقب‌نشینی شد ودر حالیکه آماده فرار از جلوی نیروهای دولتی بود، دستور داد همه‌اسرا، منجمله حیدرخان عمواغلی‌و

---

۱ ــ محمود خان گارنیه مترجم مسیو گارنیه فرانسوی و متخصص نوغان در گیلان‌بودکه بدین نام معروف شد وبعدها نام خانوادگی «کردمحله‌ای» انتخاب کرد.

پنج نفر از همراهانش را بقتل برسانند. بعدها که ازاو دراینباره سوال شد گفت: «درجنگ چریکی حرکت اسرا وزندانیان باقوا، کاری زائدوحتی مضرهم هست. بنابراین ضرورت جنگی ایجاب می کرد که بازداشتیها کشته شوند بخصوص که آنها نیز آماده بودند که دراولین فرصت مرا ویارانم رابکشند وبدین ترتیب بود که حیدرخان عمواغلی بقتل رسید...»[1].

داوریهای متفاوت ...

مهاجمین به جلسه «ملاسرا» ومتلاشی کنندگان اجتماع سران انقلاب جنگل هر که بودند واز هر کجاکه دستور می گرفتند در کار خویش توفیق یافتند. در این میان نام تنی چند بیش از دیگران مطرح شده است، بویژه درموردقتل حیدرعمواغلی. وبیش از دیگران از «معین‌الرعایا» نام‌برده می‌شود. بهمین جهت میکوشیم تا واقعه رااز این دیدگاه بررسی کنیم:

«... ماجرای این مرد انقلابی (حیدرعمواغلی) را تاآنجا دیدیم که هنگام فرار از ملاسرا در پسیخان دستگیر شد واو را بکسما آوردند وپس از چند روزنگهداری بعلت عقب‌نشینی‌های پی‌درپی جایش راتغییر دادەو بقریه مسجد پیش که محل کوچکی در بین جنگلهای انبوه توسه کله‌است فرستادند. تتمه این داستان را از حسن‌الیانی (معین‌الرعایا) که بعداز تسلیم‌شدن بقواء دولت شخصاً برای‌نگارنده[ابراهیم فخرائی] نقل کرده است‌بشنوید:

انحراف‌بصورتی دیگر ....

جنگل تصمیم داشت بمجرد آرام شدن اوضاع، حیدرخان را بمحاکمه فراخواند. زیرا دلائلی در دست بود که چنانچه‌ما باینکار دست نمیزدیم آنها ـیعنی‌عمواغلی واحسان وخالوودیگران ـسبقت‌می‌کردندومانندکودتای دفعه پیش یاهمه ماهارا می کشتند ویا بخفت وخواری همه رابزنجیر می کشیدند. بنابراین لازم بود علت اتخاذ این تصمیم روشن گردد واسرار نهفته از پس پرده‌های استتار، در نتیجه انجام تحقیق ومحاکمه بیرون

---

۱ – پایان یادداشت های آزاد مردگیلانی که حاضر نیست نامش فاش شود.

افتد وخدعه‌های پنهانی وتوطئه های چیده شده فاش شوند.. لیکن هیچ‌وقت چنان ایام سخت وچنان عقب‌نشینی‌های نامنظم‌راپیش‌بینی‌نمی کردیم که حتی کمترین مجال برای آرایش جنگی بما نداد. این بود حیدرخان را به «مسجد پیش» میان ایل خود (آلیان) فرستادم که او را نگاه‌دارند واز وی مواظبت کنندتا زمانی که وجودش برای محاکمه لازم شود.

افراد ایل همینکه بشکست‌ماپی بردند وخاموش شدن آواز جنگل را شنیدند واز کشته شدن برخی از سران سپاه واسارت وتسلیم شدن‌مابقی آگاه شدند ودانستند که دیگر نام ونشانی از جنگل باقی نیست بعلت‌آنکه خود ، در معرض‌مخاطره قرار نگیرند ، حیدرخان را خفه کردند ودر همان قریه «مسجدپیش» بخاك سپردند.»

«... عمواغلی دارای اجازه پنجاه هزارپوط[1] نفت بوده وحق داشته است‌که از انبار (نوبل) وصول‌کند ووجه آنرا به‌مصرف هزینه انقلاب برساند وهم‌چنین دارای مقداری جواهر که در ساك کوچکی جای داشت که بنظر بعضی محتوی این ساك جز بمب چیز دیگری نمیتوانست باشد. عمواغلی بعد از دستگیر شدنش تأکید نمودکه ساك اورابخیاطی کاس‌آقا حسام واقع در بازارچه سبز میدان ببرند وبرای یکی‌ازآشنایان‌روسیه‌اش پیغام‌فرستاد که ساك مزبوررا تحویل گرفته‌به مدیر الصنایع (یکی از دوستان طهرانیش) برساند. آنچه شنیده‌ام ساك مزبور بخیاطی‌حسام‌برده شد وبعد از چند روز بآشنای روسیه‌اش «ن» تحویل گردید. ولی‌آیابه مدیرالصنایع هم رسید که برطبق وصیتش عمل نماید یا نه اطلاع درستی نداریم ...»[2].

اسماعیل جنگلی دریادداشتهای خود ، پس از اشاره به‌ورود قوای دولتی به‌رشت ، بشرح چگونگی قتل حیدرعمواغلی پرداخته‌وچنین‌نوشته است :

«... دراین اوان کمسران انقلابی علناً امتحان بی‌وفائی داده وباسر دوش افسری جنگ با کوچك‌خان را مترصد بودند، خبر رسید که حیدر عمواغلی که بدست افراطیون جنگل گرفتار شده بود از زندان‌خارج‌ودر

---

۱ ــ هرپوط معادل ۱۶٫۵ کیلوگرم‌است. ۲ ــ سردار جنگل ــ ص۴۲۰ ــ ۴۲۲

حین فرار از طرف نگهبانان بقتل رسیده است. کوچک‌خان از شنیدن این خبر بسختی آزرده شده ، باتأثر شدیداظهار داشت او به تقاضای‌من بایران مراجعت کرده بود .مسئولیت این قتل شانه‌های مـرا فشار میدهـد. او (میرزا کوچک‌خان) مترصد بود بااستفاده‌ازفرصت‌مناسب‌سزای‌بدکاران را بدهد، ولی مواجهه بادشمنان داخلی وخارجی موجب شده بود که از تعقیب بدکاران افراطی موقتاً صرف نظر نماید،زیراقاتلین‌حیدرعمواغلی بعضا ازسردسته‌های جنگل مانند حسن‌خان معین‌الرعایابوده‌اند که‌بانفوذ واطلاعی که در حدود جنگل داشت آزردنش در چنـان مـوقـع مناسب نبود ... »[1]

البته‌پس‌ازکشته‌شدن‌حیدرعمواغلی، درباره‌نحوهٔقتل‌وقاتل‌یاقاتلین‌او حرفهای متفاوتی برسرزبانها افتاد که هنوز هم ادامه دارد. شاید مطالب این‌بخش تا حدودی توانسته باشد به‌پاره‌ای ازاینگونه شایعات پایان داده وحقایق قضایا را روشن سازد.چون‌هنوزهستند کسانی که دراینباره‌باپیش داوریها وتعصبات خاص خود صحبت می کنند .

نویسنده کتاب سردار جنگل ، پس‌از نقل نوشته‌های علامه قزوینی درباره حیدرعمواغلی ، مخصوصاً این جملات که «... نامبرده در اوایـل سال ۱۳٤۰ قمری مطابق پائیز سال ۱۳۰۰ شمسی از طرف بالشویك هـای باکو بگیلان آمده ، بااتباع میرزا کوچک‌خان جنگلی مخلوط گردید.اما چون وجود او از طرف اتباع میرزا مظنون تشخیص داده شد، ایشان اورا آنجا کشتند »ادامه میدهد :

«این گفتار ، کمی بانوشته مورخ شهیر (احمد کسروی) در تاریخ مشروطیت ایران اختلاف دارد ، زیرا در چندجای کتاب‌مزبورحیدرخان اصلا اهل سلماس معرفی شده که در تفلیس تحصیل مهندسی برق‌مینموده است.بعلاوه وجودش مورد سوءظن اتباع‌میرزانبود.واحتراماتی‌فراخور یك مرد بزرگ انقلابی درباره‌اش مرعی میگردید. ازاین گذشته بشرح توضیح صفحات ماقبل ، نه میرزا ونه اتباعش که دراین مورد حمل بـر اطرافیان نزدیك می‌شود، کسی حیدرخان عمواغلی را نکشته است . این

---

۱ ــ یادداشت های اسماعیل جنگلی ــص۱۸٤ ــ ۱۸۵

شایعه علی‌الظاهر مستند باشعار لاهوتی است که در دیوانش بشرح‌زیر آورده است:
میرزا می‌گوید:
نه من‌باید که در تاریخ این کشور سمر گردم
در ایران شخص اول، شاه بی‌تاج و کمر گردم
اگر همدست مشتی مردم بی‌سیم وزر گردم
پس‌این‌جاه وجلال ودولت‌وشوکت چه‌خواهدشد
حیدرخان در حبس:
ز حبس پیشوای خود قوای اجتماعیون
پریشان بود و دشمن شاد ازاین‌کردار ناموزون
از این رو طالع اردوی دولت گشته روز افزون
سپاه شاه اندرحمله از کهسار و از هامون
یکی از شبهای مخوف:
شبی تاریك و بادسردی و بوران ز حد افزون
بزندان حال حیدر زین هیاهوبود دیگرگون
دلش پیش رفیقان چشمش‌از زور غضب پرخون
دو دستش‌محکم از پس بسته و زنجیردرگردن
و بعد:
درآن تاریکی شب هیئتی وارد بزندان شد
سپس برقی بزد کبریتی و شمعی فرزوان شد
به‌پیش اهل زندان صدر ملیون نمایان شد (منظور میرزا کوچك خان)
سخن کوتاه حیدر با رفیقان تیر باران شد

بدیهی است که اشعار مزبور با همه هنرنمائی های شاعرانه وبا همه احترامیکه شادروان ابوالقاسم لاهوتی نزد آزادی‌خواهان ایران داشته است و هنوز هم دارد، کاشف از یك واقعیت مسلم نیست ونشان از تأثرمی میدهدکه بلاهوتی از فرط غلبه احساسات، وبراثر ازبین رفتن یك تن از مجاهدین غیرتمند مانند عمواغلی که کم نظیر ویابی‌نظیر بود،دست داده ومسلماً همه دوستان عمواغلی در این تأثر وتأسف شرکت‌داشته‌اند. اما

شایسته نبود ابراز یك چنین تأثری بشکل پرخاشهای انتقامجویانه تظاهر کند وبطوری که دیده‌ایم غل وزنجیری در کار نبوده دستی از پشت‌بسته نشده وشمعی فروزان نگشته وتیربارانی رخ نداده است. خاصیت انقلابات مشرق زمین همین است که قائدینش راسرانجام در لهیبش میسوزاندو خاکسترشان را بباد فنا میدهد واین مسئله آنقدر که از بی‌توجهی بهدف ولجاجتهای جاهلانه وحتی خودخواهی پیشوایان قوم‌ریشه میگیرد، بهیچ انگیزه دیگری ارتباط ندارد ... از اینرو شگفت‌نیست از اینکه گفته شود اختلاف بین میرزا وعمواغلی که معلوم نبود روی چه زمینه منطقی‌ومبنای اساسی بوجود آمده ، مشمول‌همین‌حکم کلی است. شاید هم‌بتوان گفت که مقدرات ،در تعیین سرنوشت هردو نفر بی‌دخالت نبوده است»[1] .

درتاریخ احزاب سیاسی نیز پس از اینکه باختصار ماجرای جنگل، همراه باقیام کلنل محمد تقی‌خان آمده (وهردو جنبش نیز محکوم شده است) این چند سطر را میخوانیم:

«بین خالوقربان ومیرزا نزاع شده، خالو از میرزا جدا میگردد و حیدرخان عمواغلی که‌از احرار دموکرات بود ، بدست میرزا کشته می‌شود .»[2]

اختلاف بین خالو قربان ومیرزا کوچك‌خان و اینکه آیا همین انگیزه‌به قتل حیدر عمواغلی و پایان کار جنگل گرائیده است ، درمآخذ دیگری نیز ضبط شده است :

«...در کتاب بیرنگ تألیف س.ع.آذری چنین مذکور است:

«نهضتی را که میرزا در رشت و جنگل‌ایجاد نمود بالوان مختلف رنگ‌پذیر شد. اختلاف او با احسان‌الله خان و سپس خالوقربان باعث‌شد که این نهضت ۹ بار تغییر لون‌دهد. میرزا به‌مشورت عقیده نداشت، رفته رفته‌استبداد رأی‌برسایر صفاتش چیره شد.سخنان‌رفقای صمیمی وباوفای خودرا به‌هیچ میگرفت . کم‌کم غرور و نخوت وخودسری بروجودش مستولی گردید ، تا سرانجام بارتکاب قتل بی‌رحمانه حیدر عمواغلی

---

۱ ــ سردار جنگل ــ ص ۴۲۹ ــ ۴۳۰

۲ ــ ملك‌الشعرای بهار ــ تاریخ احزاب سیاسی ــ ص۱۶۵

مجاهد ودموکرات معروف انقلاب مشروطیت فرزند خلف ایران شیرازه کار ازدستش بیرون شد و در کوه‌های طالش و خلخال از سرما سیاه گردید ورنود سرش‌را بریده بعنوان ارمغان پربها برشت آوردند.

خطای میرزا کوچك‌خان نسبت بقتل حیدر خان عمو اغلی محرز ومسلم وازاین جهت نام خود را درتاریخ انقلاب جنگل برای همیشه لکه‌دار نمود».

در این‌باره آنچه باید گفته شود گفته شده است. توضیح اضافی ما این‌است که‌واقعه‌ملاسرا یك تصمیم غیر عاقلانه ویك‌نقشه مطالعه نشده‌بود. چه‌اگر دستگیری افراد کمیته حتماً ضرورت داشت بنوع دیگری که‌حتی بخالی کردن یك تیر هم احتیاج‌نباشد، میشداین امکان را بوجود آوردو اصولاچه‌ضرر داشت که اختلافات موجود ولو برای بدست گرفتن قدرت بطرزمسالمت‌آمیز و بدون خونریزی حل میشد.؟ زیرا هدف‌ها بشکل «ازوم» و«عنب» و «انگور» ظهور میبافت. بدیهی است که نتیجه تصمیمات مطالعه‌نشده و تبعیت از احساسات تند و حاد جز این‌نمیتوانست باشد که همه زحمات گذشته یکباره برباد رود و همه ارکان انقلاب یکی ازپی دیگری فرو ریزد،لیکن تغییر لون آنهم ۹ بار بهیچوجه نمیتواند قابل‌قبول باشد. زیرا جنگل یك رنگ بیشتر نداشت و آن رنگ ملی و میهنی‌بود وبرای جلا و شفافیت همین رنگ‌بود که باستقبال حوادث و جریانات مساعد میرفت. بنابراین تعبیر اختلاف افراد بتغییر لون صحیح نیست‌چه اصلا میرزا وخالوقربان اختلافی باهم نداشته‌اند. خالوقربان مردساده بیسوادی بود که تبلیغات مخرب دیگران‌دروی مؤثر میافتادو بزودی‌ازجا درمیرفت، زیرا قوه تعقلش ضعیف بود تاجائی که بصورت آلت‌فعل درمی‌آمد ومخالفین میرزا او راهم چون مهره‌ای علیهش بکار میبردند. آن چه مسلم است حیدرخان عمواغلی مردشجاع و مبارزی‌بود شایدنام اصلیش بشرح مذکور در «وفیات اعیان» همان تاری وردیف باشدزیرا در آذربایجان ایران و قفقاز نوعاً ازاین قبیل اسامی فراوانند، اما قبول این مطلب که تاریخ انقلاب جنگل را میرزا با قتل عمواغلی

لکه‌دار نموده است اغراقی است آمیخته بفقدان منطق ...»[1]

نویسنده کتاب سردار جنگل، در بخش مربوط به قیام کلنل محمد تقی‌خان، باز بخشی از کتاب بیرنگ را درباره تعداد جنگلی‌ها و اعلام جمهوریت ازطرف میرزا نقل کرده و مطالبی ازمتن کتاب مزبور رابشرح زیرمنعکس ساخته است:

«... اقدام دیگری که در آنموقع کرد تشکیل یك کمیته بعضویت احسان‌اللهِ خان و خالوقربان ومیرزا محمدخان ودونفردیگر که نام‌آنها نوشته‌نشده است باضافه یکنفر روس ـ باآنکه ضعف‌وافری درقواء مرکز وجودداشت میرزا پا را از رشت فراتر ننهاد ـ حیدرخان که از چندی پیش درباکو نگران‌اوضاع گیلان بود، نظرش این بود که بارفع‌اختلاف میان جنگلیان راست و چپ جبهه قوی تشکیل دهد و با انگلستان ازدر پیکار درآید وبااین نیت پاك بگیلان رفت وپس از سه‌روز استراحت قرار می‌شود در محلی بین طرفین ملاقات‌روی دهد و بکار اختلاف رسیدگی شود. هنگامی که دسته‌جناح چپ‌حاضر ودرانتظار بودندکه میرزاکوچك واتباعش بیایند ازچهار سومورد شلیك قرار میگیرند. جمعی مقتول ـ عده‌ای اسیر ـ حیدرخان در پسیخان بدست معین‌الرعایا محبوس وشبانه درزندان تیرباران میشود»[2].

که‌البته مجموعه این مطالب از طرف نویسنده کتاب‌سردار جنگل نفی‌شده ونویسنده بامطالبی که‌خود دراین‌باره نگاشته (ودر صفحات پیشین آمد) واقعه ملاسرا وچگونگی قتل حیدرعمواغلی‌را چنانکه خود معتقداست، برشته تحریر درآورده.

یکی دیگر ازمنابعی که بااعتقادی دیگر به مرگ حیدر عمواغلی اشاره کرده، قیام آذربایجان بقلم طاهرزاده بهزاد است، که جملاتی از آنرا به‌نقل ازکتاب سردار جنگل وپاسخی که نویسنده بدان داده است میآوریم:

«... این خبر گفته‌های عباس‌خان (برادر بزرگ حیدر عمواغلی) رابخاطر میآورد، وبرای هرکس ایجاد تصور میکرد که آیا حیدرخان

---

۱ ـ سردار جنگل ـ ص۴۳۵ ۲ـ بیرنگ ـ ص ۱۲۵

درتغییر سیاست نسبت به‌روسها عجله کرده و روسها ازنقشه پنهانی او خبردار شده ومیرزا کوچکخان را اغفال کرده علیه اوشورانیده‌اند ...

... در این حیص وبیص حیدرخان از طرف یکنفر روس بقتل رسید ... گفتند چون حیدرخان دانست که‌یکنفر روس از افراد میرزا کوچك‌خان قصد جان اورا دارد ، برای رفع سوءتفاهم و آشتی نزداو رفت و گفت ما که باهم دشمنی‌نداریم و من آمده‌ام خود را معرفی کنم. چون‌حیدرخان بدفعات چنین اقدامی کرده‌و نتیجه خوب گرفته بود ، تصورمیکند این دفعه هم میتواند اختلاف را از بین ببرد، ولی حریف نا‌جوانمردانه ازفرصت استفاده کرد سینه‌آزاد مرد را هدف تیر ماوزر قرارداد» .

این گفتار نیز از همان مقوله گفته‌هائی است که بدون‌اتکاء بدلیل درباره‌قتل حیدرخان عمواغلی منتشر شده‌است . همه میدانند که درعقاید عمواغلی کمترین‌تغییر راه نیافته ومیرزا کوچك‌خان جنگلی در تقرب بسیاست شوروی نزدیك‌تر ازعمواغلی نبود. شاید مراد نویسنده از ذکر «یکنفر روس» همان گائوك آلمانی باشد که بزبان روسی‌تسلط کامل داشت. یعنی همان کسیکه‌تاآخرین دقایق حیات ، بامیرزا بود واز دوستان صمیمیش بشمار میرفت . تصادفاً مناسباتش با عمواغلی چندان حسنه‌نبودو حسن‌تفاهمی با یکدیگر نداشته‌اند والا از طرفداران‌میرزا کسی‌از اتباع روس‌وجودنداشت که قصد جان عمواغلی رابکند واین داستان بکلی ساختگی است.»[1]

بااین چند اظهارنظر متفاوت و مختلف که هریك ازموضع خاصی ایرادشده وباتوجه باینکه گوینده مطلب وابسته به جناحهای چپ بوده است، به‌نفع حیدرعمواغلی یا به سود میرزا کوچك‌خان تفسیر شده‌است، به‌بحث درباره چگونگی مرگ حیدرخان ادامه میدهیم: میدانیم مآخذ ومنابع دست‌چپی ـ که میرزا کوچك خان را جناح راست و احسان‌الله خان وخالوقربان را جناح چپ نهضت جنگل میدانستند ـ همه جا میرزا کوچك‌خان‌را مسئول قتل حیدرعمواغلی و شکست نهضت جنگل معرفی

---

۱ ـ سردار جنگل ـ ص ٤٤١ ـ ٤٤٢

میکنند :

«نهضت جنگل نیز بدو جناح عملا تقسیم شده بود که‌هردو درطرد بیگانگان از کشور متفق بودند. جناح‌راست رامیرزا کوچک‌خان‌رهبری میکرد وجناح چپ را احسان‌الله‌خان و خالوقربان. اما نقطه مشترک‌این دوگروه بالاخره نتوانست تحت شعارهای واحدی متحدشان سازد و کار بدانجا کشید که هردسته جداگانه دست بعملیات زد. میرزا کوچک خـان اعلام‌استقلال کرد و حکومت جدیدی‌ترتیب‌داده و نیروهای احسان‌الله خان‌مسلحانه دست به‌قیام زدند.

در تابستان سال ۱۲۹۹ شمسی حیدر عمواغلی که این تفرقه و نفاق رابزیان نهضت میدید، برای ایجادالتیام بین‌سران قوم قدم‌بگیلان گذاشت وشروع‌بکار کرد. اما درست همان‌شبی که برای طرفین قرار مـلاقات گذاشته‌بود، در محاصره چریکهای میرزا کوچک‌خان افتاد و بدست‌آنها کشته شد...

بی‌شك قتل حیدر عمواغلی لکه ننگ‌بزرگی بود که بردامان میرزا کوچک‌خان نشست. بی‌اطلاعی و در عین حال جاه‌طلبی‌ها و خودخواهی میرزاکوچك خان باو چنین‌وانمود ساخته بود که گویا حیدرخان مـی‌خواهد جای‌او رابگیرد... و وقتی مرتجعین گیلان نیز که‌دل‌پری ازاین مبارز شجاع داشتند، آتش حسادت را در دل میرزا دامن زدند، بالاخـره تصمیم گرفت که حیدر عمواغلی را نابود سازد».[1]

همین منابع در جای‌دیگر توضیح دیگری درباره چگونگی کشته شدن حیدرعمواغلی بدست میدهند، بشرح زیر :

«... حیدرعمواغلی در تابستان ۱۹۲۱ میلادی به‌منظور میانجی‌گری بین میرزا کوچک‌خان ازیکطرف واحسان وخالوقربان از طرف دیگـر بگیلان آمد. اما درست وقتی که قرار بود طرفین ملاقات نمایند وکـار اختلافات پایان‌یابد، چادر عمواغلی ویارانش ازطرف دسته میرزاکوچك خان محاصره شد وتفنگچی‌ها شلیك کردند. حیدرعمواغلی که‌موفق‌بفرار شده‌بود، بدست معین‌الرعایا از کسان میرزا دستگیر ومحبـوس وسپس

---

۱ ــ روزنامه شجاعت ــ شماره ۹ــمخصوص، انقلاب مشروطیت ــ ۱۴ مرداد ۱۳۳۲

تیر باران شد.»[1]

که ما با انتشار اسناد ملاقات حیدرخان و سران جنگل و انقلابیون قبلا باین اظهار نظر پاسخ گفته‌ایم. در مورد تیرباران شدنش نیز نویسنده مطلب ظاهراً از شعر لاهوتی الهام گرفته است. اما نویسنده دیگر ما عباس خلیلی می‌نویسد:

«... چون میرزا مخالف مرام کمونیزم بود، حیدرعمواغلی با او نبرد کرد و تا صومعه‌سرا پیش رفت. بعداً صلح کرد و شخصاً نزد میرزا رفت و کوشید او را برشت ببرد، ولی میرزا باصرار وی تن درنداد. چون حیدر درجذب و جلب میرزا ناامید شد، بفکر انهدام قوای او یا اعدام شخصی او برآمد. عده‌ای مانند احسان و خالو قربان وذره وحسابی تصمیم گرفتند بجنگل رفته میرزا را ترور کنند... خالو قربان و احسان‌الله‌خان از ملاسرا گریختند و حیدرعمواغلی گرفتار و باوضع فجیعی کشته‌شد.»[2]

این اظهار نظر نیز بیشتر به صحنه‌های پرزدوخورد فیلمهای وسترن میماند. و ما میدانیم که طی آن واقعیات تا چه حد مورد تحریف قرار گرفته است، زیرا:

«... حیدرخان عمواغلی با میرزا نبرد نکرد و تا صومعه‌سرا پیش نرفت... اصلا عمواغلی با میرزا کوچک‌خان نجنگید... و در واقعه ملاسرا احسان‌الله خان حضور نداشت.. و کشته شدن حیدرخان با وضع فجیع جمله‌ای است که نخستین‌بار در کتاب «ایران در جنگ بزرگ» انعکاس یافت و سپس درسایر مطبوعات نقل شد، بدون اینکه توضیح داده‌شود وضع فجیع مورد اطلاع نویسندگان، ازچه قرار بوده است. اساساً داستان عمواغلی بعداز اعزام شدن بقریه «مسجد پیش» حتی بخود جنگلی‌ها پوشیده است، چه‌رسد بکسانی که از دوردستی برآتش داشته‌اند..»[3]

متن مطالبی که مورخ‌الدوله سپهر در کتاب خود «ایران در جنگ جهانی اول» آورده وباعث شده است که مطالبی از قبیل جنگ حیدر عمواغلی بامیرزا وقتل فجیع او برسرزبانها بیافتد چنین است که نویسنده

---

۱ ــ روزنامه شجاعت ــ شماره مخصوص ــ اردیبهشت ۱۳۳۰

۲ ــ عباس خلیلی ــ مجله خواندنیها ــ سال ۱۳۳۸ ــ شماره ۳۱۱

۳ ــ سردار جنگل ــ ص ٤٤٨

کتاب پس از شرح تشکیل کنگره شرق وشرکت حیدرعمواغلی باعنوان «رئیس هیئت ایرانیان» در این کنگره، اضافه میکند:

«... وی پس از ختم کنگره باافرادی مسلح باحل ایران آمده‌و بانقلابیون پیوست. مدتی باقوای جنگل جنگید ویکبار تا صومعه‌سرا پیش رفت. اما بالاخره تصمیم گرفت که التیامی‌بین‌جنگلی‌هاوانقلابیون‌بدهد. لذا ازراه دوستی وارد شده نزد میرزا رفت و سعی کرد او رابه‌رشت‌ببرد، ولیکن میرزا امتناع ورزید، زیرا اولا نسبت بانقلابیون ظنین‌بودودرثانی اشخاصی ذینفع اختلاف میان ایندو نیروی ضد دولت مرکزی را دامن میزدند. عاقبت آتش‌ضدیات ومعاندات بطوری زبانه کشید که احسان‌الله خان وخالوقربان وحیدرعمواغلی وذره وحسابی تصمیم گرفتند به‌جنگل رفته کوچك‌خان را ترور کنند، ولیکن میرزا از نقشه آنان مطلع شده، پیشدستی نمودو دستور دادحیدرخان ورفقایش رادرکمیته مشترکی که هفته‌ای دوبار در «ملاسرا» قرار بود تشکیل گردد، دستگیر سازند.افراد جنگلی ابتدا عمارت محل کمیته را آتش‌زدند. درحین‌حریق،خالوقربان واحسان‌الله‌خان فرار کردند، ولی حیدرعمواغلی گرفتار وقبل ازآنکه نزدمیرزا برده شود بوضع فجیعی بقتل رسید. در همین‌روز قراربودسران کمونیست در همه‌جا کشته شوند. محمدخان کلوب در اترلی ویارتانف درلاهیجان مقتول وکریم‌خان ویارمراد وخالو مراد کوچك‌تیرخوردند. بعداز این ترورها میرزا پیکار سختی بانیروی کمونیست درتردیکی‌رشت نمود و شهر را به‌تصرف درآورد. اما چون قادر به‌نگهداری نبود، تخلیه ساخت‌وکمونیستهامجدداً وارد رشت شدند ومیرزا به‌جنگل بازگشت.»[1].

احسان‌الله‌خان پس از پایان کار جنگلی هابه‌باکورفت‌ویادداشتهائی در مجله «نوی‌وستك» انتشار داد که نویسنده کتاب «سیاست شوروی در ایران» نیز به‌نقل آن پرداخته. در این مآخذ نیز باشتباهات فاحشی برمیخوریم، از جمله اینکه:

«... حیدر عمواغلی وخالو مراد بزرگ وقاپوك‌اف [بنظر می‌رسد ابوکف باشد] وچند نفر دیگر با میرزا جنگیده و تا صومعه‌سرا پیش

---

۱ ــ مورخ الدوله سپهر ــ جنگ جهانی‌اول ــ ص ۳۹۲ ــ ۳۹۳.

رفتند... حیدر عمواغلی پیش از آنکه نزد میرزا برده شود، بوضع فجیعی مقتول شد»[1].

پایان کار و اضمحلال گیلان

اسماعیل جنگلی در آخرین صفحات یادداشتهای خود نامه‌ای از میرزا کوچك خان و پیامی ازسردار سپه را خطاب بوی آورده است، که چون هریك از جهتی حائز اهمیت است، دراینجا میآید.

در نامه میرزا که تاریخ «لیله ٥ عقرب ١٣٠٠» را دارد، میرزا از عهدشکنی یاران جنگل نالیده، ومتن نامه‌نشان میدهد، که بدنبال حوادث ملاسرا، وجنگهای داخلی، تاچه‌حد روحیه انقلابی وی به‌یاس گرائیده‌است:

« دراین‌موقع که پارهٔ ازدوستان ما امتحان بی‌وفائی خود را داده آشکارا ومحرمانه تسلیم دشمن شده وبا مقاصد آنان همراهی مینمایند مراسله شما را زیارت کرده وفوق‌العاده مسرور وخوشحال گردیدم. آری آقای من دوستان رادر موقع سخت باید امتحان نمود من‌ازاین مسئله مسرورم که رفقای همراه‌بهیچ وجه لغزش درافکار آنها راه نیافته وبا کمال قوت قلب مصمم‌دفاع وفداکاری هستند. عجالتاً بارویه‌ای که‌دشمنان ماپیش گرفته‌اند وشما بخوبی مسبوق هستید شاید بطور موقت یادایم توانستند موفقیت حاصل نمایند. ولی اتکای بنده وهمراهان بخداوند دادگری است که در بسیاری‌ازاین اتفاقات مارادر پرتو توجهات خود محافظت کرده است. بجز خداوند بهیچکس مستظهر نبوده وحتم دارم که توجهات کامله‌اش شامل ویار ومعین‌ما خواهد بود. افسوس میخورم که مردمان ایران مرده پرستند هنوز قدر این جمعیت را نشناخته ونمیدانند پس‌از محوما خواهند فهمید که ما که بودیم چه میخواستیم وچه کردیم.

معروف است که النعمة اذافقدت عرفت مردم همه منتظرندروزگاری را ببینند که از جمعیت مااثری‌بمیان‌نباشد، پس ازاینکه نتایج تلخی‌ازسوء افکار وانتظار خود دیدند آنوقت دو دست ندامت بسر کوفته قدر وهویت مارا بفهمند. بلی‌آقای‌من امروزدشمنان مارا دزد وغارتگرخطاب‌میکنند، درصورتیکه هیچ قدمی را جز درراه آسایش مردم وحفاظت مال وجان‌و

١ــ سردارجنگل ــ ص ٤٥٢ ــ ٤٥٣

ناموس آنها برنداشتیم. ماهر گونه اتهاماتی را که بما نسبت میدهند میشنویم وحکمیت رابخداوند قادر وحاکم علی‌الاطلاق واگذار میکنیم وعجالتاً تحت‌تقدیرات الهی هستیم تا ببینیم حال ما بکجامنتهی خواهد گردید در خاتمه سلامتی ودوام شما را از خداوند مسئلت داشته ادعیه خالصانه خود را تقدیم می‌دارد.

کوچك جنگلی[1]»

اما مطلب دوم از آنجهت حائز اهمیت است، که‌از یکسو میهن‌پرستی صادقانه میرزا کوچك‌خان را مورد تأیید قرار داده وازسوی دیگر نشان میدهد، که رضاخان سردار سپه نیز براین میهن پرستی وقوف کامل داشته است. نقل کننده یادداشتهای حیدرعمواغلی مینویسد:

«... پس از آنکه قوای دولت بگیلان وارد شدند از طرفی رتشتین سفیر شوروی واز طرف دیگر سردار سپه پیامهائی‌بکوچك‌خان‌فرستادند وخود مختاری کوچك‌خان را در گیلان یا همکاری با سردار سپه‌رابوی تکلیف نمودند.

کوچك‌خان پیشنهاداولی رارد نمود. درباب‌همکاری‌مشغول‌مذاکره بودکه سانحه تازه‌ای باب مذاکرات را مسدود کردوکار بجدال کشید.

کوچك‌خان بنابروش همیشگی خود ازپیکار باقوای ایرانی خودداری‌مینمود. بسیاری از سربازان خود را در رفتن یاهمراه بودن‌مختار کردوضمناً بحسن‌خان معین‌الرعایا (کیش دره‌ای) دستورداد که‌زندانیان رامرخص کند و خود با عده‌ای از فدائیان بسمت گیلان عقب کشید وشب هنگام دچاربرف وبوران گردید ودرگذشت.

حسن معین‌الرعایا بوسیله کلانتروف آتاشهٔ‌نظامی سفارت شوروی که درالتزام رکاب سردار سپه بود تسلیم قوای دولت گردید وازآن‌پس‌معلوم شدکه بعضی از فدائیان از جمله حیدرخان عمواغلی بدست همین شخص یاکسانش مقتول گردیده‌اند وتاکنون کسی ازعلت این جنایت باخبر نگشته است.

خود حسن‌خان معین‌الرعایا نیز پس از همکاری مجدانه باقوای

---

۱ – یادداشت های اسماعیل جنگلی‌ـص۱۸۵ – ۱۸۶

دولتی‌ودستگیر کردن نفرات جنگل ودستبرد زدن بمسافرین سیاسی از جمله نصرة‌السلطنه عموی احمدشاه بحکومت نظامی فومنات منصوب‌و بالاخره بدست یکی از جنگلیهای سابق بنام ابراهیم نداامانی بقتل رسید...»[1].

اسماعیل جنگلی درباره متن‌پیام‌سردارسپه، برای‌میرزاکوچک‌خان نوشته است:

«... مقارن این احوال رضاخان میرپنج فرمانده کل قوا با عنوان سردار سپه برشت واردو نامه‌ای که حاوی ازنکات زیر بود برای کوچک خان ارسال داشت.

«من شخصاً وبنام‌دولت ایران تصدیق‌میکنم که تمام‌عملیات‌انقلابیون جنگل به‌منفعت ایران وملت ایران وحتی حکومت ایران بوده که درروز های باریك وتاریك کمك شایسته درجلوگیری از امحاء ایران وحتی نگاهداری ایرانیان درمناطق متصرفی خود نموده‌اید ودر تقب‌نشینی‌قوای روس نفوس ایران و هستی ایشان را از تعرض بیگانگان محفوظ داشته وجای آن داشت که‌خود را بمرکز رسانیده زمام حکومت مرکزی را دردست بگیرند. ولی بواسطه دوری از مرکز باین منظور موفق نشد ولی من درتهران‌قیام وهمان منظور مقدس انقلابیون جنگل را تعقیب دارم.» سردارسپه‌ضمن اولین مکتوب خود از مرحوم جنگلی تقاضا نمود که‌دست موافقت داده حاضر شوند که‌همان منظور را متفقاً تعقیب‌نمایند. مرحوم جنگلی که ازوضعیت داخله خود ناراضی وشخصاً هم‌امیدوارنبود بتواند باتوده افراد اطرافی خود بمقصود برسد وخونریزی بدون نتیجه رانیز راضی نمیشد، در دومین نامه خود برضاخان تذکر داد که تا حد توانائی خودباحکومت تهران کمك ودر نگهداری ایرانیان در قحطوغلا چه در خطه متصرفات خود وچه درخارج وخاك عراق مساعدت وازتعدی وتجاوز اجانب جلوگیری، ولی ازاین تاریخ مقدرات سیاسی آینده‌ایران وتوده را بحکومت مرکزی وشخص‌رضاخان تفویض مینماید و مایل نیست در هیچکاری مداخله داشته باشد.

---

۱ ــ مجله یادگار ــ سال سوم ــ شماره‌پنجم ــ ص ۸۰

نظرشخصی مرحوم جنگلی از تنظیم وارسال نامه‌مزبور آن بود که وجود تشتت واختلافات داخلی وعدم امکان تعقیب انقلاب در ایران (و لزوم آرامش درتمام خاك ایران تا امنیتی حاصل شده وفلاکت وبدبختی توده تاحدی ترمیم شود) از خاك ایران خارج ، ولی‌همراهان‌اومشارالیه رااز تعقیب این نظر الزاماً وحتی بطور تهدید ممانعت نموده واگر چه ممکن بود باعده‌زبده که صمیمانه مطیع شخص مرحوم جنگلی بودند، آنمرحوم مدتی در جنگل‌با حکومت‌تهران‌معارضه‌ومقاومت‌نمایدوممکن بوداین مقاومت ومعارضه بااسلحه که در دست رس داشت بیش از دو سه سال ادامه‌پیدا نماید، ولی مرحوم جنگلی باپیش آمدهای متعدد که در جریان انقلاب مشاهده وتجربه تحصیل کرده که باتوجه بملکات روحی همراهان خود حصول موفقیت را غیر مقدور وبا آرامشی که‌اروپا حاصل نموده و جنگ بین‌المللی خاتمه یافته وانتظار کمك ومساعدت‌از مخالفین امپریالیستی انگلستان غیر مقدوربود ، مرحوم جنگلی سفك دماء رابی‌جهت وبعنوان حفاظت شخص خود معتقد نبوده وحتی رضا نمیداد که برای بقاء حیات خودکوچکترین ضررمادی ویا معنوی بدیگری وارد آید وبهمین جهت بعده بیشماری از روسهای سفید وایرانیان غیربومی‌و محلی که در قلمروش بودند دستور داد از جنگل خارج شده وبهر نقطه میخواهند عزیمت‌نمایندوخود نیز مصمم بود جلای وطن کرده روزگاری درمصر یاترکیه وعراق بسر برد ومنتظر مشیت‌الهی باشد، ولی افراطیون بانظر مرحوم کوچك‌خان موافق نبوده تصمیم به‌جنگ داشتند . برروی تصمیم خود در حدود ماسوله وچوپول بقوای قزاق امر به‌توقف داده‌چون فرماندهان قوای مزبور پیشنهاد افراطی‌ها را نپذیرفتند ، طبعاً پیکار شروع وسرهنگ‌مختار نظام مقتول ، قوای وی‌عقب نشینی اختیارکردند. انعکاس این خبر باعث تفاهمات سوء شده وحمله قوای دولت رابه جنگل تسریع کرده کوچك‌خان برای احترازاز برادرکشی به‌تفنگچیان وفادار دستور عدم تعرض داده وخود برای ابلاغ دستورات بدستجات متعددی که در کمینگاهها بودند از نقطه‌ای به نقطهٔ دیگر رهسپار گردید ودر حین حرکت بسمت ماسال‌دسته از تفنگچیان چریك که ازطرف دولتیها تجهیز

شده بودند با کوچک‌خان تلاقی پس از چند ساعت زدوخوردفراری‌شدند و کوچک‌خان برای ملاقات بارشیدالممالک خلخالی بسوی گیلان حرکت نمود. در دامنه کوه گیلوان دچار بوران وبرف شدید شده افرادش یکی پس ازدیگری‌یاازکوه پرت‌شده بود یاراه راگم کرده یازیربرف ماندند. کوچک‌خان پس از آنکه آخرین کس‌از یاران خود را که ازصعوبت‌سرما بی‌تاب شده بود مسافتی‌بدوش کشید در مقابل قهر طبیعت دوام نیاورد برزمین افتادودر زیر خروارها برف مدفون ودر خلعت سیمینی که‌مشیت خداوندی برای وی مقرر کرده بود، مستور گشت..»[1]

ماجرای پیدا شدن جسد نیمه‌جان ومشرف بموت میرزا کوچک‌خان وسربریدن شبانه‌او درکتب مختلف آمده است ونیازی به‌تکرار ندارد.هر چه‌هست این‌پایان ماجرای جنگل‌است، که‌درآن نه‌فقط‌حیدرعمواغلی و میرزاکوچک خان، بلکه بسیاری آزادگان راستین‌جان خود را از دست دادند.

گفتنی‌است که‌افراطیون‌وکمونیستهای گیلان نیز که بخاطر پیش‌برد هدفهای خود، دست بخون یاران وهمکاران خود آغشتند، نیز یا دراین برخوردها معدوم‌شده‌ویا بخارج از کشور پناه بردند.

چنانکه دیدیم، اغلب مآخذحسن‌خان‌معین‌الرعایا را قاتل‌حیدرعمو اغلی شناخته‌اند پس جا دارد که در آخرین صفحات این بخش، باووپایان کارش نیز اشاره‌ای بشود: «حسن‌خان کیش دره‌ای، بنام خانوادگی (الیانی) و لقب (معین‌الرعایا) بعداز تسلیم شدن بقواء دولت وتحویل اسلحه جنگل وهمکاری باآنها به‌حکومت فومنات منصوب شد و دیری نپائید که بدست ابراهیم ندامانی معروف به‌سه‌شنبه‌ای‌مقتول گردید.ابراهیم ندامانی یکی از مجاهدین سابق جنگل بدسته سیدجلال تعلق داشت که‌جزء اتباعش دستگیر وبطهران اعزام وزندانی شد. محافل مطلع کشته شدن الیانی را با اشاره سرتیپ فضل‌اله‌خان زاهدی (سپهبد) مربوط میدانستند چه، اوبود که علیرغم سلفش سرتیپ محمدحسن خان‌آیرم که‌از یوسفخان شبان شفتی نفرت داشت و بعکس به‌حسن‌الیانی‌معین‌الرعایامحبت‌میورزید،

۱ــ یادداشت های اسماعیل‌جنگلی ــص۱۸۸ ــ ۱۸۹

بعکس عمل مینمود . ابراهیم ندامانی قاتل معین‌الرعایا در خانه نایب عابدین لولمانی دستگیر واعدام شد»[1] .

اسماعیل جنگلی نیز پس از شرح ماجراهای بعداز مرگ میرزا کوچک‌خان وسرنوشت سران جنگل طی چندسطر مینویسد :

«... درکشاکش این احوال‌عده‌ای از مسلحین که دوست مرحوم جنگلی برده واز تأثر آنمرحوم در موضوع قتل حیدرعمواغلی مستحضر بودند فرصت یافتند وحسن‌خان معین‌الرعایا را که قاتل حیدرعمواغلی میدانستند مقتول ونیت مرحوم کوچک‌خان را اجرا نمودند»[2] .

بدینسان‌دفتر زندگی ومبارزات مردی که در انقلاب مشروطیت ایران واستقرار آزادی در این سرزمین نقشی بسیار مهم وحساس داشت، برای همیشه بسته شد، درحالیکه تاریخ ایران وآزادگان راستین هیچگاه نام وخاطرهٔ او را از یاد نخواهند برد.

---

۱ ــ سردار جنگل ص ۴۲۲ ــ ۴۲۳

۲ــ یادداشت های‌اسماعیل جنگلی ــص۱۹۴

بخش پانزدهم

سیما، روحیه و خصوصیات حیدرخان

درباره او چه گفته‌اند ...

بدیهی است ،مردی انقلابی وپیکارجو، چون حیدر خان عمواغلی بسان دیگر مردان نامدارتاریخ،مورد داوریها وقضاوتهای مختلف واحیاناً متضاد قرار میگیرد . بویژه که حیدرخان بخصوص دارای دوسیما ونقش کاملامتفاوت است که جنبه اول آن شرکت مؤثر درانقلاب مشروطیت ایران است وجنبه دوم نقشی که‌درکمونیسم‌جهانی وبطورکلی پیروزی حزب کمونیست شوروی، گسترش تشکیلات کمونیستی در مشرق زمین وتأسیس حزب کمونیست در ایران داشته است.

طبعاً سیمای نخست او مورد تأیید وتحسین همه‌میهن‌پرستان وایران دوستان راستین و شیفتگان آزادی است. حال آنکه منابع ومجامع کمونیستی بیشتر روی سیمای دوم او تکیه کرده‌اند، ووی را بعنوان یکی از پیشروان نهضت‌جهانی کمونیسم ، مورد ستایش قرارداده‌اند.

هنگامیکه بدون‌حب وبغض به‌دواری بنشینیم‌وبدور از هرگونه تعصب مرامی و مسلکی ، حیدر عمواغلی واعمال او را درکفه‌ترازوی عدالت قرار دهیم ،خواهیم دید که خصوصیات‌ملی،مذهبی‌وحقیقت‌جوئی اوبردیگر جنبه‌هایش می‌چربد ، تاآنجاکه حتی حوادثی چون ترور شادروان آیت‌الله بهبهانی ویا شرکت در ماجرای پارك اتابك وحمله به ستارخان از ناحیه‌اونیز، تحت‌الشعاع فعالیتهای آزادی‌خواهانه ومیهن پرستانه‌اش قرار می گیرد. فعالیتهائی کهسرانجام جان‌خودرانیزبرسرآن نهاد.

شجاعت،تهوروبیباکی ،قاطعیت‌وسرعت عمل،مخصوصاًاتخاذتصمیمات

سریع در شرایط بسیارحاد که یکی از ویژگیهای هر رهبر واقعی است. حیدرخان عمواغلی را از بسیار سران دیگر انقلاب متمایز میسازد.

در عکسهائی که ازحیدرخان در دست است، عموماً او را با کلاه پوست مخصوص قفقازی وبالزگی، چکمه ولباس شبه نظامی مشاهده میکنیم. چنانکه گوئی همواره آماده خدمت ومهیای پیکار ونبرده بوده است.

«حیدرخان عمواغلی دارای قدی متوسط بود، لباسی بشکل نظامی دربر میکرد، وکلاه پوست لزگی بسر میگذاشت. زبانهای ترکی، روسی، فرانسه، وفارسی را میدانست وبه لسان آلمانی نیز آشنائی داشت.

دراولین کنفرانس کنگره شرق که بتوسط کمونیستها در باکو تشکیل شد، شرکت نمود. کنگره مزبور مرکب بود از نریمان نریمان اف رئیس جمهور آذربایجان شوروی، انورپاشا وخلیل ازسرداران کمال پاشا، زینیونیف زینیورئیس کمینترن که فرمانده معنوی وفکری کمونیستهای جهان محسوب میشد واز شاگردان مارکس بود. رادیك آلمانی معاون زینیو، آقایوف (کامران آقازاده)، جعفرجوادزاده پیشه وری وچلنگریان.

تعداد کسانی که از ملل مختلف دراین کنگره شرکت داشتند بالغ به دوهزار نفر میشد. حیدرعمواغلی باشخصیت ذاتی ومعلوماتی که داشت، توانست «رئیس هیئت ایرانیان» بشود وهمواره مذاکرات کنفرانس را ترجمه کرده، برای ملتها وتژادهای مختلف بزبان خودشان توضیح میداد.

حیدرخان عمواغلی از همکاران ستارخان وباقرخان بودودرمیان آزادیخواهان ایران شهرت بسزائی یافت وچون مدتی در کارخانه برق امین الضرب بعنوان مهندس برق کارمی کرد و یاچون روایتی اززندان تزار با پاره کردن سیم برق نجات یافته بود، «حیدرخان برقی» نامیده می شد.»[1].

ما، درباره کنگره شرق، درجای خودبه تفصیل سخن خواهیم گفت. این اشاره تنها بخاطر نشان دادن خصوصیات، قدرت رهبری، دانش او، تسلطش برزبانهای متعدد و احترامی است که رهبران بزرگ کمونیسم برای وی

---

۱ ــ مورخ الدوله سپهر ــ جنگ جهانی اول ــ ص ۳۹۲

قائل بودند.

باهمه اینها، آنچه راکه نمیتوان نادیده گرفت خصوصیات مذهبی و اعتقادات روحانی حیدرعمواغلی بود، که جز منابع کمونیستی، کلیه‌مآخذ واسناد ومدارك دیگر، آنرا مورد تأیید قرار داده‌اند:

«مرحوم عمواغلی مردی متدین، انقلابی وفعال بود واز این لحاظ درمیان کلیهٔ آزادی‌خواهان ایران نظیر نداشت، زندگانی او سراسردر خطرات گذشت ولی او هرگز نهراسید واز روز نخست برای‌هدف‌مقدس معینی یعنی‌نبردبااستبداد وظلم و کمك بمردم ستم‌کش وظلم دیده مبارزه کرد وسرانجام نیزدرراه این منظور جان سپرد.»[1].

گرایش حیدرعمواغلی به کمونیسم، که او را از دیگر سران‌بزرگ انقلاب مشروطیت ایران متمایز میسازد، باعث شده است که منابع وابسته بسازمانهای چپ، برای او مقامی بالاتر از کلیه رهبران و سردستگان مشروطه، چون ستارخان، باقرخان ودیگران قائل شوند:

«آنها که تاریخ واقعی نهضت مشروطه خواهی‌ایران رابادقت‌مطالعه کرده وبه‌روحیات سران این جنبش پرقدرت واقف شده‌اند، بی‌شك در چهرهٔ حیدرعمواغلی قیافه یك انقلابی بی‌باك وشجاع ویك مجاهد پیکار جووآگاهی را یافته‌اند که‌دربین همکاران وهم‌رزمان خویش از هر حیث ممتاز وبرجسته است. در میان زعمای انقلاب مشروطیت‌ایران، برای این‌مبارز سرسخت کمتر نظیرومانندی میتوان‌یافت. زیرااگر چه سایر مجاهدان بنام مشروطه، هریك درجای خود باید مورد تجلیل وتکریم‌هر آزاده‌ای قرار گیرند، ولی‌حیدرعمواغلی جامع‌اغلب صفات بارزی‌بود که حقیقتاً میبایستی یك مبارز توده‌ای داشته باشد ومتأسفانه در بین سایر مجاهدین مشروطه ایران، بندرت اشخاصی را میتوان یافت، که جامع‌این صفات باشند.

اودرعین حال که هشیاری ودانائی یك رهبر ومعلم انقلاب‌راآنطور که‌درآن زمان میشد انتظار داشت، واجد بود، درمیدان عمل وکارزاردر پیشاپیش صفوف خلق پیکار می‌کرد واز هیچ چیز ترس وهراسی‌بخودراه

۱ــ عبدالحسین نوائی ــ مجله‌یادگار ــ سال پنجم ــ شماره اول و دوم ــ ص۵۸

نمی‌داد.

حیدرعمواغلی‌ازاول‌تاآخر زندگی سیاسی‌خود،همواره‌درخطوط‌مقدم جبهه انقلاب‌مبارزه کرد. ازدلهره وتردید بشدت دوری جست، پیرامون جاه‌طلبی وخودخواهی و بدنبال آن‌سازش ومماشات بادشمن نگشت. به نیروی خلق تکیه‌زدواز مبارزات توده‌ها الهام گرفت ودرآخر کارهم جان برسرآزادی داد وچنان نام نیکی از خود برجای نهاد که کوچکترین لکه ناخوشایندی را بدامان نگرفته است.

تاریخ‌زندگی اوروشن وبی‌ابهام ودر عین حال پرازحوادث‌برجسته وجالب است»[1].

درحالیکه شادروان کسروی که بابیطرفی بیشتری درباره سران انقلاب مشروطیت بداوری نشسته است، ضمن تجلیل از شهامت وبی‌باکی حیدرعمواغلی، اورا فقط از پاره‌ای جهات باستارخان‌ویا یپرم‌خان‌سردار قابل مقایسه میداند:

«...دلیران،یابهتر گویم، گردانی، که درشورش‌آزادی‌خواهی‌پدید آمدند وبنام گردیدند،از ستارخان‌وباقرخان‌وحیدرعمواغلی‌ومعزالسلطان وخود یفرمخان ودیگران، اگر بخواهیم بسنجشی میان آنان پردازیم و برای هریکی‌جایگاهی نشان دهیم، باید ستارخان را یکم واین‌مرد را دوم شمرده وسپس‌دیگران را بیاوریم. این مرد دردلیری وجنگ آزمودگی‌به ستارخان نزدیك،ودربازچشمی و بلنداندیشی با حیدرخان همپایه می‌بود...»[2].

چنانکه ملاحظه شد، حیدرعمواغلی به «باز چشمی وبلند اندیشی» توصیف شده است.در حالیکه ستارخان به «دلیری وجنگ آزمودگی»و یپرم‌خان سردار به مجموعه این صفتها. ولی منابع وابسته بچپ وی‌را همچنان برتر وبالاتر از دیگران میدانند.

«بدون تردید حیدرعمواغلی مجاهدی بزرگ وپیکار جوودلیر بود که وقایع را عمیقاً درك می کرد وبانیروی منطق واستدلالی که آمیخته با

---

۱ ــ روزنامه شجاعت ــ شماره ۹ـمخصوص مشروطیت ــ ۱٤ مرداد سال ۱۳۳۲

۲ــ تاریخ هیجده‌ساله آذربایجان ــص ۵۲۲

شجاعت‌لازم بود، بر آنها قضاوت مینمود وتصمیم می گرفت وسپس عمل می کرد. حیدرعمواغلی بخلاف عده‌ای از زعمای مشروطه تنها به‌نیروی ملت اعتماد واتکاء داشت، چهره مخالفین ومرتجعین را بخوبی‌میشناخت وباآنها بشدیدترین وجهی مبارزه می کرد. او معنی ومفهوم برادری بین ملتها رادریافته وبه‌لزوم همکاری‌واتحاد بین مبارزین ایران و روسیه‌در برابر جبهه متحد تزار وشاه ایران کاملا پی‌برده بود»[1].

منابع کمونیستی از حیدرعمواغلی با عناوینی چون«سیمرغ‌انقلاب» یاد می کنند:

«... حیدرعمواغلی که بنظر من او را میتوان سیمرغ انقلاب نامید که‌هرجا وجودش لازم‌بود، همانجا حاضر میشدومشکلترین مسائل سیاسی واجتماعی ونظامی را حل میکرد...»[2] ومخالفان اورا ــ حتی درجبهه خودشان ــ «چپ روهای‌بی‌مغز»[3] مینامند.

ازاینگونه قضاوتهای یك جانبه، دوستانه ویا خصمانه که بگذریم، به‌واقعیتهائی غیرقابل انکار می‌رسیم وآن‌اینکه حیدرعمواغلی رهبری بزرگ، بلند اندیش، ژرف‌نگر وباقدرت نفوذی‌خارق‌العاده‌ای‌بوده‌است. تاآنجا که‌نه‌فقط مردم عادی را تنها بایك برخورد، بشدت زیر نفوذخود قرارمیدادوتحت‌تأثیر می گرفت، بلکه شخصیتهای بزرگ مخالف وموافق را ناچار از گردن نهادن‌وپذیرفتن نظرات خویش میساخت:

«مرحوم حیدرعمواغلی نفوذروحی فوق‌العاده‌ای داشت، تاآنجاکه هر کس را بایك کلمه طوری مجذوب و منقلب مینمود که فدائی او شده وبامراو بهر کاری اقدام مینمود و اگر مقاومت مختصری هم در طرف باقی‌میماند، عمواوغلی آهسته به پشت او زده میگفت «میترسی؟». با این کلمه‌دیگر کار تمام شده و حیدرعمواغلی او رافدائی مشروطه ساخته بود. این خاصیت در او بقدری قوی بود که حتی مرد مقتدر و صاحب اراده‌ای مثل ستارخان‌راکه‌بیقین یکی ازدلیرترین مردان‌تاریخ‌ایرانست

۱ــ روزنامه شجاعت ــ چهاردهم مرداد ۱۳۳۲
۲ــ علی‌امیرخیزی ــ مجله دنیا ــ سال ۱۱ ــ شماره ٤ ص ۹٦
۳ــ همان مأخذ سال ۱۱ــ شماره ٤ــص ۹۷

طوری مجذوب ساخته بود که قهرمان تبریز همیشه میگفت: «هر چه عمواوغلی بگوید همانست».

مرحوم کسروی در کتاب خود مینویسد که عمواغلی نسبت به کارهای ستارخان بانظر حسادت و بغض مینگریست و کارشکنی میکرد، ولی این‌مطلب خلاف واقع است چه کسانی که اکنون زنده‌اند و قضایای تبریز رابچشم دیده‌اند،این مطلب را تکذیب میکنند، بلکه دوستی بی‌شائبه آنان را در راه یك منظور مشترك میستایند.[1]»

قدرت روحی، نفوذ کلام و ارادهٔ‌شگفت‌انگیز حیدرعمواغلی هنگامی بیشتر آشکار میشود، که او را در رأس کمیته‌های ترور وتخریب، بمنظور ازپای درآوردن حکومت استبدادی مشاهده میکنیم.

در بخشهای پیشین هنگام بمب انداختن بخانه علاءالدوله، طی یادداشتهای خود او خواندیم که با چه‌خونسردی وآگاهی وسرعت‌عملی جان‌خودرا نجات میدهد. وهمین طوردر ماجرای‌قتل اتابك وسوء قصد به‌محمدعلیشاه دیدیم که فدائیان و پیروان او تا چه حد زیرنفوذ روحی‌و معنوی حیدرخان‌قرارداشته‌اند:

«حیدرخان معروف به‌حیدرعمواغلی مردی باروح‌انقلابی وخیلی رشیدوباایمان ومدیری فکور ونفوذکلامش فوق‌العاده بود. یارانی‌داشت که سرسپرده وی بودند. حیدرخان در دوره اول‌مجلس دراجرای‌مقاصد ومنویات انجمن آذربایجان و در پیشرفت کارهای انقلابی صمیمانه مجاهدت‌میکرد. حاجی‌میرزاباقرآقای قفقازی نیزواسطهٔ‌فرقهٔ‌اجتماعیون قفقاز باانجمن آذربایجان بود. نقشهٔ‌کشتن میرزا اصغرخان اتابك و بمب انداختن در خانهٔ علاءالدوله و سوء قصد به محمد علیشاه را حیدرخان کشید وپیروان او اجراء کردند...»[2].

شرکت حیدر عمواغلی در میدانهای جنگ آذربایجان بویژه در جنگهای خوی و مرندو ماجرای «اسب جنگی» یا «بمب‌اسبی» که شرح

---

۱ ــ عبدالحسین نوائی ــ ورقی از تاریخ‌مشروطه ــ مجله یادگار ــ سال ۵ ــ شماره‌اول و دوم ــ ص٤٦

۲ــیادداشت های محمود محمودــ به‌نقل از «فکر آزادی و مقدمه نهضت مشروطیت»، دکتر فریدون آدمیت ــ ص ۳۳٤

آن در بخشهای پیشین آمد، بخوبی نشان میدهد، که او همانقدر که بعنوان یك رهبر سیاسی واجتماعی آگاه و دور اندیش توصیف شده ، یك رهبر جنگی ونظامی بسیار خوب نیز بوده است . تا آنجا که شادروان کسروی غیبت او ویکی دوتن دیگر از سران مشروطه را ازمیدان مبارزه ، دلیلی غم‌انگیز برای شکستهای بعدی مشروطه خواهان میشمارد. وی هنگام تشریح ماجرای یارمحمد خان و توصیف شجاعت او مینویسد:

«... بدینسان یارمحمدخان بیك کار بسیار غیرتمندانه‌ای برخاست. باآنکه زمان گذشته واینهنگام ستارخان پا شکسته بگوشه‌ای خزیده، و یفرمخان زیر خاك رفته وحیدرعمواغلی از ایران بیرون افتاده، و تبریز آن کانون غیرت بدست روسیان آمده و مجاهدان آنجا یکدسته جان‌باخته ویکدسته‌بخاك عثمانی گریخته بودند،بااینهمه چون کاری بود غیرتمندانه وجانبازانه، و بهرحال مایه روسفیدی ایران بود میباید ارج آنرا دانست واز ستایش باز نایستاد ...»[1] .

چنانکه‌در یکی دو مورد دیگر نیز اشاره شد، شادروان کسروی . همه‌جا نام ستارخان ، یپرم‌خان و حیدرخان عمواغلی را بدنبال هم‌میآورد ونیك‌پیداست که‌برای این سه تن‌ارج و ارزشی بمراتب بیشتر از دیگران قائل‌بوده‌است. حقیقت امر نیز جز این‌نمیتواند باشد، زیرابرخلاف‌بسیاری ازسران مشروطه ، که تنها در هنگام پیروزیها و اوج گرفتن آزادی و شکست استبداد، باصطلاح از پاپ کاتولیك‌ترشده‌وداعیه‌آزادی‌خواهیشان گوش‌فلك را کر میکرد ، یا برغم آنانکه با کوچکترین عکس‌العمل از میدان نبرد میگریختند ، و اگر به دشمنان مستبد نمیپیوستند ، باری آزادیخواهان‌راستین را تنها میگذاشتند و سرانجام گروه دیگری که کسروی بعنوان «میوه‌چینان» ازآنان نام برده است و هر یك فقط در تلاش آن‌بودند که‌باصطلاح «بمشروطه خود برسند» این سه تن‌هیچگاه میدان نبردرا خالی نگذارده و یاران دیگر خودپشت نکردند وهرسه نیز یا در راه‌ایدال خود جان باختند و یا با دست خارجیان و عوامل استبداد ازکردونه خارج گشتند.

۱ــ تاریخ هیجده ساله آذربایجان ــ ص ۵۳۱

درمیان اینهمه افراد منافق ، سودجو ، متزلزل و ناپاکدل ، پیدایش کسانی‌چون ستارخان ، یپرم‌خان و حیدرخان ، آنهم درسرزمینهای‌مشرق زمین که در آنزمان گرفتار عقب ماندگی ، جهالت و تعصبات ویرانگر بود، مطلبی است که بگفته کسروی، حتی دولتهای بزرگ و قدرتهای استعماری را دچار شگفتی میسازد:

«... باید دانست دولتهای اروپا هیچگاه بجنبش غیرتمندانه‌ای در شرق‌خرسندی ندهند. از قرنها که اینان برآسیا چیره گردیده‌اند و گنجینه‌های خدادادی این سرزمین را تاراج میکنند، چنین وامینمایندکه مردم آسیا شایستگی ندارند که سری بلند کنند ونگاهی بجهان نمایند و درپی‌آزادی و گردنفرازی باشند یا بگفته خودشان بسیاست در آیند، وهمیشه میخواهند شرقیان بکشاکشهای دینی پردازند و رشته فلسفه وشعر وصوفیگری را از دست ندهند و سرپائین انداخته سرگرم این نادانیها باشند.اینست همیشه بایکدست‌این نادانیها را در شرق هرچه فزونتر و بیشتر میگردانندو با یکدست برسر غیرتمندان میکوبند . در آغاز جنبش مشروطه درایران دولت انگلیس با آنان یاری نمود واین‌از بهر آن بود که باروسیان سخت همچشمی میداشتند و چون آنان هوادار محمد علیمیرزا بودند، اینان هم هوای مشروطه را داشتند. لیکن دراین میان پیمان ۱۹۰۷ میان آندو دولت بسته گردید و همچشمی بسیار کم‌شد و از اینسوی جنبش آزادیخواهی در ایران حال دیگری پیدا کرد. ایستادگی یازده‌ماهه تبریز و جنبش گیلان و اسپهان و پیدایش مردانی همچون ستارخان ویفرمخان و حیدر عمواغلی وآن غیرتمندیها و جانفشانیها که ازمجاهدان پدید آمد، چیزهائی بود که دو دولت گمان نکرده بودند. اگر چه‌اینان کارکنانی‌در میان‌درباریان کهن (که‌اینزمان بمیان مشروطه خواهان درآمده بودند) فراوان میداشتند و نیز کسانی‌را از پیشروان آزادی بسوی خود کشیده بودند، ولی اینان نه چیزی بودند که جلو آن جوش‌وخروش مردانه را که در میان توده غیرتمند انبوه‌پدید آمده بود بگیرند. آنمردانگی ودلیری و پاکدلی که از مجاهدان پدیدار بود، اگر جلوگیری‌نشدی‌بجاهای بسیاربزرگی رسیدی. شاید پیش‌آمدهای‌شورش

فرانسه‌بار دیگردر تاریخ دیده شدی.سپس نیزچون دسته دیموکرات‌پدید آمدبیشتر آنان نیز مردان غیرت‌مندی می‌بودند، لیکن کارکنان‌دو دولت پیشوایان آنانرا زیردست خود میداشتند و این است از آنان چندان بیمی نمیکردند، لیکن ازمجاهدان میبایست جلوگیرند ودراینباره هر دودولت همدست‌میبودند...» .[1]

ابتکارات و طرحهای ابداعی حیدرعمواغلی در جریان نبرد هـای آزادیخواهانه وپیکار با مستبدین وعوامل خـارجی ، آنچنان جالـب و جـاذب و بـرای آزادیخواهـان‌آموزنده و نتیجه بخش بود ، که‌اغلب میکوشیدند، درجبهه‌های دیگر جنگ و درحوادث و رویدادهائی که‌پس ازخروج حیدرخان‌عمواغلی از ایران‌اتفاق‌میافتاد، ازاقدامات اوسرمشق بگیرند ونظیر طرحهای او را بکار برند.

قبلاگفتیم که‌ابتکار حیدرعمواغلی درجنگهای نخوی وحیله «اسب جنگی» ویاارسال بمب پستی برای کشتن شجاع نظام، کەسرانجام منجـر به شکست عوامل استبداد شد، آنچنان موثر افتاده بود که نیروهای‌دولتی درجریان‌جنگهای‌آذربایجان حتی ازحرکت خرگوشی درصحراهراسان شده پای بفرار مینهادند.

وقتی درجریان‌ماجرای اسماعیل آقاسمیتقو،بار دیگرآزادیخواهان بامشکل بزرگی روبرو میشوند، برای‌یکسره کردن کار، بفکر میافتندتا یکی از تجربیات حیدرعمواغلی را در اینمورد بکار بندند. گواینکه این طرح به‌نتیجه دلخواه نمیرسد، ولی از نفوذ و تاثیر ابتکارات وطرحهای حیدرعمواغلی در میان انقلابیون وآزادیخواهان حکایت میکند:

«... بدینسان‌سلماس‌واورومی‌باردیگر گرفتار شد وهرروزتلگرافـها های ناله وفریاد ازمردم‌بیچاره میرسید . مردم لکستـان دست بهـم داده بکردان‌راه نمیدادند ، ولی‌هرروز بیم تاخت میرفت و پیاپی به تبریزنامه نوشته‌چاره میطلبیدند.

مکرم‌الملك (نایب‌الایاله) چون سپاهی که بر سر کردان فـرستد در دسترس‌نمیداشت ، ناگزیر چاره دیگری اندیشید و آن اینکـه بمبی‌برای

---

۱ ــ تاریخ هیجده ساله آذربایجان ــص۴۸۶ ــ ۴۸۷

اسمعیل آقا فرستد و اورانابود گرداند. چـون در سال ۱۲۸۷ در هنگـام جنگهای تبریز حیدرعمواغلی و کسان دیگری از آزادیخواهان این شهر برای کشتن شجاع‌نظام این چاره‌را اندیشیده و جعبه‌ای بنام «امـانت» از پست برایش فرستاده و اوراکشته بودند، مکرم‌الملك می‌خواست همانـرا باسیمگوبآزمایش گزارد.

دراین کار همسالکان‌ورازداران‌او ارمنیان میبودندو بمب‌راهم‌اینان ساختند مکرم‌الملك آنرا بخوی فرستاد. از آنجا، چون مادر زن‌اسماعیل آقا دریکی از دیه‌های خوی مینشست، بنام آنکه‌جعبه‌شیرینی است وآنرن برای‌داماد و نوه‌اش فرستاده بچهریق نزد اسماعیل آقا فرستادند.

لبکن سیمگو هوشیارتر از شجاع نظام بود و خود را رها گردانید. از زبان‌او چنین میگویند: چون جعبه راآوردندپسرم بنام آنکه‌شیرینیست و مادربزرگش فرستاده پافشرده‌باز کردن آنرا میخواست. من بیادداستان شجاع‌نظام افتاده بدگمان گردیدم، وهوشیار میبودم، و چون‌بروی چمنی نشسته‌بودم گفتم همانجا بازش کنند. وهمینکه نخش راپاره کردند واندك روشنی ازآن برجست من فرصت نداده باپایم زده‌آنرا دورانداختم وپسرم رابآغوش گرفته بروی سبزه‌ها درازکشیدم‌ودر زمان آوای ترکیدن‌بمب درچندگام دورتر از مابرخاست.

بدینسان سیمگو از مرگ رها گردید. ولی بمب درجائی که‌ترکیـد، برادر اوعلی آقا و چندتن دیگری را ازکردان نابود گردانید...»[1]

نمونه‌ای دیگر از قدرت نفوذ حیدرعمواغلی در یاران و پیـروانش ماجرای‌جهانگیر میرزا است، که پس از حیدرعمواغلی نیز کارهای اورا باهمان شهامت دنبال‌میکرد وسرانجام نیزچون در ماجرای سمیتقومظنون بارسال بمب‌بود، با فجیعترین وضعی جان خود را در این راه ازدست داد:

«جهانگیر میرزا که یکی از سردستگان مجاهدان و آزادیخواهان میبود ودرسال ۱۲۸۷ (۱۳۲۶) درخوی‌بهمدستی‌حیدرعمواغلی ودیگران باکردان وهواخواهان خودکامگی جنگهای‌بسیاری کرده، وسپس‌بهمراه عمواغلی به‌گیلان رفته و درشورش آنجاهمدستی داشته و تاگشادن‌تهران

---

۱ ــ تاریخ هیجده ساله آذربایجان ــ ص۸۳۲

همراهی نموده، واین زمان در خوی میزیست و به بنیاد نهادن دبستان و مانند اینها میپرداخت، چون کسانی از ملایان و دیگران از کارهای اودلتنگ میبودندوپی فرصت میگشتند که کینه‌جویند، اینزمان فرصت یافتند، و چون بمب ازخوی به چهریق رفته بود، چنین پراکندند که سازنده بمب و فرستنده آن جز شاهزاده نبوده واین سخن را در چهریق بگوش سیمگو رسانیدند.

سیمگو چونا زجهانگیر میرزا رنجیده بود ... دلپر از کینه‌می‌داشت... و کینه‌جوئی از ایشانرا میطلبید ... سپهسالار که خود نیز از جهانگیر میرزا دلتنگی میداشته ... به مکرم‌الدوله دستور میفرستد که در پیرامون پیش‌آمد بازجوئیها کند. مکرم‌الدوله کسانی را بخانه‌شاهزاده میفرستد وچون در خانه او بمبهائی دیده میشود که شاهزاده از شرفخانه آورده‌بود، همین را دلیل گرفته، با درخواست سیمگو او را دستگیر میگردانند ... سپهسالار ومکرم‌الدوله بی‌غیرتانه بدرخواست سیمگو تن درمیدهند و ... او را به چهریق میفرستند ... جهانگیر میرزا را میگویند نخست با تبر یابالته چهاردست و پایش را جدا کردند و سپس از سنگ بلندی‌بدره‌اش انداختند ... این بود سرگذشت دلسوز یکی از پیش‌گامان آزادی. این جوان گرانمایه باغیرت که زمانی در جنگها جانبازی نموده وزمانی بفرهیخت نوجوانان کوشیده‌و رویهمرفته زندگی در راه کشورو توده بسرآورده بود، بدینسان قربانی سیاهکاریهای سیمگو و سپهدار و مکرم‌الدوله گردید وبدینسان با شکنجه‌های دلگداز بدرود زندگی گفت...».[1]

ماطی‌بخشهای نخستین کتاب وهمچنین‌در جریان‌فعالیتها ومبارزات حیدرعمواغلی، گاه وبیگاه به داوریها و اظهارنظرهای گوناگون درباره او اشاره کرده‌ایم، که‌طبعاً نیازی به‌تکرار آنها نیست، ولی‌در پایان این بخش که به تشریح سیمای واقعی و خصوصیات روحی او اختصاص یافته است، آوردن چند جمله و اظهارنظر کوتاه، برای شناسائی بیشترقهرمان داستان خالی از فایده نخواهد بود:

---

۱ ــ تاریخ هیجده ساله آذربایجان ــ ص۸۳٤ ــ ۸۳۸

***

« دراین هنگام در تهران یکمرد آزادیخواهی میزیست که خود جوان بسیار دلیر و کاردان میبود، و سپس یکی از پیشروان بنام شورش ایران گردید» .

احمد کسروی

***

«حیدرخان مشهور به چراغ برقی یا بمبیست ـ یعنی بمب ساز ـ که اسم اصلیش تاری ویردیوف بوده است، یکی از روساء و از ارکان عمدهٔ مجاهدین خارجی ،یعنی غیر ایرانی بود ... او در تمام اوقات بکار بیدار کردن مردم برای شورش بر ضد سلطنت استبدادی و توطئه در قتل سران استبداد مشغول بود...من در هر دو شهر مزبور (پاریس و برلین) بسیار مکرر او را دیده بودم . مردی بود بسیار شجاع ، فوق العاده با تهور وپردل وبیترس و بیباك و جانش را به تعبیر معروف همیشه در کف دست داشت، واز مواجهه با خطر و خوض درمهالك، بلکه از مرگ رویاروی بهیچوجه روی نمیتافت و مخاطرات عظیمه را گوئی از جان ودل طلب میکرد ...»

علامه قزوینی .

***

«این مجاهد دلاور مشروطه یك تن ایرانی غیرتمند و وطن پرست میباشد... بطور قطع اصلا از ایل افشارارومیه بوده است»

مجله یادگار .

***

«غیرت اسلامی ونفرتی که طبعاً ازظلم وتعدی ورفتارناهنجار عمال تزاری نسبت به مسلمین قفقازیه داشته ، او را بر آن داشته بود که بایك عده ازمسلمین غیرتمند دیگر در کار تشکیل حزبی سیاسی همدست شود و بهمراهی ایشان با مستبدین داخلی و خارجی مبارزه کند»

عبدالحسین نوائی.

***

«درنهضت آزادی ایران ، شخصیتهائی ظهور کرده و سرداده وجان

باخته‌اند که ستارگان درخشان جامعه بوده‌اند. یکی از برجستگان آنها مجاهد بی‌باك و رهبر شایسته‌ی حزب کمونیست ایران، شهید پرافتخار حیدرعمواغلی است. از آغاز انقلاب مشروطه ایران از جنگهای تبریز و خوی‌ومرند وتهران، از انقلاب ۱۹۰۵ روسیه تا انقلاب کبیر اکتبر، از مبارزات علیه سفیدها و انگلیسها در ترکستان، تا قیام میرزاکوچك‌خان درگیلان، هرجا که کار نهضت‌دچارسختی بود، حیدرخان باسیمای جدی وخونسرد درهمانجا ظاهر میشد»

علی امیر خیزی.

***

«... در کلیه شورشهای انقلابی زمان مشروطیت دست داشته ونسبت بکشتن مخالفین آزادی کوچکترین خوفی یا تردیدی‌بخود راه نمیداده وتکیه کلامش این بوده که: «اینان را باید دفع کرد» چنانکه قتل اتابك نتیجه توطئه و تهیه‌مقدماتی بود، که وی چیده بود»

عبدالحسین نوائی.

***

«... پس از دایر کردن کارخانه مزبور در مشهد که حکومت‌شاهزاده منیرالدوله در آنجا بود و بعضی وحشیگریهای خلاف وجدان انسانی مشاهده مینمودم، از آنجائی که از سن دوازده سالگی در روسیه داخل درامورسیاسی‌بوده وهیچ زمان‌تحمل‌بعضی مضرات‌اقتصادی رانمیتوانستم بیاورم، چطور میشد که درایران متحمل پاره‌ای وحشیگریها شده، ساکت باشم»

حیدر عمواغلی.

***

«یکی ازکسانیکه‌در ایجاد سوسیال‌دموکراسی درایران‌نقش‌فعالی داشته است، حیدرخان عمواغلی است که‌بعدها از بانیان حزب کمونیست ایران گردید.»

عبدالحسین آگاهی.

***

«حیدر خان ازهمه‌بیشتر فعالیت‌میکرد. وی‌ازباکوعده‌ای‌تروریست

خواست که به‌تهران آمدند. ولی احتیاطاً کسی را با کسی آشنانمیکرد و آنان‌رامتفرق‌وناشناس نگهمیداشت و آنها را بشکل سید و ملادر آورده، عمامه‌وعبا میپوشانید».

آقا شیخ محسن نجم‌آبادی

***

حیدرخان بمب‌ساختن‌رابلد بود، برفقایش هم‌یادداده‌بود. درچندین جادر مواقع حساس ازاین هنر بمب‌سازی استفاده شد، که تعیین کننده سرنوشت جنگ بود».

علی امیرخیزی

***

«نقشه این کار (سوء قصد به‌محمد علی میرزا) راحیدرعمواغلی کشیده و بمب را نیز او ساخته بوده ... این نمونه دیگری ازاین کارهای حیدرعمواغلی است و میرساندکه او یك شورشخواه راست و شایانی میبوده وبکارهای بزرگ میکوشیده. پس از کشتن اتابك این دومین شاه اومیبود که اگر پیش‌رفتی هرآینه نتیجه‌های بزرگی را در پی داشتی. این‌بمب اگر محمدعلی میرزا را از میان برده بودی، جنبش مشروطه‌خواهی ایران رنگ‌دیگری بخود گرفتی».

احمد کسروی

***

«حیدرخان در بادکوبه فعالیت‌میکرد. او گفت‌باید ابتدا بستارخان کمك کرد. اگر اتفاقاً ستارخان از بین برود، انقلاب‌نمیتواند دوام‌کند».

آقا شیخ محسن نجم‌آبادی

***

اینها مجموعه‌ای از اظهار نظرها و داوریهای گوناگون درباره حیدرعمواغلی است. و آنچه در چهارده بخش پیشین‌آمد، مجموعه‌ای از فعالیتها و مبارزات وی در جریان انقلاب مشروطیت ایران است. اینك قضاوت‌نهائی با خواننده‌آگاه و صاحب‌نظر است که با ترازوی انصاف، حقایق را ازمطالب نادرست وسره‌را ازناسره مجزا سازد، تا معیار و ضابطه‌ای قابل‌اعتماد، برای شناختن این چهره انقلابی بدست آورد.

مادراین کتاب مخصوصاً کوشیدیم، تا فعالیتهای کمونیستی حیدر عمواغلی، از جمله شرکت وی در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه و انقلاب اکتبر، همکاری با لنین و دیگر انقلابیون روس، شرکت‌در کنگره کمونیستی شرق ومجمع بین‌المللی کمونیستها و همچنین سخنرانیها، تزها وبرنامه‌های کمونیستی اوراجدا از فعالیتها ومبارزاتش درسطح ملی‌مورد بررسی قراردهیم واین‌اقدام‌بدان خاطر بود، که شائبه هیچگونه تعصبات خاص، یاجانبداری و مخالفت‌از این ایدئولوژی، یاآن مکتب سیاسی بوجود نیاید.

ماحیدر عمواغلی رابخاطر مبارزات‌قهرمانه‌اش‌درراه‌آزادی ایران شناساندیم و مورد تجلیل قراردادیم. اماجنبه‌های دیگر زندگی‌ومبارزات او، مطلبی است جداگانه، که تنها بخاطر شناخت بیشتر و دقیق‌تر حیدر عمواغلی ناچار از مطالعه آن هستیم وبهمین‌جهت طی‌پانزده بخش کتاب، زندگی و مبارزات حیدر عمواغلی را در کادر ملی و تلاشهای آزادی‌خواهانه‌در ایران، از آغازتا انجام شرح دادیم. طبعاً چند بخش بعدی کتاب، به‌ترسیم سیمای دیگر حیدرخان عمواغلی‌اختصاص میابد، که‌اگر چه‌نمی‌تواند کاملا از بخشهای نخستین جدا و مجزا باشد، ولی در عین حال، حاوی رویدادها و مطالب مستقلی است، که جادارد مستقلا مورد تجزیه وتحلیل‌قرار گیرد.

بخش شانزدهم

کنگرهٔ ملل شرق

چپ‌گرائی
حیدر خان ..

تماس حیدر عمواغلی با انقلابیون وآزادیخواهان آن سوی مرزهای ایران ، سابقه‌ای طولانی داردواگر بخواهیم روشنتر گفته باشیم ، باید اعتراف کنیم که از همان اوان کودکی ونوجوانی ودوران تحصیل مدرسه، این آشنائی بوجود آمده است. روحیه انقلابی که از همان روزهادراین نوجوان پرشوروجود داشت «... حتی... روزی حیدرخان بواسطه اینکه از مدرسه برق بنام «بابوف» اذیت وآزار دیده بود، قصد ترور مدیر را کرده ودر منزل خود برای اجرای این منظور جلسه‌ای ازهمکلاسانش ترتیب داده بود ، تا بالاخره ...»[1] او را آسوده‌و آرام نمیگذاشت و طبعاً در این راه‌باافرادی نیز که طرز تفکری مانند خود وی داشتند ، آشنا شده ، روابطی برقرار میکرد .

پس از مسافرت بایران ، ظاهراً تا زمانی که در مشهد بسر میبرد ، جز کوششهای انفرادی دست بکار دیگری نزد و جز یکی دوتن ، افراد هم‌عقیده‌ای را برای تشکیل حزب پیدا نکرد. اماهنگامیکه بتهران آمد و حوزه‌های خصوصی و عمومی را تشکیل‌داد ، بتدریج بفکر ارتباط با انقلابیون وسوسیال دمکراتهای آنسوی مرز افتاد و پس از تشکیل کمیته اجتماعیون عامیون ، این تماس برقرارشد.

شادروان کسروی هنگام شرح چگونگی کشته‌شدن اتابك که برای اولین‌بار بمعرفی حیدرعمواغلی میپردازد، روی ارتباط او با کمیته اجتماعیون عامیون قفقاز تأکید میکند.

---

۱ ــ مجله یادگار ــ سال پنجم ــ شماره‌اول و دوم

بعداز به توپ بستن مجلس واستقرار استبداد صغیر ، که قتل وکشتار وپراکندگی آزادیخواهان آغاز شد و حیدرعمواغلی نیز به باکو رفت، این تماس بصورتی مستمردرآمد وچنانکه‌دیدیم حیدرخان باکمك گرفتن ازکمیته‌باکو و سوسیال دمکراتهای‌قفقاز ، تا آنجا که در قدرتش بود ، ستارخان‌را در تبریز یاری کرد وبه کمك‌یپرم‌خان ومعزالسلطان در گیلان شتافت .

ازآن پس تماس حیدرعمواغلی با انقلابیون‌روس بنحوی روزافزون گسترش میابد ، مخصوصاً بعد از اینکه حزب سوسیال دمکرات ایران تشکیل‌می‌شود و باسوسیال دمکراتهای روس ارتباط برقرار میکند.

تبعید حیدرعمواغلی از ایران ، پیوستنش به گروه مهاجرین در اروپا، همکاری با لنین و دیگر انقلابیون بزرگ ، بتدریج او را وارد کادرهای رهبری حزب کمونیست روسیه و کمونیسم بین‌الملل ساخت و مرحله نوینی در زندگی و مبارزاتش آغاز شد ، که بکلی با بخش‌نخست فعالیتهایش متفاوت بود.

قبل‌از بررسی این قسمت از زندگی ومبارزات حیدر عمواغلی،اشاره به‌پاره‌ای نکات ضروری بنظرمیرسد .

در بخشهای گذشته اشاره کردیم که چون اکثر اقدامات حیدر عمواغلی محرمانه‌بوده و در نهایت پنهانکاری صورت میگرفته است ، بسیاری ازجزئیات و خصوصیات زندگی وفعالیتهای اودر ایران، هنوز درپردهٔ ابهام مانده است. روایتهای متعددی که دربارهٔ ترور اتابك، سوءقصد به محمدعلیشاه و سفراو به گیلان،حتی کشته‌شدن اسرارآمیزش، نقل کردیم، اگر چه تا حدود زیادی روشنگر حقایق است، ولی از این واقعیت حکایت میکند، که در آنزمان کلیه فعالیتهای وی در اختفای کامل صورت می گرفته وهمین امر باعث میشده است که‌درباره هر یك ازاقداماتش شایعات‌بسیاری‌برسر زبانهاافتد.مثلا ترورا تابك‌را به‌تقی‌زاده نسبت‌دهند و یا کشته‌شدن عباس آقا تبریزی را بخود حیدرعمواغلی، و مانندانیها ...

بدیهی‌است در چنان شرایطی که کمیته‌هافعالیت پنهانی داشتند وحتی

با نام «کمیته‌سری» کار میکردند، ناچار ازاین‌اختفا وپنهانکاری بودند. چون درغیر اینصورت خیلی زود همه اعضا دستگیر شده و تشکیلات آنها ازهم پاشیده میشد. کمااینکه درجریان همین حوادث خودحیدرخان چند باردستگیر شد، ولی هرباربعنوان «نبودن دلیل ومدرك» ولی در حقیقت بخاطر رعایت دقیق و کامل‌اصول پنهانکاری ناچار شدند، آزادش کنند.

ازجمله مسائل‌مبهم واسرارآمیز دیگر، سفرهای ناگهانی ومحرمانه اوست، که گاه‌وی را در تهران، تبریز، قفقاز، سویس یاآلمان میبینیم، بدون‌اینکه از چگونگی مسافرتهایش کوچکترین اطلاعی داشته باشیم. یا تنهاپس از پیداشدن رد پایش در یك‌ترور، انفجار، یا یك‌میدان جنگ است، که از حضورش در آن محل آگاه می‌شویم. وهمه‌اینها از توجه خاص حیدرعمواغلی‌بمبارزات پنهانی حکایت میکند.

اما اگر نکاتی اززندگی و مبارزات حیدر عمواغلی در ایران ودر کادرملی، در پردهٔ ابهام مانده‌است، چگونگی فعالیتهایش در سازمانهای کمونیستی وجریان بین‌المللی کمونیستها، تا حدود زیادی روشن و آشکار است.

درست است که این رشته از فعالیتهای حیدرعمواغلی نیز دراختفای کامل صورت می گرفته است، ولی دوعامل وانگیزه خاص باعث شده‌است که‌با وضوح وروشنی بیشتری از این بخش فعالیتهای او آگاه‌شویم.

نخست اینکه نگارنده ازآغازفعالیتهای تحقیقی ومطبوعاتی‌خویش، به‌گردآوری اسنادومدارك سیاسی تاریخ ایران ـ بویژه طی یکی دوقرن اخیر ـ پرداخته و در نتیجه‌موفق شدم به بسیاری ازمآخذ ومدارك‌مربوط به‌فعالیتهای سازمانهای‌چپ در ایران دست‌یابم. این مآخذ واسناد که در کتب‌دیگر صاحب‌این قلم نیز از آنهانهایت استفاده شده است[1] این امکان رابوجود آورد که درباره‌چگونگی گرایش حیدرعمواغلی به جناحهای چپ وسازمانهای کمونیستی،اطلاعات دست اول ومنتشرنشده‌ای دراختیار داشته باشد.

دیگراینکه، پژوهشگران و محققان شرق وغرب‌تاکنون نوشته‌های

---

۱ ـ کنگره ملل شرق، یکی از بخشهای‌کتاب منتشر نشده نگارنده است.

گوناگونی درباره‌ایران ـ مخصوصاً درباره کارهای قبل از کودتا وظهور رضاشاه کبیر ـ وفعالیت سازمانهای کمونیستی در مشرق زمین انتشار داده‌اند، که متاسفانه تقریباً هیچکدام از آن آثار بفارسی ترجمه نشده ویا ما ازترجمه آنها آگاهی نیافته‌ایم.

در جریان تدوین این کتاب، اغلب این آثار ونوشته‌ها مورد استفاده قرار گرفت و تاآنجا که امکان داشت کوشیدیم تا قضاوت صاحبنظران هردوبلوك را منعکس کنیم واز این‌طریق پرتوی روشن بر زندگی و مبارزات حیدرعمواغلی بیافکنیم، که طبعاً به روشن‌شدن نکات‌مبهمی از تاریخ‌ایران نیز کمك فراوان خواهد کرد.

کنگره ملل شرق که مهمترین اقدامات سازمانهای جهان کمونیستی وکمونیستهای جهان است، موضوعی است که فوق‌العاده مورد توجه ولادیمیرایلیچ لنین‌قرارداشت‌وپس ازتشکیل‌بصورت‌نقطه‌عطفی درتاریخ فعالیتهای کمونیستی ایران درآمد.

بهمین جهت در کتاب حاضر نیز ـ باتوجه به شرکت موثرحیدر عمو اغلی‌در این کنگره ـ چنانکه بایدوشاید به‌این مهم پرداخته وکوشیده‌ایم تا چگونگی‌شرکت‌حیدرخان وگروه ۱۹۲ نفری ازباصطلاح کمونیستهای ایرانی‌را در این کنگره تجزیه و تحلیل کنیم.

با این مقدمات، اینك نخست به‌انگیزه‌ها و علل گرایش نهضت بین‌المللی کمونیستها بمشرق زمین و سپس به چگونگی تشکیل کنگره ملل‌شرق‌می‌پردازیم وخواهیم کوشید تا از این طریق سیمای یکی از نام‌آوران‌انقلاب مشروطه ایران را ـ ازدیدگاهی دیگر نیز ـ بخواننده صاحب‌نظر بشناسانیم.

لنین، و مشرق زمین ...

«مشرق زمین را فراموش نکنید» این جمله معروف ولادیمیر ایلیچ لنین رهبر انقلاب کمونیستی روس که‌در پنجم دسامبر ۱۹۱۷ ایرادشد، بعدها بصورت سرمشق ودستورالعملی برای‌همه کمونیستها وجریانات‌کمونیسم‌بین‌المللی درآمد.

لنین از همان آغاز فعالیتهای انقلابی خود ، توجهی خاص نسبت‌به مشرق زمین داشت وبراین‌عقیده پابرجا بود که‌ملل شرق درایجاد جوامع کمونیستی ، برسرزمینها و ملتهای غرب پیشی خواهند گرفت .

مقاله معروف لنین که‌درسال ۱۹۱۳ یعنی قبل از انـقلاب روسیـه‌و همزمان باسالهای انقلاب مشروطیت ایران ، باعنوان «اروپای عقب‌مانده و آسیای پیشرو» در روزنامه «پراودا» منتشر شد، هنوز از خاطره دست اندرکاران امورسیاسی محو نشده است .

اگربیادبیاوریم که چگونه پیشروترین عناصر انقلابی ویاران‌نزدیك مورد اعتماد لنین مـانند «سرگی‌اورژونیکیـدزه» ، « کـارل‌رادك»و «زینوویف» و دیگران مامور گسترش امور انقلابی درمشرق زمین شده بودند وحتی بسیاری از آنان در امور انقلابی مربوط بایران‌دخالت‌مستقیم داشتند ، بیشتر باین‌توجه وگرایش لنین وبطور کلی کمونیسم‌بین‌المللی به‌مشرق زمین واقف میشویم . تشکیل کنگره ملل شرق دربادکوبه ، یکی از نخستین‌ومهمترین اقدامات کمونیستها در این زمینه بود .

«درماه سپتامبر ۱۹۲۰ اجلاسیه‌ای دربادکوبه بنام کنگره ملل شرق ترتیب داده‌شد که‌هدفش مطالعه‌دربارهٔ مسائل جریانات‌سیاسی‌ملل خاور زمین بود. وجلسات این کنگره درتاتر «مائیلوف» انعقاد مییافت.

ازطرف انقلابیون گیلان سیدجعفر جوادزاده ومسیو یقیکیان ارمنی که بعدها مدیر روزنامه «ایران کبیر» و «ایران کنونی» شد و میـرزا احمدخان حیدری‌باسمت نمایندگی به‌بادکوبه‌رفتند.همچنین‌افراددیگری بنمایندگی ازسایر ولایات ایران ازقبیل زاخارف و کاظـم امـیرزاده‌و چلنگریان و موسوی ، همراه بولومکین رئیس «چکا» رهسپار بادکوبه شدند .

کنگره در۱۷ ذیحجه ۱۳۳۸ مطابق شهریور ۱۲۹۹ افتتاح یافت.یك هزار وهشتصدو نود نماینده دراین کنگره حضور داشتند ، که دربین‌آنها رادك وزینوویو[1] وحیدرعمواغلی وخلیل پاشا وانورپاشا نیز دیده‌میشدند.

---

۱ ــ « از دوستان لنین که بعدها مشمول تصفیه دوران حکومت استالین گردیدند ». سردار جنگل ــ ص ۲۷٤

نریمان نریمان‌اف صدرشورای جمهوری قفقاز نخستین جلسه را افتتاح نموده چنین گفت :

رفقا ، افتخار گشایش اولین جلسه کنگره نمایندگان ملل خاور که نظیر آن تاکنون‌دیده نشده‌است ، خوشبختانه نصیب من گردید. جراحاتی که از طرف سرمایه‌داران جهان به‌پیکر ناتوان ملل شرق وارد شده ،وصف ناکردنی است. مادراینجا جمع شده‌ایم تابا یکدیگر در رفع بدبختیهاو مشقاتی که باین ملل مظلوم وارد شده ومیشود ، تبادل نظر وافکارنموده، چاره‌ای بیاندیشیم‌وبااتحاد ویگانگی خود راازقید زنجیر سرمایه‌داری رهائی بخشیم .

آنگاه زینوویو، رئیس اجرائیه بین‌الملل سوم که از نزدیکان لنین‌و تروتسکی بود ، رشته سخن را بدست گرفت وچنین اظهار داشت :

ماافتخارمیکنیم که کمونیسم بین‌المللی موفق شد برای اولین باردر تاریخ ، نمایندگان چندین ملت را دریکجا جمع کند،[1] آنچنان‌ملتهائی‌که قسمتی ازآنها بایکدیگر دشمن وبعضی‌ها همینقدرازحال‌ووضعیت‌یکدیگر مستحضرند . ماازاین ملتها نمی‌پرسیم که بسته به‌بین‌الملل سوم هستید یا خیر؟ بلکه همین‌قدر سئوال می‌کنیم که در زنجیرید یانه..؟ ومایلید که مبارزه زحمتکشان برعلیه سرمایه‌داری تعقیب شود یاخیر ..؟

وسپس ناطق ضمن اشاره بانقلاب کبیر فرانسه ، چند اشتباه رایادآوری کردواز جمله گفت : «درانقلاب کبیرفرانسه تنهاپاریس قیام‌نمود، نه‌همه شهرستانهای مستعد. دوم آنکه انقلاب فرانسه دهقانان رابخود راه نداد،و نیروی شگرفشان رانادیده گرفت . سوم آنکه ارتش فرانسه را که پشت دروازه‌های پاریس کمین می‌کشید ، خلع‌سلاح‌نکرد .. واز بیانات خود این نتیجه راگرفت که‌نمایندگان‌ملل شرق نبایستی اشتباه کنند وباید با استفاده از تعلیمات حزبی قوایشان رابکار برند،تابتوانندمیهنشان‌رانجات داده، لایق وآماده حکومت مورد انتظارشان سازند.»

بعداز نطق زینوویو ، پاولیچ روسی‌الاصل وچند نفر دیگرصحبت

---

۱ ــ « مقصود ملت های لزگی ــ ترک‌ــتاجیك ــ ایران ــ چرکس‌ــاوزبك ــ افغان، هند ، تاتار وترکمن‌است» ــ سردار جنگل‌ــص ۲۷۶

کردند. نکته قابل توجه اینکه به انورپاشا وزیر جنگ سابق عثمانی (ترکیه) وفرمانده کل قوای این کشور که بعداز تسلیم شدن دولت عثمانی بقوای متفقین ،فراراً بروسیه آمده بود وقراردادی بمنظور ادامه جنگ منعقد ساخته ، اجازه نطق داده نشد. شاید بدین علت که هنگام ورودش به تالار جلسه ، همه نمایندگان باحترامش قیام نموده وبا دادن شعار : «زنده باد غازی انورپاشا» مقدمش را استقبال نمودند واین مسئله به زینوویو و دوستان حزبیش گران آمده بود وشاید هم علل دیگر داشت. درهرصورت گزارش نمایندگان عثمانی در جلسه کنگره قرائت وبزبانهای دیگر ترجمه گردید.

کنگره بعداز پایان سخنرانیها وقرائت گزارشها وارد شور شد وچند نفررا بعنوان هیات مدیره کنگره انتخاب کرد، که از آن جمله ایلیاوا، و کیروف[1] وپاولیچ بودند و چند قطعنامه به تصویب رسید که از آن جمله تشکیل شورائی بنام شورای تبلیغات بود که حیدر عمواغلی وسلطان‌زاده (میکائیلیان) نمایندگی ایران را دراین شورا داشتند...[2]

نطق مهم حیدر عمواغلی

دراین کنگره حیدرعمواغلی نیز که باتفاق سلطان‌زاده ، گروه نمایندگان حزب کمونیست ایران را رهبری می‌کرد ، نطق مهمی ایراد کرد که بخشهای اساسی آن‌را از کتاب تاریخ دیپلماسی ایران اثر «سیف پورفاطمی» در زیر می‌آوریم :

این نطق بیشتر از آن جهت مهم است که طی آن گرایشهای کمونیستی حیدرعمواغلی کاملا روشن و مشخص شده است . بدین معنی که وی ابتدا بااشاره به مبارزه طبقاتی ، از آنچه که مارکس وانگلس در کتاب معروف «مانیفست» آورده‌اند، الهام می‌گیرد ومی‌گوید که دنیا بدو طبقه صاحب ابزار تولید و کارگر (پرولتر) تقسیم شده است، وآنگاه ازروسیه شوروی

---

۱ ــ « سرگی‌یرونویچ رئیس کمیته‌حزب کمونیست لنینگراد که بعد هابه دست مخالفین کشته شد » ــ سردار جنگل ــ ص ۲۷۷ ــ خروشچف درکنگره بیستم حزب کمونیست اتحاد شوروی برای اولین‌بارفاش کرد که کیروف به‌دستور استالین کشته شده و حتی قاتلین او نیز بدستور استالین معدوم شده‌اند .

۲ ــ سردار جنگل ــ ص ۲۷۴ــ۲۷۹

باعنوان کشوری که مظهر آزادی است ومی‌تواند ، نه فقط بصورت الهام بخش ،بلکه‌درکسوت یك یارویاور باید زحمتکشان جهان‌راکمك کنـد، یادمی‌کند .

نکته مهم دیگر نحوه تقسیم‌بندی حیدرعمواغلی وآوردن نام ایران در ردیف کشورهائی چون ایتالیا ، رومانی، لهستان ، ترکیه ویونان است،و سپس تاکید روی‌انقلاب جهانی ،برای سرنگون کردن همه حکـومتهای غیرشوروی است .

حیدرخان دراین نطق می گوید:

«... بگذار دچار رؤیا نشویم . مانباید خود رافریب‌بدهیم . درانتظار سرنگونی دولتهای فاسدوقدرتهای امپریالیستی نشستن تنها خـیانت بـه انقلاب جهان است . رفقای ما درروسیه نباید انتظار بکشند بلکه باید فوراً به‌ما کمك‌برسانندـاسلحه ، تفنگ ، مهمات وتانك ـ وماقادر خواهیم بود خودازعهده دولت ایران ومتجاوزین انگلیسی برآئیم . ازکسی‌میـتوان طلب کاری راکرد که‌وسائل آن‌کار رادراختیار داشته باشد. دردنیاامروز کشوری به‌آزادی روسیه وجود ندارد. باید ازین آزادی ونیرو استفـاده کنیم ، ونه بخاطر کمك وحمایت ازبورژووازی ، بلکه بمنظور سازمـان دادن گام‌پرولتری جسورانه و درستکارانه‌ای در جهت‌ایجاد پایه‌های یك نیروی بین‌المللی کمونیست نیروئی که‌بدون هر گونه مصالحـه دشمـن بورژووازی خائن وامپریالیستهای غربی است .

جنگ علیه ماجنگ علیه‌ایده‌های ماست . امروز در روسیه وخـاور زمین ، یعنی آن‌ممالکی که درمیان کشورهای متمدن بیش‌از همه مـورد ستم قرار گرفته‌اند ، کوششی بپاشده که میخواهد نظریه‌ای رابـه‌بنیـادی سیاسی بدل سازد . این نظر کدامست ؟ بطور خیلی کلی عبارتست‌از:اینکه تقسیم بشریت ازطریق مرزهای تصادفی نژادی‌یاازطریق‌مرزهای‌مصنوعی ملی‌وتسلط سیاسی بوجود نیامده‌است ، بلکه این نوع تقسیمات مصنوعی‌و قابل تغییراند . تقسیم واقعی تقسیم طبقاتی است. بشریت بدوطبقه ، طبقه صاحب ابزار تولید و طبقه فاقد این ابزار تقسیم شده است .تسلط‌اولـی برسرمایه اورا قادرمیسازد اقتصاد جهانی رادردست داشته باشدوازطبقـه

بدون ابزار تولید بمثابه برده وماشین برای ازدیاد سرمایه وبعنوان ماده خام (گوشت‌دم توپ) در جنگها استفاده کند، جنگهائیکه هدفشان جز ازدیاد سرمایه‌از طریق تسلط‌برسرزمینهای نواستثمار نیست. توده‌مردم در روسیه‌وسایر کشورها مصمم‌اندنخست طبقه صاحب‌سرمایه را نابودکنند و سپس‌باناسیونالیسم وشرایط‌اقتصادی که موجدواقعی این‌جنگها هستندنیز مبارزه کنند. باانهدام بورژوازی وامپریالیسم، بشریت چون مجموعه‌ای خواهد فهمید که در جهان خلقهای مختلفی وجود ندارند بلکه تنها یک خلق وجوددارددوسبب‌اساسی جنگ برای همیشه از میان خواهد رفت. استعمارگران سرمایه دار می‌کوشند کمونیسم را نابود کنند ومیلیونها زحمتکش وکارگررادرانقیادنگهدارند.قهرسرمایه‌داری‌نخواهد توانست نه‌این‌نظریه ونه‌نیروهائی راکه‌حامی آن‌اند ازمیان بردارد.چنین‌تصوری باطل است.

!مادرعین حال کسانیکه در راس دولتهای انگلیس وفرانسه قرار دارندبا حمایت وال‌استریت ظاهراً چنین تصور باطلی را بخودراه‌داده‌اند. آنان سخت در صددند انقلاب را در سراسر جهان بزور نیرو خفه سازند. این‌سیاست‌جنگ طلبانه علیه پرولتاریا بمنظور نابود ساختن که بزودی جهانگیر خواهد گردید به‌سه صورت تجلی می‌کند:

۱ ــ سرمایه‌داران انگلیسی وامریکائی برای دست‌نشاندگان خویش درروسیه !فراد، اسلحه وپول تهیه می‌کنند.

۲ــ اینان دولتهای ارتجاعی ایتالیا،رومانی، لهستان، ترکیه، !یران ویونان را تحریك می‌کنند تا کارگران ودهقانان را قتل‌عام کنند.

۳ ــ سرمایه‌داران‌می‌کوشند ازطریق محاصره، کشتار، گرسنگی توده ها را به‌بردگی واطاعت وادارند.

سرمایه‌داران‌این‌سیاست را ازانقلاب اکتبر باین‌طرف دنبال می‌کنند. برخی از نتایجی که تا کنون نصیب‌شان گشته کدامست؟ همه گروههای سیاسی‌روسیه بجزسخت‌جانترین‌تزاریستها علیه‌این‌آتش افروزان سودجو که‌ازخارج حمایت می‌شوند، به‌لنین پیوسته‌اند...

انقلاب جهانی عنقریب رخ خواهد داد. همه کشورهای مستعمره به

سینه امپریالیستهای انگلیسی وامریکائی دسترد کوفته‌اند ومیطلبند که استقلال آنان برسمیت شناخته شود. کارگران ودهقانان علیه‌استبدادطبقه حاکم ایتالیا قیام کرده‌اند. ملوانان فرانسوی در بنادر روسیه بپاخاسته‌اند ومصمم اندباارتش پرولتری مودت ایجاد کنند. آلمان در آستانه انقلاب است. حکومتهای استبدادی دراروپای مرکزی وخاورمیانه روزهای‌آخر عمرخود را طی می کنند. اعتصابهای کارگری‌درانگلستان‌وامریکاتشدید گشته‌اند. قسمت‌اعظم آسیا دستخوش انقلابهای نواست ورژیم شوروی شمال ایران در تدارك حرکت بسوی تهران است...»[1]

آنچه آمد، خلاصه‌ای از نطق‌ها وتشکیل کنگره ملل شرق ـ بطور کلی ـ بود. اما آنچه بیشتر مورد نظر ماست، شرکت حیدرعمواغلی و نقش اووهیات ایرانی اعزامی به کنگره درجریان جلسات این کنگره است.

نویسنده کتاب «ایران درجنگ جهانی‌اول» پس از مقدمه کوتاهی درباره سیمای ظاهری وخصوصیات فکری حیدرعمواغلی (که دربخش های پیشین آمده است) درباره تشکیل این کنگره‌وشرکت‌حیدرعمواغلی می‌نویسد:

«حیدرعمواغلی ... زبانهای ترکی، روسی، فرانسه وفارسی را می‌دانست وبلسان آلمانی نیز آشنائی داشت. در اولین کنفرانس کنگره شرق که بتوسط کمونیستهادرباکو تشکیل شد، شرکت نمود. کنگره‌مزبور مرکب بود از نریمان نریمان‌اف رئیس جمهور آذربایجان شوروی، انور پاشاوخلیل ازسرداران کمال‌پاشا، زینیویف رئیس کمینترن که فرمانده معنوی وفکری کمونیستهای جهان محسوب می‌شد واز شاگردان مارکس بود، رادیك آلمانی‌معاون‌زینیو، آقایوف (کامران آقازاده) جعفر جواد زاده پیشه‌وری وچلنگریان.

تعدادکسانی که از ملل مختلف در این کنگره شرکت داشتند، بالغ به‌دوهزار نفرمی‌شد، وهمواره مذاکرات کنفرانس‌راترجمه کرده، برای ملتها وتژادهای مختلف بزبانهای‌خودشان توضیح میداد ...»[2]

۱ـ DIPLOMATIC HISTORY OF PERSIA. P. 169-171

۲ ـ مورخ‌الدوله سپهر ـ ایران درجنگ‌جهانی اول ـ ص ۳۹۲

اما نقش حیدرخان بمراتب بیشتر ازیك مترجم ویا ریاست یك گروه ازشرکت کنندگان در کنگره بود. بهمین جهت بشرح وتفصیل بیشتری نیاز دارد.

کمونیستهای ایران و ترکیه ...

بدنبال تماسها وارتباطات پراکنده‌ای که حیدرعمو اغلی باسوسیال دمکراتها وانقلابیون خارج ازکشور داشت، این نخستین بار بود که وی دریك کنگره غیرایرانی ومی‌توان گفت دریك تشکیلات بین‌المللی یعنی کنگره ملل شرق در باکو ـ شرکت می‌کرد.

دراین کنگره شخصیت حیدرخان بشایستگی درخشید واو توانست نشان‌دهد، همانطور که در مبارزات انقلابی وپیکارهای زیرزمینی، شجاع وگستاخ است، در مبارزات داخلی وحزبی نیز کار کشته است ومی‌تواند بررقبای نیرومندخود پیروز گردد.

«ا. سلطان‌زاده ـ میکائیلیان» کمونیست معروف‌دراین کنگره خود رامستحق وشایسته رهبری یکصدونودو دونفرایرانی می‌دانست که بعنوان نمایندگان حزب کمونیست ایران در کنگره شرکت کرده بودند. ولی حیدرعمواغلی شایستگی بیشتری از خود نشان داد وعلیرغم تمایلات گردانندگان کنگره وشخص سلطانزاده، توانست خود راهم طراز وی نشان‌دهد، تاآنجاکه میسیون اعزامی حزب کمونیست ایران رامشترکاً اداره ورهبری کنند.

چنانکه گفتیم، ازآغازپیدایش نهضت‌های کمونیستی، بخصوص پس از پیروزی کمونیست‌ها درروسیه وتشکیل دولت اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی، یکی از هدفهای‌اساسی که لنین وتروتسکی وبعدها استالین دنبال می‌کردند، پیشروی بسوی شرق و نفوذ دراین منطقه وایجاد انقلاب درممالك آسیائی وخاورمیانه بود. لنین دریکی از سخنرانی‌هایش مردم این مناطق را «قوای ذخیره انقلاب کارگری» خوانده واضافه کرده‌بود: «انقلاب شرق با انقلاب روسیه بستگی وملازمت دارد، لازمه پیروزی کمونیزم در سراسر جهان، ایجاد انقلاب کمونیستی در سراسر ممالك

شرق و آسیاست».

بدین‌سبب بود که نخستین اجتماع سران و اداره کنندگان احزاب کمونیست سی‌ودو کشور از ملل مسلمان مشرق زمین ـ از مراکش گرفته تا منچوری ـ درروز ۲۰ سپتامبر ۱۹۲۰ (شهریور ۱۲۹۹) دربادکوبه تشکیل شد و «نخستین کنگره ملل شرق» بوجود آمد.

دراین کنگره جمعاً ۱۸۹۱ نفر از کمونیستها شرکت کرده بودند، که تنها۱۹۲ نفرشان از ایران و ۳۳۹نفر ازترکیه‌بودند. شایدباقاطعیت‌بتوان گفت که‌درآن وقت درسرتاسر ایران اصولا یکصد ونودو دونفر کمونیست وجود نداشت، حال آنکه اینعده ظاهراً نمایندگان نخستین‌حزب کمونیست ایران وکمیته‌های آن بودند که به بادکوبه اعزام شده‌بودند.دربین‌شرکت کنندگان درکنگره ، پنجاه وپنج‌زن مسلمان ـ بدون حجاب ـ نیز دیده می‌شدند، که ازاینعده یازده‌نفرشان ایرانی بودند .

ازطرف کمیته‌اجرائیه کمونیزم بین‌الملل «گریگوری زینویف» ریاست کنگره را عهده‌دار شد و۹ نفراز سران برجسته احزاب کمونیست کشورهای روسیه ، انگلیس، هندوستان ، امریکا وفرانسه نیز در جایگاه هیئت رئیسه کنگره قرار گرفتند .

اهمیتی که‌این کنگره برای‌احزاب کمونیست‌ایران وترکیه قائل شده بود، تنها منحصر به‌همین تعداد بسیار زیاد نمایندگان اعزامی نبود، بلکه انتخاب سه‌شخصیت برجستهٔ کمونیست ایرانی وترك در رأس دو هیئت نمایندگی احزاب‌کمونیست این دوکشورنیز از اهمیت وتوجه خاص حکایت می کند . از ترکیه «انور پاشا» ـ پیشوای خیالی‌پان ترکیستهای ترکیه ـ که‌درآن‌ایام رهبر مخالفان مصطفی کمال‌پاشا بودورهبری‌هیئت ترك راعهده‌دار بود، بیش ازهمه خودنمائی می کرد. وازایران «ا. سلطان زاده (میکائیلیان)» وحیدر عمواغلی ریاست هیئت ایرانی را بعهده داشتند ، که اولی از تئوریسین‌ها وبنیانگذاران حزب کمونیست روسیه‌و بعداً اتحاد شوروی، وطرف اعتماد ووثوق وحتی مشورت «لنین» پیشوای شوروی بود ودومی مبارزی شجاع ومتهور که حتی بدون داشتن اعتقاد به‌کمونیزم وتنها بخاطر عشق وعلاقه‌ای که به‌استقرار آزادی وسرنگون

کردن دستگاه مستبد قاجاریه داشت، دراین اجتماع بزرگ سیاسی وانقلابی شرکت کرده بود.

قائل‌شدن چنین اهمیتی برای احزاب کمونیست‌دو کشور ـ مخصوصاً ایران ـ ازطرف کنگره، علل وانگیزه‌های خاصی داشت که لازم به یادآوری است.

هیئت نمایندگی ایران ...

قبلا گفتیم که درآن ایام نفوذ درایران از چند نظر برای شورویها اهمیت فراوانی‌داشت:

۱ ـ داشتن راه عبوری بسوی هندوستان.

۲ ـ ایجاد راه عبور بخاورمیانه‌وخلیج‌فارس.

۳ ـ حفظ منطقه نفت خیز باکو به وایجادسپر حفاظتی برای چاههای نفت.

٤ ـ ومهمتر از سه‌انگیزه اول ـ ازدیدگاه کمونیستهای قفقازی‌و مسلمان ـ وجود تشکیلات فرقه اشتراکی‌عدالت بود، که قبل از دوران انقلاب درایران فعالیتی وسیع داشت وتقویت آن میتوانست پایگاهی‌برای همهٔ احزاب کمونیست منطقه باشد.

بنابراین شرکت‌نمایندگان کمونیست ایران در کنگره شرق مورد توجه خاص بود.

طبق‌یك نوشته که‌از هنگام‌تشکیل کنگره باقیمانده: «شرکت تعداد نمایندگان ایران‌ومذاکراتی که دربارهٔ‌ایران‌روی‌داد، همه‌برحسب‌تصادف وغیرعادی نبود، زیرا ایران درآن موقع‌دراستراتژی‌انقلاب‌شرق‌مستقیماً ازمسکوالهام می‌گرفت، واهمیت‌زیادی داشت. نقشه‌ها وتاکتیکهائی که‌در اوایل‌انقلاب در مسکو برای ایران طرح‌ریزی میشد، برروی همهٔ‌مناطق وکشور های شرق‌اثر می‌گذاشت»[1].

انتخاب‌اعضای هیئت نمایندگی ایران، زیر نظر سلطان‌زاده رئیس

---

۱ ـ این چند سطر را یکی‌ازکمونیستهای‌قدیمی ایران ضمن خاطرات خود نوشته وظاهراً ـ باقید احتیاط ـ بعدها یادداشتهای خودرا دراختیار پروفسورلنچوفسکی قرارداده‌است. اصل این یادداشتها را نگارنده در خانه این کمونیست‌قدیمی دیده وخوانده است.

«بخش خاورنزدیك کمیساریای امور خارجه خلق» و نماینده حزب کمونیست ایران در بین‌الملل سوم (کمینترن) انجام شد. سلطان‌زاده از ارامنه مراغه ودارای تحصیلات عالیه بود. هنگامی که مقدمات تشکیل کنگره شرق فراهم میشد،وی صورتی از مسکو برشت واترلی فرستادوصد نفر از کمونیستهائی راکه تاآن تاریخ‌درحزب‌عدالت‌وحزب‌جدیدالتاسیس کمونیست نام‌نویسی کرده بودند، بعنوان نمایندگان اعزامی ایران‌معرفی کردودستور اعزام آنها را به‌بادکوبه داد.

اما پس از اینکه‌لیست تهیه شده توسط سلطان‌زاده بایران رسید، حیدرعمواغلی اسامی عده دیگری رابااین لیست افزوده وبرای ۹۲ نفر دیگر کارت دعوت صادر کرد. نمایندگان ایران حسب‌الظاهر هرکدام نماینده کمیته حزب کمونیست ایران‌دریکی از شهرهای کشوربودند،ولی مسلماًدرآن تاریخ حزب کمونیست حتی‌درتهران (پایتخت کشور) نیز تشکیل نشده بود ،چه‌رسد باینکه درشهرهای دور و نزدیك تشکیلات‌و عضوی داشته باشد.

حیدرعمواغلی چندتن از دوستان قدیمی خود وکسانی را که در انقلاب گیلان شرکت داشتند ، امااز اهالی شهرهای مختلف ایران بودند، بنام نمایندگان شعبات حزب کمونیست شهرستانهای ایران انتخاب وبرای شرکت در کنگره کاندیدا کرد. این عده روز اول ذیحجه سال ۱۳۳۸ (۱۵ اوت ۱۹۲۰) باکشتی مسافری «وان» از اترلی عازم بادکوبه‌شدند. مرحوم حاج معتمددماوندی در تاریخ اترلی درباره شرکت این عده در کنگره بادکوبه چنین می‌نویسد :

«عده‌ای که‌درحدود ۲۲۵ نفربودند،بنام‌نمایندگان‌حزب کمونیست ایران برای شرکت درکنگره ملل شرق که دربادکوبه تشکیل میشد، از اترلی عازم بادکوبه شدند.

اساساً درآن تاریخ فرقه کمونیست وبلشویکی در ایران تعدادشان‌به ۲۵۵ نفر نمی‌رسید، تا چه رسدکه این عده‌نمایندگان‌این‌فرقه درسرتاسر ایران باشند. بعضی از شهرها شاید اسم فرقه کمونیستی‌راهم نشنیده‌بودند، معذلك بنام‌جمعیتهای آن‌شهرها نمایندگانی‌فرستاده شدند. دونفر ازآنها

که من می‌شناسم وسابقه دوستی فراوانی بامن داشتند، هردو ساکن بندر پهلوی بودند. یکی سیدحسین نیکخو تهرانی ودیگری میرزا عباسخان نیکرو همدانی بود. بطوریکه میرزا عباسخان بمن می گفت، بنمایندگی حزب کمونیست همدان باورقه دعوتنامه روسی که بشماره۳۰٤بودازطرف فرقه بلشویك بهبادکوبه رفت. روز ۲۷ ذیحجه اینعده بایران مراجعت کردند. آنروز اتفاقاً باسیدحسین خان ومیرزا عباسخان روبرو شدم. به سیدحسین‌خان پیشنهاد کردم که‌شرح مسافرت خودرا برای درج‌درتاریخ اترلی بمن بدهد. قبول کرد وقول داد ولی عمل نکرد».

برای احراز ریاست هیئت نمایندگی ایران، بین احمدسلطان‌زاده رئیس بخش خاور تردیك کمیسارهای خارجه شوروی وحیدرعمواغلی آزادی‌خواه وکمونیست معروف ایران‌مبارزه شدیدی درگرفت. حیدر عمواغلی می گفت: «چون سلطان‌زاده ارمنی است نباید نمایندهٔمسلمانان باشدوصلاحیت نمایندگی حزب کمونیست ایران راندارد»[1] ایرانیان اعزامی اکثراً طرفدار حیدرعمواغلی بودند، ولی گروه دیگر که‌درراس آنها برادران «آقایف» قرارداشتند، از مخالفین جدی حیدرعمواوغلی‌و انتخاب او بریاست هیئت نمایندگی ایران بشمار می‌رفتند. ازطرف دیگر سلطان‌زاده چون مورد اطمینان‌دولت شوروی بود، میبایست بریاست‌هیئت نمایندگی‌ایران‌انتخاب شود. لذابرسراین موضوع چندروزبین طرفداران ایندونفر درخارج ازجلسات کنگره نزاع وکشمکش بود. بالاخره دراثر وساطت«زینویف» رئیس کنفرانس هر دو نفر بعضویت «شورای عملیات وتبلیغات مرام‌کمونیستی» انتخاب شدند وبااین ترتیب حیدرعمواغلی‌را نیزراضی کردند. علاوه براین حیدرعمواغلی بابرادران «آقایف» مبارزه وبرخوردهای شدیدی داشت. یکی از کسانیکه درکنگره شرکت داشته است، دراینباره می‌نویسد: «جوادزاده، چلنگریان، موسوی، ساخاروف و من‌وچند نفر دیگر که بعنوان‌هیئت نمایندگی‌ایران‌درکنگره‌شرق‌انتخاب شده‌بودیم، ببادکوبه رفتیم ... بعداز افتتاح کنگره وشروع کنفرانس‌ها، «آقایوف»ها خیلی کوشش کردند تا بااستفاده از نفوذی که‌میان‌ایرانیان

---

۱ ــ آزاده گمنام ــ ص ۹۳

داشتند، درهیئت رئیسه نمایندگی ایران انتخاب شوند، ولی شانس موفقیت حیدرعمواغلی باتوجه به محبوبیت فوق‌العاده‌ای که‌درمیان‌همه‌فرق‌داشت بیشتر بود. آقایوف‌ها موفق نشدند وبالاخره حیدرعمواغلی که زبانهای ترکی، روسی، فرانسه، فارسی وکمی آلمانی میدانست انتخاب شد. چون آقایوفها برخلاف انتظاری که داشتند وبه نفوذ خود در میان ایرانیان مینازیدند شکست خوردند، لذا بی‌اندازه عصبانی وناراضی شده شروع‌به تشنج وایجاد دو دستگی بین افراد ایرانی کردند. درنتیجه اکثرروزها نزاع وگفتگو بین نمایندگان‌ایران بود. دریکی ازروزها که‌من ازحیدر عمواغلی تعریف وتمجید زیادی کردم، کامران آقایف بامشت بمن حمله کرد، ولی حیدرعمواغلی‌بداد من رسیده مرا بگوشه‌ای برده ،بکامران گفت: «عصبانی نشوید مرا بزنید وباین ترتیب من نجات یافتم»[1].

موضوعی که‌دراین‌کنگره سبب ناراحتی ملل شرق ـ که‌هنوزدارای احساسات شدید ناسیونالیستی بودند ـ شد، موضوع دخالت علنی دولت شوروی وکمینترن درکاراحزاب ممالك شرق‌وهیئتهای‌نمایندگی‌اعزامی بود. دخالت علنی مامورین دولت شوروی سبب شد که اکثر ایرانیان از همانجا ازعاقبت فعالیتی که در پیش گرفته بودند واقداماتی که‌میبایستی در آینده درایران صورت‌دهند، وحشت کرده وپس ازورود بایران از فعالیت حزب کمونیست ایران صرفنظر کردند.

شاید بهمین علت هم بود که وقتی «زینویف» لیست اسامی نامزدهارا برای تصویب ارائه‌میداد، فقط یك‌ایرانی از میان حضار فریاد کشید: «اوت‌پرسی‌نی‌پراویلنو!» (درمورد ایران صحیح نیست) ولی‌به‌این‌تنها صدای مخالف توجهی‌نشد ورئیس کنگره بلافاصله‌اعلام کرد که کاندیداها به‌اتفاق آراء توسط حضار انتخاب شده‌اند. پروفسور لنزوسکی لهستانی می‌نویسد:

«... حادثه برخاستن تنها صدای مخالف از جانب گروه ایرانی در خلال مرحله‌پایان کنگره، از لحاظ خودحادثه‌ای‌سمبولیك بود. ایران‌از

---

۱ ـ خاطرات کاظم شاهرخی (امیرزاده) ـ یکی از شرکت کنندگان در کنگره ملل شرق ـ ص ۹۴

امپریالیسم روس در گذشته باندازه کافی تجربه داشت تا بمحض تغییر حکومت در مسکو به‌آسانی‌با همسایه شمالی خود ازدرآشتی در نیاید وبه قبول نظرات آن‌تن در ندهد.

ایران‌درهمان‌زمان‌تشکیل کنگره ،در معرض تجلی تازه‌ای ازسیاست روسها نسبت به‌جنوب قرار داشت. سربازان روس درایالات شمالی ایران مستقر شده بودندواز آنجاپشتیبانی فعالانه‌ای نسبت به‌جنبشهای انقلابی بعمل می‌آوردند. اعزام هیئت نمایندگان ایران به کنگره نیز کاملا داوطلبانه انجام نگرفته بود. بلکه تحت فشار مشترک‌حزب کمونیست‌ایران وارتش سرخ، عده‌ای روشنفکر از شمال ایران اجباراً برای رفتن به‌باکو انتخاب شده‌بودند...»[1]

هنگامیکه انتخابات کنگره انجام گرفت، بااینکه سلطان‌زاده رسماً از جانب حزب کمونیست‌ودولت شوروی پشتیبانی می‌شد،معهذا زینویف برای نشان دادن حسن نیت خود، برای اینکه صدای مخالف دیگری‌بلند نشود ،ابتدا حیدرخان عمواغلی‌رابه‌عضویت هیئت رئیسه «پرزیدیوم»و سپس سلطان‌زاده رابه‌عضویت «شورای عمل وتبلیغ» انتخاب کرد.

در این کنگره ،لبه تیز حملات دردرجه اول متوجه پادشاهان منطقه، دین‌اسلام واز همه مهمتر سیاست انگلیسها بود. اکثر سخنرانان علیه امپریالیزم انگلستان‌سخنرانی کردند ونمایندگان اعزامی را تشویق می‌کردند تا ضمن مبارزه باانگلیسها وعوامل‌آنها در ممالك اسلامی، راه نفوذ کمونیسم را برای ورود به هندوستان هموار کنند.

پس از اینکه‌کار کنگره پایان یافت، نمایندگان احزاب کمونیست هندوستان، افغانستان ،ترکیه، بین‌النهرین وایران بامقدار زیادی اوراق تبلیغاتی، دستورات حزبی، پول وحتی‌اسلحه‌بممالك‌مزبور اعزام شدند. ایران که‌مهمترین‌واولین هدف‌کنگره ودوست شوروی بود، بااعزام۵۰۰ کمونیست جنگنده وورزیده بریاست‌حیدرخان عمواغلی وبا مقداری اسلحه، چند عراده توپ وپول برای وارد ساختن ضربه علیه انگلیس آماده شد.

---

۱ ـ روسیه و غرب در ایران ـ نسخه‌انگلیسی ـ فصل اول ـ ص ۳۶

حیدرعمواغلی ماموریت داشت یامیرزا کوچك‌خان‌واحسان‌اله‌خان راباهم صلح بدهد، ویا با افرادی که دراختیار دارد، کاراورایکسره کرده باکمك احسان‌الله‌خان وارتش سرخ که گیلان را تسخیر کرده بود، عازم فتح تهران شود.

قبل‌ازاینکه کمونیست‌ها بفرماندهی حیدرعمواغلی درباد کوبه سوار کشتی شوند، سلطان‌زاده ازنریمان‌نریمان‌اف‌رئیس‌جمهوری‌قفقازخواست که‌نطقی برای‌آنها ایرادکند ونریمان‌نریمان‌اف خطاب‌بآنها گفت: اینك که‌شمابممالك‌خودبرمی‌گردید، بااستفاده‌از تعلیمات‌عالیه‌حزبی وقواعدی که یادگرفته‌اید، رفتاروکردار خود راطوری تنظیم کرده وبکار به‌بندید که‌وقتی به‌میهن خود برمی‌گردید، بتوانید آنرا نجات بدهید. زیرا هریك از شما بمنزله چشم‌وگوش ما، در مملکت خود می‌باشید».

حیدرعمواغلی در بدو ورود بایران بدون اینکه بستاد عملیات «حزب وارتش سرخ» دررشت برود، مستقیماً به «کوما» مدرسه‌نظام‌میرزا کوچك‌خان رفت وبااوباب مذاکره را آغاز کرد وبطوریکه دیدیم، در همین مأموریت پس از هفده روز اسارت کشته شد، که‌درجای‌خودبتفصیل ازآن یاد شده است.

برای‌اینکه اهمیت ایران رادراین نخستین کنگره کمونیستهای ملل مسلمان نشان‌دهیم، قسمتی‌ازنوشته «ك. ترویانوفسکی» نویسندهٔ بلشویك در کتاب «وستوك‌ورولوتسیا» را که در سال ۱۹۱۸ (۱۹۲۷ ش) منتشر شده است نقل‌می‌کنیم:

«... اهمیت ایران درایجاد «اینترناسیونال شرقی» بسیارشایان‌توجه است معهذا اگر کوشش ابتدائی ایران تشکیل یك «حوضچه» طبیعی‌برای نهضت آزادی بخش سیاسی آسیای مرکزی باشد، لازم‌است که‌این‌حوضچه ازگل ولائی که‌درمنابع و نقبهای آن رسوب می‌کند و آن را مسدود می‌سازد، رها گردد. آن‌وقت فقط در این صورت است که ایران برای رسالتی که انجام‌این مأموریت تاریخی وطبیعی به‌آن‌واگذار کرده است، مناسب خواهد بود. بهترین دوست خلق ایران روسیه پرولتاریا، روسیه بلشویکی‌است ... روسیهٔ انقلابی الهام بخش صمیمانه وبی‌طمع ایران، یك

مستشار گرانبها ، ویك راهنمای قابل اعتماد برای هدایت این کشور بسوی دموکراسی است :

سیاست ما نسبت به ایران باید صرفاً یك سیاست دموکراتیك انقلابی باشد. از این رو منافع ما کاملا با منافع خلق ایران مطابقت دارد. پاك ساختن وتصفیه این حوضچه طبیعی آسیا برای ایرانیان هم باندازه روسها اهمیت دارد. اگر ایران دری است که باید از آن برای استیلا بردژ انقلاب شرق ـ یعنی هندوستان ـ عبور کرد، ما باید انقلاب ایران را برانگیزیم .

... قیام ایران نشانه یك رشته انقلابهائی خواهد بود که درسراسر آسیا وقسمتی ازافریقا منتشر خواهد شد .

یك وضع سیاسی مساعد برای دموکراسی در ایران، اهمیت فوق العاده ای برای آزادی سراسر شرق دربرخواهد داشت. زمینه مساعد برای بروز این انقلاب از مدتها پیش آماده شده است: امپریالیستهای انگلیس، روس، فرانسه وآلمان درآنجا زحمت کشیده وراه راهموار ساخته اند. **تنها چیزی که لازم است انگیزه ای از خارج ، یك کمك خارجی ، یك پیشگامی ، یك تصمیم راسخ است. این انگیزه ، این پیشگامی ، این عزم راسخ می تواند از انقلابیون روس ، ازطریق پادرمیانی مسلمانان روسیه پیش بیاید.** هدف عمده ما هندوستان است . ایران تنها راهی است که به هندوستان گشاده می شود . انقلاب ایران مفتاح انقلاب تمامی شرق است ، همانطور که مصر وکانال سوئز مفتاح استیلای انگلیس برشرق بوده است ، ایران کانال سوئز انقلاب است. اگر مامرکز ثقل سیاسی جنبش انقلابی رابه ایران انتقال دهیم، کانال سوئز ارزش واهمیت استراتژیك خود راازدست خواهدداد.. **ایران برای توفیق انقلاب ـ انقلاب شرقی ـ نخستین کشوری است که باید توسط شوروی ها تسخیر شود .** این مفتاح گرانبهای قیام شرق باید به هر قیمتی که شده دردست بلشویسم باشد ...ایران باید مال ما شود، ایران باید به انقلاب تعلق یابد...»[1]

---

۱ ـ جملاتی که زیر آن خط کشیده شده از کتاب «لاپولتیکادی بلشویکی » اثرانورلیو پالمیدی نویسنده ایتالیائی (چاپ ۱۹۲٤ شهر بولونی ـ ص ۱۷۳) نقل شده است.

بخش هفدهم

حیدرخان و کمونیسم بین‌المللی

یادآوری و تاکید ..

گفتیم که برای تنظیم قسمتی از اسناد بخش پیشین هم‌چنین برخی ازین بخش‌ها بیشتر از اسناد، مدارك ومآخذ آرشیوها ویانویسندگان خارجی ـ غربی‌ها وشرقی‌ها ـ استفاده شده که بیشتر آن دراختیار سازمان‌های کمونیستی‌ویا آرشیوهای ـ ضدکمونیستی ـ وغربی‌هاست که قسمتی ازآن‌هانیزازجانب آنان انتشار یافته است.

بدین‌سبب تفکیك این بخش وبخش ضمیمه‌از سایر مباحث کتاب ضروری می‌نمود، که ذهن خواننده از آغاز روشن‌باشدوباوقوف براینکه گوینده مطالب چه افراد یا سازمان‌هائی هستند، وگفته ها ونوشته‌های آنان به‌چه منظوری‌تهیه وتدوین شده، بمطالعه دنباله مطلب بپردازد.زیرا نه‌فقط درجریان نگارش این کتاب، بلکه درکلیه آثار تاریخی وتحقیقی که تاکنون ازطرف صاحب این‌قلم انتشار یافته، هدف اصلی واساسی این بوده است، که کلیه رویدادها بدون هیچگونه جانبداری واعمال‌نظرخاص، درمعرض قضاوت‌وداوری خواننده‌قرار گیرد.

شاید ـ چنانکه گروهی از صاحب‌نظران واندیشمندان معتقدند ـ این از نخستین وظایف یك نویسنده باشد، که اعتقادات‌ونظرات‌خودرادر نوشته‌هایش دخالت دهد و ذهن خواننده را بآنچه ـ که بعقیده خود او حقیقت‌وواقعیت است ـ متمایل سازد.امایك‌مورخ [1] وپژوهشگر ـ بعقیده

---

۱ ـ امیدوارم که این جمله برای‌خوانندگان ایجاد سوء تفاهم نکندزیرانگارنده‌هیچگاه دعوی تاریخ نویسی نداشته استو آنچه نیزتاکنون بنام « اسماعیل رائین»انتشار یافته، پاره‌ای اسناد، مطالب‌وآگاهی‌ها بوده که انتشار آن‌هارابعنوان خدمتی ناچیز، وظیفه و برنامه اساسی زندگی خود میدانسته‌ام.

راقم این سطور ـ وظیفه‌ای بس دشوارتر بعهده دارد. زیرا ای بسا که بخاطر بیان‌واقعیات ناچار باشد، اعتقادات وباورهای خود را زیر پا بگذارد ویا بدست فراموشی‌بسپارد. چون درغیر اینصورت مرتکب‌جنایتی نسبت بخواننده شده واو را در ارزیابی حوادث تاریخی دچار گمراهی ساخته است.

طبیعی است، وقتی از زندگی ومبارزات کمونیستی حیدر عمواغلی سخن می گوئیم یامتن تزها وبرنامه‌های کمونیستی‌اورامنعکس می‌کنیم،و بالاخره وقتی بامراجعه به‌منابع ومآخذمنحصر بفردسازمانهای کمونیستی، زندگی ومبارزات اورا مورد ارزیابی قرار می‌دهیم، بابسیاری شعارهاو مطالب تند وافراطی مواجه خواهیم شد، که ممکن است هیچکدام ازآنها باایدآلهای ملی وناسیونالیستی نگارنده، یا خواننده ـ عقاید ونظرات ابراز شده ـ سازگار نباشد. ولی بخاطر حفظ امانت وانعکاس‌همه‌واقعیت ناچاراز نقل آنها هستیم.

باشرح این‌مقدمه‌نسبتاً مفصل وتاکید روی نکته‌ای که بدان اشاره شد، شاید دیگر نیاز بدان نباشد که بگوئیم، آوردن پاره‌ای اسنادوتزهای کمونیستی دلیل‌موافقت ویاحتی مخالفت‌نگارنده، بایکی‌یاتمام‌این‌اصول وشعارها نیست. مامی‌کوشیم تاریخ راچون آئینه‌ای صافی پیش روی خواننده قرار دهیم. این‌وجدان‌آگاه خواننده است که بایدسره‌راازناسره ودرست راازنادرست تشخیص دهد. واگرمجموعه‌این‌تلاشها، حتی‌اندکی روشنائی برنکات مبهم وتاریك تاریخ ایران‌بیافکند و بخشی دیگراز زندگی ومبارزات قهرمان‌داستان‌مارا روشن سازد، نویسنده اجروپاداش خود را بازیافته است.

بااین مقدمات، اینك بشرح فعالیتهای حیدرخان درسازمانهای کمونیستی وکمونیسم جهانی می‌پردازیم.

دبیر اول حزب کمونیست

مدتها قبل از تشکیل کنگره ملل شرق، فعالیت حیدرعمواغلی در جهت کمونیسم افزایش یافته‌بود. واو که از آغاز مبارزات آزادی خواهانه خود را،

بخاطر اعتقاد بآزادی، دفاع ازاصول انسانی وآئین مقدس اسلام ،مبارزه باظلم واستبداد عصرقاجار شروع کرده بود، بتدریج گرایشهای کمونیستی بیشتری یافت . بخصوص پس از تشکیل حزب دموکرات وتماس مداوم دموکراتهای ایران ، باسوسیال دمکراتهای روسیه وقفقاز.

منابع کمونیستی پس از شرح مبارزات اولیه حیدر عمواغلی‌وشرکت وی‌در کمیته اجتماعیون عامیون تاکید می کنند که از همان زمان حیدر خان بامرکز جنبش سوسیال دموکراسی کارگری روسیه، یعنی باکمیته مرکزی حزب ارتباط داشته است .

پس از سفرمهاجرت‌وارتباط مستقیم حیدرعمواغلی بالنین ویاران او، پیوند وی‌با کمونیستها استحکام وگسترش بیشتری یافت. تاآنجاکه دیدیم دوشادوش لنین درانقلاب روسیه‌شرکت کرد.

واما نقش وفعالیت حیدرعمواغلی در تشکیل ورهبری حزب کمونیست ایران و شرکت اودر بین‌الملل کمونیستها...

زین‌العابدین نادری طی مقاله‌ای باعنوان «کریم نیك‌بین (زرتشت) یکی از رهبران حزب کمونیست ایران» از حیدر عمواغلی بعنوان«دبیر اول حزب کمونیست‌ایران» یاد کرده وبه‌دوستی وهمکاری نیك بین‌و حیدرعمواغلی در انترناسیونال کمونیستها اشاره کرده است . وی پس از این مقدمه : «آنچه تاکنون در زمینه تاریخ حزب کمونیست وجنبش کارگری ایران انتشاریافت، بسیار کوتاه ازکریم نیك‌بین دبیر اول حزب کمونیست ایران پس ازحیدر عمواغلی ، یادشد..»[1] که تاکیدی بردبیر اولی حیدرعمواغلی است، بااستفاده از اسناد سپرده‌شده‌به‌آرشیوانستیتوی مارکسیسم ـ لنینیسم آذربایجان شوروی ، بشرح زندگی کریم‌نیك‌بین ،و عضویت وی درحزب کمونیست (بلشویك) روسیه پرداخته و چنین می‌نویسد :

«... درباره شرکت نیك‌بین در نخستین کنگره انترناسیونال سوم‌که حیدرعمواغلی نیز درآن شرکت داشته ونیز راجع بزمان آغاز آشنائی، دوستی وهمکاری آنها بایکدیگر سندی ندیده‌ایم . ولی مسلم است‌که او

---

۱ ـ اسناد آرشیو مارکسیسم آذربایجان‌شوروی .

دردومین کنگره کمینترن شرکت‌داشته[1]، ومی‌توان احتمال‌داد که‌درآنجا باسلطان‌زاده که به‌نمایندگی ازطرف ایران در کنگره‌شرکت‌داشت‌همکاری نموده است.

در کنگره دوم انترناسیونال سوم ـ منعقده درسال ۱۹۲۰ ـ مهمترین مباحثات، موضوع امکان ایجاد شوراهای دهقانان وزحمتکشان در کشور های شرق وبخصوص درایران بود. مباحثه شدیدی که دراطراف این مسئله در کنگره درگرفت توجه لنین را بخود جلب کرده واووجودچنین امکانی‌رامورد تأیید قرارداد.

درهمین‌سالهابود که‌درجمهوریهای‌ماوراءقفقاز وماوراء خزرشورا های انقلابی دهقانان وزحمتکشان تشکیل می‌شد. وفعالیت خود رابا موفقیت ادامه می‌داد. هم دراین سالها بود که ایرانیان مقیم قفقازوآسیای میانه گروه گروه باین‌شوراهای انقلابی وارتش سرخ‌می‌پیوستند. کاراین شوراها بقدری رونق گرفته بود که ازلحاظ تامین‌سلاح‌وسیورسات‌سازمان های رهبری دچار مشکلات جدی بودند. در چنین شرایطی نیك‌بین که بعنوان نماینده جمهوری‌ترکستان در کنگره شرکت داشت ودرجریان این حوادث واز سازمان دهندگان آن بود، طبعاً نسبت به‌مسئله موردبحث نظر موافق داشت...

...حزب‌عدالت که در فوریه ۱۹۱۷ تاسیس شد نه تنها در ماوراء قفقاز، بلکه‌در آسیای میانه نیز که دهها هزار خانوار زحمتکش ایرانی‌در آنجازندگی‌می‌کردند، سازمانهائی داشت. یعنی ابتدا در شهرهای عشق آباد، تاشکند، سمرقند، بخارا، مرو وغیره «اتحادیه ایرانیان» بوجود آمدوسپس‌درسال ۱۹۱۹ سازمان حزب عدالت نیز درمیان ایرانیان آسیای میانه بوجود آمد.

درسالهائیکه نیك‌بین درجمهوری‌ترکستان‌فعالیت‌می‌کرد، کنفرانس کشوری سازمانهای حزب عدالت درجمهوری ترکستان‌تشکیل‌شد. گرچه درموردسال برگزاری کنفرانس (۱۹۱۸ یا ۱۹۲۰) ومحل تشکیل آن (تاشکند یاعشق‌آباد) دربرخی آثاراختلافاتی بچشم می‌خورد، ولی در

---

۱ ـ سند شماره ٤ ـ سپرده به‌آرشیوانستیتوی مارکسیسم‌ـلنینیسم آذربایجان شوروی.

این مسئله که در کنفرانس کشوری مذکور انقلابی برجسته ایران حیدر عمواغلی شرکت داشته اختلاف نظری دربین نیست .

حزب عدالت طی سالهای ۱۹۱۸ ـ ۱۹۲۰ در راه ایجاد سازمانهای خود در ایران دست به‌فعالیت زد. ازجمله درسال ۱۹۱۸ برهبری اسداله غفارزاده هیئتی به‌ایران اعزام شدند که تنها دونفر از آنها توانستند خودرا برشت رسانده با خالوقربان تماس حاصل کنند. ولی در سال ۱۹۲۰ عده‌ای برای امور سازماندهی بشهرهای شمالی ایران فرستاده شدند که از آنجمله است شخصی بنام «م. فارس» که عضو کمیته حزبی شهر اردبیل شد[1] نمیتوان گفت که این شخص همان کریم نیك‌بین باشد، زیرا احتمال اینکه او از وظیفه پرمسئولیتی که داشت دست برداشته وبمنزله یکی از فعالین حزب عدالت در شهر اردبیل مشغول شده باشد بسیار ضعیف است. ولی احتمال دارد که درهمین سال او باحیدرعمواغلی که درعشق‌آباد بشدت سرگرم توسعه ارتباطات سازمانی بامناطق شمال شرقی ایران بود،[2] همکاری داشته است ونیز درمسئله تشکیل شوراهای کارگری ـ دهقانی وایجاد دستجات ارتش سرخ ازایرانیان مقیم آسیای میانه ورهبری آنان شرکت وفعالیت موثر داشت ...»[3].

... کنگره ملل شرق در تابستان ۱۹۲۰ تشکیل شد. دراین کنگره حیدرعمواغلی بعنوان نماینده ایران شرکت داشته وسخنرانی کرد[4]. موضوع عمده سخنرانی انتقاد نسبت به‌فعالیتهای کمیته مرکزی انتخاب کنگره اول حزب کمونیست ایران بود. ازطرف هیئت نمایندگی ایران در کنگره عده‌ای برای ملاقات بالنین انتخاب وفرستاده شدند . این عده می‌بایست نظریات انتقادی خودرا که در کنگره ازطرف حیدرعمواوغلو بیان شده بودو نیز طرح پیشنهادی ویرا بنظر و . ای . لنین برسانند وکسب تکلیف کنند. درشمار افراد اعزامی رفیق بهرام سیروس (آخوندزاده) نیز شرکت داشته است. آنها ماموریت خود را انجام دادند وطرح پیشنهادی حیدرعمواوغلو

---

۱ ـ تقی ابراهیم‌اف (شاهین) ـ ایران کمونیست پارتیا سینین یارادیلماسی ـ ص ۱۶۳

۲ ـ همان مأخذ

۳ ـ علی شمیده ـ لنین وایران ـ ص ۲۳

٤ ـ تقی ابراهیم‌اف ـ همان اثر ـ ص ۲۲٦

مورد تصویب انترناسیونال کمونیستی قرار گرفت. سپس در اخر سال ۱۹۲۰ کمیته‌مرکزی جدید شامل ۱۲ نفر (بجای ۱۵ نفر اعضاء منتخبه کنگره اول) بوجود آمد که در ترکیب آن ٤ نفر از کمیته‌مرکزی انتخابی کنگره اول شرکت‌داشتند.[۱] حیدر عمواغلی بعنوان صدر کمیته ودبیر کل حزب کمونیست ایران و کریم‌نیك‌بین نیز بعنوان معاون ودبیرحزب‌معین شدند. بدنبال این جریان کریم‌نیك بین که درحزب کمونیست‌وجمهوری ترکستان مسئولیت دولتی و حزبی داشت وضمناً از اعضاء فعال کمینترن بودکار انقلابی‌خود راتماماً ازسال ۱۹۲۱ به‌حزب‌کمونیست‌ایران منتقل کرد...[۲]

... هیئت اجرائیه کمینترن در ژوئن ۱۹۲۱ تصویب کرد که در ایران می‌بایست یك حزب کمونیست با کمیته مرکزی واحد وجود داشته باشدو کمیسیونی را مامور اجراء این تصمیم کرد[۳]. ولی در اوت همانسال کمیته مرکزی دیگری نیز بوجود آمد که موضوع آن درسپتامبر ۱۹۲۱ در هیئت اجرائیه کمینترن بمذاکره گذارده‌شد وتصمیم سابق مورد تأییدقرارگرفت[٤]. سرانجام در ژانویه ۱۹۲۲ در جلسه‌ای که سرگو ارژنیکدزه وسرگئی میرونویچ کیروف واعضاءکمیته‌های سه گانه‌ازجمله کریم‌نیك‌بین درآن شرکت داشتند یك کمیته مرکزی واحد شامل ۲۰نفر ازمیان‌اعضاء کمیته مرکزی سه گانه انتخاب شدند[٥]. بدینطریق کریم‌نیك بین که عضو هیئت اجرائیه کمینترن بود درراس کمیته‌مرکزی واحد حزب کمونیست ایران قرار گرفت.

البته قبل از اینهم، یعنی پس‌ازقتل حیدرعمواغلی درسپتامبر ۱۹۲۱ کریم‌نیك بین عملا دراین‌مسئولیت بودولی باتشکیل جلسه ژانویه ۱۹۲۲ این مسئولیت اودررهبری‌حزب‌کمونیست ایران بصورت قطعی وهمگانی درآمد.

---

۱ ــ لنین و ایران ــ ص ۵۰ــ۵۲
۲ ــ رضا روستا ــ تاریخچه سندیکا های کارگری در ایران ــ ص ۱۳۰ ــ ۱۳۱
۳ ــ تقی ابراهیم‌اف اثریاد شده ــ ص ۲۳٤
٤ ــ همان مآخذ ــ ص ۲۳۵
٥ ــ همان مآخذ ــ ص ۲۵۰ــ۲۵۱

طی نه‌ماهی که هنوز مبارز شهید حیدرعمواغلی در راس کمیته مرکزی جدید حزب کمونیست ایران قرار داشت درهیچ اثری‌اشاره‌نشده است که کریم نیك‌بین نیز در گیلان فعالیت می‌کرده است. ولی این مسئله روشن است که درنیمه‌دوم‌سال ۱۹۲۱ کمیته مرکزی جدید که حیدرعمو اغلی صدارت و کریم‌نیك بین معاونت آنرا بعهده داشت فعالیت خود رادر تهران آغاز نمود. کریم‌نیك‌بین بمنزله معاون حزب وهم‌بعنوان کادرغیر شناخته شده‌به‌تهران رفته بفعالیت انقلابی پرداخت . پس از شکست‌انقلاب ایران کلیهٔ فعالیت‌های حزبی درتهران تمرکز یافت واین مرحله ازتاریخ حزب کمونیست ایران یعنی مرحله‌پس‌از شکست انقلاب گیلان (۱۹۲۱) تاسالهای سقوط سلسله قاجار (۱۹۲۶) یکی از درخشانترین دوره‌های رشد سازمانی بهمراه توسعه دامنه فعالیت‌های ایدئولوژیك در نهضت کمونیستی ایران طی چهاردهه اول سده بیستم است ..»[۱]

بین‌الملل کمونیستها ...

دنباله مطلب مربوط بفعالیتهای بعدی کریم‌نیك‌بین وبازداشت ومحکومیت ، وسرانجام مرگ او در زندان (درجریان تصفیه‌های استالینی) وبرائت‌پس از مرگ !! اوست، که چون ارتباطی با فعالیت‌ها ومبارزات قهرمان‌کتاب ماندارد، از نقل آنها چشم می‌پوشیم وازیك مأخذ کمونیستی دیگر شرح‌و انعکاس مقام ونقش وی در جریان کمونیسم بین‌الملل ، پس از سفراروپا وبازگشت وی از سوئیس‌می‌پردازیم :

این مأخذ ــ که دربخشهای پیشین نیز مورد استفاده قرارگرفت و قسمت‌هائی از آنرا نقل‌کردیم ــ متن سخنرانی علی‌امیرخیزی، یکی‌از کمونیستهای قدیمی وکهنسال ایران،درجلسه یادبود سالروز نود سالگی حیدر عمواغلی است، از محل ایراد سخنرانی در متن گزارش نشانه‌ای نیست، ولی گمان می‌رود که در یکی‌از جمهوریهای‌توده‌ای‌شمال‌شوروی باشد.

باتوجه باینکه مطلب از طرف یکی از همکاران نزدیك حیدرعمو

---

۱ ــ آرشیو روسیه شوروی ــ بخش اسنادتاریخی

اغلی وبا استفاده‌ازخاطرات همسروی وهمچنین اسناد ومدارك سپرده شده به‌آرشیواحزاب کمونیست وانستیتوهای مارکسیستی ، تدوین شده است. می‌توان این شرح را، گزارشی کامل از فعالیتهای حیدرعمواغلی درانترناسیونال کمونیستها دانست.

«... حیدرخان عمواغلی بعداز انقلاب فوریه در روسیه درسال۱۹۱۷ ازسوئیس به‌پتروگراد آمد ودر کار انقلاب اکتبر فعالانه شرکت جست‌و باانترناسیونالیستهای خارجی روابط برقرار کرد. او رابط بین حزب عدالت (باکو) و حزب کمونیست (بلشویك) روسیه گردید.

درسال ۱۹۱۸ بابتکار ولادیمیرایلیچ لنین کمیساریای مسلمانان تشکیل شده بود، حیدرخان دراین کمیساریا شرکت فعال داشت ، عضو هیئت این کمیساریابودوشعبهٔ تبلیغات آنرا بعهده داشت.

حیدرخان درماه‌نوامبر ۱۹۱۸درتأسیس بوروی مرکزی‌سازمانهای کمونیستهای مسلمان شرکت داشت[۱] . درسال ۱۹۱۹ بنا بدستور مستقیم لنین حیدرخان دعوت نمایندگان شرق را به‌اولین کنگرهٔ کمینترن بعهده گرفت. خود او اولین‌نمایندهٔ حزب «عدالت» در این‌تشکیلات کمونیستی بین‌المللی بود.

نطق حیدر عمو اغلی

حیدرخان در سال ۱۹۱۹ درپتروگراد بنام مستعار «رجب‌بمبی» در متینگ بین‌المللی کارگران‌بعنوان نمایندهٔ حزب انقلابی ایران سخنرانی کرد. وی‌طی این سخنرانی ، اوضاع بین‌المللی واختلافات بلوکهای شرق وغرب را موردتجزیه و تحلیل قرارداد، ودرباره‌ایران‌آن‌روز، حکومت‌استبدادی وتلاش مردم‌ایران در راه استقرار آزادی سخن گفت . متن سخنان‌حیدر عمواغلی درمتینگ‌بین‌المللی کارگران پتروگراد بشرح زیر است :

رفقا و برادران !

ازطرف زحمتکشان‌انقلابی ایران درودوسلام برشما ! درود بروسیهٔ

---

۱ ــ پروتکل‌های کنگره هشتم حزب کمونیست (بلشویك) روسیه ــ مسکو سال ۱۹۳۳ ــ ص ۳۴۲ ــ ۳۴۳

شوروی که پرچم آزادی مردم و طبقات زحمتکش جهان را برعلیه ظلم و استثمار سرمایهٔ بین‌المللی برافراشته است!

سپس با اشاره به بورژوازی کشورهای اروپا وامریکا چنین گفت:

سرناسزایان بر افراشتن — وزیشان امید بهی داشتن
سررشتهٔ خویش گم کردنست — بجیب اندرون مارپروردنست

رفقا! سازش با بورژوازی و چشمداشت از آنها داشتن درحکم مار پروریدن است. رفقا! مافرزندان خلقیم وبرای احقاق حق خلق مبارزه می‌نمائیم. سرمایه‌داران دشمن ما هستند. ماازهرگونه سازش با این ستمگران امتناع می‌ورزیم. اینها خفه کنندهٔ جنبش رهائی بخش و مکندهٔ خون مردم زحمتکش هستند. در مبارزه با این ستمگران برای‌ما یا مرگ و یا پیروزی است! راه برگشت و عقب‌نشینی برای ماجود نیست! مابه پیروزی خود اعتقاد واطمینان داریم. ما مطمئن‌هستیم شعله‌ای‌را که کشور شوروی برافروخته است ایران انقلابی را نیز فراخواهد گرفت.

ازآنجائیکه موقع حوادث اخیر ایران[1] در روسیه‌رژیم استبدادی‌تزاری حکمفرما بودومردمان روسیه بااین‌حوادث آشنا نیستند، من لازم میدانم بطور اختصار کمی شمارا درجریان بگذارم‌وازتعدیات‌وتجاوزبورژوازی شما بماوتاریخ ایران شمه‌ای بعرض برسانم:

رفقا! کشورما ایران از دوطرف مورد غارت ویغما قرار می‌گرفت: ازطرف باند متشکل سرمایه‌داری اروپا ودستهٔ دوم ازطرف باند متشکل غارتگر آسیائی. باند متشکل اروپائی عبارت بوداز سرمایه داران روسیه وانگلیس ـ که سرمایه‌داران این‌کشور هابایران آمده واز دولت ایران یاملاکین وفئودالها امتیازاتی گرفته قراء وقصبات را اجاره می‌کردندو سپس اوباشان وفراریان محکوم باعمال شاقه را مسلح می‌کردند (اسلحه را از سفارت متبوعهٔ خود دریافت می‌کردند) واین تفنگداران بجان‌ومال وناموس مردم تجاوز می‌کردند ودرموقع برداشت محصول وخرمن‌بزور تمام محصولات زراعتی را غارت می‌کردند وبرای دهقانان چیزی باقی

---

۱ ـ منظور انقلاب مشروطیت ایران درسال های ۱۹۰۵ ـ ۱۹۰۷ می‌باشد.

در دست تهیه

در دست تهیه

«در۱۹۱۹ حیدرخان باتفاق داوطلبان‌ایرانی وازجمله باچند تن‌از اقوام خود باترن مخصوص به‌تاشکند عزیمت کرد. بعداز ورودادرآسیای میانه فعالیت اجتماعی وسیاسی ایرانیها جدیتر می‌شود. دربهار همان‌سال درجنب حزب کمونیست‌ترکستان بوروی کمونیستهای مسلمان تشکیل می‌شود که موجب افزایش فعالیت سیاسی بین مهاجرین کشورهای هم سرحد آسیای میانه یعنی ایران وچین وهندوافغانستان می گردد.

حیدرخان یکی از رهبران این بوروبودکه درآخر ۱۹۱۹ واوایل ۱۹۲۰ برهبری وی در حوزه‌ها وگروههای ایرانی مقیم آنجا تجدید تشکیلات بعمل میآید وگردانهای‌داوطلب برای مبارزه بادشمنان داخلی وخارجی انقلاب تشکیل می‌شوند.

در۱۵ فوریهٔ ۱۹۲۰ درتاشکند باحضور صدهاایرانی مقیم‌تاشکند میتینگی‌تشکیل شد، نمایندگان سازمانهای انقلابی مختلف درمیتینگ سخنرانی‌کردند، از جمله‌علی‌خانزاده، مصطفی‌صبحی، فتح‌الله‌زاده وغیره که‌مردم رابورود در صفوف قشون‌سرخ دعوت‌می‌کردند. بیش از۲۰۰نفر ایرانی یعنی همه‌ایرانیان حاضر در میتینگ برای ورود درصفوف قشون سرخ نام نویسی کردند.

اول‌آوریل ۱۹۲۰ درتاشکند کنفرانس کشوری حزب اجتماعیون عامیون (عدالت) دعوت شد. در دعوت وتشکیل این کنفرانس‌حیدرخان رل مهمی بازی کرد. درکنفرانس نمایندگان حزب «عدالت» ایرانیان ازعشق‌آباد، مرو، چارجو، سمرقند، اندیجان، تاشکند وغیره شرکت کردند،نمایندگان‌تشکیلات باشویکی روسیه نیز بعنوان مهمان حضور داشتند. کنفرانس باتفاق آراء لنین را بصدارت افتخاری برگزید.

در کنفرانس که تاسه روز ادامه داشت، حیدرخان مفصلا ازوضع ایران‌که درنتیجهٔ اشغالگری دولتهای امپریالیستی بدین روز اسف‌آور افتاده گزارش مفصل داد وتاکید کرد که ایران دوست صمیمی ووفادار خودرافقط در وجود روسیهٔ انقلابی می‌شناسد. اودرنطق خودلزوم‌مبارزه علیه امپریالیسم را باهمکاری وهمرزمی روسیهٔ آزاد ازاهم مطالب شمرد.

باآنکه دولت ایران خدمت در قشون سرخ رابرای ایرانیان مهاجر

قدغن کرده بود، معهذا در گردانهای مسلمانان انترناسیونال‌سوم که‌درسال ۱۹۱۹ در تاشکند، سمرقند، بخارای نو در هنگهای ماوراء بحر خزر متشکل‌شده بودند، درتمامی قسمت‌های قشون سرخ تعداد معتنابهی از داوطلبان ایرانی خدمت می‌کردند. آنها در جنگهای ضد انگلیسیهای اشغالگر و گاردهای سفید که «دولت» ماوراء بحرخزر را مدافعه می‌نمودند اشتراك کردند.

حیدرخان که‌عضو شورای انقلابی نظامی ترکستان بود، تشکیل گردانهای ایرانی راشخصا بعهده گرفته بود. گردان ایرانی تنها درعشق آباد هزار وپانصدنفر سرباز سرخ بود. دراین کار ایرانیان انقلابی ـ حسن‌نیك‌بین وحسین شرقی ـ همکاری جدی می‌کردند که بعدها نیز از فعالین ورهبران حزب عدالت گردیدند.

کمونیستهای ایرانی مقیم ترکستان نسبت به گرسنگان روسیهٔ‌شوروی نیز وظیفهٔ بین‌المللی خود را انجام دادند. ازعشق‌آباد یکصد هزار روبل وازتاشکند بیش از ٤ میلیون روبل به فوند «کمك به گرسنگان» تقدیم کردند.

درهمان‌موقع که حیدرخان وهمرزمانش‌درمقابل‌اشغالگران‌انگلیسی ژنرال ماله سون وفئودالها وخانهای باسماچی ومرتجعین یاغی علیه‌دولت شوروی سرگرم مبارزه بودند، تحت تأثیر انقلاب کبیر اکتبر در ایران نهضت آزادی‌ملی‌توسعه یافت. دراوایل سال ۱۹۲۰ در گیلان دولت جمهوری شوروی ایران اعلام شد که میرزا کوچك‌خان برراس آن‌بود.

تشکیلات حزب عدالت که در نواحی اشغالی انگلیسها در ایران بطور مخفی کار می‌کرد موقع رابرای علنی شدن مغتنم شمردو نخستین کنگره خود رادر۲۲ ژوئن ۱۹۲۰ در انزلی (پهلوی‌فعلی) دعوت‌وتشکیل داد. درهمین کنگره تصویب شد که حزب عدالت بنام حزب کمونیست ایران (عدالت) نامیده شود.

درکنگره عناصر چپ رونیز حضور داشتند که نهضت آزادی ملی گیلان را انقلاب پرلتری می‌شمردند. این پدیده منجر به تجدید نظر در سیاست خزب کمونیست ایران (عدالت) شد و موجب آن شد که برای

برکنار کردن عناصر چپ رو اقدامات جدی بعمل آید. کنگرهٔ خلقهای شرق درباکو (از اول تا هفتم سپتامبر ۱۹۲۰) که بابتکار لنین وباتصمیم کمینترن دعوت شده بود دراین مورد کمك مهمی کرد. نمایندگان ایران بصدارت حیدر دراین کنگره حضور داشتند. حیدر سخنرانی مفصلی کرد وضمناًاز سخنان یکی از مهمانان شوروی تقدیر نمود و گفت : درعرض دویست‌سال‌هیچیك‌از اروپائیان به‌شرقیها نگفته است‌که «اگر بنـابـاشد بمیریم باهم خواهیم مرد واگر زنده بمانیم باهم خواهیم بـود». وپس از اشاره به‌مظالم‌روسیهٔ تزاری وانگلستان وهمچنین ترکیه نسبت به‌شرقیهـا ایران را هم من‌باب مثال ذکر کرد که اینجا انقلاب بوجود آمـد ولـی سرمایه‌داران‌اروپائی و در رأس آنان روسیهٔ تزاری وانگلستان انـقلاب ایران را خفه کردند. درخاتمه نطق خود اظهار امیدواری کردکه همین کشورهای شرقی که نمایندگانشان اینجا جمعندزبان‌مشترکی‌پیدامی‌کنند وانگلیسها وسایر امپریالیستها رااز کشور خود بیرون رانـده شرق رااز زیر ظلم سرمایه نجات می‌دهند.

دراین کنگره حیدرخان وسلطانزاده از فراکسیون کمونیستی بسمت عضو تبلیغات وکار در شرق انتخاب شدند. دستهٔ رهبری کننـدهٔ حـزب کمونیست ایران(عدالت) براثر تصمیمات این کنگـره، پس‌از تجزیـه‌و تحلیل اعمال حزب در گیلان باین نتیجه رسید که تـرکیب سابـق کمیتهٔ مرکزی حزب‌کمونیست ایران (عدالت) منتخب کنگرهٔ اول ازعهدهٔحل مسائلی که درمقابلش قرار دارند برنمی‌آید. دراولین پلنوم وسیع کمیتهٔ مرکزی (۱۱ سپتامبر ۱۹۲۰) تصویب شدکه کمیتهٔ مرکزی حزب طـبق نظر اکثریت اعضاءحزب از نو انتخاب شود. ودر اولین پلنوم حیدرخان بسمت دبیر کل‌حزب انتخاب‌شد.

کمیتهٔ مرکزی حزب کمونیست ایران بصدارت حیدرخان عمواغلی بگیلان رفت ودر ۸ماه مه ۱۹۲۱ بین‌او وکوچك‌خان قراردادی بسته‌شدو درآن‌قید گردید که انشعاب نیروهای انقلابی ایران‌مصیبت عظیمی برای تمام انقلابیون ایرانی ایجاد می‌کند وزیانهای سنگینی‌برای‌ایران‌باستانی مصیبت دیده‌وارد می‌آورد. قرارداد تاسیس یك کمیته‌ای بنام «کمیـتهٔ

انقلابی ایران» را پیش‌بینی می‌کرد که در ترکیب آن میرزا کوچک‌خان، حیدرخان عمواغلی، احسان الله‌خان، خالوقربان، محمدی وارد شوندو اولین وظیفه آن ایجادقوای مسلحی باشد که نگذارد ایالت گیلان بدست قشون دولت ایران بیفتد، بلکه پایگاهی برای مبارزات پیشرو در راه آزادی ایران گردد.

همچنین در قرارداد قید شده بود که روابط دوستانه بادولت شوروی، باآذربایجان و گرجستان برقرار و توسعه داده شود وتصریح شده بود که انقلابیون ایران به‌پشتیبانی و کمکهای برادرانهٔ جمهوریهای شوروی امیدوارند. یکی‌دیگر ازموادقرارداد جلوگیری از مداخله بیگانگان بود که‌درامور داخلی وسیاسی ایران هیچ خارجی‌ئی دخالت نکند.

در ٤ اوت در گیلان از نو دولت شوروی اعلام شد. در دولت‌جدید میرزاکوچک‌خان‌صدر کمیتهٔ انقلابی ووزیر مالیه شد. حیدرخان وزیر خارجه، خالوقربان وزیر جنگ، میرزا محمدی وزیر داخله وسرخوش وزیر عدلیه شد. دردولت جدیدنمایندهٔ حزب کمونیست ایران فقط حیدر خان عمواغلی بود.

حزب برهبری حیدرخان بکار مهمی‌میان زحمتکشان دست زد. مراکز تبلیغات در شهرها تاسیس‌شد، کلبه‌های قرائتخانه دردهات‌بزرگ دائر شد. حزب جلسات ونمایشها ومیتینگها ترتیب می‌داد که‌سیاست‌حزب راروشن می‌کرد واعمال خائنانه امپریالیستهای انگلیس وعمال ارتجاع ایران را افشاء می‌نمود.

کمیتهٔ انقلابی بعضی اقدامات دیگر هم دربهداشت، درفرهنگ‌خلقی، درتامین‌اجتماعی انجام‌داد وتدابیری‌هم‌برای بهبود وضع‌دهقانان‌اتخاذ نمود. این اقدامات روحیهٔ انقلابی زحمتکشان رابالا می‌برد. زیررهبری حزب کمونیست در خارج از گیلان نیز اتحادیه های دهقانی تشکیل شده بود، از جمله‌دراردبیل وسراب ونواحی تبریز وغیره.

همزمان با انتشار تزهای[1] حیدرعمواغلی حداقل پرگرام[2] نیز بتوسط

---

۱ ــ متن این تزها، درپایان همین بخش (ضمیمه‌ها ــ ضمیمه‌شماره۲ــ) عینانقل‌شده‌است.
۲ ــ رجوع کنید به «ضمیمه» ــ پایان همین‌بخش.

حیدرخان نوشته شد. دراین سندنکات‌بسیارجالبی هست که نقشهٔ تاسیس دولت موقتی‌انقلابی مرکز وهمچنین وظایف آنرا از لحاظ سیاسی، اقتصادی، ارضی، مالی‌و فرهنگی و غیره معین می‌نماید.

این‌بودمختصری از کارهای حیدرخان عمواغلی که بنظر من اورا می‌توان سیمرغ انقلاب نامید که هرجا وجودش لازم بود همانجا حاضر می‌شد ومشکلترین مسائل سیاسی و اجتماعی ونظامی را حل می‌کرد.اواز ۱۹۰۵ تا ۱۹۱۷ بنا بشهادت الکساندر فوموف (والدین) در خاطراتی که درسال ۱۹۲۲ نگاشته بالنین در سوئیس وبرن وپاریس وپراگ وزوریخ‌و استکهلم ملاقات کرد، و در هربار بادستورهای لنینی برسر کار انقلابی خود برگشت. بعداز انقلاب فوریه به‌پتروگراد آمد، از همرزمان‌لنین‌بود وبرهبری لنین مسئولیتهای‌متعددی درپتروگرادودرمسکو ودرترکستان ودرقفقاز بعهده گرفت وبالاخره برای ترمیم اشتباهات کمیتهٔ مرکزی پیشین به گیلان آمد. آنجا هم مقدمات کار را فراهم آورد،باکوچک‌خان قراردادبست، کمیتهٔ انقلابی‌ایجادوازنو دولت‌جمهوری‌شوروی‌در گیلان اعلام‌شد. افسوس‌که‌بقول الکساندرفوموف (والدین) در نتیجهٔانتریک های تهران وانگلیسهاوهمچنین‌تحریکات‌چپ‌روهای‌بی‌مغز درسراجرای وظیفهٔ انقلابی بشهادت رسید.»[1]

---

۱ ــ آرشیو حزب کمونیست شوروی ــ کتابخانه لنین.

(بخش ضمیمه)

یك یادآوری مجدد

آن‌چه که در زیر بنام ضمیمه می‌خـوانید ، سندی است که باحتمال قوی تا کنون در ایران‌انتشارنیافته ویااگر هم منتشر شده ، بصورت‌بسیار محدودی‌بوده است ، که تنها گروهی خاص از مضمون آن اطلاع یافته‌اند . درسال‌های اخیرنیز که‌متن‌پاره‌ای ازاین اسنادبفارسی ترجمه ومنتشر شده،درمآخذو نشریاتی بوده ، که یا اصولا در خارج از ایران چاپ ومنتشرشده‌وبه‌ایران نرسیده است، ویااینکه گروه‌های خاصی بمنظور بهره برداری تبلیغاتی، این مطالب را منتشر وبین خودشان توزیع کرده‌اند. بهمین جهت بـخش ضمیمه رابابد یکی ازبخشهای ویژه کتاب‌ودرحقیقت مکمل مطالب‌پیشین دانست .

بـخش ضمیمه که ذیلا از نظر خوانندگان خواهد گذشت ، درحقیقت معرف روحیه ،طرز تفکر ، برنامه‌ها وایدال‌هـای حیدرعمواغـلی پس‌از گرایش به‌مارکسیسم وکمونیسم است .

تر معروف عمواغلی که‌درآن علاوه برطرح مسائل مربوط بایـران، وضع کمونیسم بین‌الملل واصولا نهضت‌های انقلابی مورد تجزیه وتحلیل قرار گرفته است، وهم‌چنین برنامه‌هائی که وی برای اجرای تز خود در نظر گرفته ، نشان می‌دهد که اعتقادات حیـدرعمواغـلی درایـن دوران تغییرات کلی‌یافته وپس از تشکیل کنگره شرق، سفر اروپا وهمکاری با لنین ورهبران دیگر انقلاب شوروی ، بیشتر ازآن که افکارش محدودو منحصر باوضاع ایران باشد، پیروزی کمونیزم دریك سطح‌جهانی‌رامورد

نظر قرارداده است. واگر تزها وبرنامه‌های او مربوط بایران است، باید توجه داشت که‌وی‌دراین زمان «ایران»را بصورت جزئی‌ازکل، یعنی واحدی ازیك جامعه کمونیستی «آینده» بشمار می‌آورده است. اینك‌متن کامل تز حیدر عمواغلی :

ضمیمه شماره ۱

تزهای حیدرعمواوغلی

درباره وضع اجتماعی ـ سیاسی ایران ودرباره تاکتیك فرقه اشتراکی عدالت ایران :

۱ ـ ایران فعلا در مرحله برزخی است در حال عبوراز پدرشاهی و ایلی وفئودالی بسوی سرمایه‌داری . ۷۵ درصد اهالی تخته قاپو هستند که اکثریت آنرا دهقانان تشکیل می‌دهند. و۲۵ درصد هم عبارتند ازایلهای کوچنده . یگانه طبقه تولید کننده اساسی همان دهقان زحمت کش یعنی رعیت است که اقتصاد کوچك خودرا بدون استثمار دیگری اداره می کند. مالکین فئودال (خانها، آقاها ، ملك داران) که قوای دولتی پشتیبان آنان است دهقان رادرواقع درحال وابستگی بزمین نگه میدارندونه تنهابرزمین واموال منقوله آنان بلکه برجان آنان نیز تسلط دارند. متصدیان دوایر دولتی ایران اساساً همان نمایندگان قدیمی اشرافیت فئودال است. چون وظایف ومقامات دولتی بنابعادات متداوله که تاحال هم باقی مانده‌اند خرید وفروش می‌شود، لذاخریدار مقام یاوظیفه بمردمی که تحت اداره اوباید باشندبمثابه باجگزار نگاه می کندوتمام همش مصروف اینست که حد اعلای عواید ازمردم بدست آرد. ضمناً تمامی سنگینی مالیاتهای بی ترتیب و وحشیانه باردوش دهقان است که درنتیجه ورشکستش می کنند واز زمین هم می‌رانند .

۲ ـ ایلات کوچنده ، که تقریباً زندگی ابتدائی دارند گاه وسائل معیشت وادامه حیات خود را از راه یغما وچپاول منظم اهالی تخته قاپو بدست می‌آورند . اینها برای دهقان باج تعیین می کنند و مجبورشان

می‌نمایند که نقداً یا جنساً به‌اینان مالیات بپردازند. باوجود زیان های بزرگی که ایلات‌از راه تاخت وتاز بدهقانان آرامش طلب وارد می کنند دولت شاهنشاهی کوچکترین اقدامی برای جلوگیری‌بعمل‌نمی‌آورد.اولا قدرتی ندارد که برای مقابله اینها بفرستد، ثانیاً برای آنکه‌درصورت‌بروز خطری داخلی یا خارجی متوقع پشتیبانی آنان است.

۳ ـ صنایع‌بزرگ فابریکی درایران بهیچوجه وجود ندارد. اولین کوشش ها برای ایجاد صنایع در آغاز قرن بیستم نظر بمخالفت انگلیس‌و روس‌بعدم‌موفقیت انجامید.

وهمچنین‌صنایع‌بزرگ معدنی نیز وجودندارد، زیرا سرمایه‌داران انگلیسی و روسی تا جائیکه میتوانستند امتیازات منابع طبیعی را ازدولت شاهنشاهی تحصیل کرده و بخودمنحصر نمودند و قسمت عمده آنها را در حال تعطیل نگاهداشته‌اند. فقدان کامل راه‌های‌آهن که بموجب قرارداد پولیستان (؟) مورخه ۱۸۸۹ بین انگلیس و روس ساختمان آن‌قدغن‌شده است مهمقابل تکامل و توسعه اقتصادایران سد غیر قابل رفعی‌ایجاد کرده و ایران را در سرحد ورود به‌نظام سرمایه‌داری متوقف کرده است.

در نتیجه همین‌وضع‌در ایران پرلتاریای صنعتی نیز اصلا وجود ندارد. گروههای کارگران صنعتی که‌هنگام کوشش برای ایجاد صنایع محلی آغاز پیدایش نهادند، پس از تعطیل کارخانه‌ها قسمتی بخارجه (بطورعمده بباکو) مهاجرت کردند و قسمتی هم در شهرهای بزرگ سکونت کردند و به قشرلومپن پرلتاریا مبدل گردیدند.

سرمایه‌داری اروپا از همان آغاز رخنه بایران تقریباً تمامی صنایع پیشه‌وری را که وقتی رونقی‌داشت کاملا محو کرد (حالا فقط پنج درصد آنهاباقی مانده است) و صدها هزار پیشه‌ور را در جرگهٔ لومپن‌پرلتاریا انداخت. طبقه لومپن‌پرلتاریا که از کارگران و پیشه‌وران وصنعتگران سابق تشکیل یافته ودهقانان ورشکسته‌و بی‌زمین دائماًبآنها علاوه میشوند قسمت‌مهم اهالی شهرهای ایران را بوجود میآورند.

این طبقه نظر بشرایط غیرقابل‌تحملی که برای ادامه حیات خود داردطبقه‌ایست بسیارانقلابی ولی کاملا غیر متشکل وفاقد آگاهی‌طبقاتی.

۴ـ سرمایه تجاری محلی که برای ادامه حیات خود بطور متمادی و پایدارمبارزه کرده است، بالاخره در نتیجه آنکه اعتبارات مالی بانحصار بانکهای خارجی درآمد، سرکوب گشته واکنون طبقه تجار ایرانی در سرحد ورشکستگی کامل است. وضع طبقه تجار بویژه در شمال ایران که نظر بانقطاع داد و ستد باروسیه، دهقانان جائی برای فروش محصولات خود ندارند،سخت‌تر شده است. تجار از یك طرف جنس ازجائی وارد نمی‌کنند، از طرف دیگر چون دهقانان دچار فقر و فلاکت شده‌اند، لذا اموال تجارخریداری ندارد. این وضع سخت وسنگین تجار کوچك و متوسط بورژوازی ایران تا حدی روحیه انقلابی در آنان ایجاد میکند.

۵ـ روحانیون در ایران فوق‌العاده زیادند (این قشر تقریباً دارای سه‌میلیون نفر است) ودر زندگانی کشور نقش بزرگی بازی میکنند،زیرا که‌قدرت قضائی، فرهنگ‌مردم، و کار تأمین اجتماعی ـ همه در دست روحانیون است. روحانیون بطور بارز بدو طبقه‌مختلف تقسیم میشوند. قشرفوقانی آن، باصطلاح‌مجتهدهازمین‌های وسیعی‌بدست آورده‌بمالکین مبدل شده‌اند که دهقان را استثمار و مضمحل مینمایند. این قسمت روحانیون تا حد اعلا مرتجعندو کاملا طرفدار دولت‌شاهند. قسمت دیگر روحانیون که بیشتر شهری هستند، از زمین و از املاك وقفی عوایدی ندارند ولذا از لحاظ منافع اقتصادی خود کاملا به خرده‌بورژوازی وابسته‌اند. بعضی از اینها طرفدار اصلاحات دمکراتیك هستند و عملا در انقلاب ۱۹۰۸ شرکت کردند.

۶ـ صاحبان املاك‌بزرگ در ایران طبقه حاکمه راتشکیل میدهند (و درحدود سه‌هزار نفرند) و هریك از آنها دهها و صدها ده و زمین دارندکه آنها را بوسیله دهقانان آباد میکنند. البته مطمئن نیستند که‌اگر رژیم‌نوی روی کار آید بتوانند موقعیت سیاسی و وضع اقتصادی خود را کماکان حفظ کنند و ازینروست که تا میتوانند از وضع موجود ارتجاعی دولت شاه واز سلطه امپریالیست‌های خارجی طرفداری میکنند.

مالکین میفهمند که باسقوط تسلط اشغالگرانه خارجی‌ها تسلط آنان نیز ازبین خواهد رفت و لذا باهردو دست به انگلیس متوسلند وبانهایت

کوشش‌سعی میکنند که نفوذ خود را حفظ کنند. هر گونه نهضت انقلابی، ولو نهضت صرفاً ملی علیه انگلستان، با مخالفت مالکین و مقاومت مسلحانه آنان مصادف میشود.

۷ـ از آنچه که در بالا ذکر شد آشکار میشود که ایران کنونی از لحاظ اقتصادی نه فقط رشد نمی کند بلکه سیر قهقرائی طی میکند و همین تنزل دائمی شرایط اقتصادی زندگی اکثریت اهالی زمینه مساعد برای انقلاب ایجاد مینماید. در مقابل یگانه طبقه ضد انقلابی مالکین بزرگ طبقات زیرین قرار دارند که بالقوه انقلابی‌اند:

الف ـ قبل از همه هزاران صنعتگر و پیشه‌ور ورشکسته، کارگران کارخانه‌های بسته شده و دهقانان بی‌زمین که در جستجوی کار به شهرها روی‌آورده‌اند که مجموعاً بی‌چیزان شهر ـ نوع لومپن پرلتاریا را تشکیل میدهند؛

ب ـ دهقان رعیت چندین میلیونی که نه تنها از حق مالکیت بر زمین آباد کرده خود، برباع و احشام خود محرومند بلکه حق شخصیت نیز ندارند، بیرحمانه از طرف مالکین و خانها و مجتهدها استثمار میشوند، زیر بار سنگین بهره‌مالکانه‌ومالیات دولت‌مینالند وهیچگونه‌امیدی‌ندارند که‌در صورت ادامه وضع حاضر حال فقر و فلاکت خود را بهبود بخشند؛

ج ـ طبقه چندین میلیونی کسبه کوچك و متوسط که عده‌شان به ۳٫۵ میلیون نفر بالغ میشود و در سرحد فقر کامل قراردارند و درك میکنند که درصورت بقای‌رژیم فعلی‌ورقابت روزافزون سرمایه انگلیسی طبقه‌تجارو کسبه ایران را محکوم بزوال قطعی مینماید.

۸ـ تمامی طبقات‌نامبرده در بالا اینك ۱۵ سال است درحال‌جوش وخروش انقلابی هستند و بدترشدن وضع اقتصادی آنان موجب افزایش انرژی انقلابی آنهاست و انفجار انقلابی را ناگزیر میسازد. ضمنا روشن است که مرحله اول نهضت‌انقلابی باید رنگ رهائی بخش‌ملی داشته‌باشد.

درچنین‌شرایطی که‌در ایران پرلتاریای صنعتی کاملا غیر متشکل است ودهقانان در تاریکی وجهالت بسر میبرند و کاملاتحت سلطه‌خرافات مذهبی‌قرار دارندو فاقد خودآگاهی طبقاتی هستند و مادامیکه نفرت به

خارجیها که درنظر خلق ایران منشاء تمامی این بلاها هستند نظرمشترك همه است (جز طبقه مالکین‌بزرگ) تصور اینکه انقلاب درایران میتواند برزمینه‌مبارزات طبقاتی بوجود آید و ازهمان آغاز زیرپرچم کمونیستی برود قطعاً نادرست است.

انقلاب‌ایران فقط در شکل نهضت‌آزادیبخش ملی که هدفش‌رهاندن خلق از اسارت خارجی و تثبیت استقلال کامل سیاسی و اقتصادی ایـران باشد میتواند بوجود آید وپیروزمندانه تکامل یابد. چنین انقلابی‌بوسیله خرده‌بورژوازی‌تجاری که یگانه طبقه قادر برهبری‌سیاسی درایران است رهبری خواهدشد.

فقط در جریان بعدی تکامل انقلاب یعنی وقتیکه توده‌های وسیـع دهقانی‌بدان ملحق شوند واین‌توده‌ها متشکل گردند وزیر رهبری حزب کمونیست قرار گیرند و زمانیکه دشمن مشترك یعنی امپریالیسم خارجی که تقریباً بتمامی طبقات تعدی‌میکنند مغلوب گردد ـ فقط در اینصورت در جریان تحکیم پیروزی ، مبارزه عمومی ملی خصلت مبارزه طبقاتـی بخود میگیرد و طبقات زحمتکش پرچم انقلاب سوسیالیستی رابرافراخته و بااز سرراه برداشتن سایر طبقات مخالف تاپیروزی نهائی پیش خواهد رفت. جریان تکامل‌انقلاب ایران‌بامنافع‌انقلاب‌اجتماعی جهانی‌هماهنگی کامل خواهد داشت ، زیرا در وهله اول انگلستان را از ایران میرانـد، قدرت امپریالیسم انگلستان را متزلزل میسازد و سپس ایـران را بطـور طبیعی وبتدریج بمدار نظام کمونیستی سوق میدهد.

شرایطی که وضع سخت و سنگین اقتصادی تمامی طبقات خلق‌ایران رابوجود آوردند همه نتایج‌سیاست امپریالیستی انگلیس وروسیه تـزاری است. از اینرو طبیعی است که‌مردم نسبت بـه انگلیس وهمچنیـن نسبت بروسیه‌نظر دشمنانه دارند ...

۹ـ از احکام نامبرده در بالا برمیآید که حزب کـمونیست ایـران (عدالت) در مقابل خود دو هدف نزدیك‌دارد :

۱ـ تأمین اعتلا و گسترش نهضت آزادیبخش ملی که هدف راندن امپریالیست‌های‌انگلیس ازایران ودرارتباط‌ناگزیر باآن سرنگون‌ساختن

حکومت‌شاه هدفش است ...

۲ـ در جریان مبارزه علیه امپریالیست‌های انگلیس متحد و متشکل کردن دهقانان و مستمندان شهری و ایجاد خود آگاهی طبقاتی در آنان تا پس از پیروزی بر امپریالیست‌های انگلیس بتوان مبارزه ملی را بمبارزه طبقاتی و نهضت آزادیبخش ملی را به نهضت کمونیستی تبدیل کرد.

موافق این هدف‌ها حزب کمونیست ایران (عدالت) نزدیکترین وظایف خود را چنین مطرح مینماید :

۱ـ ایجاد عده زیادی کادر محکم حزبی که حزب بتواند بوسیله آنان رهبری مستقیم بر توده‌های وسیع طبقات زحمتکش را در دست بگیرد ؛

۲ـ گردآوردن همه نیروهای انقلابی کشور در اطراف حزب زیر پرچم نهضت آزادی‌بخش ملی بر علیه امپریالیست‌های خارجی ومبارزه با دولت‌شاه که بخارجیها فروخته شده‌است؛

۳ـ تبلیغ و تهییج وسیع که چشم و گوش مردم را به‌نقش امپریالیسم جهانی درظلم و تعدی نسبت به‌توده‌های خلق و همچنین چشم مردم را بسیاست انگلیس درایران باز کند و بدین ترتیب حتی نفرت آنانرا علیه اشغالگران خارجی برانگیزد ؛

٤ـ کار تبلیغاتی دامنه‌دار درمیان دهقانان ومستمندان شهری بمنظور ایجاد آگاهی طبقاتی در میان آنان. ولی حزب کمونیست ایران (عدالت) لازم میشمارد که در این کار اوهام و خرافات مذهبی و معیشتی را که در میان توده‌های دهقانی بی‌اندازه قوی است باید بحساب آورده ودرمبارزه با آن حداکثر احتیاط را مراعات کرد ؛

۵ـ کار تشکیلاتی وسیع بین طبقات زحمتکش ، ایجاد اتحادیه‌ها و مساعدت به گسترش نهضت سندیکائی و تعاونی و دادن محتوی انقلابی بآنها و رهبری مشی سیاسی آنها ؛

٦ـ ایجاد نیروهای مسلح انقلابی ملی برای مبارزه علیه امپریالیست‌های خارجی ودولت شاه ؛

۷ـ سرنگون ساختن دولت‌شاه و ایجاد نظام سیاسی نوینی که از لحاظ سازمانی شکل حکومت شوروی داشته باشد ،بدون کنار گذاشتن خرده

بورژوازی . شرکت‌حزب در اصلاحات دولتی و اجتماعی که بدست‌دولت انقلابی جدید باید بعمل آید. حزب‌دولت‌جدید راباید بمبارزه باسرمایه‌داری جهانی‌سوق دهد.

۱۰ـ برای حل وظایف ذکر شده در بالا حزب کمونیست ایران (عدالت) ازاقدامات فوری درباره اجرای تدابیر خالص کمونیستی در ایران امتناع میورزد و تاکتیك نزدیکترین دوره (مبارزه) خود را (تا سرنگونی دولت‌شاه و طردانگلیس‌ها از ایران) برپایه اتحاد همه‌طبقات ازپرلتاریا گرفته‌تابورژوازی‌متوسط‌برای‌مبارزه‌علیه‌قاجارو‌امپریالیست‌های‌خارجی و همچنین برپایه ارتباط نزدیك با حزب دمکراتهای چپ (گروه‌شیخ‌محمد خیابانی) که‌بیانگرمنافع‌خرده‌بورژوازی وروشنفکران است مبتنی میسازد . حزب کمونیست ایران (عدالت) ممکن و مطلوب میشمارد‌که در دوره مذکور با حزب دمکراتهای چپ در انتخابات‌توافق حاصل‌کند و باآنهادر بلوك‌انتخاباتی واردشود. همچنین حزب‌کمونیست (عدالت) برای خود مطلوب میشمارد‌که با رهبران سرشناس نهضت آزادی‌بخش ملی ازقبیل میرزا کوچك‌خان و امثال او همکاری کند. حزب‌کمونیست ایران (عدالت) خود را مجاز میداند در انتخابات مجلس که‌از طرف دولت شاه اعلام میشود شرکت نماید و همچنین درخودمجلس نماینده داشته باشد ، ولی نه برای کارارگانیك در آن‌بلکه‌برای استفاده ازتریبون مجلس‌برای مقاصد انقلابی وحزبی.

۱۱ـ نظر براینکه خلق ایران باشکال دمکراتیك حکومت عادت ندارد حزب کمونیست ایران (عدالت) خواهد کوشید که نظام دولتی موجود ایران را ،ولو بدون محتوی پرلتری، با اشکال‌شوروی حکومت تعویض‌کند و از تمام «اشکال تکاملی» بینابینی مقامات انتخابی و اداری صرف‌نظر کند.

۱۲ـ حزب‌کمونیست‌ایران(عدالت) باآنکه کاریست‌فوری‌کمونیسم واقدامات کمونیستی و ازجمله سلب مالکیت ازبورژوازی تجاری رادر ایران غیرممکن میداند و این قبیل اقدامات‌را به بعد از پیروزی نهائی برامپریالیست‌های خارجی موکول مینماید ، معهذا ممکن و مطلوب

میشمارد که در جریان مبارزه با انگلستان و دولت شاه ، برای جلب توده‌های وسیع دهقانی بدین مبارزه ، مسئله ارضی بدون تأخیر و بطور قاطع حل شود و املاك بزرگ مالکین ـ ملکداران بنفع دهقانان مصادره شود. با توجه باین امر که مبارزه بازمینداران عمده در شرایط مبارزه با انگلیسی‌های پشتیبان آنان بهرحال کاریست ضرور و مصادره املاك بزرگ بمنافع خرده بورژوازی و بورژوازی متوسط لطمه نمیزند و آنها را از انقلاب دور نمیکند، باید قبول کرد که چنین اقدامی نه تنها نهضت انقلابی را ضعیف نمی‌کند، بلکه آنرا قویتر هم میکند، زیرا برای شرکت جدیتر توده‌های دهقانی درجنبش انقلابی انگیزه عملی بوجود میآورد.

۱۳ـ حزب کمونیست ایران (عدالت) برای بیرون راندن انگلیس‌ها از ایران ضمن همکاری تردیك با احزاب خرده بورژوازی با گروهها و سران نهضت نجات بخش ملی از قبیل کوچك‌خان هدف‌های نهائی خود را از نظر دور نخواهد داشت و تمام مساعی خود را برای برانگیختن آگاهی طبقاتی و تشریح منافع طبقاتی و وظایف دهقانان و مستمندان شهری که با وظایف بورژوازی تمایز خاص دارد، پیکار خواهد کرد تا پس از پیروزی بر امپریالیست‌های خارجی توده‌های زحمتکش را بمبارزه در راه انقلاب اجتماعی و دست‌یابی به نظام کمونیستی سوق دهد.

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران (عدالت)

ژانویه ـ مارس ۱۹۲۱ [۱]

---

۱ ـ دو سند مهم از تاریخ حزب کمونیست ایران ـ ترجمه از متن روسی سند: علی امیرخیزی به نقل از مجله دنیا ـ سال دوازدهم ـ شماره ۲ ـ ص ۱۰۱ ـ ۱۰۶

ضمیمه شماره ۲

برنامه حداقل حزب ایران

(شعبه ایرانی کومنیترن)
بقلم حیدرخان عمواوغلی

حزب کمونیست ایران (بلشویك) نه‌تنهابیرون‌راندن‌امپریالیست‌های انگلیس را از ایران بلکه نابود کردن قطعی دولت شاه و مالکین را نیز نزدیکترین وظیفه خودمیداند. برای همین مقصود از همه احزاب‌و تشکیلاتی که حاضرنددر مبارزه قطعی علیه این ستمکاران وارد شوند پشتیبانی خواهدکرد.

کارگران و دهقانان باید بخوبی بدانند که بدون سرنگون کردن این‌مفتخواران و استثمارگران راه خلاص و نجات برای آنان‌نیست اما این‌مبارزه مشکل رافقط‌بیاری‌همه‌عناصر انقلابی ایران‌میتوانیم باموفقیت انجام دهیم.

۱ـ در امور سیاسی

حزب‌پس از سرنگون کردن حکومت شاه و مالکین اقدامات زیرین را انجام‌خواهد داد:

۱ـ ایجاد فوری دولت موقت انقلابی در مرکز مرکب از اشخاصی که احزاب و تشکیلات انقلابی نامزد کنند. بهمین ترتیب ایجاد انجمن‌ها در محل‌ها؛

۲ـ دعوت مجلس مؤسسان در کوتاهترین‌مدت براساس رأی مخفی، مستقیم، مساوی و همگانی که بلافاصله تمام قدرت حاکمه را در دست خواهد گرفت.

تا دعوت مجلس مؤسسان دولت موقت انقلابی موظف است:
۳ـ بدون تأخیر فرمان آزادی نطق، وجدان، مطبوعات، اجتماعات واتحادیه‌ها را صادر کند؛
٤ـ ایران را جمهوری توده‌ای مستقل و واحد غیرقابل تقسیم اعلام کند؛
٥ـ دهقان را از اسارت مالکین آزاد کند و وضع اقتصادی آنان را بحساب مالکین بهبود بخشد؛
٦ـ برای مبارزه علیه راهزنان خارجی و دفاع از جمهوری ایران قشون ملی تحت فرماندهی ایرانیان تشکیل دهد.

۲ـ در امور اقتصادی

ایران از لحاظ اقتصادفوق‌العاده عقب مانده است. همانطور که در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری، ده‌متدرجاً تهیه کننده محصولات کشاورزی برای شهرهای صنعتی تردیك بود ایران وسایر کشورهای مستعمره در جریان رشد سرمایه‌داری به تهیه کننده ساده موادخام برای مراکز صنعتی اروپامبدل گردیدند. سرمایه‌داری انگلیسی وروسی باپنبه‌وپشم وابریشم ونفت کشورما محصولات مختلفی بعمل میآورندو آنرا از نو بایران وارد کرده به‌ده برابر گرانتر ازآنچه که خریده‌اند بما میفروشند. نظری به تجارت‌خارجی ما بیفکنید، خواهید دید که ما بیش از چهل‌سال است که هرسال۱۵ـ۱۰ میلیون تومان بیشتر بصاحبان کارخانه‌های خارجی می‌پردازیم. یعنی اگر ایران‌معادل ٤۰میلیون تومان‌اجناس مختلف‌بخارج صادرمیکند از آنها معادل ٦۰ـ٥۰ میلیون تومان خریداری مینماید. درحساب نهائی همه این سنگینی بدوش دهقان و کارگر و صنعتگر و پیشه‌ورمیافتد که شب و روز کار میکنند فقط برای اینکه‌قسمتی از پول ناچیزیرا که بدست‌آورده‌اند بمالك بپردازند و قرص‌نانی بگیرند وقسمت دیگررا بسرمایه داران خارجی‌درمقابل‌پارچه و چای و قند و غیره بپردازند. بعلاوه، ورودمصنوعات ارزان‌فابریکی، بخصوص آن‌مصنوعاتی که‌بدست‌صنعتگران و پیشه‌وران ما نیز ساخته میشود، محصولات دستی و خانگی رابطور قطعی تار ومار میکند، زیرا برای کارهای یدی رقابت با محصولات‌ماشینی وفابریکی میسر نیست. درنتیجه صدها وهزاران‌صنعتگر

وپیشه‌ور دچارفقر شده باشکم گرسنه راه کوچه وولگردی پیش‌میگیرند. صنایع ابریشم‌و شیشه وفرش و غیره که زمانی در حال شکوفندگی بود اینك‌دچار بحرانی‌شده است که نظیرش نه‌دیده و نه شنیده شده است.

این صنعتگران و پیشه‌وران که برای همیشه محکوم به مرگ از گرسنگی هستند، لعنت‌کنان وطن خود را ترك گفته در سرزمین دیگران درقفقاز وباکو وترکستان‌ودرروسیه در جستجوی راه نجاتند و بدنبال آنان‌دهها هزار دهقانی که از استثمار واستبداد مالکین وحکام‌شاه‌فراری شده‌اند، بهمین نواحی روی میآورند و همگی با عرق جبین و با خون خود برای‌سایر خلق‌ها ثروت تولیدمی‌کنند . وآنهائیکه‌استطاعت‌مسافرت ندارند یابعده گدایان ملحق‌شده وتعداد آنهارا بازهم‌بیشتر میافزایند و بالاخره طعمه مرگ و گرسنگی میشوند و یا ازروی احتیاج در اطراف بعضی خانها و یغماگران گرد آمده به‌راه زنی مشغول میشوند و مردم آرامش‌طلب را غارت میکنند.

وضع باغداران و زارعین کوچکی که‌در وطن باقی میمانند بهتر از آنهانیست . احتیاج بپول برای پرداخت‌مالیات سنگین آنانرا پیش صرافان ورباخوارانی هدایت میکند که در سال صدی پنجاه و صدی صد ازآنها بابت مبلغی که‌میدهند سود میگیرند. بدین‌ترتیب‌قسمت عمده‌عواید زمین وباغ بجیب رباخواربی‌انصاف سرازیر میشود.

حزب کمونیست ایران بمنظور ازمیان برداشتن فقر وفلاکت‌بی‌نظیر توده‌های زحمتکش کشورما اقدامات زیرین را بعنوان نزدیکترین وظیفه خود بعمل خواهد آورد :

۱ــ ایجاد فوری راه آهن میان مراکز عمده‌ی ایران که در نوبت اول‌تبریز وتهران‌را به خلیج فارس و خلیج فارس را به بحرخزر متصل کند. مخارج ساختمان راهها باید از دارائی دولت تأدیه شود؛

۲ــ ایجاداعتبار برای اصلاح اراضی در تمام کشور تا دهقانان و باغداران کوچك‌بتوانند از دارائی‌دولت وام ارزان بدست‌آورند ؛

۳ــ تأسیس بانکهای تعاونی‌برای ایجاد شبکه‌وسیعی از تعاونی های مصرف وتولید و تأمین صنعتگران و پیشه‌وران از حیث‌اعتبارات ارزان ؛

٤ـ ایجاد فوری یکرشته ساختمانهای آبیاری وبهره و چاه برای سهولت‌رساندن آب بنواحی که اشد احتیاج رادارند. بدون چنین اقدامی صدهاهزار جریب زمین کشورمابایر وبیفایده میماند ؛

٥ـ مساعدت از طرف دولت برای ایجاد و توسعه صنایع ملی و در نوبت اول چنان رشته‌های تولیدی که درکشور ما تأمین آنها از حیث موادخام آسانست مثلا پارچه‌بافی ، شیشه گری، فلزکاری و سایررشته‌های صنعتی؛

٦ـ بهره‌برداری از معادن‌نفت و نمك وانحصاری کردن آن ازطرف دولت (ایران یکی ازغنی‌ترین کشورهای نفتی‌است) . درجنوب‌استخراج نفت در دست انگلیس‌هاست که همه ساله ۱۲ ـ ۱۰ میلیون تومان نفع برمیدارند؛

۷ـ بهره‌برداری از بعضی فلزات و معادن اساسی با وسایل دولتی ازقبیل آهن ، مس، طلا، زغال‌سنگ، فولاد و غیره که‌در معادن کشورما مقادیرهنگفتی‌از آنها میتوان پیداکرد ؛

۸ـ مقامات حزبی برای دفاع از منافع توده‌های زحمتکش باید به تشکیل اتحادیه در هریك ازرشته‌های تولیدی وایجاداتحادیه کارگران وکارمندان‌دولت ، اتحادیه شاگردان پیشه‌وران شهری، اتحادیه‌مستمندان روستائی مساعدت‌کنند و آنها رادر شورای اتحادیه‌های ولایتی متحد سازند.

۳ـ مسئله ارضی

آن ناعدالتی خشنی که در ایرانست درهیچ کجای‌دنیا نیست. بهترین قطعه‌های زمین در دست‌مالکین است. بطورکلی نصف مملکت ما متعلق‌به سه‌هزار نفرمالك عمده‌است .میان‌آنان‌کسانی هستند که بیش ازیکهزار پارچه‌قصبه وده‌دارند (مثلا ظل‌السلطان) که در این دهات بیش از یك میلیون‌نفر دهقان کار میکنند . حزب کمونیست ایران سعی میکند که این‌متفخواری آشکار را از بین‌ببرد وبرای انجام اقدامات زیرین تلاش خواهد نمود ...

۱ـ ملی کردن املاك مزروعی بزرگ و ایجاد ذخیره زمینهای ملی

ازاین املاك ،

۲ـ واگذاری املاکی که بیش‌از حد نصاب معینی است بمالکیت کامل دهقانان نیازمند ،

۳ـ بدهقانانی که در نتیجه عدم کفایت املاك خصوصی زمین نرسیده باشد باید از زمینهای‌متعلق‌بدولت‌قطعه زمین لازم داده‌شود ،

٤ـ تمام ایلات‌وعشایر کوچ‌نشین کشورما رانیز باید از لحاظ زمین تأمین نمود.

٤ ـ امور اجتماعی

حزب در عین حال برای‌بهبود وضع دشوار مردم زحمتکش ازدولت خواهدخواست که بحساب‌خود بلافاصله اقدامات زیرین‌را بعمل آورد:

۱ـ تأسیس نوانخانه برای یتیمان و معلولین که قدرت کار را از دست داده‌اند،

۲ـ پرداخت مدد معاش بتمام پیرمردان وپیرزنان مسن‌تر ازپنجاه ساله ،

۳ـ تعلیم اجباری و مجانی کودکان اعم‌از دختر وپسر،

٤ـ تشکیل صندوق تقاعد برای کارگران و دهقانان.

در قسمت مالی حزب خواستار اقدامات زیرین است:

۱ـ تأسیس بانك ملی دولتی و ایجاد شعب و باجه عمومی آن درتمام ایالات و ولایات و شهرستانها ،

۲ـ سبك کردن بار سنگین مالیات کارگران ، دهقانان، صنعتگران و پیشه‌وران ،

۳ـ الغاء کامل عوارض سرانه ومالیاتهای ازدامهای خانگی ،

٤ـ اخذ مالیات برحسب‌ثروت ودرآمد ،

٥ـ تجدیدنظر وابطال تمام‌قوانین‌وامتیازاتی که‌امکانات‌مالی کشوررا محدود میکند.

حزب کمونیست ایران (بلشویك) برآنست که همه این مطالبات در چارچوب نظام بورژوا ـ دمکراتیك قابل اجراست و در راه انجام فوری آنهابه قاطعترین نحو خواهد کوشید.

ما با انجام این تدابیر فقط مرحله اول مبارزه در راه برانداختن کامل استثمار انسان را بپایان میرسانیم. پس از آن حزب ما مبارزه خود را با نیروئی خلل‌ناپذیر در راه پیروزی آرمانهای بزرگ سوسیالیسم که بدون آن خلقهای عقب‌مانده قادر نیستند از سیستم سرمایه‌داری جهانی آزاد گردند، ادامه خواهد داد.

ژانویه ـ مارس ۱۹۲۱ [1]

پایان

و دیگر خواهش دارم که خودتان تشریف ببرید به حضرت عبدالصمد تحقیق کنید از حرکت آقای ابوالقاسم خان بختیاری و از رفقا خواهش بکنید که کارش فوراً درست کنند که اینجا وجودش خیلی لازم است و دیگر نورچشمی‌ام میرزا علی‌اصغر را توقیف کردند یکی از آن خواهش دارم بروید در محبس و ببینید و از طرف بنده ببوسیدش و پول برای اهل عیال یا خودش اگر لازم باشد مرحمت کنید و از مدیر بگیرید یا به بنده بنویسید بفرستم این جسارت را برای آن کردم که دیگر شما هم مثل بنده الحمدلله دارای چیزی نیستید

قسمتی از خط حیدرخان عمواوغلی، بر روی یک پاکت پسی. بر روی دیگر پاکت. عنوان: «طهران ـ به دست میرزا حسنخان (؟) برسد» نوشته شده است. این چند سطر به خوبی نشان میدهد که حیدر عمو اوغلی، در جریان سفر و تبعید نیز بیشتر از هر چیز نگران امور انقلابی و سرنوشت همرزمان و یاران خویش بوده است.

---

۱ ـ آرشیو روسیه شوروی.

انتشارات گل آواز

حیدرخان عمواوغلی

قیمت ۱۲ دلار